



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

نسخ التواریخ

سلاطین قاجاریہ

تالیف

مؤرخ شیر میرزا محمد تقی لسان الملک کسپنر

«جلد دوم»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ناسخ التوارىخ : سلاطين قاجاريه

نويسنده:

محمد تقى سپهر

ناشر چاپي:

مطبوعات ديني

ناشر دييجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۷	ناسخ التواریخ : سلاطین قاجاریه جلد ۲
۱۷	مشخصات کتاب
۱۷	بقیه تاریخ فتحعلی شاه قاجار
۱۷	عهدنامه ترکمان چای
۱۷	ذکر مختصر و منتخبی از عهدنامه دولتین ایران و روس که به عبارت لفظا به لفظ انتخاب شده
۲۳	فصول عهدنامه تجارت:
۲۸	ذکر شورش کرمان و طغیان محمد قاسم خان دامغانی
۲۹	قتل خانلر خان زند به حکم عباسقلی خان قاجار و محمد قاسم خان دامغانی
۲۹	طغیان عبد الرضا خان یزدی به شاهزاده محمد ولی میرزا
۳۰	تفویض حکومت کرمان و یزد به شجاع السلطنه
۳۱	شورش اهل کرمان و تنبیه شجاع السلطنه ایشان را
۳۲	ابتدای ملازمت میرزا آقا خان نوری
۳۲	منازعه شاهزاده حسام السلطنه و شاهزاده محمود میرزا بر سر لرستان
۳۶	وقایع سال ۱۲۴۳ هـ / ۱۸۲۷-۱۸۲۸ م. و بیرون شدن روسیه از بعضی بلدان ایران
۳۶	اشاره
۳۶	عزل آصف الدوله و نصب امین الدوله بار دیگر به وزارت
۳۷	طغیان خوانین خراسان
۳۹	رسیدن رسول قزلباش افغانستان به درگاه شهریار ایران
۴۰	سفر کردن شهریار به دار الامان قم و سلطان آباد
۴۰	ضیافت نمودن سپهدار شاهنشاه را
۴۱	سفارت گربایدوف از جانب ایمپراطور
۴۳	قتل گربایدوف سفیر روسیه
۴۵	صورت نامه میرزا ابو القاسم قائم مقام به بسقاویج

- وقایع سال ۱۲۴۴ هـ. / ۱۸۲۸-۱۸۲۹ م و تعیین ایلچی به روس برای عذر خواستن قتل گریایدوف ۴۶
- اشاره ۴۶
- سفارت خسرو میرزا به روس ۴۷
- سفر حاجی میرزا مسیح به عتبات عالیات ۴۸
- طغیان خوانین خراسان ۴۹
- تفویض حکومت خراسان به شاهزاده احمد علی میرزا ۵۰
- وفات میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله ۵۱
- منشی الممالک شدن میرزا خانلر و فوت او ۵۲
- منشی الممالک شدن میرزا تقی علی آبادی ۵۲
- ورود خسرو میرزا به پطرزبورگ ۵۲
- حکومت محمود میرزا در نهاوند و مقاتله با حسام السلطنه ۵۴
- عزل محمد زکی خان نوری از وزارت فارس ۵۵
- سفر کردن پادشاه ایران به فارس ۵۶
- وزارت محمد زکی خان نوری در کرمان ۵۸
- سفر شاهنشاه به بهبهان ۵۹
- وقایع سال ۱۲۴۵ هـ. / ۱۸۲۹-۱۸۳۰ م و عید کردن شاهنشاه ایران در خرم آباد فیلی ۶۱
- اشاره ۶۱
- لشکر کشیدن پادشاه خوارزم به خراسان ۶۲
- فوت میرزا زکی نوری و محمد حسن خان قاجار ۶۳
- تفویض حکومت کرمانشاهان به شاهزاده محمد حسین میرزا و جنگ شاهزادگان عراق ۶۳
- مبارزه شیخعلی میرزا با حسام السلطنه ۶۴
- اسیر شدن برادرزاده آصف الدوله هندی به دست ترکمانان ۶۷
- رسیدن رسول والی میمند ۶۷
- رسیدن سفیر سند ۶۸
- آمدن شجاع السلطنه بر سر یزد ۶۸
- فوت محمد زکی خان نوری و محمد کاظم خان مازندرانی ۶۹

- سفر نایب السلطنه به یزد ۶۹
- قضه میر حسن خان طالش و انجام کار او ۷۰
- طغیان محمّد خان قرائی و آهنگ خان خوارزم به طرف خراسان ۷۱
- رسیدن نایب السلطنه به لشکرگاه پادشاه ۷۳
- فرار عبد الرضا خان یزدی و شفیع خان ۷۴
- شورش رعایای ملایر به شیخعلی میرزا ۷۴
- بلاى طاعون ۷۷
- سفر کردن نایب السلطنه به خراسان ۷۷
- فتح قلعه سلطان میدان ۷۸
- فتح ترشیز به دست خسرو میرزا ۷۹
- قتل حاجی فیروز افغان در خراسان ۸۰
- وقایع سال ۱۲۴۷ هـ. ۱۸۳۱-۱۸۳۲ م. و رسیدن سفرا به درگاه پادشاه ۸۱
- اشاره ۸۱
- فوت ایلچی انگلیس ۸۱
- رسیدن سفیر سند ۸۱
- طغیان میر رواندوز ۸۱
- مقاتله شاهزادگان عراق ۸۲
- قصیده مسود اوراق در شرح مقاتله شاهزادگان عراق ۸۵
- اشاره ۸۵
- گرفتار شدن عبد الزقاق یزدی ۱۱۱
- فتح قلعه امیرآباد به دست نایب السلطنه ۱۱۲
- فتح خوبشان به دست نایب السلطنه ۱۱۵
- فرار رضا قلی خان زعفرانلو و گرفتاری او ۱۱۶
- فتح بلده سرخس به دست نایب السلطنه ۱۱۷
- آمدن سفیر خوقند به درگاه پادشاه ۱۲۲
- فرمان حکومت خراسان ۱۲۳

- ۱۲۴ لشکر کشیدن فرمانفرمای فارس به کرمان
- ۱۲۸ آمدن ایلچی روس به درگاه پادشاه
- ۱۲۸ سبک داشتن پادشاه منال دیوانی را از رعایا
- ۱۲۹ وقایع سال ۱۲۴۸ هـ / ۱۸۳۲ م. و آمدن وزیر مختار روس
- ۱۲۹ اشاره
- ۱۲۹ رسیدن رسول خان خوارزم
- ۱۳۱ سفر نایب السلطنه به جانب طهران
- ۱۳۳ مقاتله قهرمان میرزا با اباقا خان در کرمان
- ۱۳۳ سفارت روس و انگلیس
- ۱۳۳ بلای امراض
- ۱۳۴ مراجعت نایب السلطنه از طهران به خراسان
- ۱۳۴ سفر ولیعهد ثانی محمد میرزا به هرات
- ۱۳۵ خاتمه کار نایب السلطنه اعلی الله مقامه
- ۱۳۷ مراجعت ولیعهد ثانی از هرات
- ۱۳۹ کیفر یافتن مرتضی قلی خان ایل بیگی قشقائی
- ۱۴۲ وقایع سال ۱۲۴۹ هـ / ۱۸۳۳ م. و خاتمه امر شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار
- ۱۴۲ اشاره
- ۱۴۲ بزم سور و سرور شاهزادگان
- ۱۴۳ درگیری خسرو میرزا با ترکمانان
- ۱۴۳ آمدن ارستوف از دولت روس
- ۱۴۴ تفویض ولایتعهد دولت ایران به شاهزاده جوانبخت محمد میرزا
- ۱۴۶ طغیان خوانین خراسان
- ۱۴۷ تاختن شجاع الملک میرزای افغان به افغانستان
- ۱۴۸ طغیان محمد تقی خان بختیاری
- ۱۴۸ سفر کردن شاهنشاه ایران فتحعلی شاه به طرف اصفهان
- ۱۴۹ خاتمه کار شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار

- مدفون ساختن جسد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار را در روضه دار الایمان قم ۱۵۴
- ذکر اولاد و احفاد فتحعلی شاه و اسامی آنان که هنگام رحلتش زنده بودند ۱۵۶
- اشاره ۱۵۶
۱. عباس میرزا نایب السلطنه ۱۵۶
۲. دولتشاه محمد علی میرزا ۱۵۷
۳. ملک آرا محمد قلی میرزا ۱۵۸
۴. شاهزاده محمد ولی میرزا ۱۵۸
۵. حسینعلی میرزا فرمانفرما ۱۵۹
۶. حسنعلی میرزای شجاع السلطنه ۱۵۹
۷. محمد تقی میرزا حسام السلطنه ۱۶۰
۸. علینقی میرزای رکن الدوله ۱۶۰
۹. شیخعلی میرزای شیخ الملوک ۱۶۱
۱۰. علیشاه ظلّ السلطان ۱۶۲
۱۱. عبد الله میرزای دارا ۱۶۲
۱۲. امام ویردی میرزای ایلخانی ۱۶۲
۱۳. شاهزاده محمد رضا میرزا ۱۶۲
۱۴. حیدر قلی میرزا ۱۶۳
۱۵. شاهزاده محمود ۱۶۳
۱۶. شاهزاده همایون میرزا ۱۶۴
۱۷. الله ویردی میرزا ۱۶۴
۱۸. اسمعیل میرزا ۱۶۴
۱۹. احمد علی میرزا ۱۶۵
۲۰. علی رضا میرزا ۱۶۵
۲۱. کیقباد میرزا ۱۶۵
۲۲. بهرام میرزا ۱۶۵
۲۳. شاپور میرزا ۱۶۵

۲۴. ملک قاسم میرزا ۱۶۵
۲۵. منوچهر میرزا ۱۶۶
۲۶. هرمز میرزا ۱۶۶
۲۷. ملک ایرج میرزا ۱۶۶
۲۸. کیکاوس میرزا شهاب السلطنه ۱۶۶
۲۹. شاهقلی میرزا ۱۶۷
۳۰. محمد مهدی میرزا ۱۶۷
۳۱. کیخسرو میرزا ۱۶۷
۳۲. کیومرث میرزای ایلخانی ۱۶۷
۳۳. جهانشاه میرزا ۱۶۸
۳۴. سلیمان میرزا ۱۶۸
۳۵. فتح الله میرزای شعاع السلطنه ۱۶۸
۳۶. ملک منصور میرزا ۱۶۸
۳۷. شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله ۱۶۸
۳۸. سلطان محمد میرزای سیف الدوله ۱۶۹
۳۹. سلطان سلیم میرزا ۱۶۹
۴۰. سلطان مصطفی میرزا ۱۶۹
۴۱. سلطان ابراهیم میرزا ۱۶۹
۴۲. سیف الله میرزا ۱۶۹
۴۳. یحیی میرزا ۱۶۹
۴۴. زکریا میرزا ۱۷۰
۴۵. محمد امین میرزا ۱۷۱
۴۶. سلطان حمزه میرزا ۱۷۱
۴۷. فرخ سیر میرزا ۱۷۱
۴۸. سلطان احمد میرزای عضد الدوله ۱۷۱
۴۹. صاحبقران میرزا ۱۷۱

۵۰. طهمورث میرزا ----- ۱۷۱
۵۱. جهانسوز میرزا ----- ۱۷۱
۵۲. محمد هادی میرزا ----- ۱۷۱
۵۳. پرویز میرزا ----- ۱۷۲
۵۴. علیقلی میرزا ----- ۱۷۲
۵۵. عباسقلی میرزا ----- ۱۷۲
۵۶. کامران میرزا ----- ۱۷۳
۵۷. اورنگ زیب میرزا ----- ۱۷۳
۵۸. جلال الدین میرزا ----- ۱۷۳
۵۹. امان الله میرزا ----- ۱۷۳
۶۰. سلطان حسین میرزا ----- ۱۷۳
- اسامی دختران شاهنشاه ایران فتحعلی شاه ----- ۱۷۳
- اسامی زوجات شاهنشاه فتحعلی شاه ----- ۱۸۰
- اشاره ----- ۱۸۰
- اسامی زوجات فتحعلی شاه که هنگام وفات شهریار صاحب پسران و دختران بودند ----- ۱۸۴
- اسامی زوجات فتحعلی شاه که فرزند آوردند و فرزندان ایشان بمردند و هنگام رحلت شهریار فرزند نداشتند ----- ۱۸۸
- اسامی زوجات فتحعلی شاه که در سرای سلطنت فرزند نیاورده اند ----- ۱۹۰
- اسامی بعضی از اعمام و عمزادگان و برادرزادگان شاهنشاه فتحعلی شاه ----- ۱۹۵
- اشاره ----- ۱۹۵
- ذکر اولاد حسینقلی خان ----- ۱۹۶
- ذکر اولاد مهدیقلی خان ----- ۱۹۶
- ذکر اولاد مرتضی قلی خان ----- ۱۹۶
- ذکر اولاد مصطفی قلی خان ----- ۱۹۷
- سلطان غازی محمد شاه قاجار ----- ۲۰۰
- اشاره ----- ۲۰۰
- وقایع قبل از جلوس محمد شاه به تخت سلطنت ----- ۲۰۱

- ۲۰۱ اشاره
- ۲۰۴ طلب نمودن عبد الله خان امين الدوله شاهزاده حسينعلی ميرزای فرمانفرما را به تطميع سلطنت ايران
- ۲۰۵ دعوی سلطنت حسينعلی ميرزای فرمانفرمای فارس
- ۲۰۷ مراجعت سلطان محمد ميرزا از چهارمجال به اصفهان
- ۲۱۰ دعوی سلطنت شاهزاده ظلّ السلطان در دار الخلافه طهران
- ۲۱۰ اشاره
- ۲۱۴ تدبير کردن ميرزا آقا خان وزير لشکر در پراکنده ساختن سپاه ظلّ السلطان
- ۲۱۷ رسيدن خبر وفات پادشاه ايران فتحعلی شاه به شاهنشاه غازی محمد شاه
- ۲۲۱ جلوس شاهنشاه غازی محمد شاه به تخت سلطنت در دار السلطنه تبريز
- ۲۲۱ اشاره
- ۲۲۳ سفر کردن شاهنشاه غازی از تبريز به طهران
- ۲۲۶ فرستادن ظلّ السلطان رسول و نامه به نزديک شاهنشاه غازی محمد شاه
- ۲۲۶ اشاره
- ۲۲۸ جواب نامه ظلّ السلطان از شاهنشاه غازی
- ۲۳۱ شکست يافتن لشکر ظلّ السلطان
- ۲۳۵ گرفتاری ظلّ السلطان و محمد جعفر خان به دست محمد باقر خان بيگلربیگی
- ۲۴۲ تدبير نمودن الله يار خان آصف الدوله و ميرزا ابو القاسم قايم مقام در امر وزارت اعظم برای خود
- ۲۴۲ اشاره
- ۲۴۴ ذکر فتح شيراز توسط منوچهر خان معتمد الدوله
- ۲۴۷ وفیات
- ۲۴۷ سفر کردن شاهزاده بهرام ميرزا به کرمانشاهان
- ۲۵۱ ذکر وقایع احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال ۱۲۵۱ هـ / ۱۸۳۵ م.
- ۲۵۱ اشاره
- ۲۵۲ گرفتاری شجاع السلطنه و فرمانفرما به دست معتمد الدوله و انجام کار آنها
- ۲۵۴ قصه ولی خان ممسنی
- ۲۵۸ حکومت اردشير ميرزا در گرگان و استرآباد

- گرفتاری میرزا ابو القاسم قایم مقام به فرمان شاهنشاه غازی و خاتمه کار او ۲۵۹
- فرستادن جمعی از شاهزادگان را به قلعه اردبیل و تفویض وزارت اعظم به حاجی میرزا آقاسی ۲۶۴
- اشاره ۲۶۴
- وفیات ۲۶۹
- گرفتاری ظلّ السلطان و محبوس شدن او در آذربایجان ۲۶۹
- آمدن محمّد خان امیر نظام به دار الخلافه ۲۷۰
- آمدن الله یار خان آصف الدوله به دار الخلافه ۲۷۰
- وقایع سال ۱۲۵۲ هـ / ۱۸۲۶ م. و سفر کردن شاهنشاه غازی محمّد شاه قاجار به گرگان برای نظم قبایل یموت و کولکلان ۲۷۱
- اشاره ۲۷۱
- عزل فضلعلی خان از حکومت مازندران ۲۷۵
- سفر بهرام میرزا به خوزستان و نظم بختیاری ۲۷۶
- عزل بهرام میرزا از حکومت کرمانشاهان ۲۷۸
- تبعید محمّد قلی میرزای ملک آرا ۲۷۹
- تغییر و تبدیل حکومت ایالات و ولایات ۲۷۹
- سفارت میرزا جعفر خان مشیر الدوله ۲۸۱
- وقایع حال شاهنشاه غازی محمّد شاه قاجار در سفر هرات در سال ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴ هـ / ۱۸۲۷-۱۸۲۸ م. ۲۸۱
- اشاره ۲۸۱
- سفر کردن ولیعهد کیوان مهد دولت ایران به جانب ایروان به حال پرسی ایمپراطور روسیه ۲۸۴
- حرکت موکب پادشاهی از بسطام به جانب هرات و فتح قلعه غوریان ۲۸۹
- ورود موکب پادشاهی در کنار هرات و محاصره نمودن قلعه هرات را ۲۹۳
- اشاره ۲۹۳
- فرستادن کامران میرزا پسر خود را به طلب لشکر خوارزم و میمنه و مقاتله آصف الدوله با ایشان ۲۹۹
- انگیختن علمای هرات افغانان را به جنگ شیعیان به نام جهاد ۳۰۸
- اشاره ۳۰۸
- وقایع دیگر ۳۱۰
- فرار کردن ظلّ السلطان و بعضی شاهزادگان از قلعه اردبیل به مملکت روسیه ۳۱۳

- ۳۱۳ اشاره
- ۳۱۹ قضیه سفارت حسین خان آجودان باشی به ممالک اروپا
- ۳۲۲ قصه خرابی محقره به دست علی رضا پاشا وزیر بغداد
- ۳۲۲ اشاره
- ۳۲۴ سرکوبی قیات ترکمان
- ۳۲۵ وقایع احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال ۱۲۵۵ هـ / ۱۸۲۹ م. و تشدید محاصره هرات
- ۳۲۵ اشاره
- ۳۳۲ تعیین شاهنشاه غازی قواد سپاه را در سنگرها و تحریض لشکر را در محاصره هرات
- ۳۳۲ اشاره
- ۳۳۳ رنجیدن مستر مکنیل به جهت محاصره هرات و مراجعت به انگلیس
- ۳۳۴ درگیری مؤید الدوله با افغانان
- ۳۳۶ حمله سرخوش خان افشار
- ۳۳۷ یورش بردن لشکر به قلعه هرات به فرمان شاهنشاه غازی
- ۳۴۶ رسیدن کشتیهای جنگی انگلیس به جزیره خارک و مراجعت شاهنشاه غازی از هرات
- ۳۴۹ شرح منشوری که شاهنشاه غازی محمد شاه به خط خویش نگاشت و حکم داد که مردم شمشیرزن جامه نظام پوشند
- ۳۵۰ شرح منشوری که محمد شاه خویش نوشته است
- ۳۵۰ اشاره
- ۳۵۳ رسیدن شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام التسلطنه از سفر خوزستان و فارس به لشکرگاه پادشاه
- ۳۵۷ هزیمت شدن رضا قلی خان والی کردستان از عبد الله پاشای بابان
- ۳۵۷ سبب طغیان آقا خان محلاتی در حضرت پادشاه
- ۳۵۸ سفارت حسین خان آجودان باشی به جانب فرانسه
- ۳۶۱ نکوهش دوک ولینگتون مردم انگلیس را در مخالفت با ایرانیان
- ۳۶۱ اشاره
- ۳۶۴ سفر کردن شاهنشاه غازی به اصفهان و دفع دادن مردم شریر را از آن بلده
- ۳۶۵ خواستاری سلطان روم از امپراطور روسیه برای مصالحه با دولت ایران
- ۳۶۵ شرح احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال ۱۲۵۶ ق. / ۱۸۴۰ م.

- ۳۶۵ اشاره
- ۳۶۶ صورت عهدنامه ای که کارگزاران دولت ایران با اولیای دولت فرانسه نگارش داده اند
- ۳۶۶ اشاره
- ۳۷۱ مراجعت ایلچی فرانسه به پاریس
- ۳۷۱ نیابت فرهاد میرزا در حکومت فارس
- ۳۷۳ گرفتاری آقا خان محلاتی و درآمدن او به طهران و دیگر باره فرار کردن و طغیان ورزیدن او
- ۳۷۴ نامه آقا خان محلاتی به حاجی سید جواد
- ۳۷۴ اشاره
- ۳۷۵ مقاتلت و مبارزت بهمن میرزای بهاء الدوله با آقا خان محلاتی
- ۳۷۹ سفارت عبد الرزاق افندی
- ۳۷۹ طغیان خانلر میرزا علیه شاهزاده بهاء الدوله
- ۳۸۰ سفارت خوارزم
- ۳۸۰ حرکت محمد شاه به طرف همدان
- ۳۸۰ وزارت محمد امین خان نسقچی باشی در گیلان
- ۳۸۱ وقایع دیگر
- ۳۸۱ شرح حال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال ۱۲۵۷ ه. / ۱۸۴۱
- ۳۸۱ اشاره
- ۳۸۳ سرکوبی قبایل سرکش
- ۳۸۴ فرستاده هرات
- ۳۸۴ حکومت حاجی خان شکی در کرمانشاهان و قتل او به دست مردم کردند
- ۳۸۴ اشاره
- ۳۸۶ وقایع دیگر
- ۳۸۶ اسارت محمد ولی خان دولو
- ۳۸۷ فتح بنفهل و بلوچستان به دست امیر توپخانه و حکومت عباسقلی خان والی در کرمان
- ۳۸۷ اشاره
- ۳۸۸ حکومت عباسقلی خان جوانشیر در کرمان

- ۳۸۹ بازگشت کهن دل خان به قندهار
- ۳۹۱ فتنه مخدومقلی ترکمان و ظهور حضرت ایشان در گرگان
- ۳۹۲ سفر کردن منوچهر خان معتمد الدوله به خوزستان و دفع فتنه محمد تقی خان بختیاری
- ۳۹۲ اشاره
- ۴۰۲ حرکت مجبعلی خان شجاع الدوله ماکوئی به طرف کرمانشاهان
- ۴۰۴ صورت عهدنامه تجارت که فیما بین دولتین بهیتین ایران و انگلیس سمت انعقاد یافت
- ۴۰۶ صورت عهدنامه منعقد فیما بین دولت علیه ایران و دولت بهیة بلجیق که در اسلامبول استقرار یافته است
- ۴۰۹ شرطنامه دولت بلجیق که تمیمه عهدنامه دولتین ایران و بلجیق شده
- ۴۰۹ اشاره
- ۴۰۹ وفیات
- ۴۱۰ درباره مرکز

ناسخ التواریخ : سلاطین قاجاریه جلد 2

مشخصات کتاب

سرشناسه: سپهر، محمدتقی بن محمدعلی، 1216 - 1297ق.

عنوان و نام پدیدآور: ناسخ التواریخ: سلاطین قاجاریه/تالیف محمدتقی سپهر؛ به تصحیح و حواشی محمدباقر بهبودی.

مشخصات نشر: قم: موسسه مطبوعاتی دینی، 1351

مشخصات ظاهری: 4ج.

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: ایران -- تاریخ -- قاجاریان، 1193 - 1344ق.

موضوع: ایران -- تاریخ -- 1106 - 1334ق.

شناسه افزوده: بهبودی، محمدباقر، 1308 -، مصحح

رده بندی کنگره: DSR1311/س24ن2 1388

رده بندی دیویی: 955/074

ص: 1

بقیه تاریخ فتحعلی شاه قاجار

عهدنامه ترکمان چای

ذکر مختصر و منتخبی از عهدنامه دولتین ایران و روس که به عبارت لفظا به لفظ انتخاب شده

اعلیحضرت ایمپراطور اعظم کل ممالک روسیه به القابه، و اعلیحضرت شاهنشاه ممالک ایران به اوصافه، علی السویه اراده دارند که به نواب جنگی نهایی بگذارند و به سبب همجواریت، صلحی بی نفاق به عمل آرند. لهذا ایمپراطور اعظم جناب ایوان بسکاوایچ جنرال انوتار را و پادشاه والجاه ممالک ایران نواب نایب السملطنه عباس میرزا را وکلای مختار خود تعیین کردند. و ایشان در محل ترکمان چای اختیار نامه های خود را به هم سپردند و فصول آتیه را تعیین و قرارداد کردند.

فصل اول: بعد الیوم مابین اعلیحضرت ایمپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران و ولیعهد و اخلاف و ممالک و رعایای ایشان مصالحه مودت و وفاق کامل ابد الابد واقع خواهد بود.

فصل دوم: از تاریخ حال هر دو پادشاه با اجلال عهدنامه واقعه در محال گلستان قراباغ را متروک و این عهدنامه جدید میمونه را با عهود و شروط مسلوک داشته اند.

فصل سوم: پادشاه ممالک ایران از جانب خود و ولیعهدان، کل الکای نخجوان و ایروان را خواه این طرف رود ارس خواه آن طرف به دولت روسیه واگذار می کند و تعهد می نماید که بعد از امضای این عهدنامه در مدت 6 ماه همه دفتر و دستور العمل که متعلق با دایره این دو ولایت باشد به تصرف امرای روسیه بدهد.

فصل چهارم: در باب سرحدّ دولتین ایران و روس بدین موجب خط وضع شده: از نقطه سرحدّ ممالک عثمانی که در خط مستقیم به قلّه کوه آغری کوچک اقرب است ابتدا کرده و از آنجا تا به سرچشمه رودخانه قراسوی پائین که از سرایشیب جنوبی آغری کوچک جاری است فرود آمده، به متابعت مجر [۱] ی این رودخانه تا به التقای آن به رود ارس در مقابل شرور ممتد می شود. چون این خط به اینجا رسید به متابعت مجر [۱] ی ارس تا به قلعه عباس آباد می آید و در دور تعمیرات و ابنیه خارجه آن که در کنار راست ارس واقع است نصف قطری به قدر نیم فرسخ رسم می شود و با این نصف قطر در همه اطراف امتداد می یابد.

همه اراضی و عرصه [ای] که در این نصف قطر محاط و محدود می شود بالانفراد تعلق به روسیه خواهد داشت و در مدّت دو ماه مشخص خواهد شد. و بعد از آن، از جایی که طرف شرقی این نصف قطر متصل به ارس می شود خط سرحد شروع و متابعت مجر [۱] ی ارس می کند تا به معبر یدی بلوک و از آن جا خاک ایران به طول مجر [۱] ی ارس امتداد می یابد تا به فاصله و مسافت سه فرسخ. بعد از وصول [به] این نقطه، خط سرحد به استقامت از صحرای مغان می گذرد تا به مجر [۱] ی رودخانه بالها رود به محلی که در سه فرسخی واقع است پائین تر از متلقای دو رودخانه کوچک موسوم به آدینه بازار و ساری قمش؛ و از این جا این خط به کنار چپ بالها رود تا به ملتقای رودخانه مذکور صعود کرده به طول کنار راست رودخانه آدینه بازار شرقی تا به منبع رودخانه و از آنجا تا به اوج بلندیهای چکیر امتداد می یابد، به نوعی که جمله آبهای که جاری به بحر خزر می شود متعلق به روسیه خواهد بود و همه آبهای که سرایشیب و مجرای آنها به جانب ایران است تعلق به ایران خواهد داشت.

چون سرحدّ دو مملکت این جا به واسطه قلال جبال تعیین می یابد، لهذا قرارداد شد که پشته هائی که از این کوهها به سمت بحر خزر است به روسیه و طرف دیگر آن به ایران متعلق باشد. از قلّه بلندیهای چکیر خط سرحد تا به قلّه کمرقوئی

به متابعت کوههائی می رود که طالش را از محال ارس منفصل می کند. چون قتل جبال از جانبین مجرای میاه را فرق می دهند لهذا در اینجا نیز خط سرحد را همان قسم تعیین می کند که در فوق در باب مسافت واقعه مابین آدینه بازار و قتل چکیر گفته شد.

بعد از آن، خط سرحدّ از قلّه کمرقوئی به بلندی کوههائی که محال زوند را از محال ارس فرق می دهد متابعت می کند تا به سرحدّ محال ولکیج همواره بر طبق همان ضابطه که در باب مجرای میاه معین شد، محال زوند به غیر از آن حصّه که در سمت مخالف قتل جبال مذکوره واقع است از این قرار حصّه روسیه خواهد بود. از ابتدای سرحد محال ولکیج خط سرحد مابین دو دولت به قتل جبال کلوپوتی و سلسله کوههای

عظیم که از ولکیج می گذرد متابعت می کند تا به منبع شمالی رودخانه موسوم به آستارا پیوسته به ملاحظه همان ضابطه در باب مجرای میاه و از آنجا خط سرحدّ متابعت مجرای این رودخانه خواهد کرد تا به ملتقای دهنه آن بحر خزر و خط سرحدّ را که بعد از این متصرفات روسیه و ایران را از هم فرق خواهد کرد و میل خواهد نمود.

فصل پنجم: اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران از جانب خود و ولیعهدان، تمامی الکا و اراضی و جزایر و جمیع قبایل خیمه نشین و خانه دار را که در میانه خط حدود معینه و قتل برف دار کوه قفقاز و دریای خزر است الی الابد متعلّق به دولت روسیه می داند.

فصل ششم: اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران به تلافی خسارت دولت و رعیت روسیه مبلغ 10 کروور نقد که عبارت از 20 ملیان مناط سفید روسی است قرارداد و موعد و رهاین وصول این وجه در قرارداد علی حده که لفظ به لفظ گویا در این عهدنامه مندرج است معین خواهد شد.

فصل هفتم: چون پادشاه ممالک ایران نواب عباس میرزا را ولیعهد دولت قرار داده، ایمپراطور روسیه نیز تصدیق بر این مطلب نموده، تعهد کرد که نواب معزّی الیه

را از نتایج جلوس بر تخت شاهی پادشاه بالاستحقاق آن ملك داند.

فصل هشتم: کشتیهای تجارت دولتین روس و ایران از هردو طرف اجازه دارند که در بحر خزر و طول سواحل آن به طریق سابق سیر کرده به کنارهای آن فرود آیند و در حالت شکست کشتی از هردو طرف امداد و اعانت خواهد شد. در باب سفاین حربیه که علم های عسکریه روسیه دارند مثل سابق اذن تردد در بحر خزر دارند و به غیر از دولت روس دولتهای دیگر آن اذن را ندارند.

فصل نهم: وکلا و سفرای طرفین اعم از متوقّفین و عابرین باید از دو

طرف مورد کمال اعزاز و احترام گردند و در این باب دستور العملی مخصوص از طرفین مرعی و ملحوظ گردد.

فصل دهم: در باب امر تجارت هردو پادشاه والاجاه موافق معاهده [ای] جداگانه که به این عهدنامه ملحق می گردد تصدیق نمودند و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران در باب کونسول ها و حامیان تجارتی که از دولت روس کما فی السّابق در هر جا که مصلحت دولت اقتضا کند معین شود، تعهد می کند که این کونسول ها و حامیان را که زیاده از 10 نفر اتباع نخواهند داشت حمایت و احترام نمایند. ایمپراطور روسیه نیز در باب کونسول ها و حامیان تجارت ایران وعده می کند که به همین نحو مساوات منظور دارد و هرگاه از دولت ایران محققا شکایتی از کونسول ها و حامیان تجارت روس واقع شود وکیل یا کارگزار دولت روس که در دربار دولت ایران متوقّف است و اختیار کونسول ها و حامیان تجارت با او است، اذن دارد که امر مزبور را به عنوان جاریه به دیگری رجوع نماید.

فصل یازدهم: همه امور و ادّعیای طرفین که به سبب جنگ به تأخیر افتاده بعد از انعقاد مصالحه موافق عدالت به اتمام خواهد رسید و مطالباتی که رعایای جانبین از یکدیگر یا از خزانه داشته باشند به تعجیل و تکمیل وصول پذیر خواهد شد.

فصل دوازدهم: دولتین علیتین معاهدتین بالاشترک در منفعت تبعه جانبین قرارداد می کنند که برای آنهائی که مابین خود به سیاق واحد در دو جانب رود ارس

املاك دارند موعدي سه ساله مقرر نمايند تا به آزادي در بيع و معاوضه آنها قدرت داشته باشند، لکن ايمپراطور ممالك روسيه از منفعت اين قرارداد در همه آن مقداری که به او متعلق و واگذار می شود سردار سابق ايروان حسين خان و برادر او حسن خان و حاکم سابق نخجوان کریم خان را مستثنی می سازد.

فصل سیزدهم: اسرانی که در جنگ آخر و قبل از آن و تبعه [ای] که از هر مدّت به اسیری افتاده اند از هر دو طرف قرارداد شد که در مدّت 4 ماه با اخراجات راه به عباس آباد فرستاده شوند که وکلای طرفین که در آنجا مأمور به این کار می باشند آنها را گرفته به اوطان خود برسانند و هرگاه در مدّت مذکوره تعویقی واقع شود هر وقت از هر طرف مطالبه کنند یا اسرا خود استدعا نمایند بلامضایقه رد کرده آید.

فصل چهاردهم: از هر دو طرف قرین الشرف تعهد می شود که رعایای جانبین اعم از فراری یا غیر فراری که در حالت جنگ و قبل از آن به مملکت طرفین رفته اند یا بعد از این بروند در صورتی که وجود ایشان منشاء ضرر و فساد نباشد مطالبه نشود و لکن اشخاص صاحب رتبه و شأن اعم از حکام و خوانین یا رؤسا و ملاهای بزرگ و غیر آن را که وجود ایشان در ممالك دو طرف به سبب مکاتبات و مخابرات خفیه منشاء ضرر و ممرارت است در ممالك طرفین نگاه ندارند و از حدود معینه در فصل چهارم اخراج سازند.

فصل پانزدهم: اعلیحضرت پادشاه ممالك ايران باید از تقصیر اهالی آذربایجان از خاصّه و عامّه که در مدّت جنگ و تصرف عساکر روسيه در ولایات استردادی که مباشر خیانتی شده اند درگذرند و هر يك خواسته باشند با عیال از آن ولایت بیرون روند تا مدّت يك سال به ایشان مهلت داده شود که اموال و ائقال خود را با بيع یا نقل به مملکت روسيه نمایند. و احدی از حکام به هیچ وجه متعرض خسارت آنها نشود و در باب بيع املاك پنج ساله مهلت داده شود، هرگاه در مدّت يك ساله مذکوره از احدی خیانتی تازه به ظهور رسد داخل در عفو و گذشت نیستند.

فصل شانزدهم: بعد از امضای این عهدنامه میمونه فی الفور وکلای مختار جانبین دستور العملهای لازمه به حدود روانه سازند که به ترك خصومت و تعدی پردازند.

این مصالحه نامچه در دو نسخه به يك مضمون ترتیب یافته و به دستخط وکلای طرفین رسیده و مابین ایشان مبادله گردیده است. باید امضای آن به تصدیق دو پادشاه ذیجاه در مدت چهار ماه و اگر ممکن شود زودتر مابین وکلای مختار ایشان مبادله شود.

تحریرا در قریه ترکمان چای به تاریخ دهم شهر فیورال سنه 1828 مسیحیه که عبارت است از پنجم شهر شعبان المعظم سنه 1243 هجری به ملاحظه و تصدیق نواب نایب السلطنه رسید به امضای وزیر امور دول خارجه میرزا ابو الحسن خان [نیز] رسید.

فصول عهدنامه تجارت:

بدان که این عهدنامه میمونه نیز مشعر بر فصل تسعه و تفصیل فصول از این قرار است که به عینه ایراد می گردد.

فصل اول: چون دولتین علیتین معاهدتین تمنا دارند که اتباع خود را از جمله منافع و فواید که از آزادی و رخصت تجارت حاصل می شود بهره مند دارند؛ لهذا به این تفصیل قرارداد کردند که رعایا و اتباع روس که تذکره متعارفه در دست داشته باشند در همه ممالک ایران می توانند تجارت کرد [ه] و كذلك به ممالک مجاوره دولت مذکوره می توانند رفت و به همین نسبت اهالی ایران امتعه خود را از دریای خزر یا از راه خشکی سرحد دولتین روس و ایران به مملکت روس می توانند برد و معاوضه و بیع نمود و خرید کرده متاع دیگر بیرون برده و از هرگونه حقوق و امتیازاتی که در ممالک اعلیحضرت ایمپراطوری به اتباع کامله الوداد دولتهای اروپا داده می شود بهره مند خواهند شد، در حالتی که یکی از اتباع دولت روس در مملکت ایران وفات یابد اموال منتقله و غیر منتقله او چون متعلق به [رعیت] دولت روس است بدون قصور به اقوام یا شرکای او تسلیم خواهد شد که به اختیار تمام به نحوی که شایسته دانند معامله نمایند و در

صورتی که اقوام و شرکای او موجود نباشند اختیار ضبط و کفالت همین اموال به وکیل یا کارگزار یا کونسول های روسیه واگذار می شود، بدون اینکه هیچ گونه ممانعتی از جانب حکام ولایات ظاهر شود.

فصل دوم: حجج و بروات و ضمانت نامه ها و دیگر عهدها که برای امور تجارت خود مابین اهالی جانبین مکتوبا می گذرد، نزد کونسول روسیه و حاکم ولایت [و در جایی که کونسول نباشد تنها در نزد حاکم ولایت] ثبت می شود تا اینکه هنگام منازعه بین الطرفین برای قطع دعوی برطبق عدالت تحقیقات لازمه نتوانند کرد اگر یکی از طرفین خواهد بدون اینکه به نحو مذکور فوق تمسکات محرّره و متصدّقه که لایق قبول هر محکمه عدالت است در دست داشته باشد، از دیگری ادعائی نماید و جز اقامه شهود دلیلی دیگر نیارد، این قبیل ادعاها و اینکه مدعی علیه خود تصدیق به حقیقت آن ننماید مقبول نخواهد شد. همه معاملات منعقد شده که به صورت مذکوره مابین اهالی جانبین واقع شده باشد، با دقت تمام مرعی و ملحوظ شده هرگونه مجانبت که در انجام آن به ظهور رسد و باعث ضرر یکی از طرفین گردد مورث تلافی خسارت متناسبه از طرف دیگر خواهد شد و در صورتی که یکی از تجّار روس در ایران مفلس و ورشکست شود، حقّ به ارباب طلب از امتعه و اموال او داده می شود. اما اگر از وکیل یا کارگزار یا کونسول استعمال نمایند که مفلس مذکور مال ممکن الصّرف که بکار استرضای همان ارباب طلب بیاید در ولایت روسیه گذاشته است یا نه؟ برای تحقیق کردن این مطلب مساعی جمیله خود را مضایقه نخواهند داشت. این قراردادها که در این فصل معین گشته همچنین درباره اهالی ایران که در ولایت روس موافق قوانین ملکیه تجارت می کنند مرعی خواهد شد.

فصل سیم: برای اینکه به تجارت تبعه جانبین منافی را که علت غائی

شروط سابقه الذکر گشته اند، محقق و مستحکم نمایند قرار داده شد که از هرگونه متاعی که به توسط تبعه روس به ایران آورده یا از این مملکت بیرون برده شود و کذلک

از امتعه محصوله ایران که به توسط تبعه آن دولت که به دریای خزر یا از راه خشکی سرحدّ دولتین روس و ایران به ولایات روس برده می شود و همچنین از امتعه روس که به رعایای ایران با همان راهها بیرون می برند کما فی السابق در وقت بیرون رفتن و داخل شدن هر دو یک دفعه، پنج از صد گمرک گرفته می شود و بعد از آن هیچ گونه گمرک دیگر از ایشان مطالبه نخواهد شد و اگر دولت روس لازم داند که قانون تازه در گمرک و تعریفهای [تعرفه های] مجدد قرارداد کند متعهد می شود که در این حالت نیز گمرک مزبور را که پنج از صد است اضافه نمایند.

فصل چهارم: اگر دولت روس یا ایران با دولت دیگر در جنگ باشد تبعه جانین ممنوع نخواهد شد از اینکه با امتعه خود از خاک دولتین علیتین معاهدتین عبور کرده به ممالک دولت مزبوره بروند.

فصل پنجم: چون موافق عادتی که در ایران موجود است برای اهالی بیگانه مشکل است که خانه و انبار و مکان مخصوص برای وضع امتعه خود به اجاره پیدا کنند؛ لهذا به تبعه روس اذن داده می شود که خانه برای سکنا و انبار و مکان برای وضع امتعه تجارت هم اجاره نمایند و هم به ملکیت تحصیل کنند و متعلقان دولت ایران به آن خانه ها و مکانها و انبارها عتفا داخل نمی توانند شد، لکن در وقت ضرورت از وکیل یا کارگزار و یا کونسول روسیه استرخاص می توانند نمود که ایشان صاحب منصب یا ترجمانی تعیین کنند که در وقت ملاحظه خانه یا امتعه حضور داشته باشد.

فصل ششم: چون وکیل و کارگزار دولت ایمپراطوری و صاحب منصبان مأموره ایشان و کونسول ها و ترجمانها در ایران امتعه [ای] به کار ملبوس ایشان بیاید و اکثر اشیاء ضروریه معیشت برای ابتیاع پیدا نمی کنند؛ لهذا می توانند بدون باج و خراج هرگونه امتعه و اشیاء که خاصه به مصارف

ایشان تعیین شده باشد بیاورد و کذلک این امتیازات به تمامه، درباره وکیل و کارگزار دولت ایران که مقیم دربار دولت روس باشند مرعی و ملحوظ خواهد شد و کسانی که از اهل ایران برای خدمت ایلچی

یا وکیل و کونسول‌ها و حامیان تجارت روس لازم است مادامی که نزد ایشان باشند، مانند تبعه روس از حمایت ایشان بهره مند خواهند بود، و لکن اگر شخصی از آنها مرتکب به جرمی شود که موافق به قوانین ملکیه مستحق تنبیه باشد در آن صورت وزیر دولت ایران با حاکم و در جائی که آنها نباشند بزرگ ولایت، مجرم را بی واسطه از ایلچی یا وکیل یا کونسول در نزد هرکدام باشد مطالبه می کند تا اجرای عدالت شود و اگر این مطالبه مبنی باشد بر دلایلی که جرم و تقصیر متهم را ثابت کنند ایلچی یا کونسول یا وکیل در دادن او مضایقه نخواهند کرد.

فصل هفتم: همه ادعاها و امور متنازع فیها که مابین تبعه روسیه باشد بالانحصار به ملاحظه و قطع و فصل وکیل یا کونسول‌های اعلیحضرت ایمپراطوری برطبق قوانین و عادت دولت روسیه مرجوع می شود و همچنین است منازعات و ادعاهائی که مابین تبعه روس و تبعه دولت دیگر اتفاق بیفتد در حالتی که به آن اراضی شوند و منازعات و ادعاهائی که مابین تبعه روس و ایران واقع شود به دیوان حاکم شرع و یا حاکم عرف معروض و محول می گردد و ملحوظ و طی نمی شود مگر در حضور ترجمان وکیل یا کونسول‌ها چون این گونه ادعاها که يك دفعه موافق قانون طی شده باشد دوباره استعمال نمی تواند شد. هرگاه اوضاع نوعی باشد که اقتضای تحقیق و ملاحظه ثانی کند، بدون اینکه وکیل یا کارگزار یا کونسول روسیه را سابقاً از آن اخبار شود ملاحظه نمی تواند شد و در این حالت آن امر استعمال و محکوم علیه نمی تواند گردید، مگر در دفترخانه اعظم پادشاهی که در تبریز یا طهران باشد. كذلك در حضور يك نفر ترجمان وکیل یا کونسول روسیه.

فصل هشتم: کار قتل و امثال آن گناههای بزرگ که در میان خود رعایای روسیه واقع شود، تحقیق و قطع و فصل آن مطلق در اختیار ایلچی یا

وکیل یا کونسول روسیه خواهد بود، بر وفق قوانین شرعیه که به ایشان در باب اهل ملت خود داده

شده است. اگر یکی از تبعه روسیه به دعوی جرمی مستلزم السیاسه با دیگران متهم باشد به هیچوجه او را تعاقب و اذیت نباید کرد، مگر در صورتی که شراکت او به جرم ثابت و مدلل شود و در این حالت نیز مانند حالتی که یکی از تبعه روسیه به نفسه به جرمی متهم می شد حکام ولایت نمی توانند که به تشخیص حکم جرم پردازند، مگر در حضور گماشته [ای] از طرف وکیل یا کونسول روسیه. اگر در اماکن صدور جرم از کونسول ها یا وکیل کسی نباشد حکام ولایت مجرم را به جایی که کونسول یا صاحب منصبی از دایره وکالت روسیه در آنجا باشد روانه می کند و استشهادنامه [ای] که در باب برائت و شغل ذمه متهم به واسطه حاکم و مفتی آن مکان از روی صداقت مرتب و به مهر ایشان رسیده باشد و به این کیفیت عملی که حکم جرم خواهد شد فرستاده شود. این گونه استشهادنامه ها به سند معتبر و مقبول ادعا خواهد شد، مگر اینکه متهم عدم صحت آن را علانیه ثابت نماید و در صورتی که متهم چنان که باید ملتزم گشته فتوای صریح حاصل شود، مجرم را به وکیل یا کونسول روسیه تسلیم می سازد که برای اجرای سیاستی که در قوانین مقررات به مملکت روسیه بفرستد.

فصل نهم: دولتین علیتین معاهدتین اهتمام تمام در باب رعایت و اجرای شروط این معاهده خواهند داشت. حکام ولایات و دیوان بیگیان و سایر روسای طرفین بیم از مواخذه شدیدیه داشته باشند، در هیچ حالت تخلف و تجاوز نخواهند کرد؛ بل در حالتی که تکرار تخلف چنانکه باید

محقق شود موجب معزولی ایشان خواهد بود.

خلاصه ما وکلای مختار اعلیحضرت ایمپراطور کل ممالک روسیه و اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران که در ذیل دستخط نوشته ایم شروطی را که در این معاهده مندرج است و از نتایج فصل دهم عهدنامه است که همان روز در ترکمانچای اختتام یافته است چندان اعتبار و قوه خواهد داشت که گویا لفظ به لفظ در خود عهدنامه مرقوم و مصدق گشته است، منتظم و مقرر داشتیم،

لهذا این معاهده جداگانه که مشتمل بر دو نسخه است به توسط ما دستخط گذاشته به مهر ما رسید و مبادله شد.

تحریرا در قریه ترکمانچای تاریخ دهم شهر فیورال سنه 1828 مسیحیه که عبارت است از پنجم شهر شعبان المعظم سنه 1243 هجریه.

ذکر شورش کرمان و طغیان محمد قاسم خان دامغانی

چون از طرف روسیه کار به مصالحه انجامید و لشکری و رعیتی دولتین ایران و روس بیارمید، در اراضی کرمان و یزد فتنه دیگر حدیث شد.

همانا چون ابراهیم خان قاجار عمزاده شهریار تاجدار از جهان رخت بیرون برد چنانکه مذکور شد، عباسقلی خان ولد ارشد او که دخترزاده شهنشاه بود در حکومت کرمان استقلال یافت؛ زیرا که در حیات پدر منصب نیابت داشت، و هم برحسب حکم ابراهیم خان، محمد قاسم خان دامغانی وزارت او می کرد. و این محمد قاسم خان مردی تندخوی و خشن طبع بوده با اینکه خویش را از جمله درویشان می شمرد به خوی ایشان نبود؛ چنانکه از این پیش نیز با ابراهیم خان طریق تمرّد سپرد و به قلعه بم گریخته با مردم سیستان هم داستان گشت و سر به طغیان برآورد.

شهریار تاجدار، آقا محمد حسن مازندرانی پیشخدمت را فرمان کرد تا برفت و او را مطمئن خاطر ساخته به کرمان آورد و در نزدیک ابراهیم خان به سرداری و کارگزاری بازداشت و بازگشت. و از پس آن چون ابراهیم خان آهنگ طهران خواست کرد و در آنجا وداع جهان گفت فرزند خود عباسقلی خان را در کرمان به نیابت گذاشت و محمد - قاسم خان را به وزارت او بازداشت و رستم خان فرزند دیگر را به حکومت بم فرستاد و ابو القاسم خان گروس را ملازم خدمت او کرد.

چون ابراهیم خان از کرمان سفر کرد و نیز از جهان بیرون شد محمد قاسم خان، عباسقلی خان را که جوانی حدیث و نامجرب بود بفریفت و طریق عصیان گرفت و نخستین لشکری برداشته مغافصه به قلعه بم در رفت و ابو القاسم خان گروس را مأخوذ و مقتول نموده و مراجعت کرده برادر ابو القاسم خان را در کرمان عرضه

هلاک فرمود و از کردار نابهنجار او کرمان آشفته شد و قبایل بلوچ فرصت به دست کرده نواحی آن بلده را منهوب ساختند.

چون این خبر در دار الخلافه معروض سده سلطنت افتاد، فرمان رفت تا میرزا جعفر حمزه کلانی مازندرانی برای نظم آن مملکت سفر کرد، بعد از ورود به کرمان به سبب استیلای محمد قاسم خان مداخلت در کاری نتوانست کرد ناچار طریق مراجعت گرفت.

قتل خانلر خان زند به حکم عباسقلی خان قاجار و محمد قاسم خان دامغانی

از پس او شهریار تاجدار خانلر خان پسر علی مراد خان زند را که از سوی مادر نیز نسبت به محمد حسن شاه قاجار می رسانید و در حضرت شهریار غلام پیشخدمت خاصه بود، به نظم کرمان مأمور فرمود لکن او نیز کاری به نظم نتوانست، خاصه در مدتی که مقاتله روسیان در میان بود. محمد قاسم خان در تحریض عباسقلی خان و تحریک فتنه بر زیادت رنج همی برد. خانلر خان چون استشمام طغیان و عصیان از احوال ایشان فرمود رنجیده خاطر برنشست و طریق طهران پیش داشت. عباسقلی خان به صوابدید محمد قاسم خان یک تن از مردم ناشناخته کرمان را که ارباب حسن نام داشت با 40 تن دیگر از مردم بی نام و نشان بفرستاد تا خانلر خان را در رباط قلعه باغین با یک تن پیشخدمت او شب چهارشنبه بیستم جمادی الاخره سال 1243 ه. شهید کردند. مردی دانشور بود، شعر نیکو توانست گفت و خط نیکو توانست نوشت.

بالجمله بعد از قتل خانلر خان، محمد قاسم خان یک باره طریق خودسری گرفت و هر کس از قبل کارداران دولت به اخذ منال دیوانی مشغول بود، معزول کرد و گروهی را مغلول و محبوس نمود. شاهزاده محمد ولی میرزا که این هنگام حکومت یزد داشت چون این خبر بشنید، هم از بهر آنکه گناهکاران دولت را کیفر دهد و هم حکومت کرمان را به دست کند در عشر اول رجب بدین طمع و طلب طریق حضرت گرفت تا از شهریار دستوری جوید، و با لشکری ساخته به سوی کرمان تاختن کند.

طغیان عبد الرضا خان یزدی به شاهزاده محمد ولی میرزا

عبد الرضا خان یزدی پسر تقی خان بیگلربیگی یزد که این وقت وزارت شاهزاده

داشت و حل و عقد امور یزد به رأی رویت او بود در غیبت شاهزاده مردم شهر را با خود همدست و همداستان نموده بر شاهزاده طغیان گرفت. اموال و ائصال و خزاین و دفاین او را از طریف و تلید و سیاه و سفید مأخوذ داشت و زنان و فرزندان و جواری و حواشی او را به آزادی اندک بر بارگیری نشانده، روانه دار الخلافه نمود. و از این سوی شاهزاده محمد ولی میرزا از حضرت شهریار رخصت انصراف حاصل کرده، راه یزد پیش گرفت. چون به اراضی نائین رسید ناگاه با زنان و فرزندان بی ساز و برگ باز خورد و کردار عبد الرضا خان را بدانست، ناچار اولاد و احفاد و پردگیان خویش را که قریب 300 تن بودند برداشته روانه دار الخلافه گشت.

و این هنگام محمد قاسم خان دامغانی چون آشفتگی امور یزد را اصفا نمود جماعتی از قبایل بلوچستان و سیستان را فراهم کرده، در خدمت عباسقلی خان به آهنگ تسخیر یزد از کرمان بیرون شد. در منزل رباط شمس که سرحد کرمان و 12 فرسنگ مسافت تا یزد است، مردم کرمان سر از خدمت عباسقلی خان و اطاعت محمد قاسم خان برتافتند و از لشکرگاه او به هر جانب پراکنده شدند.

عباسقلی خان چون این بدید ناچار برنشسته طریق شیراز گرفت و در خدمت خالوی خود شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس پناهنده گشت و پس از روزی چند از آنجا سفر مازندران کرد و در نزد محمد قلی میرزای ملک آرا قرار گرفت و محمد قاسم خان دامغانی روانه قلعه بم شد و کسش راه نداد، ناچار به طرف سیستان گریخت.

تفویض حکومت کرمان و یزد به شجاع السلطنه

اما چون این اخبار معروض درگاه شهریار افتاد حکومت کرمان و یزد را به شاهزاده حسنعلی میرزا مفوض داشت تا با همان لشکر خراسانی که ملازم خدمتش بود آن ممالک را به نظم کند و محمد اسمعیل اصفهانی پیشخدمت باشی را ملازم خدمت شجاع السلطنه فرمود که اموال شاهزاده محمد ولی میرزا را از عبد الرضا خان استرداد نماید.

مع القصه شجاع السلطنه تا ظاهر شهر یزد براند و در باغ دولت آباد

فرود شده، لشکرگاه کرد و شهر یزد را حصار داد و مدتی کار به مبارزت و مقاتلت کرد. علما و اعیان یزد که بی تقصیر در گرداب بلا و داهیة قحط و غلا گرفتار بودند، در حضرت شهریار تاجدار خواستار آمدند که فرمان کند تا شجاع السلطنه دست از محاصره یزد بازدارد و حکومت آن بلده با عبد الرضا خان تفویض آید. شاهنشاه ایران به صلاح وقت مسئول ایشان را به اجابت مقرون داشت و حکم داد تا شجاع السلطنه از ارض یزد بیرون شود و آ [محمد] اسمعیل پیشخدمت باشی مقداری از اموال شاهزاده محمد ولی میرزا [را] از عبد الرضا خان استرداد کرده روانه دار الخلافه گشت.

این هنگام فرمانگزاری یزد را شهریار تاجدار به شاهزاده علی خان ظل السلطان مفوض داشت و عبد الرضا خان از قبل او در یزد حکمروا گشت.

اما شجاع السلطنه چون از یزد سفر کرد، در بیرون بلده کرمان در باغ نظر فرود شد و مردم شهر از فرمانبرداری او سر برتافتند و آقا علی نبیره تقی خان افغان دزانی که غوغاطلبی را میراث از جد خویش داشت سر به غوغا برآورد و روزی چند در اطراف باغ نظر رزم داد. در آن مقاتله محمد حسین خان قاجار مقتول گشت و میرزا علیقلی پسر میرزا عبد الجبار مازندرانی که هر 2 تن در نزد ابراهیم خان وزارت داشتند، این هنگام با اهالی شهر مواضعه نهاده بود، به گلوله تنگ نگاهبانان باغ نظر نابود گشت.

بالجمله بعد از 12 شبانه روز نیران آن فتنه به زلال تدبیر آقا محمد حسن پیشخدمت خاصه شهریار خامد گشت و اهالی کرمان طریق خدمت گرفتند و از شجاع السلطنه، مورد اشفاق و رأفت آمدند.

شورش اهل کرمان و تنبیه شجاع السلطنه ایشان را

روزگاری دراز برنیامد که دیگر باره مردم کرمان آغاز شورش کردند و شبی

در خانه شیخ محمد حسن کرمانی انجمنی کرده، در مخالفت با شاهزاده رأی همی زدند.

صبحگاه شجاع السلطنه اعیان ایشان را حاضر حضرت کرده، کلبعلی خان را مقتول و 7 تن دیگر از بزرگان را نابینا ساخت و شیخ حسن از بیم جان، خود

را به میان چاهی درافکند و هم در آنجا جان بداد.

از پس این واقعه شجاع الله لطنه کس به طلب محمد قاسم خان فرستاده او را به تدبیر از سیستان به درگاه آورد و از آنجا روانه دار الخلافه داشت. شهریار بفرمود تا هر دو چشمش برآوردند و او را در دامغان سکون فرمودند.

ابتدای ملازمت میرزا آقا خان نوری

هم در این سال آن گاه که شهریار تاجدار آهنگ سفر سلطانیه فرمود، میرزا آقا خان پسر میرزا اسد الله نوری را که وزیر لشکر بود و در دولت ایران يك تن از وزرای اربعه، چنانکه مذکور گشت طلب فرموده، ملازم خدمت و ملتزم رکاب داشت، با اینکه هنوز سنین عمرش به عشرين نرسیده بود، به تفرس ملکانه و الهام دولت کارنامه وزارت و طغرای صدارت در ناحیه احوالش مشاهده می فرمود. چنانکه امروز مکنون خاطر آن پادشاه کارآگاه مکشوف و معلوم اهالی ایران و تمامت اعیان جهان است، منصب صدارت کبری به وجودش بلندآوازه و خاطرهای پژمرده و دلهای افسرده به زلال احسانش طری و تازه است، چنانکه انشاء الله عن قریب باز نموده خواهد شد.

مع القصة شهریار تاجدار خدمت لشکر را به میرزا آقا خان مفوض داشت و میرزا اسد الله خان که از بدو دولت شاه شهید آقا محمد شاه تا این زمان وزارت لشکر داشت و در سفر و حضر ملازم حضرت بود، هم برای تربیت پسر، هم به حفظ وقر شیخوخت تقبیل درگاه پادشاه گاه گاه همی کرد و سخن که در حل و عقد امور به کار بود به عرض رسانید و گاهی در بعضی از اراضی مازندران که به تیول و سیورغال او مقرر بود، روزی چند آسایش فرمود.

منازعه شاهزاده حسام السلطنه و شاهزاده محمود میرزا بر سر لرستان

و هم در این سال میان شاهزاده حسام الله لطنه محمد تقی میرزا فرمانگزار بروجرد و بختیاری و خوزستان و شاهزاده محمود [میرزا] فرمانگزار لرستان فیلی کار به مبارزت کشید، از این روی که در میان قبیله ساکی و سکوند مقاتلتی رفت و چند کس مقتول شد و این هر دو قبیله از هم هراسناک شدند. قبیله سکوند که در اراضی هرو ساکن بودند و با خاک بروجرد پیوستگی داشتند، پناهنده درگاه شاهزاده حسام السلطنه

آمدند و کارداران او را به طمع و طلب اراضی هرو جنبش دادند. چنانکه شاهزاده حسام السّلطنه لشکری ساز کرده به خاک هرو آمد و سرپرده راست کرد. و از این سوی شاهزاده محمود میرزا از مردم فیلی سپاهی کرده خواست تا با برادر رزم دهد و او را از خاک هرو بازپس نشاند.

نگارنده این کتاب مبارک که این هنگامم آغاز روزگار بود و در کار دین و دولت قدمی استوار داشتم، در قلعه خرم آباد حاضر حضرت شاهزاده محمود بودم، اصلاح ذات بین را سفر هرو کردم و به حضرت شاهزاده حسام السّلطنه پیوستم. با سخنانی که ضرغام را رام توان کرد و پلنگ را از آشفته‌گی بازتوان آورد، خدمتش را از اوج طلب و غضب هابط ساختم و چنانش با برادر به مهر و حفاوت کردم که با چند تن از غلامان خویش آهنگ خرم آباد فرمود و این بنده را ملتزم رکاب ساخته تا قلعه خرم آباد بتاخت. هردو برادر یکدیگر را دیدار کرده، روزی چند به شادکامی به پای بردند؛ و حسام السّلطنه مراجعت به بروجرد فرمود.

روزگاری دراز برنیامد که باز فتنه خفته بیدار شد و به سخنان مفسدین بازار گیرودار گرم گشت. حسام السّلطنه از قبایل باجلان و بیرانوند و یار احمدی و سکوند و هفت لنگ و چهار لنگ بختیاری قریب 14000 تن لشکری فراهم کرده، آهنگ لرستان کرد.

و شاهزاده محمود از قبایل حسنوند و کاکاوند و ساکی و چواری و بیژنوند و جماعتی از قبایل پشتکوه که سپرده حسن خان والی فیلی بود از 12000 تن سپاهی انجمن کرده و در اراضی هرو لشکرگاه فرمود. و شاهزاده جهانشاه را که کهتر برادر اعیانیش بود با 4000 سوار و پیاده از پیش روی سپاه بفرستاد. و از قضا سواران سکوند و جماعتی از لشکر حسام السّلطنه با اینکه عددی قلیل بودند با جهانشاه دچار گشتند و جنگ پیوستند. در اول حمله جهانشاه شکسته شد و طریق فرار گرفت و مردم فیلی از قفای او پراکنده شدند و سواران سکوند ایشان را دریافتند و تفنگهای ایشان را گرفته، مانند بار حطب برهم نهادند و بر اسبهای خویش حمل داده زمام اسبها را گرفتند و پیاده به منازل

این خبر چون در لشکرگاه شاهزاده محمود پراکنده شد، دل لشکریان ضعیف گشت و در این وقت چنان افتاد که بعضی از رعایای فیلی که در هرو مزرعی و مربعی داشتند به درگاه شاهزاده محمود آمده، معروض داشتند که این لشکر مزارع و مراتع ما را شبچر می دهند و آذوقه و اندوخته ما را به غارت می برند. شاهزاده محمود مردی خراسانی را که عباس خان داشت و حارس سرپرده و حافظ خوابگاه شاهزاده بود، طلب داشت و فرمان داد که به میان دیه و قریه این مردم رفته دست تعدی لشکریان را از ایشان بازدارد.

عباس خان برنشست و عنان زنان به مزارع آن جماعت شتافته بیارمید.

هم در این وقت جمعی از لشکریان بدان دیه در رفتند و آغاز تعدی کردند، چندانکه عباس خان از در طرد و منع بیرون شد مفید نیفتاد و هیچ کس او را واقعی و مکانتی نگذاشت. لاجرم او را حیلتی در خاطر آمد و چند تن از مردم قریه را طلب کرده ایشان را آموزگار شد که هم اکنون راه برگیرید و از پشت این جبل که مشرف بر این قریه است سربردار کنید و تفنگهای خویش را گشاد دهید و غوغا در اندازید که اینک لشکر حسام السلطنه است که از راه در رسید. چون چنین کنید این لشکریان بیم کنند و از این قریه به در شوند.

مردم قریه سخن او را پسندیدند و در زمان بشتافتند و از فراز قریه سر بیرون کردند و تفنگها بگشادند. سخن در افتاد که لشکر حسام السلطنه رسید و لشکریان از قریه به لشکرگاه گریختند. در این وقت از غوغای مردم و فرار لشکریان و هایاهوی اهل قریه امر بر خود عباس خان دیگر گونه گشت و باور داشت که لشکر حسام السلطنه رسید، روا ندید که ولی نعمت را آگهی ندهد. بر اسب خویش نشست چون برق و باد راه لشکرگاه شاهزاده محمود پیش داشت.

از قضا این وقت نیمروز گرمگاه بود، مردم در سایه خیمه های خویش با کمرهای گشوده غنوده بودند که ناگاه عباس خان از پیش

روی لشکرگاه پدیدار شد و کلاه خویش را به يك دست برگرفته عنان زنان و فریادکنان همی آمد و همی گفت ای شاهزاده چه آسوده نشسته [ای] اینك 60000 لشکر حسام السّلمطنه از راه در رسید. این همی بگفت و همی برفت و نزدیک سرآورده شاهزاده نیز نایستاد و همچنان سر به بیابان نهاد.

لشکریان بعضی از خواب بجهستند و برخی بند خیمه بگستند، یکی بر اسب زین ناکرده بنشست و یکی پیاده بجهست. من همی بودم و دیدم که میرزا رجبعلی نام حکیمباشی هردو پای خویش را به يك پاچه شلوار در می برد و فریاد می کرد که شلوار بند مرا چه رسیده و میرزا قطره اصفهانی شتابزده زین بر اسب زده برنشست بی آنکه پای بند اسب را برگشاید مهمیز زد و تازیانه آزمود، چون اسب نتوانست جنبش کرد فریاد برآورد که اسب مرا چه رسیده.

مع القصّه شاهزاده محمود سوار شد و از 12000 لشکر زیاده از 500 تن بر سر او کس نایستاد و دیگر مردم فرار کردند. چون چند ساعت برفت و معلوم افتاد که این خبر را صدقی نبوده، اندك اندك گریختگان فراهم شدند و به لشکرگاه بازآمدند و عباس خان نیز بازآمده به حراست سرآورده کمر بیست. اما این حادثه چنان فتوری در کار کرد که زیستن در آنجا دشوار نمود، ناچار شاهزاده محمود يك منزل بازپس شد و هم از آنجا تا به خرّم آباد عنان نکشید.

و از آن سوی لشکر حسام السّلمطنه قویدل گشته کوچ بر کوچ تا 2 فرسنگی خرّم آباد آمدند و از جانب شاهزاده محمود جمعی پذیره جنگ شده، در اول حمله بشکستند و راه فرار برگرفتند و شاهزاده در قلعه خرم آباد محصور افتاد. و هم در قلعه آذوقه 10 روزه بود، ناچار قلعه خرّم آباد را با شاهزاده شیخعلی میرزا و همایون میرزا گذاشته خود با 100 سوار بیرون شد، به امید آنکه از مردم فیلی و نهاوند لشکری فراهم کند و بر سر بروجد تاختن فرماید تا خاطر حسام السّلمطنه آشفته شود و از کنار خرّم آباد بازآید. این کار نیز به کام نشد و مردم پراکنده را انجمن نتوانست کرد، ناچار راه

دار الخلافه گرفت و به حضرت شهریار شتافت.

از پس او يك دوروز شاهزاده شيخعلی میرزا به حفظ و حراست قلعه پرداخت و از جانبین گلوله توپ و تفنگ به کار شد. چون در این جنگ و جوش سودی پدید نبود عاقبت در بگشودند و قلعه را به حسام السّ لطنه سپردند. از درگاه پادشاه نیز منشور حکومت لرستان به نام حسام السّ لطنه صادر گشت و شاهزاده محمود متوقف دار الخلافه آمد و شيخعلی میرزا مراجعت به ملایر فرمود و شاهزاده همایون راه نهادند گرفت.

وقایع سال 1243 هـ. / 1827-1828 م. و بیرون شدن روسیه از بعضی بلدان ایران

اشاره

در سال 1243 هـ. چون 2 ساعت و 5 دقیقه از شب جمعه 5 رمضان سپری شد آفتاب از حوت به حمل درآمد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن نوروزی بر قانون سلاطین عجم بگذاشت.

عزل آصف الدوله و نصب امین الدوله بار دیگر به وزارت

و چون الله یار خان آصف الدوله با اینکه وزارت کبری داشت در تجهیز لشکر و مبارزت با روسیه مسامحتی کرده بود و اگر نه جلادتی ظاهر نساخت، ضمیر صافی پادشاه را از وی کدورتی بود. لاجرم او را از مسند صدارت ساقط کرد و فرمود همچنان حاجب بارباش و عبد الله خان امین الدوله را حاضر کرده دیگر باره کار وزارت را بدو تفویض فرمود.

و از طرف روسیه چنانکه سبق ذکر یافت ینارال بسقاویچ بلده تبریز و خوی و ارومیّه را به کارداران ایران سپرد؛ اما ایروان و لنکران را در تحت فرمان خویش بداشت و در جواب گفت سپردن این دو مملکت بی اجازت ایمپراطور نتواند بود و من در خیرخواهی دولت ایران چنان می دانم که برحسب امر شاهنشاه، ولیعهد ثانی دولت محمّد میرزا سفر پترزبورغ کند و نیکولای باولیچ را که تازه بر تخت ایمپراطوری برآمده تهنیت گوید، بی گمان ایمپراطور روسیه این ممالک را به پا رنج

این زر که دولت ایران را زیان رسیده به هدیه و تحفه بذل کند.

نایب السلطنه بعد از اصغای کلمات بسقاویج خود به حضرت پادشاه شتافت تا بر حسب فرمان کار کند. چهارشنبه 26 ذیحجه تقییل سده سلطنت کرد و روزی چند در این معنی بزرگان درگاه رأی زدند، در پایان امر شهریار تاجدار فرمود که به صواب نزدیکتر آن است که نایب السلطنه خود این سفر را تصمیم عزم دهد و امپراطور را دیدار کند و مملکت مسلمانان را که با عیسویان بینوت مذهب دارند از در مهر و حفاظت بازستاند.

کارداران آستان بدین سخن هم داستان شدند و بسیج سفر نایب السلطنه همی کردند.

آنگاه شهریار تاجدار فرمان داد تا نایب السلطنه، الله یار خان آصف الدوله را در میدان پیش سرای سلطنت آورده به کیفر مسامحتی که در مکاوحت با روسیان کرده بود، به دست خویش با چوبش تأدیب فرمود. پس از آن، از حضرت پادشاه رخصت یافته روانه قلمرو علیشکرد همدان شد تا آن اراضی را به نظم کند.

طغیان خوانین خراسان

این وقت طغیان خوانین خراسان معروض درگاه شاهنشاه افتاد. بدین شرح که بعد از انصراف شجاع السلطنه از دار الخلافه، منشور فرمانگزاری خراسان را به نام فرزند [خود] هلاکو میرزا کرد و پسر دیگر ارغون میرزا را به حکمرانی سبزووار برگماشت و منگوقا آن فرزند دیگرش را گسیل ترشیز داشت و امیر علینقی خان حاکم طبس را به وزارت او مقرر فرمود. از این واقعه 3 ماه بر زیادت نرفت که محمد خان قرائی حاکم تربت حیدریه سر به طغیان برآورد و هلاکو میرزا که بهادر خان لقب داشت این معنی را برنتابید، به تجهیز لشکر پرداخت و آهنگ تربت فرمود و رضا قلی خان کرد زعفرانلو و نجفعلی خان و صید محمد خان جلایر حاکم کلات و بیگلر خان چاپشلو حاکم دره جز که هر یک جداگانه از محمد خان رنجیده خاطر بودند مردم خود را انجمن کرده بر رکاب هلاکو میرزا پیوستند و شاهزاده در نیمه شهر رمضان از بلده مشهد خیمه بیرون زد، در منزل رباط سفید، امیر علینقی خان

عرب نیز با سپاه خود برسید و بنیاد خان هزاره با 700 سواره به لشکرگاه پیوست، یار محمد خان نیز از قبل کامران میرزا والی هرات با 2000 سوار به غوریان آمد و منتظر فرمان بنشست. با این عده و عده هلاکو میرزا تا ظاهر تربت براند.

محمد خان قرائی چون کار بدین گونه دید از در حیل و نیرنگ بیرون شد و شرحی معروض حضرت شاهزاده داشت که من از خصومت خوانین خراسان هراسان شده ام و سر از فرمان برتافته ام، اگر شاهزاده سجلی کند و خاتم برنهد که سخنان دشمنان را در حق من اصغاء نفرماید و محل مرا از ایشان فرو ندارد، به حضرت شتابم و پیشانی بر خاک گذارم.

هلاکو میرزا که هنوز پست و بلند جهان را مجرب نبود سخن او را باور داشت و سجلی برنگاشت و کلماتی چند باز نمود که پسند خوانین خراسان نبود و به نزدیک محمد خان فرستاد. و محمد خان بی توانی کلمات آن نامه را بر خوانین آشکار نمود و ایشان را از شاهزاده رنجه ساخته با خود یار کرد و کار بر شاهزاده دیگرگون شد.

صبحگاه بدانست که دیگر در فتح تربت کاری نتوانست کرد؛ بلکه در لشکرگاه زیست نتواند نمود، ناچار برنشست و راه مشهد مقدس پیش گرفت و سواره هزاره به تحریک رضا قلی خان در اطراف مشهد لختی نهیب و غارت افکنده مراجعت کردند.

آنگاه رضا قلی خان و یار محمد خان افغان و دیگر خوانین خراسان با هلاکو میرزا پیوسته به ارض اقدس آمدند و در آنجا رضا قلی خان، هلاکو میرزا را از فرمانگزاری خراسان دست بازداشته جمعی نگاهبانان و دیده بانان بر او گماشته به خوبشان آورد و برادر کوچک او اباقا خان را بر مسند حکومت جای داد و شهر نیشابور و نواحی آن را نیز به تحت فرمان آورده، داماد خود جعفر قلی خان پسر نجفعلی خان [کرد] شادلو را به حکومت آن اراضی بازداشت.

پس از روزی چند از این کردار ناپسند بیمناک شده، هلاکو میرزا را گسیل

ساخت و او تا شهر سبزوار به نزدیک برادرش ارغون میرزا تاخته، صورت حال را معروض درگاه پادشاه نمود.

شهریار تاجدار برای اطفای نیران این فتنه، شاهزاده اسمعیل میرزا را منشور حکومت خراسان سپرده بیرون فرستاد. نخست اسمعیل میرزا به سبزوار آمد و چون اهالی حرم خانه شجاع السّ لطنه در آنجا جای داشتند از در آمدن به شهر و ارك ممنوع افتاد. ناچار از آنجا به مشهد مقدّس شتافت. و هم در آنجا چون بعضی از فرزندان شجاع السّ لطنه در ارك مشهد جای داشتند و هیچ جانب نسبت به آن دیگر فرمان پذیر نبود، کار مشکل افتاد و این خبر نیز در دار الخلافه سمر گشت.

این هنگام شهریار تاجدار اسمعیل میرزا را احضار فرمود و حسین خان قاجار قزوینی سردار ایروان را با برادرش حسن خان ساری اصلان مأمور به نظم خراسان فرمود و ایشان با جماعتی از پیاده و سواره در نیمه شهر صفر [1244 ه. اوت 1828 م.] به ارض اقدس مشهد درآمدند و ارك مشهد را به تدبیر صواب از تصرف فرزندان شجاع السّ لطنه بیرون آوردند و ارغون میرزا را در سبزوار نافذ فرمان ساختند.

رسیدن رسول قزلباش افغانستان به درگاه شهریار ایران

این هنگام در اراضی افغانستان کار بر مردم صعب افتاد؛ زیرا که بعد از دولت شاهزاده محمود افغان، برادران فتح خان در آن ممالک به قوّت شدند و هرکدام يك تن از اولاد تیمور شاه افغان را به نام سلطنت برداشته آغاز تعدی نهادند و مردم از ایشان رنجیده خاطر شدند. لاجرم مردی از جماعت هند و از طایفه سکه مشهور به مریدان با بانانک که رنجید نام داشت به جانب کشمیر تاختن کرده، مملکت کشمیر را به تحت فرمان کرد. مردم کابل و پیشاور پناهنده دولت ایران گشتند و عریضه [ای] نگار کرده به دست حسینعلی خان جوانشیر انفاذ حضور شاهنشاه ایران داشتند. بدین شرح که:

هرگاه شهریار تاجدار يك تن از شاهزادگان را با جماعتی از لشکریان بدین اراضی مامور فرماید چون راه بدین مملکت نزدیک کنند، ما بندگان قزلباشیه که از قدیم الدّهر فرمانبردار سلاطین ایران بوده ایم خود دامن بر میان زنیم و برادران فتح خان را

دست بسته بسپاریم و تا سرحد پیشاور و پنجاب را بی زحمت مفتوح داریم.

بعد از رسیدن حسینعلی خان جوانشیر، شهریار تاجدار در اسعاف حاجت ایشان متقاعد گشت، چه از بدو امر با دولت انگلیس طریق موّدت و موالات می سپرد و مأمور داشتن سپاه به آن حدود مورث آشفستگی هندوستان می گشت. لاجرم روزی چند حسینعلی خان را امر به توقّف دار الخلافه فرمود و آن گاه برحسب خواستاری او منشوری به والیان سند نگار فرموده او را سپرد و روانه مملکت سند داشت، چنانکه تفصیل آن مرقوم خواهد افتاد.

سفر کردن شهریار به دار الامان قم و سلطان آباد

آن گاه شهریار تاجدار در نیمه جمادی الاولی از دار الخلافه خیمه بیرون زده، به دار الامان قم شتافت. در آنجا میرزا فضل الله منشی شیرازی، مولف تاریخ ذوالقرنین در احوال سلاطین قاجار، تقبیل سده سلطنت کرده معروض داشت که شاهزاده همایون که فرمانگزار نهایند است به پاداش 2 ساله خدمت وزارت، این بنده را محبوس نمود و آنچه در تمامت عمر اندوخته بود به مصادره از من گرفت، اینک با زن و فرزند فرار کرده بدین حضرت شتافته ام. شهریار تاجدار او را به مواعید مرحمت مستمال فرموده، رخصت داد تا به دار الخلافه رود و روزی چند بباشد تا شهریار مراجعت فرماید. و شاهنشاه، پس از 4 روز توقّف در قم، راه سلطان آباد برگرفت.

ضیافت نمودن سپهدار شاهنشاه را

غلامحسین خان سپهدار عراق که از تمامت امرای ایران چون بدر تمام از ستارگان ممتاز بود و آوازه جودش از عراق تا حجاز همی رفت و همواره درگاهش از مردم آرزومند آکنده و زوار عرب و عجم از حضرتش حمل دینار و درم می کرد، چون آهنگ شهریار را بدانست به قدم عجل پذیره شده، جبین بر خاک راه سود [و] شاهنشاه را با تمامت سپاه به سرای خویش در آورد. نخستین سرگنجینه و دفینه بگشاد و چندانکه سیم و زر و لآلی داشت در پیشگاه پادشاه کشید و هر سجلی و قباله [ای] که از مزارع و مراع و دیه و قریه و دور و قصور داشت سر آن گنجهای زر گذاشت و به رسم پیشکش پیش گذراند.

آن گاه حکم داد که مردم سلطان آباد و کزاز از خوردنی و آشامیدنی و دیگر اشیاء نه از لشکریان بخرند و نه بدیشان بفروشند و خود ابواب غلات و حبوبات و آذوقه و علوفه فراز کرده و صلای عام در داد تا هرکه بود و هرچه خواست بر دابهای خویش حمل دادند و به لشکرگاه برده، در خیمه های خود بر زبر هم انباشته کردند و بدان طمع و طلب که در نهاد بشر است هیچ کس از پای ننشست و کرة بعد کرة مانند اهل غارات تاختن آورد و هرچه توانست برگرفت و ببرد و سپهدار بر زیادت از این هریک از بزرگان درگاه را و آحاد سپاه را هدیه [ای] درخور فرستاد.

اما شهریار تاجدار بدان زر و مال ننگریست و این جمله را با سپهدار گذاشت و هر دیه و قریه که سجال آن را حاضر کرده بود، هم به او عطا فرمود و بر زیادت منال دیوانی آن را به تیول و سیورغال وی مقرّر داشت و او را «کدخدای عراق» لقب داد و نشانی که تمثال شاه بر آن نقش بود عطا کرد و 5 عراده توپ برای حفظ قلعه سلطان آباد بدو گذاشت و فرمان داد که بر گرد دیوار قلعه نیز خندقی کند [ه] و خرج آن را با کارداران دیوان محسوب بدارد.

آن گاه ساز مراجعت فرمود و لشکریان چندانکه توانستند از جو و گندم و ارزن بر بارگیرهای خویش حمل دادند و آنچه فزون بود، ناچار بگذاشتند و بگذشتند، چه در همه سلطان آباد و کزاز یک تن نبود که بتواند از آن اشیاء یک حبه ایتباع کند. بعد از گذشتن شهریار، کارگزاران سپهدار آنچه بود مضبوط نمودند و شاهنشاه روز بیست و هفتم شهر جمادی الاخره وارد دار الخلافه گشت.

سفارت گربایدوف از جانب ایمپراطور

این هنگام ینارال گربایدوف خواهرزاده ینارال بسقاویچ چون در ترکمانچای حاضر

بود و از شرایط مصالحه آگهی داشت نخست به درگاه ایمپراطور شتافت و صورت حال را باز نمود، آن گاه کارداران دولت روس او را مأمور به سفارت ایران داشتند تا در دار الخلافه اقامت جوید و شرایط مصالحه را به پای برد و نامه

مودت و مصافات ایمپراطور را با چهل چراغهای بلور و دیگر اشیاء نفیسه به مصحوب او انفاذ داشتند.

چون خبر ورود او به تبریز رسید نایب السلطنه، نظر علی خان افشار ارومی را به مهمانداری او بیرون فرستاد و او را با مکانتی لایق درآورد. و چون در عهدنامه مقرر بود که يك نفر کونسول از دولت روس به جهت قرار کار تجارت در اراضی ایران مقیم باشد و هنوز تعیین محل و مکان نشده بود، گربایدوف يك تن از مردم خود را به عاریت روانه گیلان داشت و خود راه دار الخلافه پیش گرفت.

از دربار شهریار محمد خان سرکرده سوار افشار به مهمانداری او مأمور گشت و روز یکشنبه پنجم شهر رجب وارد دار الخلافه شد و میرزا محمد علی خان کاشانی وزیر ظل السلطان و محمد ولی خان قاسم لوی افشار او را استقبال کرده فرود آوردند؛ و روز دیگر میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه و الله قلی خان دولوی قاجار نایب نسقچی باشی و میرزا فضل الله مازندرانی مستوفی به سرای او رفته حشمت ورود او را بداشتند و بعد از 3 روز چنانکه قانون بود، او را به حضرت پادشاه آوردند.

گربایدوف را تکبر و تنمیری غیر معروف بود، در تقبیل سده سلطنت و گفت و شنود در حضرت خلافت خصوعی که درخور چاکران است مرعی نداشت و قدم به جرأت و جسارت همی زد و سخن به غلظت و خشونت همی گفت. با اینکه کبریای سلاطین در چنین امور ارزنی را البرزی قیاس کند و خردلی را خرمنی پندارد، پادشاه عاقل مجرب را کردار او حملی در خاطر نیفکند و او را رخصت داد تا به سرای خویش باز شد و آغاز فتنه جوئی کرد و کردارهای زشت پیش گرفت.

نخست گفت که از شرایط عهدنامه آن است که هیچ کس از اسرای ارامنه در ایران نماند. اینک دو کنیزک در خانه آصف الدوله است باید به من سپرد. هرچند امنای دولت ایران او را پند گفتند مفید نیفتاد و این کنیزکان در خانه آصف الدوله ذات ولد بودند و کیش مسلمانان داشتند.

بالجمله آصف الدوله چون در شکستن مصالحه نخستین با روسیه و مسامحه

در مقاتله ایشان مجرم و متهم درگاه پادشاه بود، بیم کرد که این کثرت نیز قرعۀ نقض به نام او برآید، بی سخن آن کنیزکان را به سرای گربایدوف فرستاد و ایشان در سرای او به تلاوت قرآن مشغول شدند و علمای اسلام را از حال خویش اعلام دادند و از قفای ایشان آقا یعقوب که يك تن از خصیان سرای سلطنت بود و نسب به ارامنه ایروان می رسانید چنان افتاد که از منال دیوان ذمت او مشغول گشت. از در چاره به سرای گربایدوف گریخت و ینارال نیز او را ظهیر و پشتوان گشت و گفت اگر کارداران ایران را با او سخنی است، باید قطع سخن خویش را در دار الشرع روسیه کنند.

علمای اثنی عشریه تکلیف خویش دانستند که کنیزکان گرجیّه را که سالها کیش مسلمانان داشتند، از گربایدوف به هر نحو که توانند استرداد فرمایند؛ و مردم شهر نیز روز دوشنبه دوم شعبان المعظم به يك بار بشوریدند و غوغا برداشتند و در مسجدی که حاجی میرزا مسیح طهرانی امام جماعت بود این غوغا فزونی داشت. اما رأی علما در قتل ایلچی نبود؛ بلکه غرض ایشان تهدید ایلچی و استرداد زنان مسلمه بود، اما عوام سر از انقیاد علما به در کردند و به يك باره نزدیک به 100000 مرد و زن غوغاکنان روی به خانه گربایدوف نهادند.

این خبر در ارگ گوشزد شهیار تاجدار گشت، در زمان جمعی از شاهزادگان و بزرگان درگاه را بیرون فرستاد تا عوام را از اقدام این امر دفع دهند، مردم شهر با ملك - زادگان سخن به خشونت کردند و گفتند آنجا که پای دین در میان باشد ما از دولت دست باز داریم، اینك این تیغ های آخته را از بهر دشمنان دین افراخته ایم، اگر شما حمایت دشمن کنید حشمت شما نگاه نداریم و نخست این تیغ ها بر شما برانیم.

شاهزادگان چون این دیدند ناچار مراجعت کردند و غوغا طلبان فریادکنان طریق خانه گربایدوف پیش گرفتند.

قتل گربایدوف سفیر روسیه

گربایدوف چون کار بدین گونه دید،

سخت هراسناك شد و آن دو كنيزك گرجيّه را به اتّفاق آقا يعقوب از خانه بيرون فرستاد و در سرای خویش بېست و از پس ديوارها به مدافعه نشست. و چون مسلمانان را به آهنگ سرای خویش می دانست فرمان داد تا تفنگها بگشادند و در میانه جوانی 14 ساله به زخم گلوله بيفتاد و جان داد. مسلمانان چون این بدیدند به يك بار برخوردیدند و نخست آقا يعقوب را بر در سرای ایلچی با خنجر و شمشیر پاره ساختند. آنگاه از در و ديوار خانه گربایدوف صعود کرده به سرای او در رفتند و او را با 37 تن از مردم او مقتول نمودند و هرچه در آن سرای بود به غارت بر گرفتند و خانه را نیز ویران کردند و در زمان پراکنده شدند. هرکس به طرفی رفت و راه خویش گرفت چنانکه نه قاتل شناخته بود نه غارت کننده معلوم گشت.

مع القصّه از میانه ملسوف نامی که نایب اول گربایدوف بود با يك تن ملازم او خود را به بیغوله ای در برده زنده بماند. چون مردم عامه پراکنده شدند این معنی را معلوم داشت تا کارداران دولت چند کس را فرستادند و او را پنهان از مردم به ارك آوردند. شهریار تاجدار بفرمود تا جسد کشتگان را در کلیسای ارامنه طهران به عاریت گذاشتند و ملسوف را مورد عنایت و اشفاق فرمود؛ و او بر جرم گربایدوف يك يک اعتراف آورد.

آن گاه نظر علی خان افشار ارومی را به مهمانداری ملسوف مأمور فرموده روانه تبریز داشت و با نایب السلطنه فرمان کرد که:

گربایدوف مردی جسور و بی آرم بود و دست به کاری چند در برد که مسلمانان را طاقت حمل آن نبود. ناچار برشوریدند و بی آنکه کارداران دولت را آگهی دهند یا از ایشان منع پذیر شوند او را مقتول ساختند.

صورت این حال را نزد ایمپراطور روسیه مکشوف دار تا چنان نداند که به اجازت امنای دولت چنین قبیح کاری افتاده.

چون این منشور برفت و ملسوف به آذربایجان بر رسید نایب السلطنه بفرمود تا به قانون نظام قواد سپاه جامه سیاه در بر کردند و 3 روزه سوک گربایدوف را

بداشتند و ملسوف را نیز نواخت و نوازش فراوان فرمود و با ساز و برگی تمام روانه تقلیس داشت و میرزا - ابو القاسم قایم مقام را بفرمود تا نامه [ای] به ینارال بسقاویج کرد و عدم آگهی کارداران دولت را از این عمل شنیع باز نمود و صورت نامه چنین بود.

صورت نامه میرزا ابو القاسم قائم مقام به بسقاویج

ینارال گربایدوف ایلچی آن دولت جاودانی بعد از ورود به دار الخلافه بهجت مبنی و شرفیابی حضور اعلیحضرت صاحبقرانی دست به پاره [ای] رفتارهای ناهنجار زد و مباشر برخی از جسارت‌های ناهموار شد.

همراهانش آنچه منع کردند سودی نبخشید و امینان دیوان همایونش آنچه نصیحت نمودند، فایده پذیر نگردید. بالاخره دست به کاری زد که خلاف طریقه دین غزای اسلامیان بود و هیچ یک از اهالی شرع شریف حوصله چنان خلاف شرعی را نمی نمود.

رفته رفته کار از مصلحت دولتمداری گذشت و پیشوایان دین مبین را بنا به رعایت شریعت جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله نوبت دینداری گشت. به جهت رعایت دین، حرمت دولت را فراموش کردند و شورشی عام در دار الخلافه دست داده، ایلچی و همراهانش را بقتل آوردند. حکم قضا با اقدام پیشوایان شریعت غزا و هجوم عوام بی سر و پا موافق افتاد، و ایلچی بهیبه دولت روسیه به سبب جسارت‌های اتقاقیه جان خود و همراهان را بر باد فنا داد، نه اولیای دولت قاهره را از این معنی خبری نه از وجود مباشر و قاتلی که توان سیاست نمود، اثری.

همان تعصب دینداری بر عدم اطلاع امینان دولت ابد مدّت شهریاری دلیلی روشن است و شهادت ملسوف صاحب نایب، بر جسارت‌های ینارال گربایدوف و شورش عامه از غنی و ملهوف برهانی مبرهن.

هرگاه امنای دولت روس رجوع به عقل خرده بین نمایند، دانند که دولت علیّه ایران بعد از ظهور موافقتی چنان و خسارت گنجی شایگان، مباشر عملی چنین قبیح که مایه هزار گونه تفصیح است نخواهند شد و خود را در دولت‌های بزرگ بدنام نخواهند خواست.

اگر این معاذیر حقه را می پذیرند و شهادت ملسوف صاحب را که خود

حضور داشته به نظر قبول می‌گیرند، اولیای دولت علیّه نیز تلافی این امر خطیر را بر وجه احسن به عمل خواهند آورد؛ و آنچه از آن سردار با اقتدار دستورالعمل در رسد معمول خواهند کرد؛ و هرگاه خدای نخواستہ باز امر به اشتباه است و قرار کار بر کدورت و اکراه، خواست خداوندی در میانه حکم است و قطع این گفتگو موقوف به حکم دو شاهنشاه معظم.

بالجمله چون ملسوف به تفلیس رسید و نامه نایب السلطنه به بسقاویج رسانید و قصه آن هنگامه و شورش عامه بگفت، بسقاویج بدانست که این داهیه بی‌آگهی کارداران دولت بوده و جسارت گربایدوف مورث این خسارت شده. در زمان ملسوف را سفر پترزبورغ فرمود تا خاطر ایمپراطور را از آرایش کدورت صافی کند؛ و در جواب نامه نایب السلطنه نیز عریضه [ای] نگار کرد که:

مکشوف افتاد از چنین امری امنای دولت آلوده نمی‌شوند و به قتل ایلچی و رسول رضا نمی‌دهند. اکنون که به حکم قضا این کار چنین برفت نیکو آن است که بی‌توانی یک تن سفیر چرب زبان از دولت ایران به درگاه ایمپراطور شود. و هم در گرمی عذر این هنگامه بخواهد تا قواعد دوستی همچنان محکم بماند و بنیان اتحاد استوار بپاید و اگر از آن فقها که در این غوغا هم داستان بودند، یک تن که بدین اغوا شناخته تر است به حکم شاهنشاه ایران از ممالک محروسه پادشاه بیرون شود، بر زیادت، ایمپراطور اعظم را شاد خواهند داشت.

پس نایب السلطنه چون عریضه بسقاویج را از در خیرخواهی دانست و صوابدید او را به اصلاح دولت قریب یافت صورت حال را در حضرت شاهنشاه ایران عرضه داشت نمود.

وقایع سال 1244 ه. / 1828-1829 م و تعیین ایلچی به روس برای عذر خواستن قتل گربایدوف

اشاره

در سال 1244 ه. 8 ساعت و 25 دقیقه از شب پانزدهم رمضان چون برفت، خورشید به بیت الشرف حمل شد و

ص: 30

شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار جشن عید به پای برد. آن گاه برحسب خواستاری نایب السلطنه و صوابدید ینارال بسقاویج، شاهزاده رکن الدوله علینقی میرزا را مأمور به سفر تبریز فرمودند و میرزا صادق وقایع نگار مروزی را نیز ملازم خدمت او ساخته تا با نایب السلطنه رأی زند و سفیری به درگاه ایمپراطور گسیل سازند. سه شنبه پانزدهم شوال رکن الدوله از دار الخلافه بیرون شد.

سفارت خسرو میرزا به روسی

اما از آن سوی چون ملسوف به درگاه ایمپراطور رسید و قصه آن هنگامه و شورش عامه معروض داشت، کارپردازان دولت روسیه چنین خواستند که یک تن از شاهزادگان ایران به حضرت ایمپراطور سفیر شود و عذر این داهیه بجوید تا در میان دولتهای یورپ در قتل ایلچی حمل بر ضعف دولت روس نکند. بسقاویج صورت حال را معروض نایب السلطنه داشت. و نایب السلطنه بی توانی فرزند خود خسرو میرزا را از بهر این سفارت اختیار کرد و محمد خان زنگنه را که امیر نظام آذربایجان بود با کمال حسب حلیه نسب داشت به ملازمت رکاب او برگماشت و گروهی از اعیان درگاه نیز با او همراه شدند و بعضی از لالی منضود و بافته های کشمیر به رسم هدیه ایمپراطور بدو سپرد و او

را روانه داشت و فرمود تا تفلیس طی مسافت به آهستگی همی کن تا شاهزاده رکن الدوله وارد تبریز شود و نامه شاهنشاه ایران را که به ایمپراطور روسیه نگار داده بیاورد و به صحبت تو انفاذ یابد.

بالجمله بیست و هفتم شوال رکن الدوله وارد تبریز گشت و سفر خسرو میرزا را بدانست و صورت حال را معروض درگاه شهریار داشت. شهریار ایران معادل 100000 تومان زر مسکوک از بهر خرج سفر خسرو میرزا تسلیم میرزا نبی خان وزیر رکن الدوله فرمود، تا به تعجیل به تبریز آورد. و نایب السلطنه بسیج سفر خسرو میرزا را فرموده، ساز و برگی لایق از قفای او به تفلیس فرستاد. آن گاه خسرو میرزا از تفلیس روانه پترزبورغ گشت.

و هم در این وقت ینارال دالخورکی که از نزدیک ایمپراطور به سفارت ایران مأمور بود، بیست و پنجم ذیحجه وارد تبریز گشت؛ زیرا که چون قتل گربایدوف

معروف ایمپراطور افتاد نخستین او را مأمور ساخت که حقیقت این حال را بداند و به عرض رساند.

در این وقت که وارد تبریز گشت نایب السّ لطنه مقرر داشت که تا هنگام مراجعت خسرو میرزا از پترزبورغ متوقف تبریز باشد، آن گاه سفر دار الخلافه کند و مقیم طهران گردد. و شاهزاده رکن الدوله نیز سه شنبه دوازدهم محرم سال 1245 ه. از تبریز مراجعت به دار الخلافه نمود و خواستاری کارداران روسیه را در ازای خون گربایدوف چنین معروض داشت که:

نخست: سفارت يك تن از شاهزادگان به پترزبورغ بود و آن با خسرو میرزا راست آمد.

دوم: از میان آن ازدحام عوام، يك تن را که به شرارت معروف باشد و در قتل ایلچی و همراهان او، مردم نام او بیشتر بر زبان رانند قصاص شود.

سوم: دیگر آنکه حاجی میرزا مسیح مجتهد که در میان علما از همه افزون در شورش مردم تحریض داد از مملکت ایران بیرون شود.

لاجرم بعد از سفر کردن خسرو میرزا، رضاقلی بیك پسر پناه بیك طالش که يك تن از قواد آن غوغا بود و با تیغ خون آلود از شهر فرار کرده، در اراضی شمیران که از قرای طهران است نیز خونی بریخت به دست عوانان ظلّ السلطان گرفتار شد و به حکم

شهریار تاجدار در میدان پیش سرای سلطنت به معرض هلاک و دمار رسید.

سفر حاجی میرزا مسیح به عتبات عالیات

اما در کار حاجی میرزا مسیح، شاهنشاه متوقف بود که مبادا بیرون شدن او با شریعت مقرون نباشد. حاجی محمد ابراهیم کلواسی خراسانی که فاضلی نحریر بود، معروض داشت که چون در توقف حاجی میرزا مسیح برهم شدن دولتین مستتر است و تواند بود که در توانی او دیگر باره تیغها آخته و بسیار خونها ریخته گردد و سفر او به عتبات بر قانون شرع مبین خواهد بود. لاجرم شهریار تاجدار او را حاضر حضرت ساخته فرمود که به صلاح وقت يك چند مدت از زمان را مجاور عتبات عالیات باش.

چون حاجی میرزا مسیح از حضرت پادشاه به سرای خویش شد، بعضی از مریدان، او را القا کردند که چون از دروازه طهران بیرون شوی، تورا مأخوذ خواهند داشت و به روسیان خواهند سپرد تا به خون گربایدوف تورا مقتول

سازند. وی این سخنان را باور داشت و روزی چند سفر کردن را به تسویف و مماله گذاشت تا به اصرار کارداران دولت روز یکشنبه هشتم صفر به مسجد شده با زن و فرزند و مردم آغاز وداع نهاد.

از این کردار شورش عوام از نخست بار بر زیادت شد، مردم شهر از دانی و قاضی نزدیک او انجمن شده، غوغا برداشتند. و این نوبت آتش غضب پادشاه زبانه زدن گرفت و بیم آن بود که حکم به قتل عام فرماید. حاجی محمد ابراهیم کلواسی، حاجی میرزا مسیح را دیدار کرد و از پشت و روی این کار او را آگاه ساخت. لاجرم میرزا مسیح بی آگهی خاص و عام شب هنگام با جامه دیگرگون از شهر بیرون شده و راه عتبات پیش داشت. و مردم چون بیرون شدن او را دانستند از غوغا باز نشستند و کارداران روس چون این شورش مردم و غوغای دوم را مشاهدت کردن از کارپردازان ایران به نهایت شاد شدند.

طغیان خوانین خراسان

اما از جانب خراسان، چنانکه مرقوم شد حسین خان سردار ایروان و برادرش

حسن خان ساری اصلاان بدان اراضی شدند و خوانین خراسان با ایشان طریق طاعت و فرمانبرداری سپردند؛ اما رضاقلی خان کرد زعفرانلو حاکم خبوشان چون در ایام فترت امور خراسان، نیشابور و رادکان و چناران را به تحت فرمان کرده بود، سردار را وقعی و مکانتی نمی گذاشت. حسین خان از بهر آنکه او را نرم گردن و فروتن کند، با محمد خان - قرائی که گریخته دولت و رانده حضرت بود ابواب ملامت بازداشت و محمد خان نیز این معنی را به فال گرفته با سردار در دفع رضاقلی خان و دیگر بزرگان خراسان هم داستان گشت.

رضاقلی خان چون این معنی را تفرس کرد یک باره سر از طاعت برتافت و عصیان خویش را آشکار ساخت. این هنگام ساری اصلاان به اتفاق محمد خان قرائی و 8000 تن مرد سپاهی به دفع رضاقلی خان بیرون شد و تا ظاهر نیشابور تاختن برده کاری بر مراد نتوانست کرد و بی نیل مقصود مراجعت به ارض اقدس فرمود. لاجرم کار رضاقلی خان

بالا گرفت و در ارکان شوکت سردار فتوری بادید شد و بیم آن بود که رضاقلی خان بر سر مشهد تاختن کند و آن بلده را نیز به دست گیرد. این وقت محمد خان فرصتی بدست کرده به دست آویز حراست مشهد لشکری از قرائی آورده قلعه ارک و باره مشهد را بدیشان سپرد. لاجرم سردار يك باره از کار باز ماند و محمد خان در شهر به رتق و فتق امور پرداخت و روزی يك بار به ارک درآمده سردار را دیدار همی کرد و قصه شهر و حل و عقد امور را بی حاجتی همی گفت و بی موجبی جواب گرفت.

علما و سادات شهر مشهد عریضه [ای] به حضرت شهریار نگار کردند که مصادره محمد خان قرائی در این بلده از منال دیوانی افزون است و دفع او از سرپنجه قدرت سردار بیرون.

و رضاقلی خان نیز تا این بلا را از خود بگرداند و خیانت محمد خان را باز نماید، دبیر خود میرزا رضای فراهانی را گسیل حضرت شهریار داشت و خواستار شد که یکی از شاهزادگان به حکومت مملکت خراسان مأمور گردد و تا او نیز در رکابش ملازمت کند و شهر مشهد را از تصرف قرائی باز ستاند.

تفویض حکومت خراسان به شاهزاده احمد علی میرزا

شهریار تاجدار مسؤول اهالی خراسان را به اجابت مقرون داشت، شاهزاده احمد علی میرزا را به فرمانگزاری آن مملکت اختیار فرمود و میرزا موسی نایب گیلانی را که مردی دانا بود به وزارت او برکشید. روز سه شنبه سیم صفر در سنه 1245 ه . / 15 اوت 1829 م. احمد علی میرزا راه خراسان برگرفت و سپاهی از سواره و پیاده ملازم رکاب او گشت و مصطفی قلی خان عرب میش مست که از پیش، حاکم ترشیز بود و 20 سال محبوسا در دار الخلافه می زیست به خواستاری شاهزاده تشریف حکومت ترشیز را در بر کرده رخصت انصراف یافت.

بالجمله شاهزاده دوشنبه دوازدهم ربیع الثانی وارد چمن چناران گشت و رضاقلی خان ایلخانی و نجفقلی خان شادلو در آنجا حاضر حضرت شاهزاده شده، ولایت نیشابور را به کارداران وی سپردند و برای فتح قلعه مشهد و دفع قرائی 20000 سواره و پیاده انجمن کرده با 6 عراده توپ رهسپار گشتند؛ و يك فرسنگی

مشهد قبایل هزاره و تیموری نیز در رکاب شاهزاده ملازم شدند. صید محمد خان جلایر حاکم کلات که در شهر مشهد با محمد خان هم داستان بود، چون پشت و روی کار را نظاره کرد سر از مرافقت محمد خان برتافت و به درگاه شاهزاده شتافت؛ و بنیاد خان هزاره که حاکم جام و باخرز بود از بهر آنکه کارداران دولت ایران را از خود شاد کند، لشکری ساخته به نهب و غارت اراضی تربت حیدریه پرداخت.

محمد خان قرائی از همه جهت ابواب بلا- را بازدید، ناچار ارك و شهر مشهد را بگذاشت و با مردم خود راه تربت حیدریه برداشت و شاهزاده احمد علی میرزا هفتم شهر رجب در ارك مشهد فرود شد و خوانین خراسان و لشکریان را رخصت انصراف داد. آن گاه مصطفی قلی خان عرب را به حکومت ترشیز رخصت داده، امیر علی نقی خان عرب را که حکومت طیس داشت به اعانت و استقلال او برگماشت. مصطفی قلی خان چون بر مسند حکومت جای کرد، کارداران آن محال را معزول کرد و عمال سابق خویش را بر سر کار آورد. مردم شهر ثقل این همه تغییر و تبدیل بر خویش نتوانستند نهاد، لاجرم انجمن شده او را گرفتند و محبوس داشتند و برادر کهرش محمد تقی خان را به حکومت برداشتند و کس به حضرت شاهزاده فرستاد [ه] صورت حال را باز نمودند و از کارگزاران او خط رضا گرفتند.

و هم در این وقت برحسب فرمان پادشاه، حسین خان سردار و ساری اصیلان روانه دار الخلافه گشتند. در بین راه، حسن خان ساری اصیلان چون از سوانح این امر انفعال داشت راضی به دیدار اعیان درگاه نشد و راه بگردانید و در عتبات عالیات اختیار مجاورت کرد و حسین خان سردار با اینکه قریب به 90 سال روزگار برده بود به حضرت شتافت. و روزی چند نیز به حکومت فریدن و چهار محال اصفهان پرداخت، آن گاه وداع جهان گفت.

وفات میرزا عبد الوهاب معتمد الدوله

و هم در سال 1244 ه. روز دوشنبه پنجم ذیحجه/نهم ژوئن 1829 م. میرزا - عبد الوهاب معتمد الدوله به مرض سل و دق درگذشت و منوچهر خان ایچ آفاسی

باشی تقلیسی ملقب به معتمد الدوله شد.

منشی الممالک شدن میرزا خانلر و فوت او

و منصب منشی الممالکی او بهره میرزا خانلر مازندرانی پسر حاجی خان حلال خور ساکن بندپی گشت و شهریار تاجدار در نیمه صفر در اطراف دار الخلافه سفر بیلاق فرمود و بلای وبا در بیشتر بلاد ایران درافتاد و در طهران نیز قریب 10000 تن نابود گشت.

منشی الممالک شدن میرزا تقی علی آبادی

میرزا خانلر منشی الممالک نیز روز پنجشنبه بیست و دوم ربیع الاول بدان مرض

رخت به جهان جاوید برد و میرزا تقی علی آبادی مازندرانی پسر میرزا زکی مستوفی - الممالک آقا محمد شاه، منشی الممالک گشت. و در نیمه ربیع الثانی شهریار تاجدار مراجعت به دار الخلافه فرمود.

ورود خسرو میرزا به پترزبورغ

اما از آن سوی چون خسرو میرزا به سفارت روس مأمور گشت چنانکه مذکور شد، ایمپراطور روسیه فرمان کرد که از خاک نخجوان تا در پترزبورغ او را با حشمت و مکانتی که درخور پادشاه زادگان است کوچ همی دادند؛ و حکام هر بلد به قانونی که سلاطین را پذیره شوند، استقبال او همی کردند و پیشکش پیش گذرانیدند و عمال ولایات را به کارگزاران شاهزاده سپردند تا از بهر آذوقه و علوفه و دیگر کارها آمر و ناهی خود باشند.

و در پیشتر از منازل از قبل ایمپراطور، گاری سلطانی از بهر سواری شاهزاده می کشیدند.

روز ورود به پترزبورغ، ایمپراطور روسیه با تمامت سرداران و ینارالان و جمله سوار و سالدات که در دار الملک حاضر بود قریب یک فرسنگ شاهزاده را پذیره کرد و او را همواره چند قدم بر خود مقدم می برد و در ورود به شهر چندانکه ایمپراطور را توپ عزت گشاد می دادند از بهر شاهزاده نیز بگشادند.

بالجمله شاهزاده در سرای ایمپراطور فرود شده و هنگام شکستن ناهار و صرف غذای شبانه، ایمپراطور به مجلس شاهزاده همی آمد و خوردنی و آشامیدنی به کار همی داشت و شاهزاده را در طرف یمین خویش همی جای داد که این علامتی از عزت و برتری بود و هر شب مجلس عیش و طرب آراسته کرد و اقسام لهو و لعب پرداخته آورد.

دختران نوری که بر سرو بوستان افسوس کردی و بر ماه

آسمان انگشت نهادی، با روئی روشن تر از خورشید، و خوئی خرم تر از ناهید در آن بساط آسمان سماط بگساریدن خمرهای خوش گوارا و نواختن سازهای موسیقار و دست زدن و پای کوفتن و دل آشوفتن درآمدند.

ایمپراطور روسیه هم به قانونی که سلاطین یوروپ راست گاه گاه دست يك تن از آن مهوشان گرفتی و با او برفتی و در نهان با خسرو میرزا نگران بود که در میانه شیفته که شود و فریفته که گردد و شاهزاده نهادی عقیف و نژادی شریف داشت، از علو مکانت و محل

مناعت فرود نمی شد و دل به خط و خال نمی بست و دیده بر جمالی نمی گشود، جز اینکه پیر زالی را پیش خواند و گاهی با او به لغت فرانسه سخنی کرد.

ایمپراطور روسیه که با دختران رقص به گرد مجلس برمی آمد این کزّت چون بر شاهزاده گذشت به طیبیت فرمود که از نظاره این همه ماه پاره کناره گرفتی و صحبت این عجزه را به در یوزه شدی؟ خسرو میرزا حشمت ایمپراطور را بر پای خواست و گفت:

من بدین حضرت از بهر آن شدم که دو دولت بزرگ را باهم الفت مواحدت دهم و خار مخالفت را از میانه بدست مؤالفت بدروم، اگر روزی چند که در این حضرت اقامت دارم هوش بر سر جام نهم و دل به دلارام دهم، کار به کام کی توانم کرد.

ایمپراطور را با گفتار و کردار معروف چنان بفریفت که هرگز از قتل گربایدوف یاد نکرد.

مع القصه خسرو میرزا تحف و هدایایی که از قبل شاهنشاه ایران داشت از نظر ایمپراطور بگذرانید و بزرگان دولت روسیه را هر يك جداگانه عطائی و عطیتی فرستاد و چون عقد مصالحه بر 10 کروور زر مسكوك بود و 2 کروور از آن هنوز تسلیم کارداران روس نشده بود، ایمپراطور روسیه زیادت بر آنکه از خون گربایدوف نام نبرد يك کروور از آن زر را به پانچ شاهزاده بذل کرد و کروور دیگر را پنج ساله میعاد نهاد. و هدیه و اشیاء نفیسه دیگر با شاهزاده فرستاد و محمّد خان امیر نظام را نیز عظیم بزرگ داشت و نواخت و نوازشی جداگانه فرمود و دیگر

همراهان را نیک شاد داشت و رخصت انصراف داد. و خسرو میرزا سال 1245 ه. روز سیم رمضان/ 26 فوریه 1830 م. وارد تبریز گشت. مدت سفارت او 10 ماه و 15 روز بود. بالجمله وقایع سفر و سفارت او را نایب السلطنه در حضرت شاهنشاه معروض داشت.

حکومت محمود میرزا در نهاوند و مقاتله با حسام السلطنه

هم در این سال شاهزاده محمود میرزا بعد از آنکه از حکومت لرستان فیلی چنانکه مذکور شد معزول گشت، بعد از روزی چند به حکومت نهاوند مأمور شد و شاهزاده همایون متوقف دار الخلافه گشت. بعد از ورود محمود میرزا به نهاوند بعضی از مردم لرستان که از حسام السلطنه محمد تقی میرزا دهشتی در خاطر داشتند به نزدیک او انجمن شدند و در کار لرستان فتنه انگیزتند. محمود میرزا را که با حسام السلطنه خاطری کین توز بود؛ و در اغوای مردم لرستان همی روز برد، در پایان امر فتنه بزرگ بادید آمد و دیگر باره با حسام السلطنه و محمود میرزا کار به مقاتلت و مبارزت انجامید. از جانبین ساز لشکر کردند. حسام السلطنه از قبایل باجلان و بیرانوند و سکوند و بختیاری سپاهی بزرگ کرده تاختن فرمود و تا 2 فرسخی نهاوند براند.

و از این سوی [از طرف شاهزاده محمود میرزا] از نهاوند و سوارة خزل و قبیلۀ حسنوند فیلی لشکری ساز شد و شاهزاده جهانشاه سردار سپاه آمد و به استقبال جنگ بیرون شده در 2 فرسنگی نهاوند تلافی فریقین افتاد و در اول حمله جهانشاه را فرار برداشت و بر مادیانی که باد از مسابقت آن متقاعد می گشت برنشست و چنان برفت که در خاک نهاوند نتوانست عنان کشید، 5 فرسنگ از نهاوند آن سوی تر گریخت و در ملایر فرود شد و روز دیگر به نهاوند مراجعت کرد.

بالجمله شاهزاده محمود در نهاوند محصور گشت و شهریار تاجدار چون اصغای این خبر کرد، دیگر باره شاهزاده همایون را به حکومت نهاوند منصوب فرموده و محمود میرزا را به دار الخلافه طلب داشت. بعد از رسیدن همایون میرزا به نهاوند شاهزاده محمود از سفر دار الخلافه سر برتافت. از بهر آنکه در این مامله و تسویف روی دل امنای دولت را با خویش کند و در حکومت نهاوند منشوری از نو به دست آرد،

در این مفاصله به بی فرمانی نام بر آورد و فرمان رفت تا حسام السلطنه و شیخعلی میرزا او را طوعا او کرها روانه دار الخلافه کنند.

این وقت محمود میرزا در قلعه روئین دز که در وسط شهر نهاوند خود بنیان کرده [بود] متحصن گشت و همایون میرزا در یکی از خانه های شهر نزول کرد و لشکر

حسام السلطنه و شیخعلی میرزا در برابر روئین دز سنگر کردند و از طرفین بگشاد دادن توپ و تفنگ مشغول شدند. این حرب تا 4 ماه بر پای بود. و من بنده [مؤلف] که این هنگام در نهاوند بودم، چندانکه محمود میرزا را از این کار شنیع منع کردم مفید نبود و جمعی در میانه مقتول گشت، هم عاقبت به حجت های محکم و براهین روشن شاهزاده محمود را نرم گردن کردم و در میان او و حسام السلطنه پیوستگی دادم تا به زحمت و محنت تمام از قلعه به زیر آمده روانه بروجرد گشت و از دنبال او من بنده زن و فرزند و احمال و ائقال او را به بروجرد حمل دادم. پس لشکریان به اوطان خویش باز شدند و حکومت نهاوند خاص همایون میرزا گشت.

عزل محمد زکی خان نوری از وزارت فارس

هم در این سال [محمد] زکی خان نوری از وزارت مملکت فارس معزول گشت، همانا در سال 1214 ه. / 1799 م. چنانکه مذکور شد شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای مملکت فارس گشت و برحسب فرمان شهریار 1000 تن از تفنگچیان نوری ملازم رکاب او گشت و شکر الله خان پسر میرزا اسد الله خان نوری وزیر لشکر به سرکردگی آن جماعت منصوب آمد؛ و چون شکر الله خان هنوز کودکی خردسال بود محمد زکی خان برادر میرزا اسد الله خان نیز مأمور به خدمت شاهزاده گشت که در حضرت او غلام پیشخدمت باشد و تفنگچیان نوری را نیز بر نیک و بد مطلع گردد.

مع القصة ایشان در رکاب شاهزاده رهسپار گشتند و تفنگچیان نوری با زن و فرزند در شیراز متوقف آمدند و محمد زکی خان که مردی چرب زبان و خوشخوی و گشاده دل بود، هرروز در حضرت شاهزاده بر مدارج علیّه ارتقا نمود تا از صناید درگاه و سردار سپاه شد و هیچ امری در مملکت فارس بی رأی و رؤیت او فیصل

نمی‌گرفت، چنانکه وزرای فارس به استیلائی او استقلال نتوانستند یافت. ناچار کار وزارت نیز با او مفوض گشت و در کار تیغ و قلم ذو‌الریاستین آمد و هم بر زیادت از این خواهر فرمانفرما را به شرط زناشوئی به سرای آورد و به مصاهرت شهریار تاجدار مفاخرت تمام حاصل کرد.

چون در این مدّت دراز میان جماعت نوری و مردم شیراز فتنه‌های بزرگ برخاسته بود و بسیار وقت با یکدیگر آویختند و خون هم ریختند، کار مبارات و معادات به جائی کشید که اجتماع هر دو طایفه در یک بلد محال افتاد. شاهزاده حسینعلی میرزا اصلاح کار را در اخراج جماعت نوری دانست و ایشان را از شیراز کوچ داده روانه دار الخلافه نمود.

و این هنگام مردم فارس را از محمد زکی خان دهشت و وحشت افزون گشت، ناچار او را نیز از مسند وزارت به زیر آورد و اخذ منال دیوانی و رتق و فتق امور را به میرزا محمد علی سررشته دار فارس مفوض داشت و این واقعه سبب آشفتگی امور فارس گشت و منال دیوانی در عقدۀ تعویق و تعطیل افتاد.

سفر کردن پادشاه ایران به فارس

این هنگام شهریار تاجدار چنان صواب شمرد که در اراضی فارس قیشلاق کند و کار آن مملکت را نیز به نظام آرد، پس سفر فارس را تصمیم عزم داده، نخستین حاجی میرزا عبد العظیم خان قزوینی غلام پیشخدمت ظلّ السّطان را روانه یزد فرمود و عبد الرضا خان حاکم یزد را پیام کرد که با اعیان یزد در شیراز حاضر درگاه گردد و اگر در این کار شتاب نگیرد مورد عتاب و عقاب خواهد بود.

و حسینعلی خان معیر الملک را مأمور به اصفهان داشت تا ورود موكب سلطانی منال دیوانی را مأخوذ دارد و میرزا یوسف پیشخدمت خاصّه را که مردی ادیب و لیب و روایت شعر ثناگستران حضرت را طلیق اللسان بود به کرمان فرستاد تا شاهزاده شجاع السّلمطنه را به درگاه آورد و شاهزاده الله و یردی میرزا را به نظم قمشه و سمیرم بیرون فرستاد؛ و عبد المجید خان را با تفنگچی نوائی ملازم رکاب او ساخت و غلامحسین خان سپهدار را فرمان کرد که با 6000 تن سرباز عراقی توپخانه و قورخانه را حمل داده از پیش روی به اصفهان کوچ داده و شاهزاده علینقی

میرزای رکن الدوله و اماموردی میرزای ایلخانی سر کشیکچی باشی و شاهزاده عبد الله میرزا و فتح الله میرزای شعاع السلطنه و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله فرمانگزار دامغان و سمنان و محال خوار و شاهقلی میرزا و محمد مهدی میرزا و ملک ایرج میرزا ملازم رکاب شدند.

و میرزا آقا خان نوری وزیر لشکر را فرمان کرد تا عرض سپاه دیده محمد ولی خان و محمد خان افشار و فضل الله خان قراگوزلو و محمد حسین خان خرقانی را با سواره جمعی ایشان باز دیدی به سزا کرده حکم بر کوچ داد. و نیز عبد الله خان فیروزکوهی و عبد الله خان دماوندی و مصطفی قلی خان سمنانی را با پیادگان جمعی ایشان به نظام کرد.

آن گاه شهریار تاجدار بفرمود تا عبد الله خان امین الدوله در دار الخلافه متوقف باشد و به اتفاق ظل السلطان امور خراسان و طبرستان را نگران گردد و الله یار خان آصف الدوله امیربار و منوچهر خان معتمد الدوله ایچ آقاسی و حاجی محمد خان دولوی قاجار و پسرش علی محمد خان و محمد صادق خان دنبلی مخاطب بار و میرزا ابو الحسن خان شیرازی وزیر دول خارجه و حسن خان سالاربار و محمد حسن خان دولوی قاجار نسقچی باشی و محمود خان دنبلی قوریساول باشی نیز ملترم رکاب شدند؛ و همچنان میرزا محمد تقی علی آبادی منشی الممالک و میرزا تقی نوائی منشی خاصه و میرزا صادق وقایع نگار و میرزا ابراهیم خان نوری و میرزا اسمعیل گرکانی مستوفیان دیوان و میرزا فضل الله منشی رسایل، ساز و برگ راه کردند. و شهریار تاجدار یکشنبه بیست و چهارم جمادی الاول سال 1244 ه. از دار الخلافه خیمه بیرون زد و از راه قم طی مسافت کرده، دوم جمادی الاخره وارد کاشان شد.

میرزا علی محمد خان پسر امین الدوله که حکومت کاشان داشت خدمتی به سزا کرده و به نظام الدوله ملقب گشت و اعیان و اشراف کاشان مورد اشفاق و الطاف آمدند و از آنجا موبک سلطانی در حرکت آمده، دهم جمادی الاخره وارد اصفهان شد و باغ سعادت آباد لشکرگاه گشت و شاهزاده سلطان محمد میرزا فرمانگزار اصفهان دقیقه [ای] از خدمت فرونگذاشت.

بعد از 6 روز نیز از اصفهان کوچ داده، غلام حسین خان سپهدار به منقلای لشکر 2 روزه از پیش همی شد و در قمشه سلیمان خان خانان که از سوی مادر نسب با شهریار داشت تقبیل آستان نمود و از آنجا پادشاه راه شیراز گرفت. شاهزاده حسینعلی - میرزا فرمانفرمای فارس با بزرگان آن اراضی تا منزل شولگستان آباده پذیره کردند و روز سیم شهر رجب، شهریار تاجدار در ظاهر شیراز به باغی که به فرمان فرمانفرما غرس شده بود فرود شد و شاهزاده حسینعلی میرزا معادل 200000 تومان زر مسکوک و دیگر اشیاء نفیسه به پیشکش پیش گذرانید و علف و آذوقه لشکر را 10 روزه به قانون ضیافت گذاشت و شاهنشاه 200000 تومان زر او را به جای منال دیوانی محسوب داشت و در کار مردم فارس بازپرسی به سزا کرد و نیک و بد هرکس را جزا داد. شجاع السلطنه نیز در شیراز حاضر حضرت گشت و بزرگان کرمان را به تقبیل سده سلطنت آورد و حساب خویش را پرداخته کرد.

وزارت محمد زکی خان نوری در کرمان

برحسب فرمان محمد زکی خان نوری که از وزارت فارس معزول بود به وزارت کرمان منصوب گشت و در رکاب شجاع السلطنه راه برگرفت، اما عبد الرضا خان یزدی که از حاضر شدن پیشگاه سلطانی بیمناک بود، میرزا سلیمان طباطبائی مجتهد را با جمعی از برادر [و] برادرزادگان خویش و پیشکشی در خور سده سلطنت روانه درگاه نمود و بعد از ورود به شفاعت میرزا سلیمان، عبد الرضا خان در حکومت یزد برقرار ماند و فرستادگان او رخت انصراف یافتند.

آن گاه فرمانفرما را مورد الطاف فرمود اعیان فارس را هر یک نواختی جداگانه کرده، میرزا محمد علی وزیر مشیر الملک لقب یافت و میرزا علی اکبر کلانتر فارس پسر حاجی ابراهیم خان شیرازی به قوام الملک ملقب گشت.

و در این وقت معروض افتاد که ینارال دالخورکی ایلچی دولت روسیه که متوقف تبریز بود تا بعد از مراجعت خسرو میرزا از مملکت روسیه به درگاه آید، این هنگام که خسرو میرزا باز شده، به مهمانداری محمد حسین خان زنگنه و فرمان نایب

شهریار تاجدار میرزا مهدی ملک الکتاب را که در رکاب، وکیل امور ولیعهد بود فرمان کرد تا به اصفهان شده، ایلچی را به طرف همدان کوچ دهد. بدان سان که بعد از ورود موکب پادشاهی به همدان حاضر آستان باشد و نیز حکم رفت که نایب السّلطنة، خسرو میرزا را ملازم رکاب ساخته در همدان به درگاه پیوندد. و بعد از 40 روز از شیراز راه برگرفته طریق لرستان و خوزستان پیش داشت و شاهزاده بهمن میرزا بهاء الدّوله را بفرمود تا بنه و آغروق و خزانه و صندوقخانه را که حملی گران بود برگرفته از طریق اصفهان راه دار الخلافه سپرد و مصطفی قلی خان سمنانی با لشکر خود ملازم رکاب شاهزاده گشت و غلامحسین خان سپهدار را فرمود که توپخانه و قورخانه را حمل داده با سرباز عراقی از راه فهلیان طیّ مسافت کند و در بهبهان به رکاب پیوسته شود.

سفر شاهنشاه به بهبهان

و شاهنشاه در روز جمعه یازدهم شعبان از شیراز کوچ داده میرزا منصور خان حاکم بهبهان دلیل راه گشت و از دشت ارژن تا کازرون براند.

از کثرت سیلان سحاب که هر چشمه ساری رود پهناوری شد، مجال حرکت محال می نمود و در توقّف، علف و آذوقه صعب به دست می شد، ناچار اردوی پادشاهی بعد از 5 روز به حرکت آمد و از رودهای شگرف مردم به زحمت عبور کردند و در اراضی فهلیان و شعب بان که از جنات اربعه جهان شمرده می شود خیمه زدند و به قلعه سفید که در فراز کوهی صعب است نگران آمدند. از قضا در این منزل چون هنگام نهار شکستن رسیده خوان و خورش سلطانی را حاضر کردند، شهریار را رغبتی به اکل اغذیه نرفت و به جامی از جلاب قناعت افتاد. ملازمان حضور چون آن طعامهای الوان بازپس بردند و خویشان بخوردند مزاجها دیگرگون شد 50 تن افزون مبتلا به قی و اسهال و بیهوشی گشت.

ابراهیم خان پسر حاجی محمّد حسین خان صدر اصفهانی که شرف مصاهرت و منصب نظارت داشت هم از اکل آن اغذیه چون مردگان بی زبان افتاده بود. میرزا حسین حکیم باشی اصفهانی چنان دانست که سمّی در غذا تعبیه شده است و بعضی

چنان فحص کردند که طبّاخان در منزل سراب بهرام از چشمه [ای] که آب آن به سمّیت معروف است آب برگرفته اند و نادانسته به کار برده اند.

بالجمله شاهزاده حسینعلی میرزا از منزل فهلیان رخصت انصراف حاصل کرد و شهریار به منزل سراب کوچ داد و همه روزه و همه شب سحاب از سیلان نمی ایستاد و همچنان از رود سنگ شیر لشکریان به زحمت تمام عبور کردند و از آنجا از منزل بست و خیرآباد گذشته، رود خیرآباد را به هولی تمام بسپردند و طیّ مسافت کرده به کنار آب کردستان در ظاهر شهر بهبهان خیمه زدند.

سپهدار با توپخانه در آن جا به رکاب پیوست و از آنجا به منزل کوه سیاه شتافته باز عبور از میاه و زحمت سپاه در پیش بود و در آن منزل چون لختی شهریار از بهر صید کردن و نخجیر افکندن گرد آن اراضی و دشت براند 2 شیر نر از بیشه بیرون شد و صید دلیران رکاب گشت. و شاهزاده حسام السّلطنه هم در منزل کوه سیاه از بلده شوشتر در

رسید و رسم پذیره به پای برد و شیخ مسادر حاکم جمع نیز در آن منزل پیشکش خویش بگذرانید. از آنجا فرمان رفت که سپهدار از پیش روی به شوشتر سفر کرده، در آنجا لشکر عراقی را رخصت وطن دهد و خود منتظر موکب پادشاهی باشد.

آن گاه شاهنشاه از منزل کوه سیاه کوچ داده در ارض رام هر مز فرود شد. مردمان گویند، اگرچه استوار نباشد، که درخت نارنجی نوشیروان عادل در آن زمین به دست خویش غرس کرده و درختی را که همان دانند هنوز سبز و ریّان و بارآور و طری است و معجوسان بدان تقرّب جویند.

مع القصه شهریار تاجدار جمعه 9 شهر رمضان وارد شوشتر شد و از نظاره بنیان سدّی سدید که شاهزاده محمّد علی میرزا بر رود شوشتر کرده بود شگفتی حاصل فرمود و قصه شکستن آن سد و بستن آن به دست ولرین [والرین] قیصر در عهد شاپور ذو الاکتاف در کتاب اول ناسخ التواریخ مرقوم افتاد.

بالجمله سدّی که شاهزاده محمّد علی میرزا کرده در این وقت که شهریار تاجدار در شوشتر جای داشت راقم این

حروف تحدید کردم 550 ذرع طول آن سد است و 60 ذرع قطر و 30 ذرع ارتفاع دارد؛ اما قطر آن که در نشیب آب 60 ذرع است، چون بر فراز آب آید 20 ذرع شود.

بالجمله شاهنشاه یکشنبه 11 رمضان از شوشتر به بلده دزفول کوچ داد و بعد از 5 روز از آنجا بیرون شده 23 رمضان در قصبه خرم آباد فیلی فرود شد و در این وقت به هیچ وجه لشکریان را از سیلان سحاب آسایش نبود و جشن نوروزی در خرم آباد افتاد.

وقایع سال 1245 ه. / 1829-1830 م و عید کردن شاهنشاه ایران در خرم آباد فیلی

اشاره

در سال 1245 ه. چون 2 ساعت و 4 دقیقه از روز یکشنبه 25 رمضان برآمد، آفتاب به بیت الشرف شد و شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار در خرم آباد فیلی جشن نوروزی بگذاشت و روز سیم عید نوروز از خرم آباد به بروجد سفر کرد و از آنجا به ملایر نزول فرمود و روز 5 شوال وارد همدان گشت و ینارال دالغورکی ایلچی روسیه به مهمانداری میرزا مهدی ملک الکتآب و محمد حسین خان زنگنه وارد همدان گشت و نایب السلطنه نیز با خسرو میرزا از راه برسید.

شاهنشاه دالغورکی را مورد نواخت و نوازش داشته فرمان کرد تا آصف الدوله و غلامحسین خان سپهدار و دیگر امرا و بزرگان درگاه هر شب يك تن او را به ضیافت طلب کردند و به خورش های گوناگون و ساز و برگ بساط طرب و انواع لهو و لعب عظیم بزرگ داشتند، آن گاه به تشریف پادشاه شادکام شده، رخصت مراجعت یافت.

و این وقت چون میرزا محمد علی خان کاشی وزیر ظلّ السلطان به اتفاق 200 تن از اعیان طهران حاضر درگاه شده، جبین ضراعت بر خاک نهادند و خواستار شدند که 30 سال بر زیادت است که شهریار تاجدار جشن نوروزی در دار الخلافه طهران

فرموده و امسال این بساط شاهوار در خرّم آباد گسترده شد، در ازای آن روا باشد که شهریار تاجدار از بهر بیلاق در اراضی عراق توقّف نفرماید؛ بلکه طریق دار الخلافه گیرد و مردم آن بلده را از زحمت انتظار در آورد. لاجرم شاهنشاه، نایب السّلطنه را فرمود تا در همدان متوقّف شده حدود بغداد را نیز نگران باشد و در عشر آخر شوال از همدان کوچ داده 8 ذیقعه وارد دار الخلافه گشت.

لشکر کشیدن پادشاه خوارزم به خراسان

این هنگام در مملکت خراسان صید محمّد خان جلایر حاکم کلات از خدمت احمد علی میرزا سر برتافته به اتّفاق کریم خان زعفرانلو 1000 تن سوار ترکمان انجمن کرده اراضی چناران و رادکان را به معرض نهب و غارت در آورد. و رضا قلی خان پسر بیگلر خان چاپشلو را که حکومت درّه جز داشت هم با خود یار کرده، به اغوای والی خوارزم پرداخت و اللّٰه قلی توره فریفته سخن او شده با جماعتی از قبایل تکه و اوزبک تاراج خراسان را تصمیم عزم داده، تا کنار رود طژن برانند. شاهزاده احمد علی میرزا چون این بدانست خوانین خراسان را حاضر درگاه ساخت و لشکری رزمجوی فراهم کرده به استقبال جنگ تا بیابان آلان دشت تاختن کرد.

والی خوارزم چون این بشنید بی آنکه رزم دهد یا حمله افکند پشت با جنگ داده روی به خیوق نهاد. لاجرم احمد علی میرزا به اراضی پشتکوه که در تصرّف صید - محمّد خان بود تاختن برد و صید محمّد خان روی به درّه جز نهاد و با رضا قلی خان هم - پشت گشت. سلیمان آقای برادر رضا قلی خان چون از برادر خوفناک بود، در قلعه محمّد آباد مأمن جست و جمعی از ترکمانان علی ایلی را با خود یار کرده در قلعه را استوار کرد. صید محمّد خان با قبایل چاپشلو هشتم شهر ذیحجه به کنار قلعه محمّد آباد آمده، حمله افکند، با گلوله تفنگ یکی از قلعه گیان جان بداد. و از آن سوی احمد علی میرزا در اراضی پشتکوه قلعه جفری را به قوّت توپهای

باره کوب مفتوح ساخت و فتح دیگر قلاع که در بیرون دربند قلعه کلات است سهل گشت.

بالجمله آن اراضی را به تحت فرمان کرده قبایل جلایر را به جمله کوچ داد و در ازای اسرای کرد چناران به جعفر قلی خان شادلو سپرد و باز مشهد مقدّس شد و خبر این فتح در نیمه محرم [1246 ق/ژوئیه 1830 م.] در حضرت شهریار معروض افتاد.

فوت میرزا زکی نوری و محمد حسن خان قاجار

در این سال بلای وبا در ایران بالا گرفت و از چاکران درگاه شاهنشاه میرزا زکی نوری مستوفی درگذشت و فرزندش میرزا محمد تقی به جای او منصوب گشت و محمد حسن - خان دولوی قاجار وداع جهان گفت و پسرش محمد امین خان به جای او نسقچی باشی شد.

تفویض حکومت کرمانشاهان به شاهزاده محمد حسین میرزا و جنگ شاهزادگان عراق

هم در این سال به خواستاری مردم کرمانشاهان دیگر باره شاهنشاه محمد حسین - میرزای پسر شاهزاده محمد علی میرزا را به حکومت کرمانشاهان منصوب داشت. و پس از رسیدن محمد حسین میرزای به آن اراضی، مردم خوزستان و لرستان فیلی که سالهای فراوان در تحت فرمان محمد علی میرزا بودند و هم روی دل با فرزندان او داشتند، روزی چند برنگذشت که حکومت شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السّلطنه در آن ممالک لغزش یافت. چند کُرت اصلاح ذات بین را از جانبین رسل و رسایل انگیخته شد و عاقبت کار از مکاتبت به مغالبت کشید و از مصالحت به مناطحت انجامید.

محمد حسین میرزا از مردم گوران و زنگنه و کلهر سپاهی راست کرده، تا کنار قلعه خرم آباد براند و شاهزاده حسام السّلطنه مدافعه او را به تجهیز لشکر پرداخت. این هنگام راقم حروف در بروجرد بودم و چون شاهزاده محمود نیز بر حسب امر شاهنشاه در بروجرد متوقف بود، مرا نیز به فرمان حسام السّلطنه از آن بلده بیرون شدن نمی گذاشتند تا مبادا به رعایت شاهزاده محمود در حضرت شاهنشاه سعایت کنم و شکایتی آغازم یا محمد حسین میرزا و دیگر شاهزادگان را در این خصومت تحریضی دهم.

بالجمله حسام السّلطنه از جماعت بختیاری و باجلان و بیرانوند و یار احمدی و سکوند و حسنوند لشکری فراهم کرده، به استقبال جنگ محمد حسین میرزا تا اراضی

الشتر برفت و لشکرگاه راست کرد و شاهزاده همایون حاکم نهاوند [را] طلب فرموده به نزدیک محمد حسین میرزا رسول فرمود تا در میانه سخن به صلاح کند و رسم منازعت را از میانه بگیرد. و کارداران، محمد حسین میرزا را معروض داشتند که شاهزاده همایون از بهر آن بدین جا شده که ما را خواب خرگوش دهد و حسام السلطنه مغافصه به تسخیر کرمانشاهان تاختن برد. لاجرم فرمان کرد تا همایون میرزا را بر اسی کودن برنشانند و به کرمانشاهان بردند و ملازمان رکابش را دستگیر ساخته سلاح و سلب و اسب ایشان را گرفته رها دادند.

مبارزه شیخعلی میرزا با حسام السلطنه

در این وقت شاهزاده شیخعلی میرزا که با محمد حسین میرزا و شاهزاده محمود طریق موذت و مصافات می سپرد، فرصت بدست کرده از مردم ملایر و توپسرها که در تحت فرمان داشت لشکری اختیار کرد و قبایل زندیه که نیز ملازمت او داشتند انجمن شدند، با سپاهی آراسته بر سر بروجرد آمد. نور محمد خان قاجار دولو برادر آصف الدوله که از قبل حسام السلطنه در بروجرد بود، به حفظ و حراست آن بلده میان استوار کرد و ابواب شهر را بر بسته تنگچیان جلادت پیشه در برج و باره برگماشت و شیخعلی میرزا همچنان که از گرد راه برسید توپهای باره کوب را به جانب شهر گشاد داد و لشکر او به سوی دروازه همی حمله افکندند. از بامداد تا فرو شدن آفتاب کار بدین گونه رفت و در میانه میرزا حسن شیرازی وزیر شیخعلی میرزا با گلوله تنگ زخمی برداشت.

از آن سوی شامگاه این خبر با حسام السلطنه بردند و او بی توانی بنه و آغروق را در لشکرگاه خود گذاشته چون عقاب صید دیده شتاب گرفت و تا بامداد اسب براند، صبحگاه شیخعلی میرزا آگاه شد و حکم داد تا لشکر بر فراز پشته [ای] که در بیرون بلده بروجرد است درآمدند و عراده های توپ را بر فراز پشته نصب کردند و سپاهیان از چپ و راست رده شدند. چون حسام السلطنه برسید نه توپخانه را وقتی نهاد و نه لشکر را حشمتی گذاشت و حکم یورش داد. سپاه او چون شعله نیران راه فراز گرفتند و توپ

لشکر شیخعلی میرزا را به جانب نشیب زیانی نتوانست بود. لاجرم سپاه حسام السلطنه صعود کردند و دلیرانه بر آن پشته برآمدند.

مردم ملایر و زندیه چون این دلیری بدیدند دیگر نتوانستند درنگ کرد [ه] به يك باره هزیمت شدند و راه نشیب گرفتند. مردان بختیاری و باجلان و سکوند از قفای ایشان تاختن همی کردند و بسیار مرد و مرکب به خاک انداختند؛ و میرزا اسمعیل خان - گلپایگانی که ناظر شیخعلی میرزا بود، در هزیمت اسبش به وحل نشست و يك تن از مردم سکوند با گلوله تفنگ او را مقتول ساخته اسب و سلاحش را ببرد. و رحیم خان - سکوند که مردی دلیر بود، از قفای شیخعلی میرزا بتاخت و راه بدو نزدیک کرد و دست فرا برده گریبان نظر علی میرزا را بگرفت تا از اسب بزیر آرد.

شیخعلی میرزا چون این بدید سر برتافت و با نیزه به جانب رحیم خان حمله برد.

رحیم خان از آهنگ او دست از نظر علی میرزا بازداشته باز پس نشست و شیخعلی میرزا پسر را برداشته به ملایر گریخت؛ و آقا سید مراد که يك تن از سادات بروجرد از عشیرت آقا سید مهدی بحر العلوم بود رنجیده خاطر به نزد شیخعلی میرزا روز می گذاشت با چند تن از بزرگان زندیه دستگیر گشتند و حسام السلطنه بفرمود تا ایشان را جامه های دیگرگون دربر کرده از میان بازار بروجرد با مسخرگان عبور دادند و بند برنهادند و خود با کبر و خیالای تمام درآمده در دار الایاله خویش جای کرد و لشکریان او بنه و آغروق و احمال و اقبال لشکرگاه شیخعلی میرزا را به نهب و غارت برگرفته به مراع و مساکن خویش شتافتند.

دیگر باره حسام السلطنه فرمان کرد تا 3 روزه آن لشکر پراکنده انجمن شدند و 14000 تن عرض سپاه داده به دفع محمد حسین میرزا از بروجرد بیرون شد؛ و از آن سوی محمد حسین میرزا که قلعه خرّم آباد را مفتوح ساخته نشیمن داشت پذیره جنگ کرده از قلعه بیرون شد و سرباز گوران و پیادگان را از پیش روی بازداشت و سواران را در قفای پیادگان جای کرده و خود در پیش روی لشکر صف راست همی کرد و از یمین به شمال همی شد.

بالجمله روز هشتم محرم سال 1246 هـ. / 1830 م. در بیرون خرّم آباد تلاقی فریقین شد. سواران بیرانوند و باجلان و بختیاری اسب برجهاندند و هم عنان حمله افکندند، از این سوی سرباز گواران و تفنگچیان کلهر و زنگنه به يك بار دهان تفنگها بگشادند و آن جماعت را دفع دادند. دیگر باره سواران حسام السّ لطنه گرد هم برآمدند و هم داستان گشته حمله دیگر افکندند، در این نوبت نیز با زخم گلوله بازپس نشستند. در این وقت نصر الله میرزا برادر محمّد حسین میرزا که داماد حسام السّ لطنه بود و در لشکرگاه او می زیست جمعی از لشکریان را با خود متفق کرده به نزدیک برادر شتافت. این نیز در لشکر حسام السّ لطنه ثلمه و رخنه افکند و با این همه، سپاه او هم دست و هم پشت شدند و در کّرّت سیم حمله انگیختند.

محمّد حسین میرزا از اسب فرود شد و پیاده از پیش روی سپاه به چپ و راست همی تاخت و لشکر را به صبر و سکون وصیّت همی فرمود و به جنگ و آهنگ تحریض همی نمود. این نوبت چون سواران حسام السّ لطنه از باران تفنگ پشت با جنگ دادند دیگر نایستادند و راه فرار پیش داشتند.

این هنگام محمّد حسین میرزا بفرمود تا سواران از پس پشت پیادگان بیرون شده، در قفای هزیمتیاں بتاختند و بیشتر از آن سپاه را اسیر و دستگیر ساختند. حسام السّ لطنه نیز ناچار طریق هزیمت گرفت و پاسی چند از شب گذشت با يك دو تن به شهر بروجرد درآمد، این هنگام چون کارداران او را ضعفی پدیدار گشت و دوراندیشی در امور و حفظ حدود ثغور فتور یافت برادران و فرزندان حاجی ملاّ اسد الله مجتهد بروجردی و ملاّ علی مجتهد، نگارنده این کتاب مبارک را از شهر بند بروجرد بیرون آورده تا اراضی سرزند که در تحت فرمان غلام حسین خان سپهدار بود به سلامت کوچ دادند و از آنجا من بنده به دار الخلافه سفر کردم بالجمله مملکت لرستان بر کارداران محمّد حسین میرزا مسلّم گشت.

اسیر شدن برادرزاده آصف الدوله هندی به دست ترکمانان

هم در این سال جلال الدوله مهدی علی خان برادرزاده آصف الدوله وزیر لکناهور به زیارت عتاب عالیات و مشهد نجف اشرف شتافته از آنجا زایر مشهد مقدس گشت و هنگام مراجعت با زوار کوچ همی داد. در میان منزل عباس آباد و میامی جماعتی از ترکمانان تکه بتاختند و 200 تن از معمرین زوار را با تیغ بگذرانیدند و 500 تن جوانان و زنان را اسیر گرفتند، اموال و ائقال ایشان را برداشته راه دشت برگرفتند. در میانه معادل 100000 تومان اموال مهدی علی خان به غارت رفت و خود نیز اسیر شد.

چون این خبر در حضرت پادشاه معروض افتاد، رضاقلی خان زعفرانلو حاکم خبوشان را منشور کرد که مهدی علی خان را از ترکمانان تکه بازستاند. رضاقلی خان چنان دانست که در جنبش لشکر دور نباشد که خون مهدی علی خان در میانه هدر شود، کس به بازرگانی فرستاد تا او را و زوجه شیخ ابراهیم جزایری را که هم به اسر برده بودند به 1000 تومان زر مسکوک خریده روانه دار الخلافه داشت و شهریار تاجدار او را بنواخت و برگ و ساز داد.

آنگاه حاجی اسمعیل خان شامبیاتی را با جماعتی از لشکر به کیفر ترکمانان مامور به خراسان فرمود و حاجی اسمعیل خان مریض گشته در یک منزلی مشهد به درود جهان کرد.

رسیدن رسول والی میمند

و هم در این هنگام منور خان افشار والی میمند و شبرغان، عبد الرحمن، یوزباشی خود را روانه درگاه شاهنشاه نمود تا پیشکش او را بگذرانید و معروض داشت که اگر یک تن از شاهزادگان [را] بدین اراضی مأمور فرمائی در رکاب او رزم دهیم و ممالک ماوراء النهر و بلده بلخ را مفتوح ساخته به کارداران حضرت سپاریم. فرستاده او را عطوفتی به سزا کرده رخصت انصراف دادند.

و هم در این سال بهرام خان ولدبنیاد خان هزاره که حکومت جام و باخرز داشت سفر سرخس کرد که پراکندگان ایل والوس خود را فراهم کند. مردی از هزاره که با پدرش از در خونخواهی بود، فرصتی به دست کرده او را مقتول نمود و محمد خان قرانی وقت را غنیمت شمرد و با مردم خویش به اراضی جام و باخرز

تاخته، یعقوب خان و آقا خان عمزادگان بهرام خان را با 50 تن از عشیرت ایشان مقتول ساخت و آن مملکت را به تحت فرمان کرد.

رسیدن سفیر سند

هم در این سال چنانکه مذکور شد، حسینعلی خان جوانشیر از کابلستان سفیر درگاه آمد و از شاهنشاه منشور ملاحظت گرفته سفر سند کرد و در نزد میر مراد علی خان والی سند خود را سفیر ایران نام نهاد؛ و مذکور نمود که کارداران ایران در تسخیر کابل تصمیم عزم داده اند و دیر نباشد که سپاه بی کران بدان اراضی تاختن کند و معلوم نیست که مملکت سند هم از تعرض ایشان مصون ماند. والی سند بیمناک شد و میرزا محمد علی - شیرازی را با چند تن دیگر به سفارت ایران برگماشته و 3 زنجیر فیل و 30 بافته از بسیج کشمیر به رسم پیشکش انفاذ داشت.

میرزا محمد علی از طریق بلوچستان راه بندر عباس گرفت و حسینعلی خان جوانشیر از راه بحر به بندر بمبئی آمده و از آنجا طریق دار الخلافه گرفت و 2 ماه قبل از رسولان سند به درگاه آمد. و میرزا محمد علی 11 ربیع الاخر وارد طهران شد و تقبیل سده سلطنت کرده، پیشکش خود را پیش داشت و خواستار رعایت و حمایت گشت که از آسیب رنجید سکه پادشاه کشمیر، مملکت سند محفوظ ماند. شاهنشاه او را بنواخت و معادل 1000 تومان در وجه میرزا محمد علی عطا فرمود و نظر علی خان قاجار قزوینی نایب ایشیک آقاسی را به سفارت سند مأمور ساخته و جامه لایق با یک قبضه شمشیر برای خلعت امیر مراد علی خان او را سپرد و در عشر آخر جمادی الاخره او را به اتفاق میرزا محمد علی گسیل سند فرمود.

آمدن شجاع السلطنه بر سر یزد

هم در این سال عبد الرضا خان حاکم یزد با شفیع خان حاکم بلوک راور که از مملکت کرمان است پیوند خویشاوندی محکم نموده و او را از فرمانبرداری شجاع السلطنه فرمانگزار کرمان بازداشت. شجاع السلطنه در غضب شده

از بلدان کرمان لشکری کرد و بر سر یزد تاخته آن بلده را به محاصره انداخت؛ و تیمور میرزای پسر حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس را که این وقت در آباءه سورمق متوقف بود هم نزدیک خویش طلب نمود تا در تسخیر قلعه معاون باشد؛ و چون بی اجازت کارداران دولت این مبارزت کرد شهریار تاجدار اندیشید که اگر او را از محاصره یزد منع فرماید از برای او در مملکت کرمان وقعی و مکانتی نماند، لاجرم سیف الدوله میرزا پسر ظلّ السلطان را به حکومت یزد بیرون فرستاد، باشد که بعد از ورود او شجاع السلطنه دست از محاصره باز دارد و طریق گردن سپارد.

بعد از ورود سیف الدوله میرزا در یزد، شجاع السلطنه را در حصار دادن آن بلده ابرام بر زیادت شد و مدت 9 ماه این کار به درازا کشید و گاه عبد الرضا خان به دست آویز اینکه حکومت یزد با ظلّ السلطان تفویض یافته و اینک فرزند او سیف الدوله میرزا بر مسند حکمرانی متکی است، لشکری فراهم کرده از دروازه بیرون می فرستاد و با سپاه شجاع السلطنه رزم می داد.

فوت محمد زکی خان نوری و محمد کاظم خان مازندرانی

در این مدت محمد زکی خان نوری وزیر شاهزاده مریض شده، وداع زندگانی گفت و محمد کاظم خان سوادکوهی که مردی جلادت پیشه بود به زخم گلوله مردم عبد الرضا خان درگذشت.

سفر نایب السلطنه به یزد

در پایان امر شاهنشاه فرمان کرد که نایب السلطنه را برای نظم خراسان مأمور خواهیم داشت، نیکو آن است که نخست قلعه یزد را بگشاید، آن گاه به جانب خراسان شود.

چون این منشور، به نایب السلطنه رسید با 10000 تن سرباز و 25 عرّاده توپ از اردبیل بیرون شده تا به زنجان بتاخت. و از آنجا ولیعهد ثانی محمد میرزا را با سرباز و توپخانه از راه ساوه روانه قم فرمود و خود با میرزا ابو القاسم قایم مقام و معدودی از ملازمان رکاب در دوازدهم شعبان وارد دار الخلافه طهران گشت. شاهنشاه بفرمود که نخست قلعه یزد را مفتوح سازد و عبد الرضا خان را برگیرد، آن گاه شجاع السلطنه را که بی اجازت کارداران دولت بدین محاصره اقدام نمود، روانه درگاه دارد، پس به سوی خراسان شود.

لاجرم نایب السلطنه

24 شعبان از دار الخلافه بیرون شده، راه یزد را برگرفت و چون در منزل عقدا برسید عبد الرضا خان و تمامت خویشاوندان با تیغ و کفن به حضرت او شتافتند و روی ضراعت به خاک سودند، و چون شجاع السلطنه خبر ورود نایب السلطنه را در عقدا استماع نمود بی توانی مردم خود را برداشته راه کرمان برگرفت و نایب السلطنه به شهر یزد درآمده، کار آن بلده را به نظم کرد و سیف الدوله میرزا را همچنان در حکومت بازگذاشت و چون به علت امتداد محاصره علف و آذوقه اندک بود، بعد از 3 تا 4 روز روانه کرمان شد.

شجاع السلطنه چون این بدانست نخستین فرزند خود هلاکو میرزا را تا 2 منزل به استقبال بیرون فرستاد و چون راه نزدیک شده، خود نیز پذیره کرد و به خدمات ضیافت پرداخت و چون شهریار تاجدار آمحمد کریم پیشخدمت را به احضار شجاع السلطنه گسیل فرموده، هم با نایب السلطنه فرمود دور نباشد که شجاع السلطنه از آن جسارت که در حصار دادن یزد کرده بیمناک شود و از حاضر شدن به درگاه تقاعدی ورزد یا

تقاعدی گیرد. لا-جرم نایب السلطنه بفرمود یک فوج سرباز او را نگاهبان گشتند و محمد د - زمان خان دولوی قاجار را با 200 سوار نیز ملازم رکاب او ساخت تا او را به دار الخلافه کوچ دادند.

قصه میر حسن خان طالش و انجام کار او

و هم در این سال میر حسن خان پسر مصطفی خان طالش که در مقاتله با روسیه «اسبق المجاهدین» لقب یافته بود، وداع زندگانی گفت و این میر حسن خان چنان افتاد که بعد از مصالحه دولتین ایران و روس به نزدیک بسقاویج شتافت، باشد که حکومت طالش را به دست گیرد. چون از شرایط عهدنامه بود که از شناختگان مملکت اگر کسی فرار کرده به دولت روس پناه برد یا از روس به ایران آید او را باز فرستند. نایب السلطنه بر حسب فرمان شاهنشاه کس به نزد بسقاویج فرستاد [ه] میر حسن خان را طلب کرده.

بسقاویج بی توانی او را روانه نمود. نایب السلطنه میر حسن خان را به دست محمد قلی خان سعدلو حاکم خلخال سپرد و فرمان کرد که

چنان‌که بدار که فرار نتواند کرد.

بعد از سفر نایب السّ لطنه به طرف عراق و یزد، میر حسن خان فرصت به دست کرده از خلخال به طالش گریخت و در آنجا لشکری فراهم کرده به اراضی لنکران و ارکوان تاختن برد و با لشکر روس چند رزم مردانه داد و ایشان را بشکست و آن اراضی به تحت فرمان کرد. چون این خبر به بسقاویج رسید به کارداران دولت ایران نامه کرد که اگر جنبش میر حسن خان با اجازه شما نیست او گناهکار هر دو دولت است، ما لشکری به دفع او بر می گماریم شما نیز از آن جانب مدد کنید.

لاجرم نایب السّ لطنه افواج سپاهی اردبیل را به سوی طالش فرستاد و بسقاویج نیز لشکری مأمور کرد. میر حسن خان در میانه بی چاره ماند، لابد در عشر آخر شوال به انزلی گیلان گریخت و از آنجا سفر مازندران کرده و به دار الخلافه طهران آمد. بسقاویج بیمناک بود که مبادا دیگر باره میر حسن خان از طهران بیرون شود و فتنه انگیزد. از کارداران ایران خواستار بود که او را روانه تفریس دارند، از قضا میر حسن خان مریض گشت و به مرض استسقا درگذشت.

طغیان محمد خان قرائی و آهنگ خان خوارزم به طرف خراسان

هم در این سال دیگر باره محمد خان قرائی و پلنگ توش خان برادر صید محمد خان جلایر حاکم کلات با الله قلی توره پادشاه خوارزم ساز ارادت و حفاوت طراز کردند و باب رسل و رسائل بازداشتند و پلنگ توش خان نزدیک خان خوارزم رفته مورد نوازش گشت و «سردار سرحد ترکستان» لقب یافت و ترکمانان ساروق را به نهب و غارت خراسان برانگیخت.

از این سوی احمد علی میرزا چون این خبر بدانست لشکری انجمن کرده به استقبال جنگ تاختن کرد، در پل خاتون نزدیک به سرخس با ترکمانان دچار شده آن جماعت را هزیمت کرد و جمعی را اسیر و گروهی را عرضه شمشیر ساخت؛ و در میانه رسولی را که خان خوارزم نزدیک محمد خان گسیل ساخته بود نیز گرفتار شد. احمد علی میرزا او را بی آسیب روانه خوارزم داشت و الله قلی توره از این معنی منفعل شده از آن پس در حضرت شاهزاده اظهار موافقت و مواحدت

همی کرد و بزرگان ترکمانان تکه و ساروق را به حضرت شاهزاده روانه فرمود تا اظهار ایلی و خدمتگزاری کردند و پیشکشی لایق پیش گذارنیده اسیران خود را رها ساختند. این وقت پلنگ توش خان و محمد خان قرائی ناچار با شاهزاده طریق خضوع و عقیدت گرفتند و صورت این حال در حضرت شهریار مکشوف افتاد.

شاهنشاه ایران پنجشنبه 6 ذیحجه [1246 ق/مه 1831] از طهران خیمه بیرون زد و از راه قم عبور کرده تا اراضی کمره کوچ بر کوچ رفت. شاهزاده حسام السّ لطنه و شیخعلی میرزا و محمد میرزا از ولایت بروجرد و ملایر و کرمانشاهان به حضرت پیوستند و غلامحسین خان سپهدار که فرمانگزار آن اراضی بود در میزبانی پادشاه و مهربانی با بزرگان درگاه و [فراهم ساختن] علف و آذوقه سپاه خودداری نکرد. بعد از 14 روز که لشکرها در آن اراضی انجمن شدند، شهریار تاجدار شاهزادگان را رخصت انصراف داده از آن جا راه برگرفت و از طریق گلپایگان و خوانسار طی مسافت فرمود، یکشنبه غره شهر محرم سال 1247 هجری/ژوئیه 1831 در چمن قهیز که از اراضی چهارمحال است فرود شد.

و از آنجا عبد الله خان امین الدوله را به جهت رفع حساب مملکت فارس روانه شیراز فرمود. و او در قمشه با شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس که به قصد تقبیل سده سلطنت می شتافت، باز خورد و شاهزاده را به جانب فارس مراجعت داد و شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله با اعیان اصفهان به درگاه شاهنشاه آمدند و پیشکش خویش پیش داشتند.

این هنگام فرمان رفت که نایب السّ لطنه از کرمان پیوسته حضرت گردد و حسین خان سردار ایروان را به حکومت چهارمحال و نظم قبایل بختیاری برگماشت و در اول شهر صفر از آن اراضی سفر کرده در چمن سنگباران لشکرگاه کرد؛ و هم در آنجا يك ماه توقف فرمود.

و این هنگام ارغون میرزا پسر حسنعلی میرزای شجاع السّ لطنه که سالها در سبزواری

حکومت داشت، اگرچه مردی مبارز و نامور بود اما به تئمر ملکزادگی و سکر جوانی کردارهای ناپسندیده داشت، از نهب و غارت مجتازان و کاروانیان مضایقت نمی کرد. این وقت که مردم سبزوار نیز از جفای کارداران او به جان آمدند و برشوریدند، ناچار از سبزوار به دامغان آمد و از آنجا از بیابان جندق طریق حضرت گرفت و از بیم عتاب و عقاب پادشاه، درباره بند سلطانی پناه جست و به شفاعت عم و پدر، گناهی معفو گشت.

آن گاه اردوی سلطانی حرکت کرده سرچشمه آب زنده رود و آب کردند را ملازمان رکاب نظاره کرده در قریه دهکرد لشکرگاه گشت.

رسیدن نایب السلطنه به لشکرگاه پادشاه

نایب السلطنه چون فرمان احضار یافت فرزند خود خسرو میرزا و یوسف خان گرجی امیر توپخانه خود را در کرمان گذاشت و سلیمان خان گیلانی سرهنگ را با فوج شقاقی در یزد ملازم خدمت سیف الدوله میرزا نمود و خود با 3 فوج سرباز و 6 عراده توپ غره شهر ربیع الثانی در قریه دهکرد حاضر درگاه شده و به يك قبضه شمشیر مرصع به لالی و جواهر ثمین تشریف یافت و شهر یارش معادل 50000 تومان زر مسکوک برای نظم خراسان عطا کرد و 10000 تومان به سربازی که در کرمان متوقف بود بذل رفت. و منشور شد که فرزند نایب السلطنه، فریدون میرزا از جانب پدر در آذربایجان حکمران باشد و محمد خان زنگنه امیر نظام و میرزا اسحق فراهانی برادرزاده قائم مقام ملازم خدمت او باشند و نایب السلطنه خود از رود جیحون تا کنار آب اترک را که ممالک شرقی ایران است به نظم کند.

پس نایب السلطنه فرمانگزاری کرمان را به نام سیف الملوك میرزا پسر ظل السلطان منشور گرفت و خود فرمان کرد که خسرو میرزا و یوسف خان امیر توپخانه با لشکر از کرمان به یزد کوچ دهند و از آنجا از طریق طبس راه خراسان گیرند و حسینعلی خان و بهبود خان جوانشیر را که از قبل قزلباش کابل رسول بودند، چنانکه مذکور شد، ملتزم رکاب ساخته از راه اصفهان و کاشان آهنگ خراسان نمود و علی خان پسر عبد الرضا خان یزدی را با اهل و عشیرت عبد الرضا خان به رسم

گروگان روانه آذربایجان فرمود. بعد از بیرون شدن نایب السلطنه، شهریار تاجدار از قریهٔ دهکرد کوچ داده 5 روز در نجف آباد توقّف فرمود و هم از آنجا بیرون شده دوشنبه 12 ربیع الثانی وارد اصفهان گشت.

فرار عبد الرضا خان یزدی و شفیع خان

اما در این ایام که نایب السلطنه حاضر حضرت پادشاه بود، عبد الرضا خان یزدی و شفیع خان که هر دو در کرمان بودند، چون در طغیان و عصیان هم داستان همی شدند، در این وقت که برحسب فرمان در کرمان جای داشتند یکدیگر را دیدار کرده دیگر باره در مخالفت با دولت مواضع نهادند و از نزد خسرو میرزا فرار کرده، عبد الرضا خان در قلعهٔ بافق جای کرده و شفیع خان به قلعه راور در رفت؛ و نایب السلطنه در منزل قمشه این خبر بشنید و فرمان کرد تا از کرمان یوسف خان گرجی با سرباز و توپخانه به تسخیر قلعه راور شتافت و سلیمان خان گیلانی که با فوج شقاقی متوقّف یزد بود، بر سر بافق تاختن برد.

بالجمله یوسف خان به حکم یورش و ضرب گلولهٔ توپ در 3 ساعت قلعه راور را فتح کرده شفیع خان را با 2 پسر برحسب امر روانه اردبیل داشت و عبد الرضا خان در نیم شبی که سربازان یورش به قلعه بافق می دادند با چند تن از بنی اعمام خود به جانب طبس

و قاینات گریخت. در عشر آخر ربیع الثانی در اصفهان این قصهٔ معروف درگاه افتاد و شاهنشاه یوسف خان و سلیمان خان را با شمشیر مرصع و جامهٔ گرانبها خلعت کرد.

شورش رعایای ملایر به شیخعلی میرزا

هم در این وقت رعیت ملایر و تویسرکان بر شاهزاده شیخعلی میرزا برشوریدند و [او] دست آن نداشت که آن فتنه بر خاسته را بنشاند، ناچار با چند تن از فرزندان خود راه برگرفته، در اصفهان حاضر درگاه شد. و فریاد مردم ملایر از تعدی کارداران او نیز گوشزد واقفان درگاه شد؛ و همی گفتند شاهزاده چندان سنت مردم لوط را بر خود فرض داشته که شیخ الاسلام و نایب الصدر بلد ما را که سنین کهولت سپرده اند به جای پسران امرد به سرای خویش آورده، و با ایشان درآویخته

و در آمیخته، و گاه دست طلب به دامان مردی نامجرب زده، و بد و مخدوف را از وی مکشوف خواسته، و سر مکتوم را از او معلوم دانسته، و به خاطر خویش از تحریک و تفصیل ماده ارض بیضا سپرده و به حجر مکرم و کیمیای اعظم رسیده؛ و گاه دیگر در به روی آشنا و بیگانه بسته و در هوای دختر پادشاه پریان نشسته.

و این سخن از آن درگفتند که وقتی مردی جهانگرد که در کار حیل و نیرنگ فرد بود، به حضرت شاهزاده آمد و معروض داشت که قبایل جن به تمامت در تحت حکومت من باشند، اینک دختر پادشاه پریان و اله رفتار و شیفته دیدار تو شده است! با این که چون حور بهشت و آفتاب اردیبهشت است بر ذمت نهاده که اگر با او هم بستر شوی، و مهر دوشیزگان از او برداری، سلطنت اقالیم سبعة را با تو راست کند.

شاهزاده این سخن را باور داشت و صبر او در وصل پری و سلطنت روی زمین اندک گشت و آن مرد نیرنگ ساز را بر وساده عزت جای داد و خود گهگاه در برابر [او] دست بکش کرده بایستاد و به ضراعت و مسکنت طلب آرزو همی کرد. مرد جهانگرد حکم داد تا در باغ جنت که از پس سرای او بود، رواقی از بهر زفاف دختر پری اختیار کردند، چندانکه آلات زر و سیم و جواهر شاداب و لالی شاهوار در سرای شیخعلی میرزا بود بدان رواق حمل داده حلی و حلل بستند و تا هفته [ای] چندانکه شاهزاده را ذخایر و دفاین بود و مستعار نیز توانست کرد بدان رواق در بردند.

چون شب زفاف پیش آمد، فرمود که دختر پری با مردان، موی پس گوش روا ندارد اینک به گرمابه شو و بدن را از موی زیاد پرداخته کن و موی پس گوش را سترده فرمای؛ و خضاب کرده، ساخته زفاف باش. و بفرمای تا طعام عروس را نیک معطر کنند که پری با عطر آموخته است.

چون شاهزاده کار به فرمان کرد و از گرمابه به در شد، گفت اینک در سرای خویش باش تا من به رواق شده بسوختن بخور و خواندن عزایم دختر شاه پریان

را با تخت سلطنت حاضر کنم و چون 7 ساعت از شب سپری شود کس به طلب تو فرستم و با پری هم بستر کنم. این بگفت و به رواق در رفت و چندانکه سیم و زر و جواهر و درّ بود بر گرفت و با يك تن ملازم خود و 2 سر اسب حمل داده از برق و باد پیشی گرفت.

شاهزاده که در شاهراه انتظار هر ساعتی سالی بر او می رفت؛ چون ساعت به 7 رسید و کس به طلب او نیامد، لختی با اضطراب و التهاب بزیست، آن گاه برخاسته به پشت رواق آمد و چند کَرّت ندا در داد و جواب نشنید، بی توانی به رواق در رفت و صورت حال را بازداشت، افغان کنان مردم خویش را طلب کرد و از هر جانب که راه و طریقی می دانست 100 سوار بیرون فرستاد و چندانکه در دنبال او شتافتند نشان او را نیافتند.

مع القصّه بعد از اصغای کلمات دادخواهان، شاهنشاه بی توانی غلامحسین خان - سپهدار را فرمان کرد که محال تو یسرکان و ملایر را به تحت فرمان خویش بدارد تا در میان شاهزاده و دادخواهان بازپرسی به سزای فرماید. آن گاه میرزا فضل الله علی آبادی مستوفی را مأمور فرمود تا برفت و از ارتفاع منال دیوانی و حکومت شیخعلی میرزا در ملایر آگهی حاصل کرده 1000 تن از اعیان آن اراضی را با خود کوچ داده به درگاه آورد.

و این جماعت يك نیمه با شاهزاده کار به موافقت داشتند و نیمه دیگر از در مخالفت بودند.

شهریار تاجدار فرمود تا کار این جماعت بر قانون شریعت فیصل دهیم و حکم داد تا ایشان از چمن کردان به اصفهان شوند و در محضر حاجی سید محمد باقر شفتی گیلانی که قدوة مجتهدین و افضل فضلاى ایران زمین بود حاضر شوند و طی سخن کنند.

شاهزاده به قدم اثبات و ضراعت پیش رفت و جبر کسر رعیت را بر ذمت نهاد و روی دل مردم را با خویش کرد و هم به حکم استخاره فرمانگزاری او واجب افتاد، لاجرم حاجی سید محمد باقر صورت حال را به کارداران دولت مرقوم داشت

و شهريار تاجدار ديگر باره شيخعلي ميرزا را تشریف حکومت داد و ميرزا بهاء الدين بهبهائي را با او همراه کرد، تا اگر بر مردم جوری کند به عرض رساند. و هم بفرمود تا حاجی سید محمد باقر، ملا احمد خراسانی را از قبل خود متوقف ملایر فرمود تا امور آن اراضی همه بر وفق شریعت مصطفوی صلی الله علیه و آله صورت پذیر گردد.

و هم در این وقت شاهزاده بهمن میرزا بهاء الدوله فرمانگزار سمنان و دامغان و خوار و جندق 5 تن از صعاليك بلوچ و 15 نیزه سر از آن جماعت که ملازمان او در حدود جندق گرفته بودند به درگاه فرستاد؛ و حکم شد تا سرزندگان را نیز از تن دور کردند.

آن گاه معادل 200000 تومان از منال دیوانی مملکت فارس به سبب آفت ملخ خوراکی حمل رعیت را سبک فرمود و حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس را رخصت انصراف داد. و پسران شجاع السلطنه، هلاکو میرزا و ارغون میرزا و اباقا خان میرزا و اوکتای قآن میرزا را ملازم رکاب او فرمود و دوشنبه 8 جمادی الاولی از اصفهان کوچ داده، از راه نطنز و قم طی مسافت فرمود و یکشنبه غره جمادی الآخره وارد طهران گشت.

بلای طاعون

و این هنگام شاهزاده ملك آرای مازندران و یحیی میرزا حاکم گیلان از بیم بلای طاعون فرار کرده و متوقف طهران بودند و در خاک گیلان از 100000 تن افزون به مرض طاعون درگذشت. و این بلا در بیشتر بلاد ایران سرایت کرد چنانکه [این بلا] سالها در کرمانشاهان و نهاوند و همدان و بروجرد و آذربایجان سایر بود و يك نیمه مردم را از میان برداشت. در طهران زیانی اندک کرد و یزد و اصفهان و کاشان و قم محفوظ بماند.

سفر کردن نایب السلطنه به خراسان

اما نایب السلطنه چنانکه به شرح رفت از راه اصفهان و کاشان طی کرده در اراضی ورامین 3 روزه توقف فرمود و لشکر سمنانی و دامغانی و سوارة اوصانلو و خوار را فرمان ملازمت رکاب داد و تا بلده سبزوار براند؛ و فرزند خود قهرمان میرزا را به حکومت آن بلده نصب کرده، محمد رضا خان فراهانی را به وزارت او برکشیدند و تسخیر قلعه سلطان میدان را که در تحت حکومت رضاقلی خان زعفرانلو بود، تصمیم عزم داده از سبزوار بیرون شد؛ و در کنار قلعه سلطان میدان لشکرگاه

کرد. و محمد حسین خان زنگنه را که در حضرتش ایشیک آفاسی بود به نزدیک رضا قلی خان فرستاد و پیام داد که چون برق راه حضرت سپرد و اگر نه خاک خوبشان و عشیرت او بر باد خواهد رفت. و حکم رفت که قلعه سلطان میدان را سربازان لشکر به قوت یورش فرو گیرند.

اسمعیل بیگ میدانی که با فوجی شمشالچی از قبل رضا قلی خان نگاهبان قلعه بود 3 روزه مهلت نهاد و رضا قلی خان را آگهی داد و او میرزا محمد رضا معتمد خود را گسیل درگاه نمود و خواستار شد که میرزا ابو القاسم قائم مقام به خوبشان شده او را مطمئن خاطر سازد. نایب السلطنه بفرمود تا قائم مقام به اتفاق میرزا موسی رشتی که در خراسان

وزارت احمد علی میرزا داشت به خوبشان شد و با رضا قلی خان چند روز سخن کردند.

فتح قلعه سلطان میدان

و هم عاقبت رضا قلی خان کار بر این نهاد که زن و فرزند به گروگان دهم؛ و لشکری که در تحت فرمان دارم، در سفر هرات و خوارزم ملازم رکاب سازم، به شرط آنکه مرا از خوبشان به بیرون طلب نکند و از حاضر شدن به حضرت معفو دارند و کس فرستاده چهارشنبه 9 رجب قلعه سلطان میدان را به ضبط کارداران نایب السلطنه داد؛ و روز دیگر پسر خود حسینقلی خان را به اتفاق جعفر قلی خان پسر نجفعلی خان با پیشکشی لایق به درگاه فرستاد و پس از آن قلعه محمدآباد را نیز تفویض کرد. و نایب السلطنه آن قلعه را به میرزا موسی رشتی به سیورغال عطا فرمود.

آن گاه محمد جعفر خان باجمانلو را با 100 نفر سرباز به حفظ قلعه سلطان میدان گذاشت و راه مشهد مقدس برداشت، و محمد زمان خان قاجار دولو را حکومت نیشابور داد و خود روز پنجشنبه 17 رجب وارد شهر مشهد گشت: علیمراد خان جوینی خورشاهی و ابراهیم خان کیوانلو ورستم خان چوله [ای] و محمد خان بغایری از پس یکدیگر به تقبیل حضرت پیوستند و پلنگ توش خان جلایر حاکم کلات 22 رجب به درگاه آمد و نایب السلطنه او را به سفارت خیوق مأمور داشت و خان خوارزم را پیام داد که اگر ایمنی خواهی اسرای خراسان و سایر بلدان ایران را

گسیل سازی و اگر نه ساخته جنگ می باش.

پلنگ توش خان چون به کلات آمد مریض شد و از خدمت بازماند و نیز شاهزاده احمد علی میرزا چون مأمور به سفر دار الخلافه بود، از خراسان کوچ داده پنجشنبه 13 رمضان وارد طهران گشته. و از آن سوی خسرو میرزا برحسب فرمان با لشکر از کرمان به یزد کوچ داد و از آنجا طی مسافت کرده در سلخ شعبان وارد طبس گشت و میر علیتقی خان در مهمان پذیری نیکو خدمتی کرد.

فتح ترشیز به دست خسرو میرزا

و هم از آنجا خسرو میرزا به فرمان نایب السلطنه آهنگ ترشیز نمود، از بهر آنکه محمد تقی خان عرب میش مست که حکومت ترشیز داشت در تقبیل سده نایب السلطنه کار به تسویف و ممالله می گذاشت.

بالجمله خسرو میرزا از طبس نیز لشکر نخعی و لالوئی و زنگوئی را ملتزم رکاب ساخته 8 رمضان در ارض ترشیز در ظاهر قلعه سلطان آباد لشکرگاه کرد. محمد خان - قرائی با 4000 تن از مردم خود از تربت تا اراضی کوه سرخ سفر کرد تا اگر خسرو میرزا بر قلعه سلطان آباد چیره شود در حضرت او اظهار نیکو خدمتی کند و اگر کار دیگرگون شود حال دیگرگون کند. نایب السلطنه مکنون خاطر او را تقرس فرمود و کس بدو فرستاد و حکم داد که بی توانی طریق تربت گیر که ما را به مدد تو حاجت نیست. لاجرم محمد خان بازشتافت، و از این سوی خسرو میرزا قلعه سلطان آباد را حصار داد و محمد تقی خان با مردم خود چند کرت از میان قلعه بیرون شده کوی کرد و هزیمت گشت.

این وقت میر علیتقی خان حاکم طبس که هم از عرب بود، آستین طلب برزده به درون قلعه رفت؛ و محمد تقی خان را بیم و امید داده به نزدیک خسرو میرزا آورد و جعفر قلی خان برادر کهنتر او که هنوز در قلعه بود، همچنان طریق طغیان گرفت و بر روی لشکر شاهزاده در بست و از در کارزار از پس دیوار نشست.

خسرو میرزا را آتش غضب زبانه کشید و حکم به یورش داد. یوسف خان امیر

توپخانه و سربازان جلادت طراز از چارسوی سنگرها پیش بردند و به نقب و حفر ارض دست یازیدند و از دخان توپ و تفنگ جهان را قیرگون ساختند. در زمانی اندک چنان کار بر قلعه گیان سخت شد که بستن و سپردن جعفر قلی خان را تصمیم عزم دادند؛ و او این معنی را تفرّس نمود و بی درنگ به اتفاق علما و اعیان شهر تیغ و کفن از گردن درآویخت و روی به درگاه نهاد. شاهزاده بر وی بیخشود.

و هم در آن روز که 18 رمضان بود، علی اصغر خان عجم بسطام را با فوجی از لشکر به حفظ و حراست برج و باره آن قلعه برگماشت و خبر این فتح روز عید فطر در طهران معروض درگاه شاهنشاه افتاد.

قتل حاجی فیروز افغان در خراسان

بالجمله بعد از فتح سلطان آباد، خسرو میرزا با لشکر به قلعه درآمد و چون حاجی فیروز پسر تیمور شاه افغان چنانکه از پیش مرقوم افتاد، بعد از فرار برادرش شاهزاده محمود فرصت به دست کرده، با اهل خویش به مشهد مقدّس گریخت و شجاع السّلطنه همان هنگام حکومت مقدم او را بزرگ شمردند و چون کامران میرزا با پدرش شاهزاده محمود کار به مقاتلت کرد، شاه پسند خان که يك تن از بزرگان افغان بود، سفر خراسان کرد که از کارداران ایران استمداد کند و کامران میرزا را به تحت حکومت پدر آرد. بعد از سفر او به خراسان، شاهزاده محمود به بلای و با درگذشت.

این هنگام شاه پسند خان بدان سر شد که حاجی فیروز را با خود برداشته به هرات کوچ دهد. و کامران را از میان برگیرد، لاجرم حاجی فیروز را از تربت حیدریه کوچ داده به ترشیز آورد تا از نایب السّلطنه استمداد کرده روانه هرات شود. این هنگام که خسرو میرزا با لشکر به قلعه سلطان آباد درآمد، شبانگاه يك تن از ملازمان حاجی فیروز در طلب آب از منزل خویش بیرون شد و چون بی هنگام بود به دست قراولان سپاه گرفتار گشت، این خبر به حاجی فیروز بردند و او شمشیر کشیده برای دفع قراولان بیرون تاخت و قراولان او را ناشناخته مقتول ساختند.

مع القصة بعد از فتح سلطان آباد، خسرو میرزا فرمان داد تا محمد تقی خان و مصطفی قلی خان برادرش را که محبوس او بود با دیگر برادران و خویشاوندان روانه مشهد نمودند و خود بعد از عید فطر به رکاب نایب السلطنه پیوست.

وقایع سال 1247 ه. 1831-1832 م. و رسیدن سفرا به درگاه پادشاه

اشاره

در سال 1247 ه. چون يك ساعت و 53 دقیقه از شب چهارشنبه 17 شوال برگذشت آفتاب به خانه شرف تحویل داد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار بعد از انجام جشن نوروزی فرمان داد تا بدیع الزمان میرزای حاکم گرگان و ترکمان يموت و کوکلان با لشکر استرآباد و مازندران از دشت ترکمان سفر خراسان کرد و ملازم خدمت نایب السلطنه شد.

فوت ایلچی انگلیس

و این هنگام جان مکدانلدکینز ایلچی انگلیس در تبریز مریض گشته سفر آن جهانی کرد و مستر مکنیل نایب دوم او به جای او منصوب شد و کارداران انگلیس او را به توقف دار الخلافه حکم دادند. پس از تبریز به طهران آمده مقیم گشت.

رسیدن سفیر سند

و نظر علی خان قاجار قزوینی که به سفارت سند رفته بود مراجعت نمود. و میرزا علی خان والی سند مردی را که منشی مهر علی نام داشت به اتفاق او با پیشکشی لایق به درگاه شاهنشاه فرستاد، بعد از ورود مورد عنایات پادشاه گشته مراجعت به سند نمود.

طغیان میر رواندوز

و هم در این سال شاه مراد بیگ که يك تن از اکراد قبیله رواندوز است و به قوت جلادت و غلبه به میر رواندوز نامور بود و به فرمان نایب السلطنه حکومت کوی و حریر نیز داشت در میانه کرکوک و وان سر به طغیان برآورد و در محال لاهیجان ساوجبلاغ - مکرری تاختن کرده، اموال و ائقال مردم را منهوب ساخت.

چون این خبر معروض درگاه پادشاه افتاد، منشور شد که خسرو خان والی کردستان او را مقهور سازد و نایب السلطنه نیز از خراسان حکم فرستاد تا محمد خان سرهنگ فوج تبریزی در تدمیر او خودداری نکند.

در عشر آخر ذیحجه

این هردو لشکر پیوسته شدند و به جانب میر رواندوز سرعت نمودند، او نیز با مردم خود پذیرة جنگ شد. بعد از تلاقی فریقین قریب به 1000 تن از مردم میر رواندوز عرضة شمشیر گشت و جمعی نیز دستگیر شد. میر رواندوز از میانه با جماعتی به سلامت بجست و از آن پس در پس دیوار خذلان نشست.

مقاتله شاهزادگان عراق

هم در این سال دیگر باره در میانه شاهزاده حسام السّ لطنه فرمانگزار بروجرد و بختیاری و حشمة الدّوله محمّد حسین میرزا حاکم کرمانشاهان و خوزستان کار به مقابله و مقاتله افتاد. چه بعد از مقاتله نخستین، کارداران دولت در میانه ایشان چنین حکومت کردند که بعد از آنکه حشمة الدّوله خوزستان و لرستان را به تحت فرمان دارد، زیان حسام السّ لطنه را در سر حکومت این دو مملکت از خزانه خویش ادا نماید و سجلی از وی گرفته به حسام السّ لطنه سپردند. در این وقت که هنگام رسید و حسام السّ لطنه مطالبه زر کرد، حشمة الدّوله روی بیچید.

لاجرم حسام السّ لطنه تسخیر خوزستان و لرستان را تصمیم عزم داد و فرزند خود ابو الفتح میرزا را برای جمع لشکر به میان بختیاری فرستاد و از جماعت باجلان و بیرانوند نیز لشکری کرده سه شنبه بیست و یکم ذیحجه از بروجرد خیمه بیرون زد و آهنگ خرّم آباد نمود و ابو الفتح میرزا با لشکر بختیاری در گردنه راران به حضرت پدر پیوست.

بالجمله تا کنار قلعه خرّم آباد عنان نکشید. نصر الله میرزا برادر حشمة الدّوله بی توانی 5000 تن پیاده و سواره از کرمانشاهان و کردستان فراهم کرده به عزم دفع او شتاب گرفت و تا نهاوند برآمد و همایون میرزا که حاکم نهاوند بود ناچار مهمان پذیر گشت و کار علف و آذوقه لشکر او را به سامان کرد.

این وقت حشمة الدّوله چنان صواب شمرد که نخستین به عزم تسخیر بروجرد پردازد، آن گاه با حسام السّ لطنه مصاف دهد؛ و آهنگ بروجرد کرد. چون از این نیرنگ حسام السّ لطنه آگاه شد لابد از کنار خرّم آباد برخاست و جنگ حشمة

الدوله را تصمیم عزم داده تاختن کرد، و در بین راه نخستین قراولان سپاه حشمة الدوله با ابو الفتح میرزا که پیشتاز لشکر پدر بود دچار آمدند و درهم افتادند. ظفر ابو الفتح میرزا را بود، قراولان حشمة الدوله را هزیمت کرد؛ و هم در این وقت هردو لشکر زمین جنگ نزدیک کردند روز دوشنبه دوازدهم محرم [1248 ق/ 1832 م.] در زمین مرند بیرزاد که میان خاک خاوه و هرسین لرستان است تلاقی فریقین شد.

مردان ندای جنگ در دادند و آلات حرب و ضرب بگشادند. نخستین مردم بختیاری و باجلان جلادتی کردند و لشکر حشمة الدوله را لختی بازیس بردند. این وقت مردم بیرانوند لرستان که در لشکرگاه حسام السلطنه بودند و روی دل با حشمة الدوله داشتند به يك بار جنبش کرده با لشکر حشمة الدوله پیوستند. سپاه حسام السلطنه از کردار ایشان ضعیف شدند و دیگر تاب درنگ نیاورده پشت با جنگ دادند. ناچار حسام السلطنه فرار کرده يك تنه تا بروجرد عنان نکشید و حشمة الدوله همچنان از قفای او بتاخت و به کنار بروجرد آمده، آن بلده را به محاصره انداخت. ابو الفتح میرزا چند کرت از شهر بیرون شده رزم همی داد و باز حصار شد.

بالجمله شانزدهم محرم این خبر در دار الخلافه سمر گشت، شاهنشاه در خشم شده، بفرمود تا غلامحسین خان سپهدار بدان اراضی تاختن کند و محمد حسین میرزای - حشمة الدوله را از کنار بروجرد به جانب کرمانشاهان کوچ دهد و محمد تقی میرزای حسام السلطنه اگر به کیفر این گناه که بی اجازت کارداران دولت این مبارزت کرد، معادل 100000 تومان زر مسکوک تسلیم کند، در حکومت بروجرد منصوب باشد؛ و الا او را نیز گسیل درگاه سازد و به ضبط ملک و مال او پردازد. سپهدار برحسب فرمان از طهران تا سلطان آباد را 2 روزه بتاخت و از آنجا عرض سپاه داده با 6000 تن سواره و پیاده آهنگ بروجرد کرد و روز ورود او حشمة الدوله برادر خود جهانگیر میرزا را به استقبال او مأمور داشت و حسام السلطنه از شهر، فرزند خود کامران میرزا [را] پذیره فرستاد.

بالجمله سپهدار در بیرون دروازه لشکرگاه کرد و روز دیگر محمد حسین میرزا بعد از آنکه 45 روز بروجرد را حصار داده بود به جانب خرم آباد جنبش داد. آن گاه به شهر در رفته رتق و فتق بروجرد و جاپلق و بختیاری را به کارگزاران خویش گذاشت و دست عمال حسام السلطنه را از عمل بازداشت و پس از روزی چند، اصلاح امور حسام السلطنه را به حضرت پادشاه خواستار شد و عریضه کرد؛ و حسام السلطنه نیز راه دار الخلافه گرفت.

بعد از 4 ماه که التهاب غضب شاهنشاه بنشست دیگر باره فرمان کرد که سپهدار آن مملکت را به حسام السلطنه گذارد و خود راه سلطان آباد سپارد.

چون راقم حروف [- مؤلف] مقاتلت شاهزادگان را بیشتر وقت خود حاضر بوده ام و معاینه کرده ام و در این سفر نیز با سپهدار بدان سوی شتافتم، مقاتلت شاهزادگان را در 2 قصیده به نظم کردم. اگرچه شعرای متقدم در قصاید خویش گاهی به نظم حکایات و روایات غزوات سخن کرده اند؛ لکن به جزئیات وقایع نپرداخته بلکه به هر حکایتی اشارتی کرده اند از بهر آنکه در قصیده با يك قافیه، دقایق قصه را شمردن و سخن نیک آوردن کاری صعب است و این کار جز در بحور مثنوی راست نیاید. من بنده که در این کتاب مبارك هرگز شعر عرب و عجم ننویسم مگر آنکه آن شعر کار تاریخ کند و سندی از بهر آن قصه بود، این هنگام چون انشاد این قصاید را در ایراد جزئی و کلی چنان کرده ام که گوئی فردوسی در مثنوی خویش قصه کند و هم این قصاید نیز تاریخی بود، بالجمله يك قصیده در این کتاب تحریر کرده ام تا تذکره شاعران باشد و روی این سخن با آنان است که دارای زبان باشند و حق سخن را بدانند و سخن پارسی را بشناسند.

اشاره

ز پور دستان تا چند و دار و گیر پشن(1) بداستان شهنشاه سخته گوی سخن

بین چگونه دلیران شوند در پرخاش بین چگونه بزرگان بوند در داشن(2)

چگونه عزم مهان کرد از این نورد و شتاب چگونه نظم جهان داد ازین فساد و فتن

سپرد در پی ختلی چسان فراز و فرود(3) گرفت بانی خطی چسان زمین و زمین

حدیث حشمت شاه و تقی شه غازی فسانه گشت و شنیدی تو نیز پار از من

در این قصیده بدین وزن و قافیت گفتم هزار دستان ساز و ستاره ریمن(4)

ص: 69

-
- 1- (1) پشن بر وزن چمن نام موضعی است که میان پیران و یسه و طوس نوذر جنک واقع شد و تورانیان فتح کردند و اکثر پسران گودرز در آن جنک کشته شدند و این جنک را جنک لادن و جنک پشن گویند، و مخفف پشنک هم هست که نام پدر افراسیاب باشد.
 - 2- (2) داشن بر وزن دامن عطا و بخشش و انعام باشد.
 - 3- (3) ختلی بر وزن اصلی منسوب بختل باشد که نام ولایتی است از بدخشان، و اسبی که از آنجا آورند ختلی گویند.
 - 4- (4) بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و نون: محیل و مکار باشد و بکسر اول مخفف اهریمن است که راهنماینده بدیها و شیطان باشد، گویا مراد شاهزاده شیخعلی میرزا است که چون هزار دستان ساز شعر میگوید و چون ستاره ریمن کارهای شیطانی میکند.

سخن در این بنشاندم که در در دارا شدند گرد ملک زادگان مردافکن

ستوده حشمت شاه و جهانگشا محمود همان تقی شه و شاپور شاه چیر سخن(1)

کنون سرایم کز آن سپس ز دست قضا چه بر سر آمدشان و چه بودشان ویدن

بدان وتیره محمود شاه از بد چرخ نهفته ماند به ری همچو گنج در زهمن(2)

هنوز دلش چو آهن میان نار جفا هنوز تشش چو سندان به زیر پتک محن

به هیچ فن و فسون از فسون چرخ نرست فلک همیشه براوان بدین فسانه و فن

ولی چو شاپور از پادشاه دستوری گرفت و کرد به دار الشجاعه باز وطن(3)

بدان هوا که هنوزش فراغ در بنگه بدان هوس که هنوزش فروغ در روزن

ص:70

1- (1) شاپور تخلص شاهزاده شیخعلی میرزا است.

2- (2) زهمن بر وزن بهمن نام خانه ای بوده در ری یا نام صاحب آن خانه - گویند که او مردی درویش بود شبی در خواب دید که در دمشق گنجی خواهد یافت بدمشق رفت و در کوی و بازار همیگشت مردی با او گفت در این شهر سرگشته چکنی؟ قصه رؤیا بگفت، آن شخص بخندید و گفت چندین سال است که من بخواب دیده ام در شهر ری خانه ایست از زهمن و در آنجا گنجی است و من بر آن اعتماد نکردم زهی سلیم دل که تو باشی!، مرد بخانه باز آمد و زمین بکاوید تا هاونی زرین بیافت بوزن سی من و از آن توانگر گشت.

3- (3) دستور بمعنی رخصت و فرمان است. و دار الشجاعه شهر ملایر.

ندیده بود که چون چیره قاید دوران ندیده بود که چون تیره اختر روشن

بجان تفته شود مور و مار مرد اوبار بدست خسته بود موم کوه ریم آهن(1)

بلی ز پای درآید کجا زبردستی بود بقمعش هر زبردست داستان زن

شدند گرد همه خلق و خواست غوغائی که شد ز خاطر غوغای کاوه و قارن

تمام یکدل گفتند کز بد شاپور توان نشستن تا چند گه به بیت حزن

گهیش نعل در آتش که کیمیا جوید بدین امید همی آب سوده در هاون

ز بسته جیوه همی جسته ره گشائی دل به طلق کُشته همی دیده زندگانی تن(2)

گهی به داعیه سلطنت برآرد سر که تاج شه را درخور نباشد الا من

ستبر سازد نای و خشن کند آواز همی ز نیزه ده باز و گرزده ده من(3)

ص: 71

1- (1) او بار بر وزن افسار: بمعنی بلع کردن و خوردن است، و ریم آهن: چرك و كثافت آهن باشد بعد از گداختن که بهنگام پتك زدن میریزد.

2- (2) مربوط بصنعت کیمیا است، بسته جیوه: یعنی جیوه و سیماب که آنرا منعقد کنند و باصطلاح آنرا بکشند که فرار و متحرك نباشد، و هکذا طلق که چون کشته شود و حل گردد مفتاح اهل صنعت است، و لذا گویند «من حل الطلق استغنی عن الخلق».

3- (3) باز: گشادگی میان هردو دست را گویند و بعربی باع و بترکی قلاج و ده باز یعنی ده باع بلندی نیزه.

گهی چو دیو گرفته کند هوای پری پری پژوه دهد زیب و زینت مسکن

برای وصل پری شسته تن به گر مابه سترده موی زیاد از مگاکهای بدن

از این چنین کس آئین عدل و شیمه داد حدیث مست هیون است و دیده درزن(1)

بس این سخن بسرودند و ره نورد شدند بسوی درگه دارا سپهر امن و امن

در اصفهان به زمین بوس شاه پیوستند خروس و ولوله بر شد ز کله ادکن

ملك به پاسخشان لب گشاد از در داد که دلپیش نباشید زار و آسیون(2)

به حکم شرع میان شما حکم آیم که از نخستم این شیوه بود مستحسن

سپس بخواست به دربار چیر دل شاپور که ای به بد شده آشوب مرد و فتنه زن

به کارخانه شرع محمد مختار چه شاه شهر و چه شهروزه در و برزن(3)

ص:72

1- (1) هیون بر وزن زبون بمعنی شتر است و در زن بمعنی سوزن کنایه از اینکه توقع عدل و داد از او همچون رفتن هیون است بسوراخ درزن حتی یلج الجمل فی سم الخیاط.

2- (2) آسیون بمعنی سرگشته و حیران و پریشان است، در اصل آسیاون بمعنی آسیا مانند بوده است.

3- (3) شهروزه بر وزن هرروزه گدائی را گویند که هرروز بر دور یکی از محلات شهر و کوچه و بازار بگردد و گدائی کند.

اگر ز فخر امم پیشوای دین باقر(1) که جز به رأیش نتوان شناخت فرض و سنن

یکی مثال بیاری که این گروه تو را به کذب و بهتان آلوده می کند دامن

تو جاودانه بر این قوم حکمران باشی به فال نیک در آئی به خانه و مامن

ور این گروه از او آورند منشوری که جز به راستی ایدر نرانده اند سخن

به ری درونت گذاریم جاودانه نژند ز ما نبینی هرگز به جز شکنج و شجن(2)

بگفت و خواست سپس مهر مجد و محور ملک سپهد آیت نیروی قادر ذو المن

بدو سپرد همه ملک و مخزن شاپور که خود توزیور ملکی وزینت مخزن

کنون نگر که از این دو که آورد منشور که با دروغ قرین و که با فروغ قرن

گر این گروه به کذبند نایشان به فشار وگر که فریه ز شاپور بیخ او برکن

سپس جنابه روان زی جناب فخر امم(3) شدند و خواست ز درگاه شورش و شیون

به لابه گفتند ای پیشوای دین مبین یکی به بخشا بر خستگان ظلم و محن

ص:73

1- (1) منظور حاج سید محمد باقر شفتی است.

2- (2) شجن بمعنی رنج و تعب است.

3- (3) جنا به دو کودک توأمین را گویند، در اینجا مراد محض اتفاق است.

ز خوی و خصلت شاپور و کیش و ملت او کنیم يك يك بر تو عیان به وجه حسن
اگر به این صفت و شیمه لایق حکم است نهاده ایم به حکمش چو بندگان گردن
وگرنه برهان این مردم ذلیل ضعیف ز چنگ ظالم غدار و جابر ریمن
گواه، شیخ الاسلام و نایب الصّدر است که کیش مردم لوطش شده است شیوه و فن
ز هم نداند ریش سفید و زلف سیاه گه نیاز چه فرهاد و چه بت ارمن
ز شیرخواره ندانسته مرد صد ساله کسی نماند که پستان نیاردش به دهن
حلال داند خون رزان و خون کسان چو آب صافی شریان کشیده دردی دن(1)
کسی که سلوی و من برگ و ساز خوان کردی کنون نباشد قادر به برگ آویشن
کسی که تشش همی رنجه بود از خارا کنون به خاری هرشب نهد به خارا تن
نوا نخواهد در ما مگر بنای یتیم ثمر نجوید از ما مگر که سیب و ذقن
کسان ما نکند خواب جز به خاک مزار زنان ما نبود امن جز ز مرد عنن
بس این چنین بسرودند تا وضع و شریف گریستند بر ایشان چو ابر در بهمن

ص: 74

1- (1) . دن: خم شراب است.

ستوده فخر امم گفت شادمان باشید که آید از پس تنگی و رنج نعمت و من
درست گشت که شاپور کافر است و لعین گزیده است به یزدان پاک اهریمن
نگاشت کفر وی و پس بر آن نهاد نگین بسوی شاه فرستاد آن خط روشن
که این چنین کس هرگز نه از مسلمانست که بر مسلمان باشد امیر سروعلن
ازین محاکمه شاپور نیک ماند شگفت که باید از پی این چاره جادوی جوزن(1)

شفیع ساخت امین شه و شبانگه نیز به پای ماچان هردو شدند زانوزن
سرود امین جهانبان سپس به فخر امم که گرچه فتنه شاپور بر تو شد روشن
ولی چو مرد پشیمانی آرد از عصیان به توبه بگذرد از جرمش ایزد ذوالمن
کنون به توبه گرائیده است چون شاپور ز جرم او بگذر شاخ دولتش مشکن
بدین وتیره دل سخت نرم کردندش به پتک حیلت و نیرنگ کوفتند آهن

ص:75

1- (1) جوزن بروزن کودن نوعی از ساحران باشند در هندوستان که دانه گندم و جو را بزعفران زرد کنند و افسونی بر آن خوانند و کسی را که خواهند مسخر خود سازند.

به گاه فخر امم گفت حکمران شاپور بدین گروه بدین سان بماند و این سن(1)

دگر نماند بی خلق چاره [ای] که بر اوز کم و کیف نیارست هیچ کس لم ولن

دگر صباح به ناچار بار بر بستند نژند گشته و مسکین به جانب مسکن

ز پی چو ضیغم غضبان برید ره شاپور رسید و بازش دار الشجاعه شد مکمن

هنوز هست بر آن زمره پس نگر سلطان هنوز هست بر آن گله پیشرو پازن

کنون نبرد تقی شه نبوش و حشمت شاه دو شیر مرد اوبار و دو مرد شیر اوژن

تقی شه از در دارا چو یافت دستوری بسوی دار و سرور آمد و نمود وطن

به جای عیش عنا دید و جای سیم سفال به جای مال و بال و به جای جشن جشن(2)

نه غازیان کمانکش به گاه کوشش و کین نه مهوشان جفاجو به وقت شوخی و شن

نه آن درفش کیانی نه آن کلاه کیان نه آن حسام یمانی نه آن نسیج یمن

ص: 76

1- (1) مخفف سان است که بمعنی رسم و عادت و روش باشد.

2- (2) جشن بفتح اول و دوم تعب و رنج و حرارت تب را گویند و بسکون ثانی معروف است.

بدست خصم نیارست دید ثروت خویش به هر دو روزش آشوفت مغز کین کهن

یک انجمن ز مهان کرد و گفت کای رادان یکی ببیند آخر به زندگانی من

عدو به گلشن خلد اندرون و تنگ تر است فراخ کیهان بر من ز روزن آن گلخن

نگفته اند که هر چه از حسام برناید نهاده اند به تیغ زبان مرد فطن

شما چه چاره سگالید از پی این کار عیان کنید که من نیز برزنم دامن

به پاسخش همه گفتند با زبان سنان همی شوند بزرگان ز خصم دستان زن

به نوک تیر توان رخنه کرد در اعدا به تیغ تیز توان کینه خواست از دشمن

تقی شه آنکه ناچار عزم رزم نمود سران لشکر را خواست ز ایسر و ایمن

بگفت ای شده بدنام هر نبرده سوار از آن نبرد که پیرار گشتتاز دیدن

بر شما را باید به جای جفت، اجل تن شما را شاید به جای جامه، کفن

ز جانوری چنین موت اسود است اولی ز زندگی چنین مرگ احمر است احسن

چو پشت سرخ گل از شرم گشت روی سران به لابه گفتند از پاسخ ایدریم الکن

مگر که کینه از خصم عنود بازکشیم چراغ بخت نمائیم خالی از روغن

اگر ز ننگ نه بررفته نام بازخریم بیفکنیم به آب و به آتش اندر تن

حلال بر تو مانند شیر، ما را خون حرام بر ما بر سان مام، ما را زن

ازین گزافه تقی شه دل استوار نمود به عزم رزم میان بست یکدل و یک فن

بخواست فوج یلان و کشن نمود سپاه که بود درخور این داوری سپاه کشن (1)

بسوی مرز لرستان ز خاک دار سرور سپه براند به کردار سیل بنیان کن

مکان به پای سیه دز گرفت بو که کند به کوه خارا رخنه به گرز خاره شکن

به دز درون بر نصرت شه آگهی بردند (2) که بردمید ز گلزار خر می راسن (3)

تقی شه است و دو بیور سوار نیزه گذار (4) که روی باره کند بر تو پشت پالاون (5)

از این فسانه چو آگاه گشت نصرت شاه بخواست پیکی گوینده و بدیع سخن

ص: 78

1- (1) بمعنی بسیار و انبوه است.

2- (2) نصرت شاه، لقب نصر الله میرزا پسر شاهزاده محمد علی میرزا است.

3- (3) راسن بروزن دامن نباتی است که بوی بد آن چون بوی سیر است.

4- (4) بیور بروزن زیور بمعنی ده هزار است.

5- (5) مخفف پالاون است ظرفی باشد مانند کفکیر که چیزها در آن صاف کنند.

بگفت ز ایدر به شتاب نزد حشمت شاه ولی برفتن، پای از پر عقاب شکن

به کوچه شسته [ای] آسوده خیز و رزم آرای فغان کوس گزین از نوای اورامن(1)

تقی شه است و فزون از ستاره مرد دلیر نه دیر کز بر ما تابد اختر روشن

اگر به بویه گنجی، بسیج رنج نمای(2) وگر نه ما را در کام ازدها مفنک

رها نمود نوند و بخواست پیک دگر(3) بدو سرود که بیدار مغز و با وی هن(4)

پو به نزد تقی شه دلی به گاه پیام ز آب و آتش آکنده کن فضای دهن

اگر به نرمی برتافت رخ سپاس گزار وگر نه بر به سخن پوش جامه های خشن

بگو که راه نشاید برید بر گردون بگو که کوه نشاید کشید بر گردن

گرفتم آنکه گشودیم بر تو این مشکو(5) گرفتم آنکه سپردیم بر تو این مامن

چه سود زآنکه تنانی نگاه داشتش نه داشتی و سپردی به تیز دم آهن

ص: 79

1- (1) بضم اول و فتح میم: نوعی از خوانندگی است.

2- (2) بویه بمعنی امید است.

3- (3) نوند، پیک و سفیر.

4- (4) هن مخفف هان کلمه تنبیه است.

5- (5) مشکو و مشکوی بمعنی کوشک و بالاخانه است و حرمسر ای سلاطین را هم گویند.

مگر فرامش کردی نبرد حشمت شاه که خار داند پورپشنگ و رزم پشن
مگر ندیدی آن سنگ و هنگ در میدان مگر ندیدی آن توش و تاب در جوشن
نه دیر، کاید ایدر به سان گرسنه شیر به گاو کوهه برآشوبد از سم توسن
به پای بور دگرگون کند فراز و فرود(1) به بانگ کوس دگرسان کند زمین و زمن
سپه به دار سرور آورد چو پور پشنگ جهان به روی تو سازد چو چاه بر بیژن
اگر به میدان زان اژدها سبق بردی مسلم است ترا جاودانه این مخزن
وگرنه بیهده این بسختی و بلا به مکش چو شیر غضبان هر لحظه بر به ما مشکن
طمع مکن که نه ما گله ایم و تو سرحان(2) هوا میز که نه تو آتشی و ما خرمن
مبین که آب سیه دز بود به از حیوان مبین که خاک لرستان بود به از لادن
چه زین تو را که بود لعل ناب بر [به] بدخشش چه زین ترا که بود دُرّ نغز بر به عدن
بسا که سر شده در بویۀ کله داری نگاهدار سر و تار این هوس به متن

ص: 80

1- (1) بور: اسب تیز رو و سرخ رنگ را گویند.

2- (2) سرحان یعنی گرگ.

سخن رسید به بن رهسپار آمد پیک بر تقی شه و بسرود با ثنا و سون(1)

کزین هوا بگذر نام خود هبا به مکن که این هوس بفکن بیخ ما ز بن به مکن

تقی شه از سخن او به خشم رفت و سرود که هان بیوبر نصرت شه و بگو از من

گمان کنی که بود این حصار روئین دز نه این سپاه بود هر تنی چو روئین تن

اگر چو ماهی سازی میان آب مکان وگر چو مرغ نهی بر بساط باد وکن(2)

همی درآیم در قعریم نهنگ آسا همی برآیم بر روی چرخ عنقا ون

بگفت و راند فرستاده را و گشت سوار به باره [ای] که فلك با نورد آن کودن(3)

ز چارسوی سپه را به چرخ چاچی تیر که برج و باره به پیکان کنند پرویزن

دو شب دو روز ز گه تا به شب ز شب تا گه نگشت دیده ابطال آشنا به وسن(4)

نه تیر ماند به کیش و نه تاب ماند به چرخ نه هوش ماند به مغز و نه توش ماند به تن

ص: 81

-
- 1- (1) سون بروزن گون مدح و ثنا باشد.
 - 2- (2) و کن یعنی آشیانه و لانه.
 - 3- (3) کودن اسب پالانی بد را گویند.
 - 4- (4) و سن یعنی چرت و پینکی.

ولی چگونه کسی جای می کند به فلک ولی چگونه کسی پای می نهد به پرن(1)

برند راه بر افلاک گوئی از سلّم کنند رخنه در البرز گفتمی از سوزن

کسی که حمله به دز بُرد آن پلنگ بُدی که زی ستاره همی باز کرده چنگ و دهن

و گر خدنگی از دز رها شدی گفتمی شهاب آید از چرخ سوی اهریمن

تقی شه از پی این داوری که پیکی جست ز در درآمد و روی امل نمود سخن(2)

چه گفتم، گفتم که دیدار بخت گشت سپاه چه گفتم، گفتم که پستان فتنه یافت پهن(3)

دگر بجوشید آن بحر کش ز هر لطمه کفیده چرخ فلک را چو پوست کفته مجن(4)

دگر بتوفید آن کوه کش ز هر جنبش گُسته تار زمان را چو خار مایه رسن

به پشت ختلائی زین نهاده حشمت شاه همان سپاهش پیرایه شد به پیراهن

به سمّ تازی مهر آورند قیر آگین ز چرخ چاچی چرخ آورند تیر آژن(5)

ص: 82

1- (1) مخفف پروین است.

2- (2) سخن یعنی خراشیدن صورت و نیز فرورفتن و خلیدن خار.

3- (3) پهن بر وزن دهن: شیری که به سبب مهربانی در پستان مادر طغیان میکند.

4- (4) مجن یعنی سیر.

5- (5) آژن بمعنی آچیدن است و تیر آژن یعنی چرخ آسمان را از ناوک تیر آچیده سازند.

از این سخن نگه پردلان بهم شد راست گه آن به این و گهی این به آن زدی آرن

تقی شه از پی این کار نیک ماند شکفت که زخم مار چرا بی نصیب از چندن(1)

طلب نمود سمند و سوار گشت سپاه بره نداند گفتمی محیط از فرکن(2)

پذیره گشت به آهنگ رزم حشمت شاه دگر صباح چو خورشید سرزد از روزن

دو ابر آتش پالا دو بحر طوفان زا دو کشن لشکر درهم شدند مرد اوژن

دگر ز جنبش شد پیکر زمین مفلوج دگر ز طوفان شد جامهٔ فلک ادکن

ز تیغ رفته به خون و زمرد خفته به خون هوا چو کوه بدخشان زمین چو کان یمن

به چشم گردان، دل طفل و سفته چون پستان(3) بدست ترکان، سرگوی و تیغ چون محجن

مصاف، لاله ستان شد چو باغ در اردی حسام ژاله چکان شد چو ابر در بهمن

اجل ز دهشت در برهمی درید قبا فلک ز وحشت بر تن همی برید کفن

ص: 83

1- (1) چندن مخفف چندان است که چوب صندل باشد و مار با آن الفت و میلی دارد.

2- (2) فرکن برون مخزن جوئی را گویند که نواحدات کرده باشند.

3- (3) سفته کنایه از سوفار پیکان است باسفتن تیز کنند.

سپس که جسم گوان طعمه کرد یوز و پلنگ سپس که مغز سران مسته ساخت زاغ و زغن

بتافت روی سپاه تقی شه از ناورد چنانکه گله از گرگ باز کرده دهن

ز پی چو شیر دژ آگاه تاخت حشمت شاه(1) نبرد آز و پلنگ اوژن و نهنگ آون (2)

به تیر فرد همی ساخت توسن و راکب به تیغ چار همی کرد راکب و توسن

تقی شه از دم آن اژدها به دار سرور کشید رخت سر از کینه چون دل بهمن

نه دست آنکه ز فرار جسته باد افراه(3) نه جای آنکه به کزار کرده پاداشن

سپه چو جست فرار از قرار شاه چه سود چو مور گشت فره شیر بر نهاد گردن

بیست راه به شهر از چهار سوی و کشید به برج و باره ز زنبورهای تنین تن

دگر صباح به کردار برق خرمن سوز رسید حشمت و زد برق فتنه در خرمن

به پای باره همی ده چهار روز نشست چو شیر کز پی طعمه چشیده طعم و سن

ص: 84

1- (1) دژ آگاه: یعنی خشمگین و سهمگین.

2- (2) آون مخفف آونك و بمعنی آویخته و آویز است.

3- (3) باد افراه: کیفر و جز او مکافات بدی باشد. یعنی نه میتوانست فرارپان را کیفر کند و نه...

نه ره ز شهر برون و نه ره به شهر درون به خلق کار بسی تنگ شد از این دیدن

نه کاروان بکشیدی دگر ز راه متاع نه برزگر بنهادی دگر به گاو جون(1)

خبر رسید به شاه جهان که کار جهان شگفت درهم و آشفته گشت و آسیون

به باد حادثه زین فتنه رفت خاک عراق سبک نشین و بر این آتش آبی اندر زن

ملك بخواست همی بخردان چاره سگال بگفت ای ز شما تار چاره بر پرون(2)

مراسم ظن که بدین کار خود شوم ناچار برای چاره شما را چگونه باشد ظن

به پاسخ ملك آن رادبخردان گفتند که گفت شاه چو در ثمین بود به ثمن

ز شاه آید پرداخت کارهای بزرگ و یا کسی که پس از شه بزرگ سر و علن

ملك سرود که گر ما نه رهسپار شویم کسی که داند این راه ساخت چون ارغن(3)

ص: 85

1- (1) جون یعنی خرمن کوب که بگاو بندند و غله را از کاء جدا سازند و بمعنی جوغ هم آمده است.

2- (2) یعنی چرخ ابریشم.

3- (3) ارغن بر وزن ارزن نام سازی است که آنرا افلاطون وضع کرده و ارغنون نیز همانست.

به جز سپهبد ایران ندانم و او راست کف کریم و دل باذل و سپاه کشن

نماز بردند آن گاه بخردان بر شاه که رأی شاه به کشی بود قرین و قرن(1)

ملك به تخت کیان برشد و طلب فرمود امیر دیوشکر دیوبند شیرشکن(2)

مهین سپهبد ایران بهینه صهر ملك خلاصه گیتی ستوده ذو المن

به نزد شاه خم آورد بال و شاه سرود که ای به رزم چو دوزخ به بزم چون گلشن

نبرد حشمت شاه و فساد مرز عراق شنیده [ای] که فسان شد ز مصر تا لندن

کنون به ناخن اندیشه این گره بگشای بچاره از پی اینکار بر بزن دامن

به ترکتاز بیو تا به مرز دار سرور ببین بر آتش این فتنه کیست بایزن(3)

بران بخواری ز آن ملك فوج حشمت شاه و زان به جان تقی شه بنه هزار منن

ازین شکست گر او داد صد هزار درست(4) بدست لطف بدل کن زُبُول او بعکن

ص: 86

1- (1) کشی بمعنی تندرستی و خوشی است و با کاف فارسی هم آمده است.

2- (2) شکر بکسر اول و فتح ثانی مخفف بروزن جگر بمعنی شکار و شکارکننده و شکننده باشد، و دیو شکر یعنی دیو شکار یا دیو شکن.

3- (3) با بیزن بروزن تایید مخفف باد زن است.

4- (4) درست: بمعنی اشرقی است.

وگرنه بازفرستش به ری چو مرد گناه به بزم و رزم ممانش به گرز و گرزن

به ملك و مالش خود را بزرگ دان و امير طلب نماي ز بهروزه تا به بهرامن(1)

سخن رسيد به بن داد خم سپهد يال چو يافت دستوري از شه زمين و زمن

بخواست اسب و برآمد به پشت باره چو باد ز طور تافت همي نور وادي ايمن

ز مرزري دو شبان روز تركنازي كرد به شهر سلطان آباد ساخت پس مكمن

دو پنج كره هزار از سوار نيزه گزار كشان ز نيزه فتد در دل فلك روزن

دو روز ماند و گزين كرد و بازشت به زين به زير گام ندانست خار را ز سمن

دگر صباح عيان شد سواد دار سرور ز مرد و مركب آكنده بُد تلال و دمن

خبر رسيد به حشمت شه دلير كه هان شد آنگهي كه نرويد ز خاك جز روين(2)

رسيد آنكه در اين دشت طير تيرش سپاه ما بُرايد چو مرغكان ارزن

ص: 87

1- (1) بهروزه بروزن فيروزه يعنى بلور كبود كم قيمت و بهرامن بروزن تردامن نوعى از ياقوت سرخ است.

2- (2) روين بر وزن سوزن بمعنى روناس است كه چيزى بدان رنگ كنند.

نه او تقی شه و این فوج نه سپاه وی است که در نبرد تو باشد به بیم آبتن

سپهد است و فلک در فلک سوار دلیر سپهد است و جهان در جهان سپاه کشن

شد این فسانه چو آتش دل سپه سیماب غریو خواست و رخس و مراد یافت [عرن\(1\)](#)

به جز اطاعت چاره ندید حشمت شاه که از اطاعت اهرن همی شود [اهرن\(2\)](#)

پذیره را به جهانگیر شاه رخصت داد که رو به نزد سپهد در صلاح بزن

ادب نما و سخن از در ادب به سگال فروتنی کن و مسرای من و سن و سن سن

و زان طرف ز تقی شاه کامران شه گشت پذیره و به ثنا ده زبانش چو سوسن

دو خصم خونخواره در يك انجمن شستند نه زین به آن و نه از آن به این فتور و فتن

هزبر و گور به يك آغل اندرون غنوند در آن سفینه که نامدش کار فتنه [سفن\(3\)](#)

ص: 88

1- (1) رخس: رنک سرخ و سفید درهم آمیخته باشد و بعضی گویند رنگی است میان سیاه و بور، و اسب رستم را نیز باین اعتبار رخس

میگفته اند، و مطلق اسب را هم گویند در اینجا همین معنی مراد است: و عرن ترکیدکی دست و پای آدمی و اسب و حیوانات دیگر است.

2- (2) اهرن نام حکیمی است از بنی اسرائیل، اهرن نام دیو است.

3- (3) سفن یعنی اره.

براند باره سپهبد به پای باره شهر میان هردو گره شد پیاده از توسن

بسان جم بر یاجوج فتنه سدی بست که سد جم بر آن همچو برگ نسترون

ز هردو لشکر زین داوری وضع و شریف بر آستانش پرستش گرفت همچو شمن (1)

دگر صباح به نزد تقی شه آمد و گفت اگر چه خصم تو چون ازدهاست لا تحزن

ز باره مرد بخواه و در حصار گشای که هین مصون همه بی ازدها است این معدن

بدو سرود تقی شه که این نه از خرد است که در کسی نگشود است بر رخ دشمن

اگر که حشمت تا حشر بر به پای حصار سگالدم ارنی گویش به پاسخ لن

بدو سرود سپهبد که رنج حصن مبر که تیغ من پی تو هست حصنی از آهن

تو در گشا و ز من خواه کار حشمت شاه که من به پیرایم نیک خارها ز چمن

مباش گفت تقی شه به بویه یعقوب که دید یوسف خواهی نه در به بیت حزن

چو نیک دید سپهبد که این سخن باشد همی به گوش تقی شه چو آب در هاون

ص: 89

1- (1) . شمن بر وزن چمن بت پرست را گویند.

دژم نشست و بر آشفتم و روی تافت چو مهر که چند در بر مفلق تو را سخن سنسن (1)

گمان کنی که چو حشمت شهم در آن هنگام که رویها شده پنهان به زیر ابر محن

سپاه من شناسند برج و باره زور به بحر و کوه برابر نهند ربع و دمن

به جان کوه به راه اندرون زنده شرار به کام بحر به کام اندرو کنند لجن

بگفت و خواست ز جا و طلب نمود سپاه دل استوار به گرمابه شد که شوید تن

خبر به کشن سپه شد ز امر نافذ او روان شدند به مانند سیل بنیان کن

یکی سپه که به گاه رماح شناسند ز برگ نسترون هیچ درع نستیهن (2)

به مغفر روی اندر سپهر پیروزه به ساعد یلی اندر مجره اورنجن (3)

ص: 90

1- (1) مفلق یعنی مرد سخندان و بلیغ، و سنسن بروزن ارزن مخفف سنسان سخن غیر فصیح و غیر بلیغ را گویند.

2- (2) نسترون یا نستردن بروزن پروردن یعنی گل نسیرین و نستیهن بر وزن قصیدن نام برادر پیران و یسه است که در جنک دوازده رخ بدست بیژن گشته شد.

3- (3) اورنجن بروزن نوبت زن میلی باشد از طلا و یا نقره و امثال آن که زنان در دست و پای کنند، آنچه در ساعد کنند دست اورنجن و آنچه در پای کنند، پای اورنجن خوانند.

به گاز آهن خای و به چنگ که فرسای به ویله تندرسان و به جمله شیر اوژن(1)

نظام بسته به وقت نبرد همچو کلنگ قطار گشته به پویه و ری چو کفک افکن(2)

نکرده خواب ز دهشت به خاک سام سوار نخفته امن ز وحشت به گور پورپشن

سران فوج تقی شاه نیک دانستند که نیستند به پرخاش مرد اهریمن

اگر که در نگشایند این گروه آند که برشوند به باره چو مرغکان به وکن(3)

ز برج و باره به زیر آمدند و بگشودند در حصار و فکندند مغفر و جوشن

همه سپاه سپهد به شهر درشد و کرد به برج و باره آن شهر مأمن و مسکن

دگر صباح بیامد به نزد حشمت شاه نشست و گفت که می نوش یک دو سخته سخن

کنون بخیز و سر خویش گیر و بخرد باش سهیل ارغون مگزین به نغمه ارغن(4)

ص: 91

1- (1) ویله بر وزن حیله، آواز عظیم، و شور و واویلا کردن است.

2- (2) کفک بر وزن برك بمعنی کف باشد مطلقاً از جمله کف دهان و در این جامرا شتر است که از دهان کف میافکند.

3- (3) وکن بر وزن چمن بمعنی لانه مرغان است.

4- (4) سهیل ارغون: یعنی شبه اسب و ارغن بمعنی ارغنون است.

ستوده حشمت شه چون هژیر و بخرد بود نمود خلعت اندرز او طراز بدن
بیست رخت و برآمد به باره تازی بهانه جوی نگشت و نجست حیلت و فن
سپهبد از بر او شد بر تقی شه و گفت که برفروخت چراغت ز زر طراز لکن

کنون بیار پی شاه صد هزار درست به مومیائی اشکسته مایه کن مثنی

که زر کند همه کار ساخته چون زر زر آر و واره از این قیل و قال و زغن عن (1)

وگرنه زی در دارا پپو و دل برگیر از این همه حشر و مال و خانه و مخزن

تقی شه این سخنان چون شنید ماند شگفت که هست در همه احوال مبتلای محن

بگفت از پی این کار چاره ساز که تو صمد پرستی و منهم نه بنده ام به وثن

سپهبدش چو پریشیده دید گفت منال هر آنچه منت سرایم میبچ از آن گردن

پپو به ملک ری و شاد زی به درگه شاه مترس ازین که بمانی چو گنج در زهمن

بشه نیاز برم تات باز بفرستد بسوی مشکوی و داور شوی به مرد و به زن

ص: 92

1- (1) . یعنی زر بیار و خود را از این گفت و شنود وارهان.

سپس تقی شه زی درگه ملك بشتافت ولی تمام ز اندیشه ذو شجون به شجن(1)

نیاز نامه اسپهبدش شفیع گناه مگر بدان دهدش پادشاه پاداشن

ملك گذشت ز جرمش که بد شفیع بزرگ بداد باره ختلانی و نسیج یمن

دگر رهش به همان ملك کرد ملك خدای ز شاه یافت نشان با هزار شادی و شن

پس از دو ماه به دار السرور باز آمد دو هفته ماه سزیدیش کوی پیراهن

چو شد به خانه خداوند شاه دار سرور نشست راد سپهبد به باد پا توسن

به شهر سلطان آباد زان سه ماهه سفر مظفر آمد و پهلوی ملك یافت سمن

پذیره رفت برون خلق شهر از که و مه سران همه به سرو طفلگان به غژیدن(2)

به شهر درشد و بنشست با سماع و سرود بخواست نوبت شادی ز خانه و برزن

تبارك الله ازین نیکنامی و رادی که از عراق گرفته است تا دیار دکن(3)

ص: 93

1- (1) شجون جمع شجن بمعنی غم و اندوه است.

2- (2) غیژیدن بر وزن و معنی خیزیدن که کودکان و یا شلان نشسته راه روند.

3- (3) دکن بروزن وطن نام ولایتی است در هند.

نه از غزا شده دیدار خاطر تو کدر نه از ریا شده دامان همت تو و سن(1)

وبال باشد جز از در تو عرض سؤال حرام باشد جز از پی تو مدح و سون

سخن اگر نه به مدح تو، در زبان هذیان نظر اگر نه بدید تو، درنگه درزن(2)

به دشت رزم تو، بهرام ترك تركش گش به بام قدر تو هندوی چرخ چوبك زن(3)

منم که کلکم در مدحت تو خون کرد است هزار مرتبه در ناف آهوان ختن

«سپهر» تا کی و تکرار قافیه تا چند ببخش بر شنونده از این دراز سخن

اگرچه رادان زینگونه پیش ازین کردند بگفت خویش ازین بیش شیمه و دیدن

تو لب به بند و دعا را دو دست بر بگشای پی بقای شهنش به درگه ذو المن

همیشه تا که ز ماه مدینه هست مثل که بوی دوست برانگیختی ز نجم قرن(4)

ص:94

1- (1) و سن یعنی چرکین.

2- (2) در زن بر وزن ارزن یعنی سوزن.

3- (3) چوبك زن یعنی نقاره چی.

4- (4) مقصود از نجم قرن اویس قرن است که گویند پیغمبر اکرم فرمود که من بوی رحمن را از جانب قرن می شنوم.

ز راح لطفش دیدار یاورش گلگون ز زخم گرزش ستخوان دشمنش فرکن(1)

بدین و تیره کسی در قصیده لب نگشود

به هوش باش که این شیوه ختم شد بر من

گرفتار شدن عبد الرزاق یزدی

از این پیش مرقوم افتاد که عبد الرضا خان یزدی از بافق طریق فرار گرفت، همانا بعد از فرار با 10 تن از مردم خود راه هرات پیش داشت. در میان قاین و هرات بعضی از

صعاليك بدو باز خوردند و زر و سیم و جواهر ثمین چندانکه با او بود به غارت بردند، ناچار عبد الرضا خان مراجعت به قاین نمود؛ و امیر اسد الله خان حاکم قاین او را برداشته به حضرت نایب السلطنه آورد و به شفاعت او جرمش معفو گشت و روز دوشنبه هفتم شهر ذی قعدة الحرام [1247 ق/آوریل 1832 م] نایب السلطنه با 4000 تن پیاده و سواره وارد مشهد مقدس گشت و پانزدهم ذیقعدة محمد خان قرائی به رکاب پیوست و مورد نواخت و نوازش آمد. نایب السلطنه پسر او را به شرف مصاهرت خویش مفاخرت داد و دختر او را از بهر يك تن از فرزندان خود خطبه نمود.

آن گاه میرزا محمد علی آشتیانی مستوفی را به نزدیک یار محمد خان وزیر کامران میرزا فرستاد تا او را از در اطاعت و انقیاد بدارد. این هنگام یار محمد خان با لشکری ساخته در غوریان جای داشت، بعد از رسالت میرزا محمد علی و مراجعت او معلوم شد که یار محمد خان در مخالفت با کارداران ایران و حمایت رضاقلی خان يك دل و يك جهت است، اگرچه میرزا قریش را به اتفاق میرزا محمد علی به درگاه نایب السلطنه فرستاد و لکن مکنون خاطر او مکشوف بود.

بالجمله نایب السلطنه محمد خان قرائی را روز غره شهر ذیحجه رخصت داد تا به تربت حیدریه رفته سپاه خود را ساخته کرده باز حضرت شود. و از آن سوی رضاقلی خان زعفرانلو هراسناک شده و خواستار آمد که نایب

ص: 95

1- (1) فرکن بروزن مخزن چیزها گویند که بسبب طول مدت از هم فرو ریخته و پوسیده باشد.

السلطنه، قائم مقام را به قلعه امیرآباد گسیل سازد تا در آنجا با نجفعلی خان شادلو سخن کند و رضاقلی خان را اطمینان دهد.

لا-جرم برحسب فرمان پانزدهم ذیحجه قائم مقام در قلعه امیرآباد نجفعلی خان را دیدار کرد و چون بی آنکه رضاقلی خان حاضر درگاه شود و تقبیل آستان کند معفو نبود، سخن ایشان باهم راست نیامد؛ اما نجفعلی خان در نهانی با قائم مقام مواضعه نهاد که چون نایب السلطنه آهنگ قلعه خبوشان کند ترك رضاقلی خان را گفته به حضرت پیوندد.

بعد از مراجعت قائم مقام، نایب السلطنه آوازه سفر هرات را سمر کرد و روز دوازدهم محرم سال 1248 ه. /ژوئن 1832 م. با لشکر ساخته از شهر مشهد بیرون تاخت و 6 روز در اولنگ یاقوتی که 2 فرسنگی مشهد است توقف فرمود و از آنجا کوچ داده در چمن قهقه لشکرگاه کرد.

فتح قلعه امیرآباد به دست نایب السلطنه

بالجمله روز یکشنبه دوم صفر در ظاهر قلعه امیرآباد چناران سراپرده راست کرد و قلعه امیرآباد از مستحدثات رضاقلی خان بود و خندق عمیق داشت و دیوار آن را 9 ذرع ارتفاع بود [و] جمعی از مردم چناران و گروهی از ترکمانان در آنجا نشیمن داشتند و یوسف خان تاتار با 300 تن شمنخالچی از قبیله زعفرانلو به فرمان رضاقلی خان نیز پاسبان قلعه بودند. بالجمله نایب السلطنه شنبه 8 صفر یوسف خان گرجی امیر توپخانه را با جمعی از قواد سپاه حاضر کرده حکم به یورش داد. لشکریان از چارسو سنگرها پیش دادند و سربازان به حفر و نقب ارض پرداختند و قلعه گیان چند کرت گم گم نقابان(1) را اصغا نموده به مدافعه برخاستند و در میان نقبها مقاتله آراستند.

بالجمله يك نقب را تا زیر برج باره در برده با باروت انباشته کردند و آتش درزدند.

نوزدهم شهر صفر آن برج به زیر آمد و يك نیمه آن به طرف خندق فرود شده خندق را آکنده کرد. توپچیان این هنگام مانند تگرگ گلوله توپ بیاریدند و سربازان را از

ص:96

1- (1) نقاب یعنی نقب زن، و گم گم، صدای کلنگ است که در زیر زمین به پیچد.

علف و حشیش بارها بر زبر هم نهاده بر پشت همی کشیدند و به خندق در انداختند، تا آن کنده را آکنده کردند و به حکم یورش بر فراز باره همی عروج کردند.

یوسف خان امیر توپخانه جلادت ورزیده بر فراز باره آمد و لشکر را همی تحریض داد و قویدل ساخت و دینار و درهم، بذل کرد، ناگاه گلوله یکی از شمخالچیان بر پیشانیش آمده بر جای سرد شد. نایب السلطنه چون این بدید فرزند خود بهرام میرزا را فرمود تا شتاب کرده بر جای یوسف خان بایستاد و همچنان مردم را با بیم و امید تحریض به جنگ همی داد. یوسف خان تاتار از این کردار يك باره متزلزل گشت و شمشیر از گردن آویخته از دروازه دیگر با سکنه قلعه واغوثاه کنان روی به حضرت نهاد و جبین ضراعت بر خاک سود.

نایب السلطنه بر آن جماعت ببخشود و فرمان کرد تا لشکریان دست از غارت بازداشتند. و چون لشکریان، این قلعه را به حکم یورش مفتوح ساختند و به حکم نظام

اموال قلعه گیان بهره ایشان بود. نایب السلطنه اموال مردم قلعه را با مردم قلعه تقویض و در بهای آن معادل 20000 تومان زر مسکوک از خزانه خود با لشکر عطا کرد و بیرون مال رعیت 300 قبضه شمخال و 300 سر اسب و 5 خروار سرب و باروت و 600 خروار غله مأخوذ کارداران نایب السلطنه شد. و فرمان کرد تا آن قلعه را با خاک پست کردند و حکومت چناران را به کریم خان زعفرانلو برادرزاده ممش خان گذاشت و مژده این فتح به دست اسد الله خان افشار یاور توپخانه دوم شهر ربیع الاول معروض درگاه شاهنشاه افتاد و شهریار جهاندار معادل 15000 تومان زر مسکوک و 50 رزمه خلعت از بهر ابطال لشکر عطا کرده، 5000 تن سواره و پیاده نیز ملازم حسن خان پسر آصف الدوله فرمود تا به لشکرگاه نایب السلطنه پیوندد و شاهزاده ملک قاسم میرزا نیز با ایشان کوچ داده و پانزدهم ربیع الاول به حضرت نایب السلطنه پیوستند.

اما از آن سوی چون رضاقلی خان فتح قلعه امیرآباد را بدانست، سخت بترسید و فرمود تا لشکری و رعیت از هر دیه و قریه که جای داشتند کوچ

داده در شهر خبوشان انجمن شدند؛ و نجفعلی خان شادلو پسر خود جعفر قلی خان را که نیز داماد رضا قلی خان بود با 1000 تن شمشالچی شادلو به خبوشان فرستاد تا در حفظ برج و باره استوار باشند؛ و حسینقلی خان پسر رضا قلی خان با 1000 تن سواره شمشالچی به حفظ قلعه شیروان بیرون شد که در 10 فرسنگی خبوشان است. اما نایب السلطنه، دوم ربیع الاول از امیرآباد بیرون شده به رادکان آمد و ابراهیم خان کیوانلو را به حکومت رادکان گذاشته، جمعه ششم ربیع الاول وارد طاس تپه گشت که تا خبوشان 2 فرسنگ مسافت است.

نجفعلی خان شادلو به همان مواضعه که با قائم مقام گذاشته بود، روز دوم ورود به رکاب پیوست و مورد نوازش گشت.

حسینقلی خان پسر رضا قلی خان يك دو كرت با جمعی از ترکمانان به اندیشه شیخون از شیروان تا کنار لشکرگاه نایب السلطنه تاختن آورد و از هیچ سوی زیانی نتوانست کرد، ناچار طریق مراجعت سپرد و روز دهم ربیع الاول رسولی از جانب کامران میرزا و یار محمد خان افغان که در غوریان لشکرگاه داشت برسد و مکتوب ایشان را برسانید، بدین شرح که: اگر با رضا قلی خان کار با مدهنت و مسالمت خواهید کرد ما نیز در میانه سخن از در صلاح کنیم و این مقصود را زودتر فیصل دهیم و اگر قصد تسخیر خبوشان و تدمیر رضا قلی خان است، ما از پای نخواهیم نشست و لابد با او خواهیم پیوست.

نایب السلطنه فرستاده او را هم در زمان بازفرستاد و پیام داد که اگر رضا قلی خان طریق صدق سپرد، هرگز مورد عتاب و عقاب نشود و اگر شما را در اصلاح کار او خاطری است حاضر درگاه شوید. بعد از مراجعت رسول و آگهی یار محمد خان از لشکرگاه نایب السلطنه و کماة رجال و کثرت ابطال دانست که با او نتوان ساز جدال و قتال کرد، لشکر خود را باز هرات فرستاد و با 100 تن از ملازمان خویش به درگاه آمد و از نایب السلطنه محلی منیع یافت و از پس او روز بیست و هفتم ربیع الاول بدیع الزمان میرزا با لشکر استرآباد رسید و پیوسته لشکرگاه گشت و از ترکمانان سالور که سکنه سرخس اند 50 تن بزرگان به درگاه آمدند

و پیشکشی لایق پیش داشتند. نایب السّ لطنه فرمود تا خسرو میرزا ایشان را در مشهد مقدّس به ملاحظه بدارد و اگر آهنگ سرخس کنند، نگذارد.

فتح خوبشان به دست نایب السّ لطنه

مع القصة رضا قلی خان چند کزّت ملا حسین کوچک سبزواری را از قلعه خوبشان به درگاه فرستاد و آغاز مسکنت و ضراعت نهاد. نایب السّ لطنه در پاسخ فرمود «اگر رضا قلی خان طریق سلامت جوید قلعه خوبشان را بسپارد و به حضرت ما پوید و اگر نه ما خود تسخیر حصار کنیم و او را عرضه دمار سازیم». چون از آمدوشد سفیر کاری به مراد نشد، فرمان داد تا لشکر جنبش کردند و خوبشان را حصار دادند. سپاه رکابی از طرف مشرق قلعه سر برزد و حسین پاشای مقدم با فوج مراغه به سوی مغرب شد، سهراب خان گرجی با توپخانه جانب جنوب گرفت و بدیع الزّمان میرزا با ابطال رجال طریق شمال سپرد و از چارسوی خوبشان را فروکوفتند و سنگرها پیش بردند و حفرها از چپ و راست چنان تا لب خندق بریدند که اگر 3 تن سوار در پهلوی یکدیگر تا لب خندق رهسپار گشتی از فراز باره کس ایشان را دیدار نکردی.

در این وقت حسن خان پسر آصف الدّوله با 5000 تن لشکر و حمل سیم و زر و تشریفات پادشاه از راه برسید، نایب السّ لطنه پذیره خلعت شهریار کرد و چون به لشکرگاه باز می شد از باره قلعه توپی به جانب او گشاد دادند و این جرأت خدمتش را سخت غضبناک کرده، حکم داد تا لشکر به قوّت یورش قلعه را پست کنند. سپاه از جای بجنبید و جهان از گرد قیرگون شد. بانگ توپ و دخان تفنگ و هایاهوی مردان جنگ زمانه را قیرگون ساخت.

رضا قلی خان ابواب سلامت را مسدود یافت و کس نزد قائم مقام فرستاده، دقّ الباب استیمان کرد. قائم مقام پیام داد که «جز در این درگاه تو را ملاذ و پناه نمی دانم، بی توانی تن از گرداب بلا برآر و طریق حضرت سپار» و فرزند خود میرزا علی را نیز به نزدیک او فرستاد تا بی آسپیش به لشکرگاه آورد. و رضا قلی

خان در زمان تیغ از گردن آویخته طریق لشکرگاه گرفت و در سرپرده قایم مقام فرود شد و قایم مقام هم در آن روز که هشتم ربیع الثانی بود او را به حضرت نایب السلطنه آورد و از زیان جان ایمنی داد و نگاهبان برگماشت که او را با مکانت قدر نگران باشند.

و روز دیگر نایب السلطنه به شهر خبوشان درآمده برج و باره را با لشکر خویش سپرد و خود به گرمابه دررفت. دختر نجفعلی خان شادلو که ضجیع رضاقلی خان بود یک رزمه جامه شاهوار و 10 سر اسب و 30 نفر شتر به پیشکش گذرانید و 20 عراده توپ و 2000 قبضه شمشال با باروت فراوان و غله بسیار که انباشته رضاقلی خان بود مأخوذ گشت. آنگاه نایب السلطنه بفرمود تا قلعه خبوشان را پست کردند و حکومت آن بلده را با سر ولایت نیشابور و بام و صفی آباد جهان ارغیان به نور محمد خان برادر آصف الدوله تفویض داشت و مژده این فتح را محمد طاهر خان قزوینی روز چهاردهم جمادی الاولی در دار الخلافه طهران معروض درگاه پادشاه داشت.

مع القصة چون نایب السلطنه کار خبوشان را به نظم کرد و بعضی اموال رضاقلی خان را مأخوذ داشت، از میان حجره او مکتوبی به دست شد که صادق آقای برادر بیگلر خان چاپشلو که در لشکرگاه نایب السلطنه روز می برد بدو نوشته بود و او را به شیخون تحریض داده بود. نایب السلطنه بفرمود تا به کیفر این گناه سر او را از بدن دور کردند، آن گاه بعضی از لشکر را رخصت مراجعت به وطن داد، در نهران با ایشان مواضعه نهاد که ما از تسخیر سرخس ناگزیریم، شما که مردم آذربایجانید از راه نیشابور طی مسافت کرده در منزل آق دربند انجمن شوید و گوش بر فرمان باشید و خود بیست و دوم ربیع الثانی از ظاهر خبوشان کوچ داده دوم جمادی الاولی به شهر مشهد مقدس درآمد.

فرار رضاقلی خان زعفرانلو و گرفتاری او

بعد از 3 روز رضاقلی خان ایلخانی به بهانه گرمابه شدن و سر و تن شستن از خیابان بالا به حمام مشهور به حمام معمارباشی شد و بعد از بیرون شدن از حمام

يك تن از ملازمان او تیغی و تفنگی بدو داد و او بر اسب خود برآمده راه فرار پیش گذاشت. 3 تن از نگاهبانان او به تکتاز درآمده، لجام اسبش بگرفتند و او بی درنگ يك تن را با گلوله تفنگ و آن دیگر را با شمشیر از پای درآورد و چون از تاختن سواره بیچاره ماند، از اسب فرود شد و پیاده دوان دوان راه روضه مقدسه گرفت که در تحت قبه مطهر حضرت رضا علیه السلام پناه جوید.

بعضی از لشکریان او را دیدار کردند و در نیمه راه مأخوذ داشتند و موی زرخش را از بن برکنده و تش را از جامه عریان نمودند و سر و مغزش را با سنگ و چوب بکوفتند؛ و همچنان در حضرت نایب السلطنه آوردندش. حضرتش بر وی بیخشود و ردای خویش را برگرفته او را عطا داد تا تن خویش ببوشید و 50 تن سرباز برگماشت تا او را نیک نگران باشند. آن گاه تسخیر سرخس را تصمیم عزم داد که نشیمن ترکمانان سالور است.

آن جماعت خود را منسوب به تولى خان بن چنگیز خان می دادند و او را ملقب به سالور خان می دانند [و] مکانت خود را از آن برتر می شمارند که به قتل و اسر پردازند.

از این روی ترکمانان تکه و سارق و یمرعلی و علی ایلی به نزدیک ایشان رفته، اسب و سلاح به عاریت گیرند؛ و چون به مجتازان و مردم شیعی دست یافتند و اسیر گرفتند، اسیران را با اموال به نزدیک ایشان برند و يك نیمه بدیشان بهره دهند.

فتح بلده سرخس به دست نایب السلطنه

بالجمله نایب السلطنه دوازدهم جمادی الاولی سخن در انداخت که به طرف هرات خواهم رفت و راه سرخس پیش گرفت. محمد حسن خان پسر ابراهیم خان بیگلریگی - هزاره نیز ملازم رکاب گشت؛ زیرا که هنگام غلبه محمد خان قرائی در مشهد مقدس ابراهیم خان پدرش معادل 1000 تومان اسب از سکنه سرخس بخرید و زوجه پسر و اهل خود را مرهون قیمت اسب گذاشت تا کار سواری چند راست کرده و تجهیز لشکر کرده بر مردم هزاره غلبه جوید. شیر محمد خان و اسکندر خان برادرزاده اش او را دفع دادند و اسبها را نیز مأخوذ داشتند. لاجرم تاکنون اهل او و زن محمد حسن خان در سرخس به گروگان بود و این هنگام محمد حسن خان

از پی چاره ملازم رکاب نایب السلطنه گشت.

بالجمله نایب السلطنه روز شانزدهم جمادی الاولی در آق دربند فرود شد و مهدیقلی خان و محسن خان برادران محمد خان قرائی با 300 تن سوار به لشکرگاه پیوستند و هم در آنجا طهماسب میرزای مؤید الدوله را با سوار شاهیسون و خمسه و قراگوزلو به رسم منقلای بیرون کرد و خود با لشکر مازندران و استرآباد و سمنان و دامغان از قفای او رهسپار گشت و حکم داد تا جعفرقلی خان پسر نجفعلی خان شادلو با 2000 سوار خراسانی به 5 فرسنگ مسافت از قفای اردو کوچ دهد و ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا با توپخانه و لشکر آذربایجان 5 فرسنگ بر قفای جعفرقلی خان بودند، بدین گونه طی طریق همی کردند.

از قضا 300 سوار ترکمان که از تاخت و تاراج قاینات مراجعت کرده بودند با لشکر محمد میرزا دچار شدند. سواران لشکر از قفای ایشان همی تاختند تا به افواج جعفرقلی خان درآمدند. از آنجا سوار جعفرقلی خان بدیشان درآمد و ایشان را هزیمت کرده از دنبال بشتافت و تمامت آن جماعت را اسیر و دستگیر نمود و به حضرت نایب السلطنه آورد و برحسب فرمان سر از تن همگی دور کردند.

بالجمله سه شنبه بیست و دوم جمادی الاولی نایب السلطنه در اراضی سرخس خیمه زد و طهماسب میرزا با 2000 سوار از لشکرگاه بیرون شد و با جماعتی از ترکمان سالور دچار شده، جنگ در پیوست. برخی از لشکر شاهزاده مقتول شد و بقیه السیف فرار کرده به لشکرگاه پیوستند. هم در آن حال ولیعهد ثانی محمد میرزا از راه برسید و لشکر برحسب فرمان او، بدان گروه ترکمانان تاختن برد و ایشان را هزیمت کرد.

روز دیگر نایب السلطنه، سهراب خان امیر توپخانه را حاضر ساخته حکم به یورش قلعه سرخس داد و لشکر از جای جنبش کرد و دهان توپ و خنپاره به جانب برج و باره گشاد یافت. سکنه سرخس از پی چاره اسیران شیعی را آورده در فصیل قلعه برابر گلوله توپ بداشتند تا توپچیان از باریدن گلوله لختی تقاعد ورزیدند.

آن گاه بالی محرم بهادر قراول باشی و آدینه قورت خان سالور زمانی را که شوهرهای ایشان چنانکه مذکور شد در مشهد موقوف بودند، برداشته به لشکرگاه آمدند و 3000 تن اسیران شیعی را که در سرخس بودند به درگاه آوردند و فرزندان ابراهیم خان و زوجه محمد حسن خان را نیز بسپردند، باشد که نایب السلطنه دست از محاصره سرخس باز دارد و مردان ایشان را نیز از حبس مشهد رها سازد.

نایب السلطنه فرمود تا زنان ایشان را در لشکرگاه بازداشتند و بالی محرم را گسیل قلعه ساخت و فرمود تا این حصار را با کارداران ما تقویض ندارند، از این بلیه و بلا رهائی نجویند. بعد از مراجعت بالی محرم باز مردم سرخس سر به اطاعت فروداشتند و از پس دیوار قلعه آغاز طغیان و عصیان نمودند. این کَرّت نایب السلطنه سخت غضبناک شد و فرمان به یورش داد. لشکریان بی آنکه حفری کنند یا نقبی کنند از چارسوی حمله افکندند و مانند مرغان اولی اجنحه از در و دیوار قلعه صعود کردند و در آن بلده درآمده، تیغ بی دریغ در مردم نهادند و مدّت يك ساعت هر کرا یافتند عرضه تیغ ساختند. بالی محرم نیز در آن غوغا مقتول شد.

آن گاه برحسب فرمان، لشکر دست از قتل برداشت و به نهب و غارت پرداخت و کمتر کس بود که معادل 1000 تومان بهره نیافت و از آن همه اموال 3000 خانوار سالور و 300 سراسب خاص نایب السلطنه گشت. پس بفرمود تا قلعه سرخس را با خاک پست کردند و 450 تن از قبایل ترکمانان به اسم تجارت در سرخس جای داشتند و ایشان نخاس بودند که اسیران شیعی را در سرخس خریده و می بردند، در خیوق و دیگر بلدان ترکمانان می فروختند. و نایب السلطنه بفرمود تا ایشان را حاضر کردند و اسیران شیعی را که در سرخس گرفتار بودند نیز انجمن کرد و تیغ بدیشان داد تا جمیع این برده فروشان را پاره پاره ساختند.

در این وقت 1500 سواره ساروق که از مرو به مدد مردم سرخس می

آمدند چون راه با سرخس نزدیک کردند و این قصه ها بشنیدند سر خویش گرفته از نیمه راه مراجعت کردند. آن گاه نایب السلطنه بفرمود تا جعفر قلی خان شادلو و مصطفی قلی خان سمنانی با جماعتی از لشکر 3000 خانوار ترکمان سالور را که اسیر بودند با 3000 اسیر شیعی که از دست مردم سرخس نجات داده بود به جانب مشهد مقدس کوچ دادند و چندانکه

غلات و حبوبات در سرخس انباشته ترکمانان بود، بر دواب سرخی حمل داده به جانب مشهد مقدس فرستاد تا بلای غلایی که در مشهد بالا گرفته بود بنشست.

مع القصة شانزدهم جمادی الاخره اسیران شیعی به دروازه شهر مشهد قریب شدند، میرزا هدایت الله مجتهد با تمامت مردم مشهد پذیره کردند و در بیرون شهر میرزا هدایت الله نماز جماعت بگذاشت و بر منبر آمد و به شکرگزاری دولت ایران و سلامت شاهنشاه زبان به دعا برگشاد و مردم غوغا در انداختند، بعضی به هایاهای گریه شادیانه کردند و برخی به هایاهوی از فرح و سرور افسانه نمودند. بعد از ورود به شهر نایب السلطنه اسیران شیعی را روانه اوطان خویش نمود و اسیران ترکمان را به شیعیان بذل فرمود و صورت حال را عریضه کرده، [به] مصحوب حضرت قلی خان شاهیسون روانه حضرت شاهنشاه داشت و این مژده بیست و چهارم جمادی الاخره در دار الخلافه گوشزد مردمان شد.

اما نایب السلطنه در چنین هنگام که از شدت برودت هوا کار بر مردم به صعوبت می رفت و از کثرت برف و یخ طرق و شوارع يك باره مسدود بود، بعد از 10 روز از سرخس خیمه بیرون زد و 8 روز در آق دربند اقامت فرموده، در آنجا بدیع الزمان میرزا را به مصاهرت خویش مفاخرت بخشید و به جانب استرآباد مراجعت فرمود و از آنجا کوچ داده، در عشر آخر رجب در اراضی جام فرود شد و قلعه محمودآباد و دولت آباد و زاوه و سنگان را که محمد خان قرائی معقل خویش می دانست بی مانعی مفتوح ساخت و مهدیقلی خان و محسن خان برادران محمد خان ناچار طریق خدمت سپردند. محمد خان - قرائی که در نهان با نایب السلطنه ضمیر صافی نداشت و در

طریق صداقت تقاعد می ورزید، ناچار از تربت بیرون شده، حاضر درگاه شد و نایب السلطنه را به تربت - حیدریه درآورده، دقیقه [ای] از قانون مهمانداری فرونگذاشت و پیشکش شایان پیش گذرانید.

در این هنگام کامران میرزای افغان که فرمانگزار هرات بود خواست تا در حضرت نایب السلطنه اظهار عقیدتی کند و ایمنی جوید، مکاتیب محمد خان قرائی را که بدو کرده بود به درگاه فرستاد، بدین شرح که سفر نایب السلطنه در خراسان خاص از بهر دفع خوانین خراسان یا فتح قلاع قرائی نیست؛ بلکه علت غائی فتح هرات و تسخیر افغانستان است، اگر جمعی از لشکر افغان را روانه تربت داری تا حفظ قلاع قرائی کند و من نیز

جمعی از قرائی را که با خود یک دل نمی دانم از خود دور کنم و به حفظ و حراست هرات فرستم به صواب نزدیک باشد.

مع القصه نایب السلطنه مکاتیب محمد خان را قرائت کرد و محمد خان این معنی را تقرّس نمود و هراسناک شده آهنگ فرار کرد و این معنی مکشوف افتاد. لاجرم نایب السلطنه بفرمود تا او را و برادرانش را بند برنهند و حکومت تربت و برسن و کدکن و محولات و سرجام را به سهراب خان غلام پیشخدمت باشی تفویض فرمود و ابراهیم خان هزاره را در بعضی از این اراضی به نیابت او برگماشت، آن گاه حسن خان - سالار پسر آصف الدوله را از مشهد مقدّس احضار کرده رخصت انصراف به دار الخلافه داد و لشکر سمنان و دامغان را نیز بازفرستاد و خود از آنجا کوچ داده در نیمه شعبان وارد مشهد گشت و رضا قلی خان زعفرانلو را به اتفاق محمد خان در ارک مشهد محبوسا بازداشت و یار محمد خان افغان را چنانکه مذکور شد از روزی که به درگاه پیوست 50 تن سرباز او را نگران بود که به محل خویش مراجعت نکند تا کار هرات یک سره شود و شاه پسند خان افغان که با کامران میرزا خصمی داشت از سبزار و فراه به درگاه آمد و در حبس یار محمد خان برای فتح هرات مبالغت نمود.

کامران میرزا برای خلاصی وزیر خویشی حیلتی اندیشید و کس به درگاه نایب السلطنه فرستاد و معروض داشت

که یار محمد خان بر سکنه هرات استیلای فراوان به دست کرده، چنانکه مرا از عمل بازداشته. اگر کارداران حضرت ولیعهد او را در حبس بدارند من شاکر نعمت خواهم بود و یار محمد خان نیز معروض داشت که کامران میرزا با من از در خصومت است اگر مرا مورد ملاحظت دارید و رخصت مراجعت دهید، قلعه هرات را بی زحمت سپاه و آمد و شد لشکر به کارداران حضرت سپاریم.

نایب السملطنه حیلت ایشان را بدانست و در بازداشتن یار محمد خان مبالغت بر زیادت کرد و فرستاده کامران میرزا [را] بی نیل مرام بازفرستاد. و چون این هنگام قلب شتا بود و یورش به جانب هرات مشکل می نمود و سرباز آذربایجان نیز از زحمت سفر 2 ساله به ستوه بودند، از آن جماعت فوج خاصه را مقیم درگاه داشت و دیگر افواج را ملازم رکاب فرزند خود خسرو میرزا فرموده، روانه آذربایجان نمود تا هنگام بهار از نو تجهیز لشکر کرده برای فتح هرات و افغانستان و خوارزم و خوقند باز حضرت شود.

آن گاه یار محمد خان را حاضر کرده فرمود افغانستان همیشه در تحت فرمان سلاطین ایران بوده اند، بعد از قتل نادر شاه افشار، احمد شاه افغان سر به طغیان و خودسری برآورد و کریم خان زند آن دست نیافت که او را به جای خود بنشاند، لاجرم احمد شاه و فرزندان او مجال یافتند و یک چند از زمان، سر از خدمت سلاطین ایران برتافتند. اکنون کامران میرزا باید مملکت هرات را بسپارد و خود طریق درگاه شاهنشاه ایران گیرد یا سکه و خطبه به نام پادشاه ایران کند و منال دیوان را بر گردن نهد و پسر و دختر خود را به گروگان دهد تا آسوده باشد و اگر نه ما با سپاه ساخته به جانب او تاختن خواهیم کرد و کیفر او را به کنار خواهیم گذاشت.

یار محمد خان بعد از اصغای این قصه یک تن ملازمان خود را به سوی هرات گسیل نمود و صورت حال را به کامران میرزا مکتوب کرد.

آمدن سفیر خوقند به درگاه پادشاه

هم در این ایام محمد علی خان فرمانگزار خوقند، عبد الرحمن بیگ ملازم خود را به اتفاق قاضی خوقند سفر ایران و روم فرمود و به سفارت ایشان معروض داشت

که پادشاه ختا لشکر تاخته مملکت کاشغر را به تحت فرمان کرد و مردم بت پرست را بر اهل سنت و جماعت غلبه داد، ما به کیفر این کار تجهیز لشکر کردیم و اراضی کاشغر را از بت پرستان برداشتیم، جمعی را اسیر گرفتیم و برخی را مقتول ساختیم، لا-جرم مؤدۀ غلبه مسلمین را بر کفره در حضرت پادشاه ایران و ملک روم عریضه کردیم تا بدین شادی شریک باشند.

فرستادگان او نخست در ارض اقدس تقبیل حضرت نایب السّلمطنه کرده از آنجا طریق دار الخلافه گرفتند. در عشر آخر رمضان حاضر درگاه پادشاه شده عریضه خان خوقند را با دو تن غلام و کنیز ختائی از پیشگاه حضور بگذرانید و رخصت یافته سفر روم کردند، و هم از راه ایران مراجعت نموده طریق ترکستان سپردند.

فرمان حکومت خراسان

اما نایب السّلمطنه بعد از توقف در شهر مشهد از شاهنشاه ایران خواستار شد و برحسب تمنای او شهریار تاجدار فرمانگزاری جمیع مملکت خراسان را به نام ولیعهد ثانی شاهزاده محمّد میرزا منشور داد و تشریف فرستاد. آن گاه نایب السّلمطنه میرزا - موسی گیلانی را که وزارت خراسان داشت به وزارت محمّد میرزا برگماشت و میرزا صادق برادرزاده قایم مقام را نیز ملازم رکاب او ساخت. پس از آن 6 فوج سرباز که به شمار 4800 تن است از بلدان و امصار خراسان اختیار فرموده معلّمین برگماشت و تا ایشان کار نظم و نظام بیاموزند و 4000 سوار نیز از قبایل آن مملکت معین فرمود و مرسوم و مواجب ایشان را از منال دیوانی خراسان مقرّر داشت تا فرمانگزار خراسان را منتظر فرمان باشند؛ و میرزا موسی خان برادر کهنتر قایم مقام را که مردی باامانت و دیانت بود [و] به زهد و تقوی روز می برد، در بقعۀ مطهره حضرت رضا علیه الصلوٰة و السّلام متولّی فرمود تا امور خدمۀ آن آستان ملایک پاسبان را به نظم کند و هر ملک و مالی که سلاطین سلف و بزرگان پیشین خاصّ آن حضرت موقوف داشته اند مضبوط بدارد و دست تصرف بیگانگان را مقطوع شمارد. و میرزا موسی خان در انجام این احکام خدمتی به سزا کرد، چندانکه نام او در جهان تذکره گشت.

هم در این سال میرزا علی اکبر کلانتر فارس با محمد علی خان ایلخانی قبایل قشقائی بدست مواصلت و پیوند خویشاوند شدند و باهم متفق شده در عزل وزیر فرمانفرما که این وقت میرزا محمد علی مشیر الملک بود مواضعه نهادند. از آن سوی مشیر الملک این معنی را دانسته در حضرت شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرما مواصلت و موافقت ایشان را از بهر مخالفت با فرمانفرما باز نمود و شاهزاده را با ایشان سرگران نمود. میرزا علی اکبر چون متوقف در شهر بند شیراز بود ناچار طریق ضراعت سپرده به دستیاری پیشکش و سخنان فریبنده فرمانفرما را با خویش بر سر مهر آورد، اما محمد علی خان ایلخانی برادر خود مرتضی قلی خان ایل بیگی را در نهان القا کرد تا قبایل قشقائی را کوچ داده راه کرمان پیش گذاشت و خود نیز فرار کرده، در اراضی فسا با برادر پیوست. و هم در آنجا میرزا محمد حسین فسائی را که از احفاد فاضل ادیب اریب سید علی خان بود در مخالفت فرمانفرما با خود متفق کردند و به جانب کرمان شتاب گرفتند.

سیف الملوک میرزا پسر ظل السلطان که این وقت از قبل نایب السلطنه حکومت کرمان داشت، مقدم ایشان را به فال گرفته در اراضی بم و نرماشیر بیلاق و قیشلاق آن جماعت را معین کرد؛ و محمد علی خان ایلخانی برادرش مرتضی قلی خان را با تمامت ایل در آن اراضی سکون فرموده خود به اتفاق میرزا محمد حسین فسائی و داماد خود میرزا قاسم خان خلیج به شهر کرمان دررفته به درگاه سیف الملوک میرزا شتافت و در حال سیف الملوک صورت حال را عریضه کرده به مصحوب میرزا محمد حسین و میرزا قاسم خان روانه حضرت نایب السلطنه داشت و ایشان راه خراسان گرفتند.

از آن سوی فرمانفرما از این قصه آگاه شد و از شیراز به اراضی نیریز و دارابجرد تاخت و شیخ عبد الرحمن حاکم ابوشهر را رخصت مراجعت داد. در اراضی دشتستان جمعی به خونخواهی و طلب ثار سابق بر او تاختند و مقتولش ساختند؛ اما فرمانفرما شیخ محمد امین شیخ الاسلام فارس را به اتفاق میرزا علی اکبر کلانتر به استمالت ایلخانی و قبیله او روانه کرمان فرمود و خود در نیریز اقامت جست

و نیز از بهر دلجوئی با آن جماعت مشیر الملک را از وزارت معزول کرد و میرزا محمد حسن نظام العلما را منصوب داشت و صورت حال را عریضه نگار داده به درگاه شهریار تاجدار فرستاد و شاهنشاه نیز چون سبب این فتنه را دانست که جز وزارت مشیر الملک نبوده، رضا قلی خان سپانلوی قاجار را مأمور داشت تا او را به دار الخلافه آورد.

بالجمله فرمانفرما خود 40 روز در نیریز و دارابجرد روز برد و مراجعت جماعت قشقائی معلوم نشد، ناچار تجهیز لشکر کرده با 10000 تن سواره و پیاده به جانب کرمان کوچ داد و در نیمه ربیع الاول در ظاهر قصبه شهر بابک لشکرگاه کرد و هم در آنجا شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر کلانتر بی نیل مرام به درگاه آمدند. ضجیع ابراهیم خان - ظهیر الدوله که حکومت کرمان داشت چون با فرمانفرما از یک بطن و صلب خواهر بود و در شهر بابک نشیمن داشت بی کلفت در به روی برادر بگشود و او را به ضیافت طلب فرمود و فرمانفرما بعد از ورود به سرای او نگاهبانان قلعه را که 200 تن بودند به بذل اجری و مواجب مستمال فرموده روانه شیراز فرمود.

این هنگام شیخ الاسلام و میرزا علی اکبر معروض داشتند که اگر ایلخانی عزل مشیر الملک را از وزارت استوار بدارد طریق حضرت سپارد. لاجرم فرمانفرما، مشیر الملک را روانه شیراز فرمود و چنان افتاد که در عرض راه رضا قلی خان سپانلوی قاجار که به طلب او می شتافت او را دیدار کرد و خواست تا به دار الخلافه کوچ دهد، مشیر الملک به عذری چند تمسک جسته راه شیراز گرفت.

مع القصه بعد از بیرون شدن مشیر الملک دیگر باره شیخ الاسلام به کرمان شتافت و ایلخانی را به درگاه فرمانفرما آورد؛ لکن سیف الملوک میرزا به مراجعت ایل قشقائی رضا نمی داد، ناچار فرمانفرما 12 روز در شهر بابک توقف فرمود و مردم کرمان که نیز از سیف الملوک دل آزرده داشتند با کارداران او به کتاب و پیام آغاز موّدت و حفاوت کردند، چنانکه یک روز از قضا سیف الملوک میرزا برای اصطیاد

و نخجیر کردن از دروازه شهر بیرون شد، چون خواست مراجعت کند مردم شهر او را نگذاشتند و دروازه شهر به روی او بستند. سیف الملوک بیچاره ماند و به لشکرگاه عمّ خویش فرمانفرما آمد. روز دیگر مردم کرمان نیز به درگاه فرمانفرما انجمن شدند و از جور سیف الملوک بنالیدند. در پایان کار فرمانفرما بفرمود تا علینقی خان قاجار، سیف الملوک را محبوسا به طرف فارس کوچ دهد و در نهان او را فرمود تا در اراضی بوانات سیف الملوک را رها داد و او به شهر یزد گریخت.

بعد از این واقعه فرمانفرما به شهر کرمان درآمد و مردم کرمان به اطاعت و انقیاد او کمر استوار کردند، زوجه سیف الملوک که دختر نایب السّلمطنه بود، این هنگام در باغ - نظر میان ارك کرمان جای داشت، دروازه قلعه ارك را به روی عمّ خویش بیست و علینقی خان قراگوزلو با فوج همدانی که به فرمان نایب السّلمطنه متوقف کرمان بود به حفظ و حراست قلعه نشست. فرمانفرما بفرمود تا لشکریان با یورش قلعه را فروگیرند. مصطفی قلی خان قشقائی برادر ایلخانی که بعد از مراجعت ایل با 2000 سوار قشقائی به لشکرگاه فرمانفرما پیوسته بود، در خدمت ارغون میرزا پسر حسنعلی میرزای شجاع السّلمطنه و جمعی دیگر از لشکر به تسخیر قلعه کمر بستند، و در اول حمله مصطفی قلی خان به زخم گلوله تنگ درگذشت و ارغون میرزا که در میان شجاعان لشکر به جلادت و شجاعت نامبردار بود، یورش داد و او نیز زخمی با گلوله برداشته بغلطید.

لشکریان پیش شدند و جسد او را از خاک برگرفته در گلیمی نهادند تا به کناری حمل دهند. در همان حال که جز حشاشه [ای] از جان در تن نداشت گفت «شمشیر ایران را در گلیم می پیچید» و جان بداد.

فرمانفرما چون این بدید در خشم شد و يك باره دل در فتح حصار بسته 50 روز آن قلعه را حصار داد تا از قلت علف و آذوقه کار بر قلعه گیان تنگ شده، ناچار در حصار بگشادند، لاکن فرمانفرما نام از خونخواهی ارغون میرزا و بی فرمانی علینقی خان - قراگوزلو نبرد و دختر نایب السّلمطنه را با ملازمان خدمت او

و مردم یزد چون فتح کرمان را معاینه کردند و دست سیف الملوک میرزا را از حکومت آنجا کوتاه دیدند خواستند تا سیف الدوله میرزای برادر سیف الملوک را که این وقت حکومت یزد داشت معزول دارند و در تحت فرمان فرمانفرما شوند، پس عریضه [ای] چند نگار داده به حضرت او فرستادند و خواستار شدند که با لشکر ساخته به طرف یزد کوچ دهد. فرمانفرما در جواب فرمود چون کرمان در تحت حکومت برادر اعیانی من شجاع السلطنه بود و بی سببی از وی انتزاع نمودند مداخلت ما در آنجا بی سندی نیست؛ لکن بی اجازت کارداران دولت، سفر یزد نتوانیم کرد.

آن گاه هلاکو میرزای پسر شجاع السلطنه را به حکومت کرمان برگماشت و میرزا حسن نظام العلما را ملازم خدمت او داشت و اباقا خان پسر دیگر شجاع السلطنه را که به جلادت مشهور بود، با لشکری شایسته به رباط شمس که سرحد کرمان و یزد است متوقف داشت و در عشر اول جمادی الاولی راه شیراز برگرفت و پسر عم و داماد خود محمد صادق خان پسر حسینقلی خان را روانه دربار شهریار نموده صورت حال را معروض داشت. و از چاکران نایب السلطنه، لنزجان انگلیس که معلم سرباز همدانی بود و الله ویردی خان نایب توپخانه ملازمت فرمانفرما را اختیار کردند و در رکاب او کوچ دادند.

اما از آن سوی هنگامی که نایب السلطنه مشغول تسخیر خوبوشان بود، محاصره قلعه باغ نظر به عرض او رسید، در زمان محمد نظر خان مافی و بدر خان جلیلود را با 500 تن تفنگچی نیشابوری و ترشیزی به مدد قلعه گیان فرستاد و ایشان چون به یزد رسیدند، خبر فتح قلعه را اصغا نمودند و در آنجا متوقف گشتند، اما مردم یزد چون دانستند، فرمانفرما مداخلت در کار یزد نخواهد کرد، عریضه [ای] نگار داده انفاذ درگاه نایب السلطنه داشتند و از تعدی سیف الدوله میرزا بنالیدند. نایب السلطنه فرزند خود قهرمان میرزا را که حکومت نیشابور داشت، به حکومت یزد مأمور فرمود و محمد رضا خان فراهانی را به وزارت او برکشید و ایشان در عشر آخر

جمادی الاخره وارد یزد شدند و سیف الدوله - میرزا به اتفاق سیف الملوک میرزا روانه دار الخلافه طهران گشتند.

آمدن ایلچی روس به درگاه پادشاه

و هم در این سال ایمپراطوری روس ینارال بسقوویچ را از گرجستان حاضر درگاه

کرده، به سرحدداری حدود مملکت له مأمور ساخت و ینارال بارون رازن را به جای او فرمانفرمای گرجستان کرد و بارون رازن بعد از ورود به گرجستان، میرزا ابراهیم برادر مهتر معتمد الدوله منوچهر خان را که در گرجستان می زیست به درگاه شاهنشاه ایران رسول فرستاد و صورت حال خویش و حکومت خود را در گرجستان معروض داشت و او در نیمه ربیع الاول وارد طهران شده، در سرای معتمد الدوله فرود شد و بعد از تقبیل سده سلطنت عربضه و پیشکش بارون رازن را پیش گذرانید و مورد اشفاق و الطاف پادشاه شد و به لقب خانی مفتخر آمد.

آن گاه شهریار تاجدار میرزا مهدی مستوفی پسر زکی خان نوری را برای تهنیت ورود بارون رازن به گرجستان به اتفاق میرزا ابراهیم خان روانه تفلیس داشت و چون معتمد الدوله این هنگام به نظم گیلان مشغول بود، میرزا ابراهیم خان برای دیدار برادر به اتفاق میرزا مهدی بیست و پنجم جمادی الاولی از دار الخلافه بیرون شده، به گیلان آمد و از آنجا از راه خلخال و اردبیل طریق تفلیس سپرد و میرزا مهدی ابلاغ فرمان پادشاه کرده، یک قطعه نشان شیر و خورشید الماس از قبل شهریار تسلیم سردار گرجستان کرد و بعد از 20 روز از تفلیس بیرون آمده، بیست و هفتم شوال وارد طهران گشت.

سبک داشتن پادشاه منال دیوانی را از رعایا

هم در این سال به سبب مرض طاعون و کثرت برف و شدت سرما و بلای غلاکار بر مردم ایران به صعوبت رفت. شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای مازندران و شاهزاده یحیی میرزا فرمانگزار گیلان و سلطان محمد میرزا حکمران اصفهان حاضر حضرت شهریار شدند، شاهنشاه عادل معادل 400000 تومان منال دیوانی اصفهان را از حمل رعیت سبک ساخت و منال گیلان و مازندران را نیز به تخفیف سبک کرد و چون از شدت قحط و غلا بیشتر مردم ایران در دار الخلافه طهران انجمن

شدند، شهریار بفرمود تا انباشتهای غلات و حبوبات را سر بکشوند و 7 ماه تمام انبوه فقرا و مساکین را اجری

داد تا هنگام حصاد جو و گندم برسید و مردمان تحصیل قوت توانستند کرد و به اوطان و مساکن خویش توانستند سفر نمود.

وقایع سال 1248 ه. / 1832 م. و آمدن وزیر مختار روس

اشاره

در سال 1248 ه. 7 ساعت و 42 دقیقه از شب پنجشنبه بیست و هشتم شوال چون برگذشت، آفتاب به برج حمل تحویل داد و شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار مجلس نوروز به پای برد. در این وقت خبر رسیدن گراف سیمانویچ از قبل ایمبراتور روسیه معروض افتاد، چه از شرایط عهدنامه بود که پیوسته يك تن از دولت روسیه در مملکت ایران مقیم باشد و کفیل امور دولتی و تجارتی بود و چنین کس را وزیر مختار نامیدند و نیز از دولت ایران در مملکت روسیه سفیری اقامت جوید و بدین امور واقف باشد.

بالجمله چون سفارت گراف سیما [ناویچ] شایع گشت، برحسب فرمان، نخست علی خان آدخلوی افشار نسقچی باشی نایب السلطنه از تبریز او را پذیره کرد و مهمان پذیر شد و روز ورود به دار الخلافه که پانزدهم ذیقعه بود، امان الله خان افشار و سلیمان خان - قاسملو تا يك فرسنگ او را استقبال کردند و در ارك سلطانی در سرائی شایسته فرود آوردند و روز دیگر میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه و چند تن دیگر از چاکران دربار او را دیدار کردند، تهنیت ورود گفتند. بعد از تقبیل سده سلطنت مقرر شد که در آذربایجان اقامت جوید. شهریار تاجدار پیشکش او را پذیرفتار شد و معادل 1000 تومان زر مسکوک و 4 بافته کشمیری و چهار نشان مرصع به جواهر آبدار او را و همراهان او را عطا فرمود و او در نیمه ذیحجه راه آذربایجان گرفت و میرزا الکسندر ترجمان خود را برای انفاذنامه و هدیه ایمبراتور به حضرت نایب السلطنه به خراسان فرستاد.

رسیدن رسول خان خوارزم

و هم در این سال الله قلی توره پادشاه خوارزم عریضه [ای] نگار داده با بزرگان تکه

و ساروق انفاذ درگاه نایب السّلطنه نمود و معروض داشت که اینک 5000 تن ترکمانان سالور در آن حضرت اسیر و دستگیرند و بلده سرخس که نشیمن ایشان بود يك باره خراب و بی آب است، اگر مروّت ملکانه را رفیق حال اسیران فرمائی و ایشان را از قید رقیت آزادی دهی من پابندانی کنم و ضامن باشم که از این پس این جماعت در اسر شیعیان و غارت مجتازان اقدام نکنند. بزرگان ترکمان با عریضه خان خوارزم به درگاه نایب السّلطنه آمدند و روی ضراعت و مسکنت بر خاک سودند و معادل 5000 تومان زر مسکوک پیشکش گذرانیدند و سجلی به کارداران دولت ایران سپردند بدین شرط:

اول: آنکه قبایل سالور هرگز در اراضی خراسان دست به اسر و نهب و غارت نگشایند.

دوم: آنکه در حدود و شوارع دیده بانان بگمارند تا اگر از قبایل ساروق و دیگر طوایف برای غارت بیرون شوند دافع و مانع آیند.

سیم: آنکه اگر مغافصه ترکمانان در خراسان اسیر گیرند یا مالی برند بر ذمت ایشان است که خود استرداد کنند.

چهارم: آنکه بازرگانان ایران را از آق دربند تا کنار جیحون حافظ و حارس باشند و اگر ایشان را زیانی برسد، از خویشتن جبر کسر کنند.

پنجم: تجّاری که اسیران را بیع و شری کنند در اراضی خود نگذارند و خود نیز نخرند و نفروشدند.

ششم: آنکه اگر فرمانگزار خراسان را تجهیز لشکر واجب افتد، ایشان نیز فرمان پذیر باشند و چندانکه توانند ساز سپاه کرده حاضر رکاب شوند.

بعد از این شرایط نایب السّلطنه 5000 تن اسیر سالور را آزاد فرموده تا راه سرخس برگرفتند و به جایگاه خویش شدند.

و از پس آن فرستاده یار محمّد خان افغان از هرات بازآمد و از آن سخنان که نایب السّلطنه پیام کرده بود چنانکه مذکور شد از نزد کامران میرزا خبری

بر مراد باز نیاورد؛ و معروض داشت که کامران میرزا سخن بر این نهاد که نایب السّ لطنه با من همان کند که با برادران خود در مملکت ایران روا دارد، در این سفر معادل 15000 تومان زر مسکوک به رسم پیشکش انفاذ درگاه دارم تا از تسخیر هرات خاطر خویش پرداخته کند و راه عراق پیش گیرد و اگر از این بر زیادت طلبد و انصاف نکند، ساخته مصاف شویم و

رزم دهیم تا هر کرا خدای خواهد نصرت دهد.

سفر نایب السّ لطنه به جانب طهران

نایب السّ لطنه از اصغای این کلمات برآشفت و تسخیر هرات را تصمیم عزم داد و لشکر آذربایجان را دیگر باره به خراسان طلب فرمود و عریضه [ای] نگار داده به درگاه شهریار فرستاد و خواستار شد تا سپاه مازندران و استرآباد نیز طریق خراسان گیرند.

شاهنشاه در پاسخ او فرمان کرد که برای فتح هرات ولیعهد ثانی شاهزاده محمّد میرزا نیک پسند است او را بگذار و خود طریق حضرت سپار که دیدار تو را نیک خواستاریم و رضا قلی خان زعفرانلو و محمّد خان قرائی و عبد الرضا خان یزدی را که گناه کرده دولت اند نیز با خود کوچ ده تا کیفر عمل خویش را مشاهدت کنند.

لاجرم نایب السّ لطنه بر حسب فرمان، شاهزاده محمّد میرزا را بگذاشت و 15000 تن سواره و پیاده را ملازم رکاب او ساخت و میرزا موسی رشتی نایب خراسان را به وزارت او برکشید و خود طریق حضرت برداشت و آن هر 3 تن را که شاه به نام خوانده بود با محمّد خان عرب میش مست و مهدی قلی خان برادر محمّد خان قرائی و جعفر قلی خان پسر نجفعلی خان شادلو مواظب و ملازم رکاب ساخت و رضا قلی خان و محمّد خان را 2 روز قبل از ورود خود وارد دار الخلافه نمود؛ و خویشان بیست و دوم محرم به شهر طهران درآمده تقبیل سده سلطنت کرد و مورد اشفاق بی کرانه آمد.

آن گاه حکم رفت تا رضا قلی خان و محمّد خان را روانه آذربایجان نمود. در منزل میانج رضا قلی خان مریض شده درگذشت و محمّد خان به سلامت متوقف تبریز

گشت. اما عبد الرضا خان از آن پیش که حاضر درگاه پادشاه شود، مقداری افیون بلع کرد تا مگر بدان درگذرد و عقاب و عتاب پادشاه قهرمان را نبیند، اثر افیون چندانکه از عاج (1) روح کند نبود و به سلامت بزیست.

اما از آن سوی چون این خبر در حضرت پادشاه مکشوف افتاد، آتش غضب پادشاه زبانه زدن گرفت که آیا عبد الرضا خان آن مکان از بهر خویش نهاده که محل بازپرس ما

بر او گران افتاده، چندانکه خویش را هلاک می کند تا در پیشگاه ما حاضر نشود. لاجرم بفرمود تا با بند و زنجیرش حاضر ساختند و او را همچنان به شاهزاده محمد ولی میرزا سپرد و گفت اگر به جای آن همه خزاین و دفائن که با توزیان کرد کالبدش را از روان پرداخته کنی روا باشد.

مردان دژخیم رنجیر او را گرفته از پیشگاه حضور بیرون شدند، چون به کریاس درگاه رسید دست فرابده کرد یک تن از عوانان را از میان برکشیده به شکم خویش زد، هم بدان زخم نمود؛ و کارد را از او بگرفتند و او را به خانه شاهزاده محمد ولی میرزا بردند و سپردند. دوشنبه بیست و هشتم محرم هنگام سپیده دم فرزندان و اهل شاهزاده محمد ولی میرزا که نزدیک به 300 تن بودند و این جمله به دست عبد الرضا خان منهبوب و مخدول بودند، چنانکه مذکور شد، بر او تاختند. از فرزندان، شاهزاده چنگیز میرزا و ناصر الدین میرزا و ناصر الله میرزا و داماد شاهزاده امام قلی میرزا نبیره بیک جان اوزبک پیشدستی کرده در قتلش آلات حرب و ضرب براندند و هرکس به اندازه خویش جراحی کرد و جسدش را بعد از 2 روز مدفون ساختند.

اما محمد تقی خان میش مست حاکم ترشیز از شاهنشاه بخشایش آورد و بفرمود تا بند او را برداشتند تا ملازم رکاب نایب السلطنه گشت و 2 پسر کوچک محمد خان قرانی را نیز در نزد پدر متوقف تبریز فرمود. این هنگام فرزند نایب السلطنه، خسرو میرزا با لشکر آذربایجان از تبریز رسیده، در ظاهر دار الخلافه فرود شد، و پس از روزی چند بر حسب فرمان

ص: 116

1- (1). از عاج بمعنی کندن است، و مقصود جان کندن و مرگ است.

پادشاه و صوابدید ولیعهد به جانب خراسان کوچ داد.

مقاتله قهرمان میرزا با اباقا خان در کرمان

از جانب دیگر چنانکه مذکور شد، چون فرزند نایب السّ لطنه، قهرمان میرزا در حکومت یزد استقرار یافت از مردم یزد و نائین سپاهی ساز کرده، با 500 تن سواره و پیاده خراسانی که ملتزم رکاب داشت برای تسخیر کرمان تصمیم عزم داد. محمّد نظر خان - مافی و بدر خان جلیلود نیز در رکاب او کوچ دادند. اباقا خان پسر شجاع السّ لطنه چون این بشنید لشکری آراسته کرد و پذیره جنگ شد. در قلعه باغین کرمان هردو سپاه یکدیگر را دیدار کردند و بانگ گیرودار بالا گرفت. اباقا خان فروغ الدّوله در آن جنگ جلادتی به نهایت کرد و با تیغ کشیده از یمین و شمال بتاخت و مرد و مرکب به خاک انداخت. زمانی دیر برنیامد که 200 تن از لشکر خراسانی و یزدی مقتول گشت و محمّد نظر خان مافی با جماعتی اسیر شد، بقیة السّیف طریق فرار گرفته تا یزد عنان بازکشیدند و اموال و ائقال ایشان منهب گشت.

شهریار تاجدار بعد از اصغای این قصّه بر قهرمان میرزا برآشفست که چرا بی اجازت کارداران دولت این جسارت کرد و او را از حکومت یزد معزول ساخته دیگر باره سیف الدّوله میرزا پسر ظلّ السّ لطان را نصب فرمود و حکومت کرمان را به نام هلاکو میرزا پسر شجاع السّ لطنه منشور کرد.

سفارت روس و انگلیس

از پس این وقایع محمّد حسین خان زنگنه ایشیک آقاسی نایب السّ لطنه و میرزا بابای حکیم باشی او مأمور به سفارت انگلیس و روس آمدند و میرزا محمّد تقی - علی آبادی منشی الممالک به جنایت آنکه دیهی را بی فرمان پادشاه منشور کرده [و] به سیورغال مردی داده بود معزول شد؛ و میرزا تقی نوائی مازندرانی به جای او منشی الممالک گشت و آن گاه نایب السّ لطنه معادل 50000 تومان زر مسکوک از شهریار عطا گرفته اجازت سفر خراسان یافت و نوزدهم ربیع الاول بدان جانب شتافت.

بلای امراض

اما این هنگام انواع اسقام و آلام در مملکت ایران گسترده گشت، محمّد قلی میرزا ملک آرای مازندران و حسام السّ لطنه فرمانگزار بروجرد و حشمة الدّوله

حکمران عراقین عرب و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله حاکم سمنان و خوار از امتداد بلائی طاعون طریق حضرت گرفتند و در دار الخلافه انجمن شدند. و هم در طهران نزدیک به 20000 تن به مرض تب لرزه و نوبه درگذشت و نیز از امتداد بلائی نوبه در ایران افزون از 200000 تن نابود گشت و مزاج پادشاه همچنان از راه بگشت و مدتی دراز به تب لرزه روز گذاشت. بعد از ادای صدقات و امضای معالجات چون روی بهبودی دیدار شد شجاع السلطنه را رخصت فرموده تا نخست در شیراز شده به دستگیری برادر اراضی کوه کیلویه و دشتستان را به نظم کرده، سفر کرمان کند و در آن مملکت فرمانگزار باشد.

مراجعت نایب السلطنه از طهران به خراسان

اما از آن سوی چون نایب السلطنه راه خراسان گرفت برحسب فرمان، سوار شاهیسون و خمسه نیز ملازم رکاب او گشت و مصطفی قلی خان با سرباز سمنان و دامغان در عرض راه بدو پیوست. در چمن کلپوش 10 روز لشکرگاه کرد تا لشکر مازندران و استرآباد برسیدند و از آنجا به طرف خوبوشان کوچ داد و فرمان کرد تا ولیعهد ثانی شاهزاده محمد میرزا به تسخیر هرات شتاب گیرد و شاهزاده بی توانی خیمه بیرون زد.

خسرو میرزا را با لشکر آذربایجان و نجف علی خان شادلو و امیر علینقی خان عرب حاکم طبرس و امیر اسد الله خان عرب حاکم قائنات و دیگر خوانین با لشکرهای خود ملتزم رکاب شدند و ملک قاسم میرزای افغان پسر حاجی فیروز و شاه پسند خان افغان که نیز کینه خواه کامران میرزا بودند بدو پیوستند.

سفر ولیعهد ثانی محمد میرزا به هرات

و شاهزاده به جانب هرات سرعت گرفت، و بعد از بیرون شدن او نایب السلطنه در عشر اول جمادی الاولی از خوبوشان کوچ داده به شهر مشهد آمد و میرزا ابو القاسم - قایم مقام را با سواره و پیاده که در رکاب داشت از قفای شاهزاده محمد میرزا گسیل نمود.

اما شاهزاده محمد میرزا نخستین به اراضی کوسویه عبور فرمود، اگرچه یار - محمد خان افغان در مشهد مقدس محبوس بود؛ لکن جماعتی که به حفظ قلعه کوسویه مقرر داشته بود دست از حراست باز نداشتند و ابواب قلعه را به روی لشکریان فراز

کردند. شاهزاده حکم به یورش داد، ساعتی بر زیادت نرفت که سپاهیان بر قلعه چیره شدند و افغانان را که در آنجا نگاهبان بودند اسیر گرفتند. آن گاه شاهزاده جمعی از پیادگان خراسان را به حراست آن قلعه بازگذاشت و راه هرات برداشت و بی آنکه به فتح قلعه غوریان نظری گمارد تا پل نقره که 3 فرسنگ تا هرات مسافت است براند.

و از آن سوی نیز کامران میرزا 5000 سوار افغان را که از کمات رجال بودند ساخته جنگ کرده بیرون فرستاد. در پل نقره هر 2 لشکر با یکدیگر آمیختند و بانگ گیرودار بالا گرفت و گرد سوار جهان را تار کرد، زمانی باهم بگشتند و از هم بگشتند. ناگاه توپچیان دهان توپها را به سوی افغانان گشاد دادند و از آن جماعت فراوان کس با خاک پست شد، لاجرم [افغانان] عنان برتافته به جانب هرات در تگ تاز آمدند و سواران خراسانی از قفای ایشان تا دروازه آن بلده تاختن کردند. از پس این فتح شاهزاده کوچ داده در نیم فرسنگی هرات لشکرگاه کرد.

اما قایم مقام از قفای شاهزاده طی مسافت کرده، چون به غوریان رسید 2000 سواره و پیاده به محاصره غوریان بازداشت و خود با دیگر لشکریان به لشکرگاه شاهزاده پیوست. کامران میرزا دیگر باره جلادتی کرده از نو تجهیز لشکر کرده و کزتی دیگر با شاهزاده نبرد آزمود؛ و هم سودی نبرد و مردمش کوفته و شکسته باز هرات شدند و او در تنگنای محاصره افتاد.

خاتمه کار نایب السلطنه اعلی الله مقامه

اما چون حکم قضا دیگرگون بود، کار هرات بر حسب آرزو نیامد، از بهر آنکه نایب السلطنه روزگاری دراز بود که حرارت کبد و زحمت کالبد داشت و اطبای انگریزی و ایرانی به مداوای او روز می بردند و گاهگاه بهبودی حاصل می گشت. آن هنگام که سفر خراسان خواست کرد حکیم کارمل و جان مکنیل که دو طبیب نام بردار انگلیس بودند و جمعی از اطبای ایران همداستان گشتند که اگر نایب السلطنه سفر کند و حرکت مورث مزید حرارت شود، این ورم که

از سر انگشتان پای تا پایان ران را فروگرفته است سبب هلاکت خواهد گشت. قایم مقام چون این معنی را بدانست در نهان صورت حال را در

حضرت شاهنشاه معروض داشت و شهریار تاجدار او را پیام داد که برای حفظ بدن اگر این سفر را به دیگر وقت مقرر داری روا باشد.

نایب السّ لطنه چون معلوم کرد که سبب این پیام قایم مقام بوده، بیم کرد که مبادا شاهنشاه چنان داند که از زحمت سفر و کوچ دادن لشکر تقاعدی ورزیده و خویشان قایم مقام را بگفتن این کلمات انگیخته، از این روی بر قایم مقام خشم گرفت و سر و مغز او را با صدمت مشت درهم کوفت و راه خراسان پیش داشت. بعد از ورود به ارض اقدس هر روز مرض فزونی گرفت و قوت بدن اندک شد. چون این خبر به پادشاه برداشتند معادل 5000 تومان زر مسکوک به حکیم کارمل انگریزی عطا فرمود و او را به اتفاق میرزا علینقی رکن ملازم آصف الدوله روانه مشهد مقدس داشت، از قضا حکیم کارمل در منزل میامی به مرض نوبه مدهوش گشت و هم در آن بیهوشی درگذشت. بعد از او کارداران دولت خواستند تا جان مکنیل را که طبیعی حاذق و نایب اول ایلچی انگلیس بود، برای معالجت گسیل مشهد سازند و او با این سفر رضا نداد، چه دانسته بود که مرض نایب السّ لطنه مداوا نپذیرد. این هنگام امنای دولت حکیم داود خان مسیحی را برگ و ساز راه کرده سفر مشهد فرمودند، او نیز به مرض نوبه گرفتار شد و حرکت نتوانست کرد.

مع القصة اجل که شاه از گدا نشناسد و توانگر از درویش نداند راه نزدیک کرد، مرض قوت گرفت، ورم پایها طریق صعود سپرد. نایب السّ لطنه تفرّس کرد که سفر آن جهانی در پیش است، میرزا علینقی رکن را پیش طلبید و فرمود کار دیگرگون شد و ما را سفری دیگر پیش آمد، اما با رحمت خداوند غفار امیدوارم، اینک 47 سال در این جهان روز شمرده ام و هرگز از فرمان پدر به يك سوی نشده ام، بیشتر وقت با مردم روم و روس در دار و کوب بوده ام و رواج دین کرده ام، و هم اکنون

راز دل با خداوند این خاک خواهم گفت و در این تربت پاک خواهم خفت. غم فرزندان و بازماندگان ندارم که ایشان بندگان آیند و فرزندان پادشاه. و صبح پنجشنبه دهم جمادی الاخره سال 1249 ه. / 26 اکتبر 1833 م. دم دربست و به ملکوت یزدانی پیوست.

میرزا علینقی رکن در حال، راه دار الخلافه برگرفت و بیست و چهارم جمادی الاخره وارد طهران گشت. هیچ کس را نیروی آن نبود که در ابلاغ این خبر ساعی گردد و در حضرت پادشاه ناعی (1) آید، عاقبت دو تن از شاهزادگان کودک را که نوآموز سخن

بودند این سخن را آموخته کردند تا ناگاه به زبان راندند و شاه را بر شاهراه تیمار نشانند.

شهریار سالخورده را در مرگ چنین پسر که عزم افراسیاب و دل اسفندیار داشت آن به سر آمد که کیومرث را در مرگ سیامک و فریدون را در قتل ایرج و کاوس را در خون سیاوش و گشتاسب را در ماتم روئین تن روا بود و از آنجا که در شریعت سلطنت پسندیده نیست که بنیان صبر و سکون پادشاهان چون دیگر مردم به دست قواصف بلا و عواصف عنامتزلزل شود، شهریار تاجدار خویشتن داری همی کرد و فرمان داد تا مردم آذربایجان و سکنه خراسان، شاهزاده محمد میرزا را که غصن آن اصله؛ و ثمر آن نخله؛ و فروغ آن ماه؛ و فرزند آن شاه است به جای او بشناسند و فرمانش را نرم گردن و فروتن باشند.

آن گاه ظلّ السلطان که با نایب السلطنه برادر اعیانی بود در سرای خویش مجلس سوگواری گسترده کرد و اعیان درگاه و قواد سپاه و تمامت لشکری و رعیت در سوگ چنان پادشاه سلبها سیاه کردند و بانگ ناله و آه به ماه بردند.

مراجعت ولیعهد ثانی از هرات

اما از آن سوی در مشهد مقدّس چون نایب السلطنه به جنان جاوید خرامید، محرمان درگاه و محرمان حضرت 3 روز این راز را مستور داشتند تا مبادا در کنار هرات از چنین خبر پشت لشکر شکسته شود و مسرعی که رفتن برق و باد

ص: 121

1- (1). ناعی: یعنی کسیکه خبر مرگ بیاورد.

می دانست گسیل لشکرگاه داشتند و بعد از 3 روزی جسد او را از ارك شهر مشهد به روضه مطهره حضرت رضا علیه الصلوة و السلام تحویل داده، در مقامی ارجمند با خاك سپردند. اما چون قایم مقام و سران سپاه از این واقعه آگاه شدند، چنان صواب شمردند که با کامران میرزا کار به مصالحت و مسالمت کنند، لاجرم میرزا موسی گیلانی نایب خراسان و نجفعلی خان کردشادلو به شهر هرات در رفتند و کامران را که در آرزوی چنین روز بود، بشارت مصالحت دادند.

آن گاه میرزا موسی مراجعت به لشکرگاه کرد و نجفعلی خان برای انجام شرایط

مصالحه در هرات متوقف گشت. پس شاهزاده محمد میرزا از کنار هرات کوچ داده طریق مراجعت گرفت و 200 خانوار سکنه کوسویه را به امیر اسد الله خان عرب سپرد تا با خود ببرد و در عشر آخر جمادی الاخره وارد مشهد مقدس گشت و از پس چند روز نجفعلی خان شادلو با يك تن از مردم کامران میرزا برسید و معروض داشت که کامران میرزا انجام کار مصالحه را به رأی و رؤیت یار محمد خان که در این حضرت محبوس است باز گذاشت.

پس کارداران شاهزاده محمد میرزا، یار محمد خان را حاضر ساخته با او در کار مصالحه سخن کردند و او در پایان امر کار بر این نهاد که کامران میرزا سکه و خطبه به نام شاهنشاه ایران کند و 15000 تومان زر مسکوک با 50 رزمه (1) نسیج کشمیر به رسم پیشکش پیش بگذارند و کس به نزد کامران میرزا فرستاد و او را از شرایط مصالحت آگهی داد. پس کامران میرزا بی توانی يك تن از فرزندان خود را روانه مشهد مقدس نمود تا ادای آداب تعزیت و تسلیت کرد و آن پیشکش را از پیشگاه شاهزاده بگذرانید.

و هم در این سال چنانکه از این پیش مرقوم شد بعد از مراجعت خسرو میرزا از سفارت روس يك کرور تومان زر بر ذمت کارداران ایران به جا ماند که بعد از مدت معین تسلیم خازنان دولت روسیه دارند، و این هنگام وقت ادای آن

ص: 122

1- (1). رزمه: بکسر راء بسته بندی و بقچه لباس است.

زر بود، پس شهریار تاجدار میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه را مأمور به سفارت روس فرمود که در ادای آن زر تسویفی اندازد و از نو میعادى نهد. و این معنی پوشیده بود که نایب السّلطنه در زمان زندگانی خویش با کارداران روس سخن کرده و زمان ادای زر را 2 سال دیگر مهلت نهاده [بود].

مع القصة این خبر به شاهزاده محمّد میرزا رسید و او از راز پدر و میعاد او آگاه بود، پس در حال عریضه [ای] نگار داده به حضرت شهریار فرستاد که کارداران دولت ایران این رنج نبرند و ایلچی به جانب روس گسیل نفرمایند و هرگز نام این دین بر زبان نرانند که ادای این زر بر ذمّت من است.

لاجرم شهریار تاجدار شادخاطر شده او را مورد نواخت و نوازش فرمود و میرزا - ابو القاسم قایم مقام را طلب داشت تا حاضر درگاه شده، در نظم آذربایجان و انتظام خراسان و تعیین ولیعهد آنچه واجب باشد اصغا نماید. و محمّد باقر خان قاجار دولّو برادر آصف الدوله را که خال شاهزاده محمّد میرزا بود با 100 بسته جامه تشریف روانه خراسان فرمود تا سوگواران نایب السّلطنه را که سلب سیاه در بر کرده بودند، از سوگواری بر آرند و میرزا محمّد خان پسر آصف الدوله را نیز با 100 دست جامه دیگر مأمور به آذربایجان فرمود.

کیفر یافتن مرتضی قلی خان ایل بیگی قشقائی

و هم در این سال مرتضی قلی خان ایل بیگی قبایل قشقائی مورد نکال و عقاب آمد.

همانا چون جماعت خلج از اراضی روم به ایران سفر کردند، گروهی از آن قبایل جدا شده طریق فارس سپردند، مردم خلج این گروه را قاچقایی گفتند که به معنی گریخته است و این زمان به تغییر السنه به قشقائی مشهورند و راقم حروف ذکر قبایل ترکمان و سبب القاب ایشان را در قصه اغوز خان مرقوم داشت.

مع القصة بعد از جانی خان ایلخانی قشقائی فرزندان او برحسب فرمان شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس مکانتی تمام به دست کرده، محمّد علی خان لقب ایلخانی یافت و مرتضی قلی خان ایل بیگی شد و چون محمّد زکی خان سردار نوری از وزارت فارس معزول گشته با جماعت نوری از آن بلده بیرون شد، همه روزه این

برادران بر شوکت بیفزودند و قوتی تازه به دست کردند، خاصه مرتضی قلی خان ایل بیگی که تنمّر دیگر داشت و آرزوی افزون از حوصله خویش می اندوخت از 60000 خانوار ایل والوس فارس 2000 خانوار که به مال از دیگران افزون بودند، گزیده کرد و ایشان را عمله نام نهاد و از این خانوار نیز 2000 سوار اختیار نمود و حکم داد که ایشان پیوسته شاکی السّلاح ملازم خدمت او باشند راکبا او راجلا از وی جدا نشوند و ادات و آلات ملوکانه از بهر خود راست کرد، چندانکه هنگام لهُو و لعب؛ و گساریدن عصیر عنب، مردم طرب، سلطانش خطاب کردند؛ و هرگز طریق شهر بند شیراز نمی سپرد و در حضرت فرمانفرما حاضر نمی گشت.

و نیز وقتی شاهرخ میرزا پسر فرمانفرما را بفریفت و او را برداشته با 8000 مرد لشکری به اراضی قمشه تاختن کرد و خان خانان سلیمان خان پسر امیر محمّد قاسم خان قاجار را که از جانب مادر نسب با شهریار نامور داشت از حکومت قمشه خلع نمود و شاهرخ میرزا را به جای او گذاشت. چون کردار او بر فرمانفرما ناگوار آمد دیگر باره خواستار شد که محمّد زکی خان نوری برحسب فرمان پادشاه به شرط وزارت طریق شیراز سپرد. چون محمّد زکی خان به اصفهان رسید معلوم داشت که مرتضی قلی خان با 5000 تن سواره و پیاده در سر راه انتظار او می برد تا بدو تازد و جهان از وجودش بپردازد ناچار محمّد زکی خان طریق مراجعت سپرد.

بالجمله کردار او بر خاطر پادشاه ثقیل افتاد و آن هنگام که شجاع السّلطنه را رخصت فارس و کرمان می فرمود، چنانکه رقم شد او را گفت که فرمانفرما را در تدمیر مرتضی قلی خان تحریضی ده. شجاع السّلطنه بعد از ورود به اصفهان فرزند خود اباقا خان را به نزد برادر گسیل ساخت و پیام پادشاه را بگذاشت. لاجرم فرمانفرما آقا بابا خان مازندرانی سردار فارس را مأمور به اراضی فیروزآباد ساخت و فرمود مرتضی قلی خان را به هر نحو توانی دستگیر کن و بسته به نزد ما فرست، و خود در شیراز محمّد علی خان ایلخانی و میرزا قاسم خان داماد او را بگرفت و در حبس خانه

بازداشت و فرزند خود امامقلی میرزا را به خانۀ میرزا علی اکبر قوام الملک فرستاد تا او را به اتفاق پسرش میرزا محمد خان کلانتر گرفته مغولها به درگاه آورد. و برحسب امر ایشان را نیز در زندان خانۀ ایلخانی و دامادش محبوس داشتند.

اما از آن سوی آقا بابا خان طی مسافت کرده، در قلعه فیروزآباد اقامت جست و با مرتضی قلی خان که در آن اراضی سکون داشت و با کبر و خیالای تمام می زیست ابواب مکاتیب و مهربانی مفتوح ساخت و عاقبت الامر او را به اندرون قلعه طلب داشت تا از در صواب و صلاح باهم سخن کنند و کدورت ضمیر فرمانفرما را صافی دارند.

مرتضی قلی خان که هرگز هیچکس را زبردست خود نمی پنداشت با 40 تن از مردان رزم آزموده، به درون قلعه آمد و با آقابابا خان در مجلس مشاورت و محاورت بنشست. چون لختی سخن کردند آقابابا خان منشور فرمانفرما را بدو داد و گفت هم اکنون برحسب این فرمان مجرم و محبوسی، بی توانی دست فرا بند ده، تا تو را بی آسیب به جانب شیراز کوچ دهم.

مرتضی قلی خان از اصغای این سخن خشمناک شده زبان به دشنام برگشاد و از جای جنبش کرده راه بیرون شدن قلعه پیش داشت. گروهی از تفنگچیان که در بیرون دروازه قلعه جای داشتند، برحسب مواضعه آقا بابا خان دهان تفنگها را به سوی او و مردمش گشاد دادند. مرتضی قلی خان چون راه بیرون شدن نیافت در کریاس قلعه اقامت جست و مردمش در گرد او انجمن شدند و در دروازه قلعه را به روی خویش بر بستند. تفنگچیان از روزن در و فراز بام تگرگ گلوله بر ایشان باریدن گرفتند و تا از آن 40 تن کس به جای بود، مرتضی قلی خان را آسیب نرسید، بعد از قتل آن جماعت یک پای مرتضی قلی خان نیز زخم گلوله برداشت و او گرفتار شد. آقا بابا خان او را محبوسا به شیراز آورد، پس از روزی چند به همان زخم وداع جهان گفت.

آن گاه فرمانفرما بفرمود تا میرزا قاسم خان خلیج داماد ایلخانی را از هردو چشم نابینا کردند و اموال او را مأخوذ داشتند. و هم در این وقت از قضا در مقبره اجداد ایلخانی بیرون دروازه کازرون معادل 60000 تومان زر مسکوک

آشکار شده کارگزاران فرمانفرما مضبوط نمودند.

مع القصة چون مرتضی قلی خان که اصل فتنه و بیخ فساد بود قلع و قمع گشت، فرمانفرما، ایلخانی و میرزا علی اکبر و فرزندان او را از زندان برآورده نوازش فرمودند و بر سر عمل بازداشت.

وقایع سال 1249 ه. / 1833 م. و خاتمه امر شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار

اشاره

در سال 1249 ه. چون يك ساعت و 30 دقیقه از جمعه دهم ذی‌قعدة سپری شد، آفتاب به بیت الشرف در رفت و شهریار ایران فتحعلی شاه قاجار بساط عید درنوشت و پس از روزی چند کرنیل با 23 تن از معلمین انگریز که برای تعلیم سرباز آذربایجان احضار شده بود، از راه رسیدند و مستر لنزی معلم توپخانه با حمل های تفنگ انگلیسی وارد گشت، و همگان مورد نواخت و نوازش آمدند.

آن گاه شهریار دیندار برای تقبیل آستان بضعه موسی بن جعفر علیهما السلام سفر قم فرمود؛ و در آنجا میرزا علی محمد خان کاشی را که از وزارت ظل السلطان معزول و در آن بقعه زاویه خمول داشت، حکم داد که ایوان پیش قبه مطهره را از خشت زر کند و از ذروة قبه تا به پای سنگ بلور رسم سازد. و از خزانه خویش چندانکه دینار و درم به کار بود نثار کرد.

و هم در آنجا سلطان محمد میرزا فرمانگزار اصفهان حاضر حضرت شد و ملتزم رکاب گشته روز عید غدیر در دار الخلافه فرود شد.

بزم سور و سرور شاهزادگان

و در این وقت به فرمان شهریار جشن سور و سرور آراسته گشت و بساط عیش و عرسی که خسروان را درخور است ساخته شد و سیف الدوله سلطان محمد میرزا و برادر اعیانی او نیر الدوله فرخ سیر میرزا حاکم همدان و شاهزاده صاحبقران میرزا امیر - توپخانه و زنبورك خانه هریک با ضجعی شایسته جفت آمدند و حسینعلی خان معیر الممالک و سلیمان خان قاسملو سرهنگ هزاره افشار به مصاهرت شاهنشاه

قرین مفاخرت گشتند. بعد از انجام این سور و سرور سیف الدوله طریق اصفهان گرفت و نیر الدوله باز همدان شد.

درگیری خسرو میرزا با ترکمانان

و هم در این سال در نیمه ذیحجه خسرو میرزا برادر شاهزاده محمد میرزا که در آق دربند خراسان حافظ آن ثغور و ناظم آن اراضی بود، هنگام مراجعت به مشهد مقدس با جماعتی از ترکمانان دچار شد و رزمی صعب پیوست و مردانه بکوشید و ایشان را بشکست، برخی را بکشت و گروهی اسیر گرفت. از این ظفر کبری تمام و تمامی بزرگ در دماغش جای کرد و بعد از ورود به مشهد مقدس از مسکنت و خضوع در حضرت برادر بکاست و عاقبت زیست بر وی صعب نمود، راه فرار برگرفته بیست و چهارم محرم با یک سوار وارد دار الخلافه گشت و در سرای ظلّ السلطان فرود شد و به کیفر این جنایت از قبل شهریار مورد عنایت نگشت.

و از پس این واقعه ترکمانان تکه به اراضی ترشیز تاختن کردند و جمعی اسیر گرفتند و مال فراوان به یغما بردند. و چون طریق مراجعت گرفتند، شاهزاده اسمعیل میرزا حاکم بسطام [با] جماعتی از ققای ایشان بتاقت تا بدیشان در رسیدند؛ و 15 کس بکشتند و 20 تن اسیر کردند و اموال منهبه را استرداد نمودند.

آمدن ارستوف از دولت روس

و هم در این وقت نیکولای باولیچ ایمراتور روسیه بعد از اصغای قصه وفات نایب السّ لطنه قانون سوگواری بگذاشت و ارستوف را که از اعیان درگاه بود با مکتوب تعزیت به حضرت شاهنشاه فرستاد و او در نیمه محرم سال 1250 ه. / اواخر مه 1834 م.

وارد طهران گشت و حاضر حضرت شده، مکتوب ایمراتور را به شاهنشاه ایران سپرد و آداب تسلیت و تعزیت به پای برد؛ و از قبل ایمراتور روسیه تشدید و ترصیص امور شاهزاده محمد میرزا را خواستار گشت. آن گاه مورد نواخت و نوازش شهریار تاجدار شده، با پاسخ نامه ایمراتور طریق مراجعت سپرد.

و شاهنشاه منشور کرد که شاهزاده محمد میرزا از خراسان سفر کرده حاضر درگاه شود. و این وقت مزاج پادشاه از اعتدال بگشت و به مرض نوبه و ذات الجنب و

ذات الصّدر مدّتی دراز انباز بود و این سبب طغیان و عصیان راهزنان گشت، چندانکه جمعی از قبایل بختیاری معادل 20000 تومان منال دیوانی را که از اصفهان به طهران حمل می دادند، به غارت بردند و مجتازان و بازرگانان را از طرق و شوارع فارس و اصفهان زحمت بسیار کردند، تا شاهنشاه را آثار بهبودی پدیدار گشت و مردمان بر صراط مستقیم مستقرّ آمدند.

و از آن سوی چون شاهزاده محمّد میرزا منشور احضار خویش را به دربار شهریار مطالعت کرد، برادر اعیانی خود قهرمان میرزا را به حکومت خراسان بگذاشت و محمّد رضا خان فراهانی را به وزارت او بازداشت و میرزا ابو القاسم قائم مقام را ملترم رکاب ساخته روز شنبه ششم صفر سال 1250 هـ. / 15 ژوئن 1834 م. وارد دار الخلافه گشت. شاهزاده صاحبقران میرزای سالار توپخانه و زنبورکخانه با 4 عراده توپ پذیره گشت و برحسب فرمان عبد الله خان امین الدوله و میرزا آقا خان وزیر لشکر با 10 تن از مستوفیان طریق استقبال سپرد، و شاهزاده بعد از ورود به شهر تقبیل سده سلطنت کرده،

مورد الطاف و اشفاق خسروانی گشت و بیرون دروازه طهران در باغ نگارستان منزل فرمود و صاحبقران میرزا به مهمانداری او معین گشت.

تفویض ولایتعهد دولت ایران به شاهزاده جوانبخت محمّد میرزا

اما شاهزاده ظلّ السلطان برادر اعیانی نایب السلطنه چشم آن داشت که از پس نایب - السلطنه منصب ولایتعهد بدو تفویض شود؛ و کارداران دولت ایران دو گروه شدند و مجلس مشاوره و محاوره بیاراستند. الله یار خان آصف الدوله که خال شاهزاده محمّد میرزا بود، به اتفاق غلامحسین خان سپهدار و منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله و جماعتی از چاکران دربار در تشدید امر شاهزاده محمّد میرزا و تفویض ولایتعهد بدو رأی همی زدند؛ و عبد الله خان امین الدوله و میرزا تقی علی آبادی و گروهی دیگر ظلّ السلطان را به نیابت سلطنت می ستودند. در پایان امر چون میراث پدر خاصّ فرزند است، شهریار تاجدار محمّد میرزا را به نیابت سلطنت

اختیار نمود. و هم او نخست به فراستی که خاص پادشاهان است دانسته بود که وارث تاج و تخت محمد میرزا خواهد گشت، چنانکه از آن پیش که نایب السلطنه وداع جهان گوید بسیار وقت محمد میرزا را طلب می فرمود و او را اندرز می گفت و در نهان مژده سلطنت بدو می داد و بازماندگان دولت و پردگیان سرای سلطنت را بدو می سپرد.

و شبی چنان افتاد که شهریار تاجدار انجمنی کرد و چند تن از شاهزادگان را در گرد خود رخصت جلوس فرمود و شاهزاده محمد میرزا از پس حلقه شاهزادگان بنشست و چشم همی بر شهریار داشت و بر بازویند پادشاه که الماس دریای نور نیز در آن نصب بود دزدیده نظری می گماشت، ناگاه پادشاه چنانکه کمتر از اهل محفل آگاه شدند، او را القا فرمود که نگران چیستی؟ این بازویندها بی زحمت این شاهزادگان بهره تو خواهد بود و چند کت به زیر لب فرمود به تو می رسد. محمد میرزا از این کلمات سخت شرمگین شد و عرق خجالت بریخت.

مع القصة چون شهریار، شاهزاده محمد میرزا را ولیعهد دولت فرمود، خواست تا ظل السلطان آزرده خاطر نباشد و در میان بزرگان ایران از محل خویش ساقط نشود فرمان کرد تا جمعی از شاهزادگان و گروهی از بزرگان حضرت و شناختگان دولت در نزد سلطان مجلسی کردند و منوچهر خان معتمد الدوله را فرمود هم اکنون به اتفاق محمد میرزا به نزدیک ظل السلطان حاضر باش و در انجمن با او بگوی:

برادر اعیانی تو نایب السلطنه چندانکه زندگانی داشت اطراف مملکت را حافظ و ناصر بود و با اعدای دین و دولت کار به مبارزت و مقاتلت همی کرد و تو حاضر حضرت بودی و به حراست خزاین و دفاین و نظم دار الخلافه روز همی بردی، اینک محمد میرزا فرزند برادر تو است، اگر خواهی به نام و نشان پدر باشد و کار و کردار پدر کند و اگر نه او را به جای خود در دار الخلافه بگذار و خود به جای برادر باش و طریق آذربایجان سپار.

ظل السلطان که مکنون خاطر پادشاه را دانسته بود، عرض کرد که: فرزند

برادر من به جای برادر من است، صواب آن است که محمد میرزا به نام و نشان پدر باشد و منصب ولایتعهد بدو تفویض شود و در آذربایجان که خرد و بزرگ را شناخته و پشت و روی امور را دیده و دانسته زیستن کند و من بنده که خوکرده حضرتم همچنان سر به خاک درگاه نهم و پاسبان آستان باشم.

لاجرم شاهنشاه ایران او را تحسین فرستاده، فرمان داد تا تمامت ملکزادگان و عبد الله خان امین الدوله با جماعت مستوفیان و دبیران و میرزا آقا خان وزیر لشکر با سران سپاه و قواد درگاه در باغ نگارستان بساطی شاهوار گسترده کردند، آن گاه به فرمان شاهنشاه، فرمان ولایتعهد و نیابت سلطنت با شمشیر مرصع به جواهر آبدار و خنجر مکمل به لالی شاهوار و کمر نشان شیر و خورشید که خاص منصب ولایتعهد است و خلعتی درخور، شاهزاده صاحبقران میرزا برداشته، روز پنجشنبه دوازدهم صفر به باغ نگارستان تحویل داد.

و شاهزاده محمد میرزا پذیره تشریفات ملکی کرده، به ولایتعهد نامبردار گشت. و تمام مردم را به ایثار درهم و دینار کامکار ساخت و با آن جماعت اشراف حاضر درگاه پادشاه شده، جبین [ضراعت] شکرگزاری بر خاک سود و رخصت سفر آذربایجان حاصل کرده، شانزدهم شهر صفر راه برگرفت و برحسب فرمان، میرزا محمد پسر قایم مقام وزیر آذربایجان گشت و نیز شهریار حکم کرد تا برادر ولیعهد، خسرو میرزا را

شاهزاده امام ویردی میرزا برداشته به نزدیک برادر برد و بدو سپرد.

مع القصة بعد از ورود به آذربایجان مردم دیده به دیدار او روشن کردند و خاطر به خیال او گلشن ساختند. اما برادران ولیعهد خسرو میرزا و جهانگیر میرزا و احمد میرزا و یک تن دیگر که چهار از یک مادر بودند باهم مواضع نهادند و در نهان آهنگ عصیان و طغیان کردند، لاجرم ولیعهد فرمان داد تا ایشان را از تبریز کوچ داده در قلعه اردبیل محبوس داشتند.

طغیان خوانین خراسان

اما از سوی خراسان چون ولیعهد دولت محمد میرزا از آن اراضی بیرون می شد، قهرمان میرزا را به فرمانگزاری آن مملکت گذاشت و نور محمد خان برادر آصف

الدوله سردار خراسان را نیز در خدمت او بازداشت. بعد از بیرون شدن ولیعهد، رضاقلی خان - چاپشلو حاکم دره جز را که نایب السلطنه، عباسقلی خان نام نهاد و پلنگ توش خان حاکم کلات از طریق فرمانبرداری تقاعدی ورزیدند، لاجرم نور محمد خان لشکری کرده به اراضی دره جز تاختن کرد.

عباسقلی خان مقاتلت با سردار را بیرون قوت خود یافت، بی توانی به درگاه او شتافت، بعد از ادای منال دیوان از فرزندان خویشان و اعیان دره جز چند کس در خدمت سردار به گروگان فرستاد و خاطر او را از قبل خویش مجموع ساخت. پلنگ توش خان چون این بدید با سردار همین معامله کرد، به قدم ضراعت به لشکرگاه شتافته نیکو خدمتی نمود و رخصت مراجعت یافته باز کلات شد و نور محمد خان به مشهد مقدس مراجعت نمود و صورت این حال در عشر اول ربیع الاول معروض درگاه پادشاه افتاد.

تاختن شجاع الملك میرزای افغان به افغانستان

و هم در این سال شجاع الملك میرزای افغان تسخیر قندهار را تصمیم عزم داد. و این شجاع الملك بعد از آنکه پدرش تیمور شاه به جهان دیگر شد، چون با برادران پهلوانتوانست زد، پناهنده دولت انگلیس شد و سالها با مختصر بضاعتی در زیر لوای آن جماعت بود. آن گاه که نایب السلطنه آهنگ هرات کرد، این معنی بر کارداران انگلیس ناگوار افتاد، چه ایشان چنان در خاطر نهاده اند که چون مملکت هرات و افغانستان در تحت فرمان پادشاه ایران افتد، در حکومت هندوستان خللی خواهد رفت.

لاجرم مستر مکنیل ایلچی انگلیس که متوقف دار الخلافه بود، نایب اول خود جان - مکنیل را روانه خراسان نموده، باشد که نایب السلطنه را از این آهنگ بگرداند. چون او را موافق شرایط عهدنامه دولتین ایران و انگلیس حجتی نبود، بی نیل مرام مراجعت کرد و نایب السلطنه نیز روزگار نیافت که این کار به پای برد.

اما کارداران انگلیس پسندیده می داشتند که شجاع الملك بر افغانستان غلبه جوید و او نیز در میان ایران و هندوستان سدّی دیگر باشد. لاجرم او را به 3000 تن لشکر هندوستان مدد دادند. رنجید سکه صوبه دار مملکت کشمیر و

میر غلامعلی خان والی سند به رضاجوئی کارداران انگلیس از اعانت و رعایت او دست بازداشتند و گروهی از افغانان نیز در گرد او انجمن شدند.

بالجمله شجاع الملك با 30000 مرد لشکری و توپخانه از راه پنجاب و کنار رودخانه سند طی مسافت کرده، قندهار را حصار داد. برادران فتح خان افغان که هریک در آن اراضی مکاتی جداگانه داشتند تجهیز لشکر کرده، در ظاهر قندهار با شجاع الملك رزمی صعب دادند و او را هزیمت کردند.

طغیان محمد تقی خان بختیاری

و هم در این سال چون منال دیوانی فارس در عقده تعطیل بود و قبایل بختیاری در مسالک و معابر زحمت کاروانیان می داد، شاهنشاه آهنگ سفر اصفهان فرمود، چه روزگاری بود که به سبب بلای قحط و غلا و مرض طاعون و وبا و ناتندرستی پادشاه، کارداران ایران آن مجال نیافتند که اخذ منال دیوان توانند یا مجتازان را از چنگ صعالیک برهاند. و بر زیادت در مملکت فارس آفت ملخ خوراکی و زحمت زلزله سکنه را

جوعان و مساکن را ویران داشت و 800000 تومان منال دیوانی فارس در عقده تعویق و تعطیل افتاد.

و محمد تقی خان پسر علی خان کنورسی بختیاری از تاخت و تاراج قوافل و اخذ اموال تجار تا بدان جا برگ و سامان کرد که با 8000 لشکر بر سر شوشتر رفت و اسد الله میرزا که از قبل برادر خود محمد حسین میرزای حشمة الدوله حاکم آن بلده بود، چون قوت مقاتلت با او نداشت طریق مدهانت و موافقت گذاشت و محمد تقی خان از اراضی شوشتر و دزفول به رام هرمز شتافت، میرزا منصور خان بهبهانی و ولی خان ممسنی و جمال خان دشتی نیز با محمد تقی خان ابواب موافقت و موالات فراز گرد کردند.

سفر کردن شاهنشاه ایران فتحعلی شاه به طرف اصفهان

بالجمله این همه موجبات سفر پادشاه شد و روز یکشنبه سیم جمادی الاولی در باغ - نگارستان خیمه زد و منشور کرد تا حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس و حسنعلی میرزای - شجاع السلطنه حکمران کرمان در اصفهان حاضر حضرت شوند و تجهیز لشکر فرموده، شانزدهم جمادی الاولی از نگارستان کوچ داده به دار الامان قم آمد و از آن جا امام و یردی میرزای سرکشیکچی باشی و صاحبقران میرزا امیر

توپخانه و زنبورکخانه را حکم داد تا با بنه و آغروق، از راه جوشقان طی مسافت کرده، در منزل مورچه خورت اصفهان پیوسته رکاب شوند و خود راه کاشان پیش داشت و بیست و دوم جمادی الاولی در قریه فین فرود شد و پس از 8 روز طریق اصفهان گرفت.

در منزل مورچه خورت بنه و آغروق برسید؛ و محمد تقی میرزای حسام السلطنه نیز از بروجرد به لشکرگاه پیوست و سلطان محمد میرزای سیف الدوله حاکم اصفهان تا بدان جا پذیره گشت و شهریار از آنجا کوچ داده چهارشنبه چهارم جمادی الاخره وارد اصفهان شد و در باغ سعادت آباد نشیمن ساخت و فرمان کرد تا سیف الدوله نشیمن و مکنن قبایل و صعالیک بختیاری را نیک باز داند و به اتفاق آصف الدوله به قلع و قمع ایشان پردازد، و روز دهم جمادی الاخره فرمانفرمای فارس برسید و تقبیل آستان خسروی نمود.

شهریار تاجدار بفرمود تا محمد تقی میرزای حسام السلطنه به اتفاق فرمانفرما به جانب فارس کوچ دهد و منال دیوانی را که از 4 سال پیش به جای مانده است مأخوذ دارد؛ و فرمان کرد که عبد الله خان امین الدوله با 7000 سواره و پیاده از قفای فرمانفرما سفر شیراز کند و مفسدین ممسنی و بختیاری را گوشمالی به سزا دهد و جمع و خرج فارس را بر بصیرت رقم زند.

لاجرم فرمانفرما و محمد تقی میرزا روز شنبه هفدهم شهر جمادی الاخره اجازت یافته به طرف شیراز کوچ دادند و امین الدوله، میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه و میرزا سید علی تفرشی مستوفی را برداشته از لشکرگاه پادشاه بیرون شد و در لسان الارض تخت فولاد اصفهان منزل کرد و لشکریان بر گرد او انجمن شدند و سراپرده راست کردند؛ اما کار دیگرگون بود و خدای دیگرسان قضا کرده بود.

خاتمه کار شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار

در این وقت، زمان شهریار تاجدار نزدیک شد و روزگار چاکران دربار تاریک گشت.

همانا شاهنشاه دانا يك سال از آن پیش که مرگش فرارسد، بفرمود در قم به يك سوی از روضه مطهره بضعه موسی بن جعفر علیهما السلام از بهر او مقبره [ای] کردند و دختر خود فخر الدوله را فرمان کرد تا چون از سفر عتبات عالیات مراجعت می کرد، 50 من تربت از

مضجع شریف سیّد الشّهدا علیہ آلاف التّحیّة و الثّناء با خود بیاورد و آن را در مقبره خویش بگسترده.

و در دار الخلافه حکم داد تا از بهر نصب بر قبر خویش سنگی از مرمر صافی قطع کردند و میرزا تقی علی آبادی شرومه [ای] از آثار و صفات حضرتش تلیق نمود و میرزا زین العابدین مستوفی کاشانی به خط نستعلیق بر آن سنگ رقم کرد و استادان فرهاد پیشه منقّر نمودند و این سنگ در سرای سلطانی بود. در این مدّت که استادان رنج آن می بردند همه روزه شاهنشاه به زیارت آن سنگ می آمد و استادان را در انجام آن امر تعجیل می نمود و یاد مرگ می فرمود. و این وقت که سفر اصفهان پیش آمد، هم بفرمود تا از بهر مرقد مطهر عباس بن علی علیه السلام ضریحی از نقره خام کنند و معادل 6000 تومان بهای آن را از خزانه خاصّ بداد.

میرزا هدایت الله مستوفی برادر میرزا آقا خان وزیر لشکر را به اتفاق میرزا تقی نوری مستوفی در انجام این کار بگماشت و یک جهت روی با حضرت الله داشت، اما در اصفهان روز پانزدهم جمادی الاخره مزاجش از اعتدال بگشت و به مرض ذات الجنب گرفتار شد، چندانکه اطبا در مداوا رنج بردند، سودی نبود. لکن پادشاه غیور با این همه رنج و غنا بر چاکران درگاه و قواد سپاه ظاهر می گشت تا مبادا مردمان بیم مرگ پادشاه کنند و از راه بگردند. روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاخره سال 1250 ه. مطابق یونت نیل ترکی [23 اکتبر 1834 م] سه ساعت قبل از فرود شدن آفتاب در رواق قزل ایاغ هفت دست سعادت آباد از جامه خواب جنبش کرد و خواست تا تن را به جامه بیارید و خویشتن را نیز با لشکر بنماید. هنوز بند قبا را استوار نکرده بود که ضعف قوت کرد و پادشاه از پای بنشست و بر آغا بهرام قرباغی که یک تن از خواجه سرایان بود متکی آمد و هم در آن تکیه نفسی چند برآورد و دم فرویست.

شاهزادگان و بانوان پرده سرای از بهر آنکه این واقعه در لشکرگاه گوشزد مردم نشود، لب از ناله و افغان و بانگ هایای فروداشتند و جسد پادشاه را در همان سرای

غسل و کفن کردند و نماز بگذاشتند. نخستین شاهزاده محمد رضا میرزا از بهر آگاهانیدن ولیعهد بی توانی برنشست و مانند سحاب صبا راه آذربایجان پیش داشت و شاهزاده عبد الله - میرزا نیز به طرف خمسه که دار حکومت او بود شتاب گرفت. مردم لشکرگاه به تفرّس تفرّس از زندگانی پادشاه بدگمان شدند و تا فروشدن آفتاب اگرچه این راز را کس بر زبان نتوانست آورد و در دل همه کس آگاه بود، از لشکرگاه به مردم شهر نیز سرایتی رفت و چون شب درآمد دروازه های شهر بیستند و هرکس از بام و برزن خویش سنگری راست کردند و از پس سنگر نشسته بگشادن تفنگ دست بزدند.

از شامگاه تا سپیده دم از تمامت شهر اصفهان بانگ تفنگ و هاپاهای مردم به چرخ همی رفت و مردم لشکرگاه نیز بر دو بهره بودند، لشکریان مازندرانی و قشون رکابی و دیگر قبایل از بیرون سعادت آباد در کنار زاینده رود نشیمن داشتند و توپخانه و زنبورک خانه در میان ایشان بود؛ و از این سوی زاینده رود سرپرده غلامحسین خان سپهدار و لشکر عراقی جای داشت و این هردو لشکر از یکدیگر هراسناک بودند و دهان توپها و زنبوره ها را به سوی هم راست کرده داشتند و در میان این دو لشکر قنطره بر زاینده رود هم لشکریان کرده بودند که زیاده از یک مرد رفتن نتوانست.

آصف الدوله در این وقت بنه و آغروق خود را از همان قنطره حمل داده به سرپرده سپهدار در آمد. محمود خان دنبلی قوریساول باشی و میرزا مهدی ملک الکتاب نیز کار بدین گونه کردند. آن گاه شاهزادگان و آصف الدوله و سپهدار و دیگر بزرگان در سعادت آباد انجمن شدند و شوری افکندند. در پایان امر سخن بر آن نهادند که جسد پادشاه را در تخت جای داده بدان سان که در زندگانی کوچ همی داد با لشکر که در سعادت آباد جای دارند، از راه نطنز طریق کاشان و قم گیرند و شاهزاده علینقی میرزای - رکن الدوله که از دیگر ملوک زادگان اکبر بود، کارفرمای لشکر باشد؛

و بعد از حمل جسد پادشاه و بیرون شدن يك نیمه لشکر، سپهدار با سپاه خود پردگیان سرای سلطنت را از سعادت آباد به دروازه شهر اصفهان کوچ دهد و به شاهزاده سیف الدوله بسپارد و خود از راه مورچه خورت و سه به کاشان سفر کند.

لاجرم رکن الدوله بازوبند دریای نور و دیگر جواهر و اثاثه سلطنت را به برادر اعیانی خود امام وردی میرزا سپرد تا حارس و حافظ باشد و با خود حمل دهد. آن گاه کس فرستادند و امین الدوله را پیام دادند که چون حکم قضا دیگرگون بود و کار دیگرسان گشت روا باشد که از لشکرگاه خویش به نزدیک ما رهسپار شوی و آنچه به صلاح و صواب نزدیک دانی بیان فرمائی تا به مشاورت یکدیگر بندیم و لشکر از اینجا کوچ دهیم.

امین الدوله دانسته بود که آصف الدوله و سپهدار او را در ولایتعهد محمد میرزا با خود موافق ندانند و اگر توانند آسیبی بدورسانند، لاجرم سران لشکر را که در نزد او حاضر بودند طلب داشت و فرمود شما را آگهی می دهیم که شهریار تاجدار به دار القرار شتافت و گردنهای از حمل قلاده حکم او آزاد گشت، اکنون بگوئید تا بر چگونه اید و کار بر چه سان خواهید کرد. ایشان گفتند پادشاه ظلّ الله بود و ما را نام و نان و مال و جاه از او به دست شد، در زندگانی خویش حکم تو را بر ما روان ساخت روا نباشد که چون او وداع جهان گوید بی توانی سر از فرمان او برتاییم و نابودش انگاریم، همچنان ما فرمان برداریم و حکم تو را چون دی و پریر بر خود روان داریم.

چون امین الدوله از لشکر ایمنی یافت رسول شاهزادگان و امرا را باز پس فرستاد و پیام داد که در زمان زندگی پادشاه من بر خود فرض کردم که بعد از وی با هیچ سلطان کوچ ندهم و در حلّ و عقد امور ملکی سخن نکنم. از این پس نفس را از هوا معزول خواهم داشت و در زاویه خمول خواهم زیست.

و از آن سوی مسرعی که از برق جهنده تر بود از قفای فرمانفرما گسیل ساخت که بی توانی

طریق مراجعت گیر تا بی کلفت خاطر اصفهان را با تو تفویض دارم و این سپاه که در گرد من انجمن است، ملازم رکاب تو سازم. چون در اصفهان نشیمن کنی فرمان تو در شیراز روان تر باشد. لشکرهای فارس بی درنگ به سوی تو شتاب گیرند و شجاع السلطنه نیز از کرمان دررسد و ملکزادگان عراق بیشتر به سوی تو آیند؛ زیرا که برادر بزرگتری و به جای پدر توانی بود. محمد میرزا همسال فرزندان ایشان است، سر فروداشتن با برادرزاده که به جای فرزند است بر خاطر گران باشد. بالجمله دیر نباشد که با 100000 لشکر ساخته آهنگ طهران کنی و بجای پدر در تمامت ایران حکمران باشی.

فرمانفرما چون مردی لین العریکه بود و آن غلظت در عنصر نداشت که چنین هنر تواند کرد، چنان دانست که اگر به شیراز شود و با مردم خود انباز آید بهتر از این کار به کام خواهد کرد، لاجرم شاهزاده حسام السلطنه را به طرف بروجرد روانه فرمود و خویشتن سفر فارس اختیار کرد. امین الدوله چون این بدید لشکر را رخصت مراجعت به اماکن و اوطان خود داده و خویشتن به شهر اصفهان دررفت و سلطان محمد میرزای کارفرمای اصفهان از سکون در آن شهر بیمناک شده، به اراضی چهارمحال سفر کرده و فوج جدید سرباز اصفهان را که به سرهنگی مایور خان ارمنی به نظم کرده بود، ملازم درگاه خویش ساخت.

اما شاهزاده رکن الدوله شنبه بیست و یکم جمادی الاخره هنگام بامداد جسد پادشاه را بر تخت حمل فرموده با توپخانه و زنبورکخانه کوچ داد و شاهزادگان و امرا از پس تخت رده بستند و لشکر از پس و پشت ایشان بر صف شد، میمنه و میسر و قلب بیاراستند و مقدمه و ساقه بر سامان گشت، هم بدان گونه که پادشاه زنده بود، قطع مسافت کردند و چون دروازه های اصفهان مسدود بود، از سعادت آباد بر گرد شهر همی گشتند و نماز دیگر در باغ قوشخانه فرود شدند.

بعد از بیرون شدن آن جماعت غلامحسین خان سپهدار و آصف الدوله در باغ

سعادت آباد حاضر شدند و تاج الدوله مادر سلطان محمد میرزا را که این وقت بانوی بانوان سرای سلطنت بود به اتفاق ضجیع سلطان محمد و دیگر جواری و آحاد حریم پادشاه از سرای اندرون برآورده با احمال و انتقال ایشان به شهر اصفهان روانه فرمود و از دورویه سرباز خلیج نگاهبان و نگران بود. چندانکه از سعادت آباد به دروازه شهر در بردند و با امین الدوله که این هنگام در کریاس دروازه جای داشت بسپردند.

محمد قلی خان پسر آصف الدوله نیز ملازم خدمت تاج الدوله بود و در اصفهان با حضرت او مقیم گشت، آن گاه سپهدار و آصف الدوله نیز برنشسته با لشکر عراقی طواف شهر اصفهان کردند و شامگاه به باغ قوشخانه درآمدند و در این چند روز از تنگی علوفه و آذوقه کار بر لشکر صعب می رفت چه بلای قحط و غلا شایع بود؛ و دیگر آنکه مردم از پس دروازه اصفهان بودند و همه روزه هر کرا هرچه بایسته بود به شهر در می شد و به دست می کرد و هیچ کس افزون از قوت يك شبه نمی جست.

چون دروازه ها بریستند و بارگیرها را در بیابان به غارت بردند و هرکس از لشکرگاه قدم بیرون گذاشت هم از لشکریان ثیاب و سلب او را منسوب و مسلوب داشتند. و مردمان بیچاره ماندند، هم جوعان و هم هراسان بودند؛ و هر کرا يك نیمه نان سیر کردی، این هنگام از بیم جان و خوف جوع بدو قرصه قناعت نمودی. من بنده در شکستن ناهار بر خوان سپهدار بودم؛ اما معدودی که با من بودند يك روز نیک نگرستم که از گوشت شتر و گوشت گوسفند که بعضی را به ادای بها و برخی را به غارت آورده بودند، هر يك تن دو من به وزن تبریز اکل گوشت کرده بود و این بر زیادت از اشیاء دیگر بود و از آنچه از مزرعه ها [و] کزر [ه] بر آوردند.

مدفون ساختن جسد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه قاجار را در روضه دار الایمان قم

مع القصة رکن الدوله از راه نطنز رهسپار شد و اسکندر میرزای پسر ملک آرای مازندران را نگاهبان اثاثه سلطنت کرد. در هر دیه و قریه و هر شهر و بلد عالم و عامی با سلب سیاه به استقبال شتافتند و بانگ ویله و افغان به فلك [و] ماه رسانیدند. روز پنجشنبه چهارم رجب وارد دار الامان قم گشته، جمیع خادمان قبه مطهره معصومه

عليها السلام و تمامت علما و عموم رعایا پذیره گشتند و جسد پادشاه را به شهر دربرده با حشمت سلطانی و شریعت احمدی صلی الله علیه و آله در دخمه خویش با خاک سپردند، اعلی الله مقامه فی عرفات الجنان. مدت زندگانش در این جهان 67 سال بوده، از این جمله 38 منفردا پادشاهی کرد و 12 سال ولایتعهد داشت.

اما سپهدار و آصف الدوله با لشکر عراقی از راه مورچه خورت طی مسافت کرده در سربند قهرود فرود شدند و از آنجا صورت حال را در عریضه [ای] نگار داده به دست مسرعی سبک سیر روانه حضرت ولیعهد شاهزاده محمد میرزا داشتند و در شتاب کردن خدمتش به دار الملك ری الحاح فراوان نمودند. من بنده نیز شعری چند انشاد کرده به دست رسول نهادم چنانکه عنقریب در ذیل قصه شاهنشاه غازی محمد شاه مرقوم خواهد شد.

مع القصة مردمان را بعد از این داهیة دهیا آرای متشسته به دست شد و هرکس به اندیشه دیگر سر برآورد، چنانکه تفصیل این جمله در ذیل سلطنت شاهنشاه حق پرست دیندار محمد شاه قاجار به شرح خواهد رفت.

اکنون به ذکر آثار خجسته و تعداد اولاد و احفاد شاهنشاه برگذشته پردازیم. صفت عدل و نصفت وجود وجودت و شهامت و شجاعت آن حضرت در نگاشتن وقایع سلطنت مرقوم افتاد، دیگر از تکرار آن سخن به اطناب رود؛ اما از شمایل موزون و آفرینش او شطری نگار دهم که شنونده را شگفتی آرد.

همانا خدایش به اندامی آفرید که اگر با 100000 لشکری آمیخته رفتی و کسش از مسافتی که چشم به زحمت سیاه را از سفید شناختی نظاره کردی، بدانستی که مردم کدام و پادشاه کدام است؛ زیرا که از این 100000 مرد به خلقت موزون و اندام متناسب فرد بود. با کمرگاه باریک و سینه فراخ و چشمهای گشاده و ابروهای پیوسته، محاسن مشکینش از میان برمی گذشت، عجب تر آنکه اولاد و احفادش که اکنون در مملکت ایران زیاده از 10000 تن تواند بود، در هر یک کس نظاره کند نشان چشم و ابرو و دیگر علامات ببیند و بداند که

ذکر اولاد و احفاد فتحعلی شاه و اسامی آنان که هنگام رحلتش زنده بودند

اشاره

تعداد اولادش تا آن گاه که جهان را وداع گفت چنین بود. از روزی که پادشاه به حدّ رشد و بلوغ رسید و با زنان مضاجعت توانست کرد و فرزند آورد تا این وقت که به جهان دیگر شتافت از 47 سال افزون نبود. در این مدّت قلیل از صلب پاك او 2000 تن فرزند و فرزندزاده به عرصه شهود خرامید و بیشتر از ایشان هم در حیات او وداع زندگانی گفتند و تا این زمان که پس از وفات او 21 سال سپری شده اگر فرزند و فرزندزادگان آن پادشاه را شماره کنیم عجب نباشد که با 10000 تن راست آید، لکن راقم این حروف مردگان ایشان را رقم نکند و نبیره فرزندان را که نسبت به آن شهریار بطن سیّم باشند، نام نبرد؛ بلکه فرزند و فرزندزادگان را که هنگام وفات شهریار زندگانی داشتند برنگارد.

همانا 260 تن پسر و دختر بی واسطه از پشت پادشاه بادید آمد و 159 تن از ایشان در زمان حیات بمردند و 101 تن مخلف ماندند. از این جمله 57 تن پسر و 46 تن دختر بود و از پسرزادگان 588 تن فرزند به جای ماند و این جمله 296 تن پسر و 292 تن دختر بودند و از دخترزادگان 97 تن به جای بود و از این جمله 47 پسر و 50 تن دختر بود.

پس معلوم شد که هنگام بیرون شدن از این جهان آن پادشاه را 786 تن فرزند و فرزندزاده زندگانی داشت. اکنون اسامی ایشان را نگار دهم، پسران و دختران و فرزندان ایشان را هرکه پسر باشد به نام رقم کنم و نییرگان را که دختر باشند بر شمار ایشان اختصار جویم و به ذکر نام پردازم و پسران و پسرزادگان را بر دختران و دخترزادگان مقدم سازم.

1. عباس میرزا نایب السلطنه

همانا ارشد و اشرف پسران شاهنشاه ایران فتحعلی شاه، ولیعهد دولت نایب السلطنه عباس میرزا بود که آثار او در این کتاب از بدایت تا نهایت برنگار شد و او روز چهارشنبه چهارم ذیحجه در سال 1203 ه. / اوت 1789 م. در محال

نوای مازندران از بطن دختر فتحعلی خان دولوی قاجار متولد شد. با اینکه از هنگام مهد تا پایان عهد همه تجهیز لشکر کرد و نظم کشور داد، گاه با روم و روس جهاد همی کرد و گاه در خراسان و طوس رزم همی داد، خط نستعلیق را نیک زیبا نوشت و نظم و نثر را نیک دانست. اگرچه وی یک سال شمسی پیش از شاهنشاه به آرامگاه شتافت از ذکر نام چنین نامبردار شاهی گریز نبود.

مع القصة از نایب السلطنة 48 تن فرزند به جای ماند، 22 تن دختر بودند. نام ایشان و نام فرزندان ایشان چنانکه بدان اشارت شد رقم نمی شود و 26 تن پسران بودند:

نخستین ایشان پادشاه جوانبخت محمد شاه که شرح سلطنتش از این پس مرقوم می شود و او در ششم ذیقعدة در سال 1222 ه. / ژانویه 1807 از بطن دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار متولد شد؛ و دوم بهرام میرزا، سیم جهانگیر میرزا، چهارم بهمن میرزا که با شهریار تاجدار محمد شاه برادر اعیانی است، پنجم فریدون میرزا ملقب به فرمانفرما، ششم اسکندر میرزا، هفتم خسرو میرزا، هشتم قهرمان میرزا که با محمد شاه

از یک مادر است، نهم اردشیر میرزا، دهم احمد میرزا، یازدهم جعفر قلی میرزا، دوازدهم مصطفی میرزا، سیزدهم سلطان مراد میرزا ملقب به حسام السلطنة، چهاردهم منوچهر میرزا، پانزدهم فرهاد میرزا [معتمد الدوله]، شانزدهم فیروز میرزا [نصرة الدوله]، هفدهم خانلر میرزای احتشام الدوله، هیجدهم بهادر میرزا، نوزدهم محمد رحیم میرزا، بیستم مهدیقلی میرزا، بیست و یکم حشمة الدوله حمزه میرزا، بیست و دوم ایلدرم بایزید میرزا، بیست و سیم لطف الله میرزا [شعاع الدوله]، بیست و چهارم محمد کریم میرزا، بیست و پنجم جعفر خان [و] بیست و ششم عبد الله خان است.

2. دولتشاه محمد علی میرزا

پسر دوم فتحعلی شاه شاهزاده محمد علی میرزا است که متخلص به «دولت» بودی و به دولتشاه لقب داشتی. شب هفتم ربیع الثانی سال 1203 ه. / ژانویه 1789 م. در قصبه نوا متولد شد و او را 24 فرزند بود، 10 تن پسران بودند و 14 تن دختران. اما پسران:

اول محمد حسین میرزای حشمة الدوله،

دوم طهماسب میرزای مؤید الدوله، سیم نصر الله میرزا ملقب به والی، چهارم اسد الله میرزا، پنجم فتح الله میرزا، ششم عماد الدوله امامقلی میرزا، هفتم نور الدهر میرزا، هشتم جهانگیر میرزا، نهم محمد رحیم میرزا، دهم ابو الحسین میرزا.

3. ملك آرا محمد قلی میرزا

پسر سیم فتحعلی شاه، شاهزاده محمد قلی میرزاست که ملك آرا لقب داشتی و در اشعار خسروی تخلص فرمودی. چهارشنبه بیست و دوم رمضان سال 1203 هـ. / ژوئن 1789 م. در قصبه نوا متولد شد و او را 46 تن فرزندان بودند 23 تن پسران و 23 تن

دختران. اما پسران:

اول محمد کاظم میرزا، دوم تیمور میرزا، سیم اسکندر میرزا [نایب الایاله]، چهارم بدیع الزمان میرزا [صاحب اختیار]، پنجم نوذر میرزا، ششم قهرمان میرزا، هفتم اردشیر میرزا، هشتم سلطان حسین میرزا، نهم سلطان حسن میرزا، دهم داراب میرزا، یازدهم، نصر الله میرزا، دوازدهم نور الدهر میرزا، سیزدهم شاپور میرزا، چهاردهم بابر میرزا، پانزدهم کیومرث میرزا، شانزدهم سام میرزا. هفدهم عبد الله میرزا، هیجدهم ملك جمشید میرزا، نوزدهم شاه منصور میرزا، بیستم لطفعلی میرزا، بیست و یکم بهادر میرزا، بیست و دوم محمد رحیم میرزا، بیست و سیم ملك بهمن میرزا.

4. شاهزاده محمد ولی میرزا

پسر چهارم فتحعلی شاه، شاهزاده محمد ولی میرزا است، روز جمعه غره شوال در سال 1203 هـ. / ژوئیه 1789 متولد شد و او را 46 تن فرزندان بود، 26 تن پسران و 20 تن دختران. اما پسران:

اول اسمعیل میرزا مادرش از کردان شادلوست، دوم چنگیز میرزا، سیم نصر الله میرزا مادرش دختر حسینقلی خان بیات حاکم نیشابور است، چهارم محمد میرزا مادرش دختر محبعلی خان برادر محمد خان قاجار ایروانی است، پنجم جعفر قلی میرزا مادرش دختر اسحق خان قرانی است، ششم رضا قلی میرزا هم مادرش خراسانی است، هفتم تیمور شاه میرزای برادر اعیانی چنگیز میرزاست، هشتم شیردل خان برادر اعیانی رضا قلی میرزا است، نهم هادی خان هم از مادر شیردل خان است، دهم جلال الدین میرزا

مادرش از سادات قرشی است، یازدهم محمد طاهر میرزا، دوازدهم محمد عظیم خان از مادر

محمد میرزا است، سیزدهم جهانگیر میرزا از مادر چنگیز میرزا است، چهاردهم حسن خان از مادر نصر الله میرزا است، پانزدهم موسی خان از مادر رضاقلی میرزا است، شانزدهم جعفر خان برادر محمد طاهر میرزا است، هفدهم محمد ولی میرزا به نام پدر است از مادر جلال الدین میرزا، هیجدهم شیر محمد خان از مادر محمد ولی میرزا، نوزدهم امیر خان از مادر رضاقلی میرزا، بیستم شاهرخ میرزا، بیست و یکم طهماسب - قلی میرزا، بیست و دوم مهدیقلی میرزا، بیست و سوم عباس خان، بیست و چهارم احمد خان، بیست و پنجم مسعود میرزا از مادر عباس خان است، بیست و ششم سعید میرزا از مادر احمد خان است.

5. حسینعلی میرزا فرمانفرما

پسر پنجم فتحعلی شاه، حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس است در [10 یا 12 ذیحجه] سال 1203 ه. / سپتامبر 1789 م. روز اضحی در قصبه نوا متولد شد. فرزندان او 26 تن باشند، 19 تن پسران و 7 تن دختران. اما پسران:

اول رضاقلی میرزا از دختر محمدقلی خان افشار رومی ملقب به نایب الایاله، دوم امامقلی میرزا مادرش از معارف مازندران است، سیم نجفقلی میرزا ملقب به والی مادرش از گرجیان است، چهارم نصر الله میرزا از مادر امامقلی میرزا است، پنجم تیمور میرزا ملقب به حسام الدوله برادر اعیانی رضاقلی میرزا است، ششم شاهرخ میرزا از مادر نجفقلی میرزا است، هفتم جهانگیر میرزا است، هشتم اکبر میرزا از مادر شاهرخ میرزا است، نهم کیخسرو میرزا است ملقب به سپهسالار از دختر امیرگونه خان زعفرانلو است، دهم اسکندر میرزا از مادر تیمور میرزا است، یازدهم نادر میرزا از مادر امامقلی میرزا است، دوازدهم محمد کاظم میرزا مادرش از مردم شیراز است، سیزدهم

محمد میرزا از مادر رضاقلی میرزا است، چهاردهم کامران میرزا، پانزدهم داراب میرزا، شانزدهم سلطان ابراهیم میرزا از مادر کامران میرزا است، هفدهم منوچهر میرزا مادرش از ترکمانان است، هیجدهم ایرج میرزا و او با منوچهر میرزا همزاد و توأمان است، نوزدهم طهماسب قلی میرزا.

6. حسینعلی میرزای شجاع السلطنه

پسر ششم فتحعلی شاه، حسینعلی میرزای شجاع السلطنه، برادر اعیانی فرمانفرما

است، جمعه غرة ذیحجه سنه 1204 هـ. / سپتامبر 1790 م. متولد شد و در اشعار «شکسته» تخلص فرمودی. فرزندان او 16 تن باشند، 7 تن پسران و 9 تن دخترانند، اما پسران:

اول هلا-کو میرزا ملقب به بهادر خان، دوم اباقا خان ملقب به فروغ الدوله، سیم ارغون میرزا، چهارم منکوقآن میرزا، پنجم اوکتای قآن میرزا و این پنج تن از بطن دختر مرتضی قلی خان عم شهریار تاجدار فتحعلی شاه بودند، ششم ابو سعید میرزا مادرش از مردم قم بود، هفتم قهرمان میرزا مادرش دختر اسحق خان قرائی است.

7. محمد تقی میرزا حسام السلطنه

پسر هفتم فتحعلی شاه، شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه است روز شنبه ششم شهر صفر سال 1206 هـ. / اکتبر 1791 م. متولد شد، در اشعار «شوکت» تخلص فرماید. فرزندان او 32 تن باشند، 15 تن پسران و 16 تن دخترانند، اما پسران:

اول ابو الفتح میرزا مادرش دختر اعتماد الدوله حاجی ابراهیم خان شیرازی است، دوم شجاع الملک میرزا از مادر ابو الفتح میرزا است، سیم اورنگ زیب میرزا مادرش از

ترکمانان است، چهارم ابو سعید میرزا، پنجم طهمورث میرزا، ششم امیر تیمور میرزا مادرش دختر حسین خان دنبلی است، هفتم محمد صفی میرزا از دختر میرزا احمد - خلیفه سلطانی است، هشتم عالم گیر میرزا برادر اعیانی ابو الفتح میرزا است، نهم جلال الدین میرزا از مادر ابو سعید میرزا است، دهم سنجر میرزا از مادر جلال الدین - میرزا است، یازدهم داراب میرزا، دوازدهم امیر شیخ میرزا، سیزدهم اسحق میرزا، چهاردهم کامران میرزا، پانزدهم امیر حسین میرزا، [شانزدهم اکبر میرزا].

8. علینقی میرزای رکن الدوله

پسر هشتم فتحعلی شاه، علینقی میرزای رکن الدوله است پنجشنبه 19 شهر شوال در سال 1207 هـ. / مه 1793 م. متولد شد، فرزندان او اناثا و ذکورا 28 تن باشد یک نیمه پسر و نیم دیگر دخترانند. اما پسران:

اول سلطان بدیع الزمان میرزا مخاطب به سلطان، مادرش دختر مصطفی قلی خان عم پادشاه است، دوم اسکندر میرزا او نیز برادر اعیانی سلطان است، سیم جهانگیر

میرزا هم از مادر سلطان است، چهارم انوشیروان میرزا هم از دختر مصطفی قلی خان است، پنجم اسحق میرزا مادر او از جماعت بنی اسرائیل است، ششم داراب میرزا مادر او از قبایل کرد است، هفتم محمد کریم میرزا، هشتم افراسیاب میرزا، نهم محمد رحیم میرزا، دهم نصر الله میرزا، یازدهم شکر الله میرزا مادرش از قاجار قزوین است، دوازدهم حمزه - میرزا مادرش از مردم اصفهان است، سیزدهم سیاوش میرزا، چهاردهم امان الله میرزا از مادر نصر الله میرزا است.

9. شیخعلی میرزای شیخ الملوک

پسر نهم فتحعلی شاه، شاهزاده شیخعلی میرزا است، ملقب به شیخ الملوک، شب چهارشنبه 14 رجب سال 1210 هـ. / ژانویه 1796 م. متولد شد و او را 46 تن فرزندان

باشد 25 تن پسران و 21 تن دختران اند. اما پسران:

اول نظر علی میرزا مادرش نسب به نادر شاه افشار رساند، دوم احمد میرزا مادرش همشیره محمد حاتم خان ترکمان ساکن ملایر است، سیم آلب ارسلان میرزا ملقب به سالار مادرش از مردم گرجستان است، چهارم قزل ارسلان میرزا از مادر سالار است، پنجم سلطان سنجر میرزا هم از مادر سالار است، ششم محمد رحیم میرزا از مادر احمد میرزا است، هفتم سلطان یوسف میرزا مادرش خواهر هادی خان ترکمان ساکن ملایر است، هشتم اسحق میرزا از مادر سلطان یوسف میرزا است، نهم طغرل تکین میرزا وی نیز با سالار برادر اعیانی است، دهم فضل الله میرزا مادر وی نیز ترکمان است، یازدهم محمد زمان میرزا، دوازدهم محمد جعفر میرزا از مادر فضل الله میرزا است، سیزدهم شاه مراد میرزا، چهاردهم محمد کریم میرزا از مادر احمد میرزا است، پانزدهم امام قلی میرزا، شانزدهم محمد هادی میرزا از مادر احمد میرزا است، هفدهم محمد ظاهر میرزا هم با احمد میرزا برادر اعیانی است، هیجدهم سلطان یعقوب میرزا از مادر سلطان یوسف میرزا است، نوزدهم ولی محمد میرزا مادرش دختر میرزا محمد خان قاجار دولو است، بیستم جلال الدین میرزا مادرش ترکمان است، بیست و یکم علیقلی میرزا، بیست و دوم عبد اللطیف میرزا مادرش دختر عبد اللطیف خان ملایری است، بیست و سیم عبد الرشید میرزا از مادر عبد اللطیف میرزا است بیست

و چهارم محمد صفی میرزا، بیست و پنجم اسکندر میرزا.

10. علیشاه ظلّ السلطان

پسر دهم فتحعلی شاه، شاهزاده علیشاه ملقب به ظلّ السلطان است، سه شنبه [6] شهر شعبان سنه 1210 هـ. / 19 آوریل 1796 م. متولد شد و او برادر اعیانی نایب السلطنه است و 22 تن فرزند دارد، 10 تن پسر و 12 تن دختراند. اما پسران:

اول سیف الملوک میرزا مادرش دختر قهار قلی میرزا نسب به نادر شاه افشار رساند، دوم محمد حسین میرزا، سیم سیف الدوله میرزا برادر اعیانی سیف الملوک است، چهارم محمد طاهر میرزا، پنجم شجاع الدوله میرزا او نیز از مادر سیف الملوک است، ششم داود میرزا، هفتم یعقوب میرزا، هشتم ابو القاسم میرزا، نهم ابو الحسن میرزا، دهم ابو الفضل میرزا مادر این هر سه تن از مردم قم است.

11. عبد الله میرزای دارا

پسر یازدهم فتحعلی شاه، شاهزاده عبد الله میرزا است که «دارا» تخلص فرمودی.

جمعه 24 جمادی الاولی سال 1211 هـ. / 26 نوامبر 1796 م. متولد شد او را 30 فرزند که 10 تن پسر و 20 تن دختراند. اما پسران:

اول محمد محسن میرزا مادرش دختر نظام الدوله سلیمان خان قاجار قوانلو است، دوم اسحق میرزا، سیم یعقوب میرزا است، چهارم لطف الله میرزا، پنجم خلیل الله میرزا، ششم عبد الحمید میرزا، هفتم عبد المجید میرزا، هشتم عبد الرشید میرزا برادر اعیانی عبد الحمید است، نهم انوشیروان میرزا، دهم ابو سعید میرزا.

12. امام ویردی میرزای ایلخانی

پسر دوازدهم فتحعلی شاه، امام ویردی میرزا ملقب به ایلخانی [و سرکشیکچی - باشی]، برادر اعیانی رکن الدوله است شب چهارشنبه چهاردهم شوال سال 1211 هـ.

/آوریل 1797 م. متولد شد، او را 11 تن فرزند است 3 پسر و 8 دختر، اما پسران:

اول امامقلی میرزا از سوی مادر نسب به نادر شاه افشار می رساند، دوم محمد حسن -

خان مادرش دختر حاجی مصطفی قلی خان عمّ شهریار تاجدار است، سیم علی محمد - میرزا مادرش از دهقانان است.

13. شاهزاده محمد رضا میرزا

پسر سیزدهم فتحعلی شاه، شاهزاده محمد رضا میرزا است. در اشعار افسر تخلص کند، روز دوشنبه سیم ذیقعده سال 1211 هـ. /مه 1797 م. متولد شد، فرزندانش

13 تن باشند 10 تن پسر و 3 تن دختر؛ اما پسران:

اول رضا قلی میرزا مادرش نسب به نادر شاه افشار رساند. دوم علیقلی میرزا مادرش دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار است، سیم محمد زمان میرزا برادر اعیانی علیقلی - میرزا است، چهارم حسام الدین میرزا مادرش خواهر علی خان اصفهانی است، پنجم محمد جعفر میرزا مادرش از مردم طهران است، ششم محمد هاشم میرزا مادرش مازندرانی است، هفتم محمد باقر میرزا از مادر محمد جعفر میرزا است، هشتم محمد اسمعیل میرزا هم از مادر محمد هاشم میرزا است، نهم اکبر میرزا مادرش از مردم گیلان است، دهم جمال الدین میرزا از مادر محمد جعفر میرزا است.

14. حیدر قلی میرزا

پسر چهاردهم فتحعلی شاه، شاهزاده حیدر قلی میرزا است، جمعه پانزدهم صفر سال 1214 ه. / 20 ژوئیه 1799 م. متولد شد، در اشعار «خاور» تخلص کند. او را 11 تن پسر و دختر است، 8 تن پسر و 3 تن دختر باشد، اما پسران:

اول مرتضی قلی میرزا ملقب به خانابا مادرش دختر مهر علی خان پسر مرتضی قلی خان عم شاهنشاه است، دوم حاجی نصر الله میرزا برادر اعیانی مرتضی قلی - میرزا است، سیم امان الله میرزا مادرش از قبیله قاجاریه است، چهارم نور الله میرزا مادرش دختر حاجی مصطفی قلی خان عم پادشاه است، پنجم اسد الله میرزا هم برادر اعیانی مرتضی قلی میرزا است، ششم علی محمد میرزا مادرش نسب به نادر شاه افشار

رساند، هفتم شکر الله میرزا از مادر امان الله میرزا است، هشتم علی اکبر میرزا از مادر علی محمد میرزا است.

15. شاهزاده محمود

پسر پانزدهم فتحعلی شاه، محمود میرزا است، دوشنبه دوازدهم صفر سال 1214 ه.

متولد شد و در اشعار تخلص به اسم فرماید، فرزندان او 34 تن باشند يك نیمه پسر و نیم دیگر دختراند، اما پسران:

اول مسعود میرزا مادرش دختر محمد خان ایروانی است، دوم محمد زمان میرزا مادرش دختر علیمراد خان زند است، سیم شیخ سیاوش میرزا با مسعود میرزا برادر اعیانی است، چهارم سلطان تکش میرزا از طرف مادر نسب به نادر شاه رساند، پنجم سلطان جهان میرزا

برادر اعیانی سلطان تکش است، ششم کیان میرزا است به کاف فارسی مادرش از مردم قریه کیان نهایند است، هفتم قآن میرزا، هشتم عبد الباقی میرزا مادرش از مردم قزوین است، نهم سبکتکین میرزا، دهم خسرو میرزا، یازدهم مبارک - میرزا از مادر سلطان تکش است، دوازدهم شکر الله میرزا، سیزدهم نعمه الله میرزا، چهاردهم مینک توش میرزا، پانزدهم عطاء الله میرزا، شانزدهم حیدر میرزا، هفدهم محمد میرزا.

16. شاهزاده همایون میرزا

پسر شانزدهم فتحعلی شاه «همایون میرزا» است، شب جمعه بیست و هشتم جمادی الاخره سال 1216 ه. /نوامبر 1801 م. متولد شد. در اشعار «حشمت» تخلص کند. او را 20 تن فرزند باشد 11 تن پسر و 9 تن دخترند. اما پسران:

اول محمد شفیع میرزا، مادرش دختر میرزا شفیع مازندرانی صدر اعظم است، دوم اکبر میرزا مادرش از کردان شادلو است، سیم جوانبخت میرزا، چهارم محمد رحیم میرزا مادرش دختر مرتضی قلی خان سپانلوی قاجار است، پنجم سلطان سیامک میرزا، ششم ابو الفیض میرزا، هفتم نجفقلی میرزا، هشتم ابو نصر الدین میرزا از مادر ابو الفیض میرزا است، نهم حسن میرزا، دهم حسین میرزا این دو تن از مادر سیامک میرزا توامان زادند، یازدهم نور الدهر میرزا مادرش از مردم دماوند است.

17. الله ویردی میرزا

پسر هفدهم فتحعلی شاه، الله ویردی میرزا است، شب سه شنبه بیست و سیم شهر رمضان از مادر بزاد و سال هجرت 1216 ه. /فوریه 1802 م. بود، در اشعار «بیضا» تخلص دارد و او را یک پسر و دو دختر است نام پسرش رستم میرزا است و مادر او دختر حسینقلی خان برادر شهریار تاجدار است.

18. اسمعیل میرزا

پسر هیجدهم فتحعلی شاه، اسمعیل میرزا است، شب جمعه چهاردهم شعبان سال

1217 ه. /دسامبر 1802 م. متولد شد او را 14 تن فرزندان است یک نیمه پسر و نیمه دختر، اما پسران:

اول سلطان اویس میرزا مادرش از مردم خراسان است، دوم اردشیر میرزا از مادر سلطان اویس است، سیم محمد میرزا، چهارم غلامرضا میرزای و نیز برادر اعیانی سلطان اویس است، پنجم غلامحسین میرزا هم از مادر

سلطان اویس است، ششم ابو القاسم میرزا و هفتم اسد الله میرزا.

19. احمد علی میرزا

پسر نوزدهم فتحعلی شاه، احمد علی میرزا است. روز جمعه ششم شوال 1218 هـ / 20 ژانویه 1804 م. متولد شد، برادر اعیانی شاهزاده محمود است در اشعار به نام خود تخلص کند و او را 11 تن فرزند است 4 تن پسر و 7 تن دختران است، اما پسران:

اول یعقوب میرزا مادرش از ترکمانان است. دوم سلطان حسین میرزا مادرش دختر محمد تقی خان سوادکوهی است، سیم نادر میرزا مادرش دختر حسینقلی خان برادر شاهنشاه است، چهارم خان گلدی خان مادر او نیز ترکمان است.

20. علی رضا میرزا

پسر بیستم فتحعلی شاه، علی رضا میرزای برادر اعیانی شاهزاده محمد رضا میرزا است شب سه شنبه ششم ذیقعده 1218 هـ. / 18 فوریه 1804 م. متولد شد و او را به جز یک دختر فرزند نباشد.

21. کیقباد میرزا

پسر بیست و یکم فتحعلی شاه کیقباد میرزا است شب جمعه نوزدهم صفر سنه

1221 هـ. / 19 مه 1806 م. متولد شد و او را فرزند 5 تن دختران باشند.

22. بهرام میرزا

پسر بیست و دوم فتحعلی شاه بهرام میرزا است، شب پنجشنبه پنجم ربیع الاول 1221 هـ. / 24 مه 1806 م. متولد شد او را 5 تن فرزند باشد 3 تن پسر و 2 تن دختر است اما پسران: اول امیر اصلان میرزا مادرش دختر امیر اصلان خان کردستانی است، دوم شکر الله میرزا مادرش مازندرانی است، سیم اسد الله میرزا از مادر شکر الله میرزا است.

23. شاپور میرزا

پسر بیست و سیم فتحعلی شاه، شاپور میرزا است، شب چهارشنبه سیزدهم صفر 1222 هـ. / 23 آوریل 1807 م. متولد شد، او را یک پسر و یک دختر است نام پسرش مهدیقلی میرزا است، مادر او دختر امیر اصلان خان کردستانی است.

24. ملک قاسم میرزا

پسر بیست و چهارم فتحعلی شاه، ملک قاسم میرزا است، روز چهارشنبه دوم جمادی - الاخره سال 1222 هـ. / 8 اوت 1807 م. متولد شده و بعد از رشد و بلوغ سفر آذربایجان کرده در خدمت ولیعهد دولت نایب السلطنه همی زیست.

25. منوچهر میرزا

پسر بیست و پنجم فتحعلی شاه، منوچهر میرزا است، شب جمعه چهاردهم جمادی - الاخره متولد شد در سال 1222 ه. / 20 اوت 1807 م. او را 5 پسر و دو دختر است اما پسران:

اول اسد الله میرزا مادرش دختر حسینقلی خان برادر شهریار، دوم سلطان یوسف - میرزا مادرش از مردم گرجستان است، سیم محمد کاظم میرزا برادر اعیانی اسد الله میرزا

است، چهارم محمد حسین میرزا مادرش دختر محمد حسین بیگ افشار است، پنجم علی محمد میرزا هم از مادر اسد الله میرزا است.

26. هرمز میرزا

پسر بیست و ششم فتحعلی شاه هرمز میرزا است شب دوشنبه چهاردهم جمادی الاولی سنه 1222 ه. / 21 ژوئیه 1807 م. متولد شد، 6 تن فرزندان دارد 4 تن پسر و 2 تن دختر. اما پسران: اول فرخ زاد میرزا مادرش دختر ابراهیم خان دولوی قاجار است، دوم فریدون میرزا برادر اعیانی فرخ زاد است، سیم نصر الله میرزا مادرش ترکمان است، چهارم فرج الله میرزا با نصر الله میرزا برادر اعیانی است.

27. ملک ایرج میرزا

پسر بیست و هفتم فتحعلی شاه، [ملک] ایرج میرزا است پنجشنبه غره جمادی الاخره سال 1222 ه. / 3 سپتامبر 1807 م. متولد شد او را 10 تن فرزند است 5 تن پسر و 5 تن دختر اما پسران:

اول محمد حسن خان مادرش آصفه دختر علی مراد خان زند است، دوم سنجر میرزا مادرش از گرجستان است، سیم غلامحسین میرزا [ملقب به صدر الشعرا و متخلص به بهجت] مادرش دختر حسینقلی بیگ پازوکی است، چهارم محمد قلی میرزا از مادر غلامحسین میرزا است، پنجم جعفر قلی میرزا برادر اعیانی غلامحسین میرزا است.

28. کیکاوس میرزا شهاب السلطنه

پسر بیست و هشتم فتحعلی شاه، کیکاوس میرزا است روز جمعه هیجدهم شوال سال 1222 ه. / 20 دسامبر 1807 م. متولد شد، فرزندان او 8 تن باشند 5 تن پسران و 3 تن دختران اند. اما پسران:

اول شاهویردی خان مادرش دختر فضلعلی بیگ جوانشیر است، دوم قزل ارسلان میرزا برادر اعیانی شاهویردی خان است، سیم اسد الله میرزا مادرش دختر علینقی بیگ قراجه داغی است، چهارم اسمعیل میرزا

هم از مادر شاهویردی خان است، پنجم ذو الفقار میرزا هم از دختر فضلعلی بیگ است.

29. شاهلی میرزا

پسر بیست و نهم فتحعلی شاه، شاه قلی میرزا است چهارشنبه یازدهم محرم سال 1223 ه. / مارس 1808 م. متولد شد او را 9 تن فرزندان اند 3 تن پسر و 6 تن دختر باشد.

اما پسران:

اول اردشیر میرزا است مادرش دختر حسن خان داشلوی قاجار است، دوم محمد علی خان مادرش دختر محمد خان دولوی قاجار است، سیم خلیل الله میرزا مادرش از قبیله بزچلو است.

30. محمد مهدی میرزا

پسر سی ام فتحعلی شاه، محمد مهدی میرزا است شب یکشنبه غره شوال سال 1223 ه. / دسامبر 1808 م. متولد شد، او را 9 تن فرزند است 4 تن پسر و 5 تن دختران اند. اما پسران:

اول محمد کریم خان مادرش دختر امیر خان عز الدین لوی قاجار است، دوم محمد صادق خان مادرش از مردم طهران است، سیم محمد رحیم خان مادرش دختر مهر علی خان قاجار قوانلو است، چهارم لطفعلی خان برادر اعیانی محمد رحیم خان است.

31. کیخسرو میرزا

پسر سی و یکم فتحعلی شاه، کیخسرو میرزا است برادر اعیانی کیکاوس میرزا. او را 8 فرزند است 3 تن پسر و 5 تن دختران اند. اما پسران:

اول محمد صادق خان مادرش دختر محمد باقر خان [دولوی قاجار] بیگلربیگی دار الخلافه است، دوم مرتضی قلی خان، سیم محمد حسین میرزا این دو برادر از یک مادرند و میلاد کیخسرو میرزا شب پنجشنبه سیزدهم صفر 1224 ه. / 1809 م. است.

32. کیومرث میرزای ایلخانی

پسر سی و دوم فتحعلی شاه، کیومرث میرزای ایلخانی ملقب به ابو الملوک است. روز سه شنبه بیست و پنجم جمادی الاخره سال 1224 ه. / اوت 1809 م. متولد شد و او را 6 تن فرزند است، 4 تن پسر و 2 تن دختران اند اما پسران:

اول هوشنگ میرزا مادر او از مردم گرجستان است، دوم سیامک میرزا مادر او دختر میرزا قدیر لشکرنویس مازندرانی است، سیم سلطان احمد میرزا مادرش دختر

محمد خان دولوی قاجار است، چهارم ادیس میرزا برادر اعیانی

33. جهان‌شاه میرزا

پسر سی و سیم فتحعلی شاه، جهان شاه میرزا است او نیز برادر اعیانی شاهزاده محمود است یکشنبه بیست و پنجم رمضان سال 1224 ه. / 5 نوامبر 1809 م. متولد شد او را 9 تن فرزند است 6 تن پسر و 3 دختر است، اما پسران:

اول عادلشاه میرزا، دوم جهاندار میرزا، سیم قنبر میرزا، چهارم فاضل شاه میرزا برادر اعیانی جهاندار میرزا است، پنجم محمد حسین میرزا [از] مادر عادلشاه است، ششم محمد هاشم میرزا.

34. سلیمان میرزا

پسر سی و چهارم فتحعلی شاه، سلیمان میرزا است، سه شنبه چهارم محرم سال 1225 ه. / 10 فوریه 1810 متولد شد او را 3 فرزند است یک پسر و دو دختر. نام پسرش داود میرزا است و مادر او آقا بیگم دختر حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی است.

35. فتح الله میرزای شعاع السلطنه

پسر سی و پنجم فتحعلی شاه، فتح الله میرزا است، چهارشنبه نهم رجب سال 1226 ه. متولد شد و ملقب به شعاع السلطنه است. 3 تن فرزند دارد که 2 تن پسر و یک دختر است اما پسران:

اول نور الدهر میرزا، مادر او دختر ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار است، دوم ابراهیم خان برادر اعیانی نور الدهر است.

36. ملک منصور میرزا

پسر سی و ششم فتحعلی شاه، ملک منصور میرزا است [و] برادر اعیانی ملک قاسم میرزا، سه شنبه بیست و دوم رجب سال 1226 ه. / 24 ژوئیه 1811 م. متولد شد و او را در حیات پدر ولدی بادید نشد و بعد از پدر همچنان عقیم بماند، بیشتر وقت در نزد برادر روزگار برد.

37. شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله

پسر سی و هفتم فتحعلی شاه، شاهزاده بهمن میرزا است ملقب به بهاء الدوله، شب یکشنبه بیست و سیم شهر شوال 1226 ه. / نوامبر 1811 م. متولد شد. 6 تن فرزندان او است 4 تن پسر و 2 دختر. اما پسران:

اول ساسان میرزا مادرش از مردم گرجستان است، دوم مهدیقلی خان مادرش دختر

مهديقلي خان دولوی قاجار بیگلربیگی استرآباد است، سیم داراب میرزا برادر اعیانی ساسان میرزا است، چهارم فریدون میرزا برادر اعیانی مهديقلي خان است.

38. سلطان محمد میرزای سیف الدوله

پسر سی و هشتم فتحعلی شاه، سلطان محمد میرزا ملقب به سیف الدوله است و او را فرزند نباشد. مادر او تاج الدوله بانوی سرای پادشاه است، میلادش روز پنجشنبه بیست و ششم جمادی الاولی سال 1228 هـ. / 28 مه 1813 م. است.

39. سلطان سلیم میرزا

پسر سی و نهم فتحعلی شاه، سلطان سلیم میرزا است. شب پنجشنبه بیست و ششم شوال 1228 هـ. / اکتبر 1813 م. متولد شد. فرزندان 4 تن باشند 2 پسر و 2 دختر.

اما پسران:

اول آزاد خان میرزا، دوم محمد حسین میرزا برادر اعیانی آزاد خان است.

40. سلطان مصطفی میرزا

پسر چهارم فتحعلی شاه، سلطان مصطفی میرزا است. جمعه یازدهم ذیقعده 1228 هـ / نوامبر 1813 م. متولد شد او را 2 پسر باشد:

اول سلطان صیفور میرزا [و] مادرش دختر خانلر خان پسر علیمراد خان زند است، دوم سلطان محمود میرزا است برادر اعیانی سلطان صیفور.

41. سلطان ابراهیم میرزا

پسر چهل و یکم فتحعلی شاه، سلطان ابراهیم میرزا است شنبه نوزدهم جمادی الاخره سال 1228 هـ. / ژوئن 1813 م. متولد شد و او را 4 فرزند است یک تن پسر و 3 دختر. نام پسرش حسینعلی میرزا [و] مادرش دختر حسینعلی خان قاجار ایروانی است.

42. سیف الله میرزا

پسر چهل و دوم فتحعلی شاه، سیف الله میرزا برادر اعیانی شاهزاده بهاء الدوله [بهمن میرزا] است، سه شنبه چهاردهم رجب سنه 1229 هـ. / ژوئن 1814 م. متولد شد.

او را 4 فرزند است 2 پسر و 2 دختر. اما پسران:

اول نصر الله میرزا، دوم جهان بخش میرزا هر دو تن برادر اعیانی و مادر ایشان از گرجستان است.

43. یحیی میرزا

پسر چهل و سیم فتحعلی شاه، یحیی میرزا است. شب سه شنبه غره شهر محرم سنه

1234 هـ. / 31 اکتبر 1818 م. متولد شد، او را يك تن دختر باشد.

44. زکریا میرزا

پسر چهل و چهارم فتحعلی شاه، زکریا میرزا است، شب شنبه بیست و ششم ربیع

ص: 153

الاول سنه 1234 هـ / ژانويه 1819 م. متولد شد برادر اعيانى يحيى ميرزا است [و] او را فرزند نباشد.

45. محمد امين ميرزا

پسر چهل و پنجم فتحعلى شاه، محمد امين ميرزا است روز دوشنبه دهم ربيع الثانى 1234 هـ. / ژانويه 1819 م. متولد شد او را دو تن دختر باشد.

46. سلطان حمزه ميرزا

پسر چهل و ششم فتحعلى شاه، حمزه ميرزا است شب چهارشنبه بيست و يكم رمضان سال 1234 هـ. / ژانويه 1819 م. متولد شد، او را فرزند نباشد.

47. فرخ سير ميرزا

پسر چهل و هفتم فتحعلى شاه، فرخ سير ميرزا برادر اعيانى سلطان محمد ميرزا، ملقب به تير الدوله است. [تولد او در ماه محرم سال 1238 هـ / سپتامبر 1822 م.]

48. سلطان احمد ميرزاى عضد الدوله

پسر چهل و هشتم فتحعلى شاه، سلطان احمد ميرزا است، ملقب به عضد الدوله است، جمعه نوزدهم ذيقعه 1234 هـ. / سپتامبر 1819 م. متولد شد او را فرزند نباشد.

49. صاحبقران ميرزا

پسر چهل و نهم فتحعلى شاه، صاحبقران ميرزا است و او را يك پسر است كه محمد حسن خان نام دارد و مادرش دختر ابراهيم خان دولوى قاجار است. [تولد او در 21 رمضان 1234 هـ / ژانويه 1819 م. است]

50. طهمورث ميرزا

پسر پنجاهم فتحعلى شاه، طهمورث ميرزا است جمعه هفدهم جمادى الاولى سنه 1235 هـ. / مارس 1820 م. متولد شد او را فرزند نباشد.

51. جهانسوز ميرزا

پسر پنجاه و يكم فتحعلى شاه، حسينقلی خان ملقب به جهانسوز شاه برادر اعيانى يحيى ميرزا است او را فرزند نباشد. [متولد 1246 هـ ق / 1830 م.]

52. محمد هادى ميرزا

پسر پنجاه و دوم فتحعلی شاه، محمد هادی میرزا است برادر اعیانی محمد امین میرزا.

[متولد 1824/1239 م.]

53. پرویز میرزا

پسر پنجاه و سیم فتحعلی شاه، پرویز میرزا است. [ملقب به نیر الدوله، متولد ربیع الاول 1239 ه/نوامبر 1823 م.]

54. علیقلی میرزا

پسر پنجاه و چهارم فتحعلی شاه، علیقلی میرزا است. [ملقب به اعتضاد السلطنه، تولد 23 ربیع الاول 1238 ه/نوامبر 1822 م.]

55. عباسقلی میرزا

پسر پنجاه و پنجم فتحعلی شاه، عباسقلی میرزا است و او برادر اعیانی علیقلی میرزا است. [متولد 17 رجب 1241 ق/فوریه 1826 م.]

ص: 154

56. کامران میرزا

پسر پنجاه و هشتم فتحعلی شاه، کامران میرزا است. [متولد 1240 ق/ 1825 م.

برادر اعیانی اورنگ زیب میرزا]

57. اورنگ زیب میرزا

پسر پنجاه و هفتم فتحعلی شاه، اورنگ زیب میرزا است. [متولد 1247 ق/ 1831 م. برادر اعیانی کامران میرزا]

58. جلال الدین میرزا

پسر پنجاه و هشتم فتحعلی شاه، سلطان جلال الدین میرزا است. [متولد 12 شعبان 1245 ق/ فوریه 1830 م.]

59. امان الله میرزا

پسر پنجاه و نهم فتحعلی شاه، امان الله میرزا است. [متولد 1243 ق/ 1827 م.]

60. سلطان حسین میرزا

پسر شصتم فتحعلی شاه، سلطان حسین میرزا است. [متولد 1245 ق/ 1829 م.]

این جمله پسران شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بودند، اگرچه سخن بر آن نهادیم که هنگام بدروود شهریار تاجدار جهان چندانکه از فرزندانش زنده باشند نامبردار شوند [وزنده باشند یاد نمایند] و 5 تن از ایشان هنگام وفات شهریار تاجدار زندگانی نداشتند و نگارنده کتاب مبارک در این نگارش حشمت ولیعهد دولت نایب السلطنه و شاهزاده محمد علی میرزا را بداشت و 3 تن دیگر را بدان نگاشت که عشره سادسه شکسته نشود و عدد با 60 راست آید.

اکنون دختران شهریار را نگار کنیم از این 48 تن که رقم می شود 2 تن قبل از رحلت شهریار به دیگر سرای تحویل دادند و 6 تن دوشیزگانند که هنوز دیدار شوهر نکرده اند و با کس هم بستر نشده اند و 40 تن ضجیع شوهران و مادران دختران و پسران اند.

اسامی دختران شاهنشاه ایران فتحعلی شاه

1 - همایون سلطان مشهور به خانم خانمان از مادر شاهزاده حسینعلی میرزا [فرمانفرما] است و او ضجیع ظهیر الدوله ابراهیم خان قاجار حکمران کرمان بود، 5 تن فرزند آورد و دو تن از ایشان پسر است: اول عباسقلی میرزا، دوم ابو الفتح میرزا.

2 - شاهزاده بیگم جان هم از مادر فرمانفرما است در سرای امیر محمد قاسم خان قوانلو بود، یک پسر آورد، مسمی به سلیمان خان و ملقب به خان خانان و او را دو دختر بود که یکی را با شاهنشاه کشورگشا محمد شاه قاجار عقد بست و اینک فرزندش شاهنشاه جمشید دستگاه ناصر الدین شاه که ملکش جاوید باد صاحب تخت و تاج و خداوند باج و خراج است.

3 - سید بیگم که همدم سلطان لقب دارد، هم از مادر فرمانفرما است

به حباله نکاح محمد زکی خان نوری سردار فارس در آمد و در سفر بیت الله الحرام به مرض وبا درگذشت.

4 - ام سلمه مشهور به گلین خانم از مادر شاهزاده محمد علی میرزا [دولت‌شاه] است.

خط نسخ را نیکو نوشت و چند مجلد قرآن مجید را نگار داده در عتبات ائمه دین علیهم السلام موقوف داشت، ضجیع برادرزاده شهریار، زین العابدین خان گشت و دو تن دختر و یک پسر آورد. نام پسرش محمد جعفر میرزا است.

5 - مریم خانم از مادر حسام السلطنه، ضجیع الله یار خان آصف الدوله است او را 8 فرزند است 4 تن پسر و 4 تن دختر. اما پسران: اول حسن خان مشهور به سالار. دوم میرزا محمد خان ملقب به بیگلربیگی. سیم محمد علی خان. چهارم حسین خان.

6 - فخر جهان خانم مشهور به فخر الدوله از مادر شاهزاده شعاع السلطنه است، روزی چند در سرای میرزا محمد خان پسر حسینقلی خان برادر شهریار بود از وی جدائی جست. او را فرزند نباشد اما نیک بزرگ و حضرتش مطاف بزرگان است، سفر بیت الله الحرام کرده و تقبیل آستان ائمه هدی سلام الله علیهم فرموده.

7 - شاه بیگم مشهور به ضیاء السلطنه است از مادر شاهزاده محمود، در سرای درونی شهریار نگارنده اسرار بود و صیت حسنش افسانه تمامت بلدان و امصار. بعد از پدر ضجیع میرزا مسعود وزیر دول خارجه شد و از او فرزندان آورد.

8 - سلطان بیگم هم از مادر ضیاء السلطنه است روزی چند با پسر مهدیقلی خان دولو همسر و هم بستر بود. در جوانی وداع جهان گفت و از او یک دختر ماند.

9 - گوهر ملک خانم با ولیعهد دولت نایب السلطنه از یک مادر است، نخست در سرای محمد امین خان قاجار نسقچی باشی بود و از پس او ضجیع میرزا ابو القاسم قایم مقام گشت او را فرزند نباشد.

10 - زینب خانم از مادر محمد قلی میرزای ملک آراست، دوکرت

سفر بیت الله الحرام کرده و ملقب به حاجی شاه شده. ضجیع اسمعیل خان پسر نظام الدوله سلیمان خان قوانلو است، از 10 تن فرزند، یک پسر دارد و نام او احمد خان است.

11 - خدیجه خانم هم از مادر ملک آرا است، ضجیع محمد باقر خان، ملقب به

مریخ شاه پسر حسینقلی خان برادر شهریار است، 4 فرزند دارد 3 تن پسر است. اول اسد الله خان، دوم حسین خان، سیم محمد حسن خان.

12 - طیغان خانم است به حباله نکاح موسی خان قوانلو درآمد و بعد از روزگاری زایر بیت الله الحرام گشت، او را 9 فرزند است 5 تن پسران باشند: اول جعفرقلی خان، دوم مهدیقلی خان هم نام جد خود است. سیم محمدقلی خان، چهارم سلطانقلی خان، پنجم موسی خان بعد از فوت پدر متولد شد و نام پدر یافت.

13 - عزت نسا خانم است با برادرزاده شهریار موسی خان پسر حسینقلی خان هم بستر گشت و بعد از وفات شوهر سفر بیت الله الحرام نمود و در پایان امر به حباله نکاح حاجی میرزا آقاسی کارگزار ایران درآمد، چنانکه مذکور خواهد شد سه دختر دارد و یک پسر از موسی خان. نام پسرش اللهقلی میرزای ایلخانی است.

14 - شمس بانو خانم، ضجیع میرزا موسی خان برادر میرزا ابو القاسم قایم مقام شد.

15 - خدیجه سلطان مشهور به عصمة الدوله، ضجیع ابراهیم خان ناظر پسر حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی است. او را 4 فرزند باشد 3 تن پسرند. اول صدر الدوله، دوم آصف الدوله، سیم محمد باقر خان.

16 - درخشنده گوهر خانم است ضجیع میرزا اسمعیل خان پسر میرزا خانلر حلال خور مازندرانی منشی الممالک، با شاهزاده اسمعیل میرزا از یک بطن است. او را 4 فرزند است 2 پسر و 2 دختر. اما پسران: اول میرزا نصر الله، دوم میرزا فریدون.

17 - گوهر شاه بیگم، در سرای علی محمد خان قاجار دولو است و 2 دختر و یک پسر دارد نام پسرش محمد خان است.

18 - شاه سلطان خانم ضجیع محمد صادق خان قوانلو پسر مرتضی قلی خان عم شهریار است. بعد از وفات شوهر زایر بیت الله الحرام شد و در عتبات عالیات به حباله نکاح میرزا محمد تقی شهرستانی که فاضلی نحریر است درآمد، از محمد صادق خان پسر دارد که نام او محمد زمان میرزا است.

19 - دختر نوزدهم فتحعلی شاه، گوهر خانم، ضجیع رستم خان پسر ابراهیم خان عمزاده شهریار است، 4 تن فرزند آورد 3 تن پسرند: اول عبد الحسین خان، دوم سهراب خان، سیّم رستم خان که بعد از وفات پدر متولد گشت و نام پدر یافت.

20 - تاجلی بیگم خانم از مادر شعاع السلطنه است و زوجه نصر الله خان پسر

ظهیر الدوله ابراهیم خان قوانلو است، او نیز سفر مکه معظمه کرده و از نصر الله خان 5 فرزند آورده 3 تن پسر است: اول ابراهیم خان، دوم مهدیقلی خان، سیّم خلیل الله میرزا.

21 - حسن جهان خانم مشهور به والیه، وی نیز از مادر شعاع السلطنه است، ضجیع خسرو خان والی کردستان شد و 6 تن فرزند آورد 3 دختر و 3 پسر اما پسران: اول رضا قلی خان، دوم غلام شاه خان، سیّم احمد خان.

22 - ماه بیگم خانم به حباله نکاح غلامحسین سپهدار عراق درآمد، او را 3 فرزند است 2 نفر پسرانند: اول یوسف خان، دوم حسن خان.

23 - دختر بیست و سیّم فتحعلی شاه سروجهان خانم زوجه آقا خان حاکم محلاتی است که او را طبقه اسمعیلیه پشت بر پشت امام خویش دانند. وی را از آقا خان 3 فرزند است و 2 دختر و یک پسر که علی شاه نام دارد.

24 - خورشید خانم زوجه عباسقلی خان سرکرده جماعت افشار خمسه است 3 تن فرزند دارد یک تن پسر است مسمی به ولی محمد خان.

- 25 - مولود سلطان خانم زوجه رضا قلی خان پسر اسمعیل خان سردار دامغانی بود، از او جدائی جست و به سرای حاجی حسن خان پسر ذوالفقار خان پسر عم شوهر نخستین خود در رفت او را فرزند نباشد.
- 26 - عالیه سلطان خانم زوجه علی خان دامغانی میرآخور شهریار شد یک دختر و یک پسر آورد نام پسرش عیسی خان است.
- 27 - زبیده خانم زوجه علی خان قراگوزلو است او را یک پسر است مسمی به محمد حسین خان.
- 28 - خورشید کلاه از مادر شاهزاده سیف الدوله [سلطان محمد میرزا] است، ضجیع میرزا علی محمد خان نظام الدوله پسر عبد الله خان امین الدوله گشت و 3 فرزند آورد یک تن پسر باشد مسمی به نجفقلی خان.
- 29 - شیرین جان خانم هم از مادر سیف الدوله [سلطان محمد میرزا] است و در سرای محمد قلی خان پسر حسین خان سردار ايروانی است.
- 30 - مرصع خانم او نیز مادر سیف الدوله [سلطان محمد میرزا] است و در سرای محمد قلی خان ایشیک آقاسی باشی پسر آصف الدوله است.
- 31 - قیصر خانم از مادر یحیی میرزا است زوجه سلیمان خان افشار قاسم لو است،
یک پسر دارد مسمی به محمد ولی خان.
- 32 - ساره سلطان خانم هم از مادر یحیی میرزا است، زوجه جهانگیر خان افشار ارومی شد.
- 33 - آقابیگم زوجه میرزا علی اکبر هزار جریبی ملاًباشی است یک تن دختر دارد.
- 34 - شاه جهان خانم مشهور به خان بی بی چون همنام عمه شهریار است هم به عمه شاه مخاطب می شود، زوجه میرزا عبد الباقی منجم باشی گیلانی است او را یک دختر است.
- 35 - فرخ سلطان خانم از مادر شاپور میرزا است و زوجه میرزا

غلامشاه پیشخدمت - باشی است که نسب به میرزا ابو القاسم فندرسکی می رساند، زیارت بیت الله الحرام کرده و از میرزا غلامشاه 6 فرزند آورده 2 تن پسرانند: اول میرزا ابو القاسم، دوم سید حسین میرزا.

36 - ماه نوش لب خانم زوجه امیر دیوان میرزا نبی خان قزوینی است يك دختر و يك پسر آورده، نام پسرش داراب میرزا است.

37 - حبّ نبات خانم از مادر محمد مهدی میرزا است، برادرزاده شهریار میرزا محمد خان بعد از جدائی از فخر الدوله او را به حباله نکاح در آورد و او را يك دختر باشد.

38 - پاشا خانم هم از مادر محمد مهدی میرزا است، زایر بیت الله الحرام گشت و به نکاح سهراب خان گرجی خازن شهریار درآمد و دو پسر از او آورد: اول اریکلی خان ملقب به والی، دوم محمد علی خان.

39 - فرزانه بیگم هم از مادر محمد مهدی میرزا است زوجه حسینعلی خان معیر الممالک خزانه دار شهریار است او را يك دختر باشد.

40 - مهرجان خانم هم از مادر محمد مهدی میرزا است، بعد از فوت شاهنشاه زوجه زین العابدین خان پسر قاسم خان هزار جریبی قوللر آقاسی شد.

41 - سلطان خانم از مادر ملك ایرج میرزا است زوجه محمد باقر خان دولو بیگلربیگی دار الخلافه گشت او را يك تن دختر باشد.

42 - خاور سلطان بیگم از مادر علیقلی میرزا است، بعد از فوت شهریار به حباله نکاح میرزا نظر علی حکیم باشی قزوینی درآمد يك تن پسر آورد مسمی به میرزا محمد خان.

43 - رخساره بیگم بعد از فوت پدر زوجه محمد خان ایروانی امیر تومان شده [و] پس از او محمد علی خان ماکوئی او را نکاح بست و اکنون در سرای امیر اصلان خان قوانلو است از محمد خان يك دختر دارد.

44 - خرم بهار خانم از مادر کامران میرزا است.

45 - بزم آرا خانم او نیز از مادر کامران میرزا است.

46 - ماه تابان خانم با زوجه میرزا نبی خان از يك مادر است.

47 - ملکزاده خانم است.

48 - بدر جهان خانم ملقب به ماه باجی است، او نیز از مادر یحیی میرزا است.

اسامی زوجات شاهنشاه فتحعلی شاه

اشاره

اما زوجات شاهنشاه ایران فتحعلی شاه عجب نباشد که آن را کسی شمار کند با 1000 تن راست آید؛ لکن در این کتاب مبارك آنانکه در حشمت حسب و نسب سجل و سند داشته اند یا در سرای سلطنت صاحب ولد بوده اند و اگر نه، شناخته و نامبردار گشته اند به نام نگاشته می آید و آن جماعت که نسب بزرگ داشته اند نخست رقم می شود و بعد از آن طبقه [ای] که هنگام رحلت پادشاه با فرزندان بوده اند شمرده می آید، آن گاه آن جماعت را مرقوم داریم که بعضی را فرزند نبوده و برخی را فرزندان بمرده اند و هنگام بدرود پادشاه از جهان بی ولد بوده اند بالجمله:

نخستین: زوجات فتحعلی شاه، آسیه خانم دختر فتحعلی خان دولوی قاجار است و او مادر نایب السلطنه عباس میرزا و ظل السلطان و گوهر ملك خانم است و دو تن از فرزندان نیز وفات کرده اند، او را شاه شهید آقا محمد شاه برای شاهنشاه عقد دائمی بست و در سنه 1850/1220 م. وداع جهان گفت، جسد او را به عتبات عالیات حمل دادند.

زوجه دوم: فتحعلی شاه نیز آسیه خانم نام داشت و او دختر محمد خان قاجار همشیره نظام الدوله سلیمان خان قوئلو است، نخست در سرای مهدیقلی خان عم شهریار بود و ابراهیم خان ظهیر الدوله را از او آورد، از پس او به عقد دائمی شاهنشاه درآمد.

محمد قلی میرزای ملك آرا و خدیجه خانم و زینب خانم فرزندان اویند 2 تن هم از وی

وفات کرده و او در مازندران وداع جهان گفت.

زوجه سیم: فتحعلی شاه، خیر النساء خانم دختر مرتضی قلی خان عم شهریار است

که به طرف روس گریخت، چنانکه مرقوم شد او نیز معقوده شاهنشاه و مادر حیدر قلی میرزا است دو تن هم از وی بمرده است با پسر به گلپایگان سفر کرد و در آنجا رخت به جهان دیگر برد.

زوجه چهارم: فتحعلی شاه، مریم بیگم خانم دختر شیخعلی خان زند و مادر شیخعلی میرزا است از وی نیز دو تن فرزند وفات کرده با پسر سفر ملایر کرد و از آنجا به زیارت بیت الله الحرام شتافت و بعد از مراجعت به دیگر سرای مقام کرد.

این 4 تن که شمردیم زنان معقوده بودند و دیگران به مدت معین و صیغه مشخص در سلك پردگیان سرای سلطنت درآمدند.

زوجه پنجم: فتحعلی شاه، بدرنسا خانم دختر حاجی مصطفی قلی خان عم شهریار است، او را يك فرزند بیامد و بمرد و چندان تندخوی بود که مرافقت با دیگر زنان نتوانست کرد، لاجرم طلاق گرفته از سرای سلطنت بیرون شد و سفر بیت الله الحرام کرده پس از مراجعت به دار الخلافه وداع زندگانی گفت، جسدش را به عتبات عالیات حمل دادند.

زوجه ششم: فتحعلی شاه، خدیجه خانم دختر محمّد خان عز الدین لوی قاجار است يك فرزند آورد و بمرد، او را جاریه از مردم سبزوار بود، وقتی از خاتون خویش خواستار شوهر گشت و مسؤولش به اجابت مقرون نیفتاد، لاجرم خاتون خود را زهر بخوراند و بکشت و شهریارش به کیفر این کار بفرمود تا بر دهن خنپاره بستند و آتش در زدند.

زوجه هفتم: گوهر تاج خانم دختر میرزا محمّد خان دولّو بیگلربیگی طهران بود در جوانی بمرد و يك دختر به یادگار گذاشت که نام او گوهر خانم است و زوجه رستم خان پسر ابراهیم خان ظهیر الدوله می باشد.

زوجه هشتم: فتحعلی شاه، ملک سلطان خانم دختر ابراهیم خان دولّوی قاجار است يك دختر آورد و روزگار نیافت.

زوجه نهم: سلطان خانم دختر الله قلی خان قاجار دولّو، والده امان الله میرزا است.

زوجه دهم: فتحعلی شاه، بدر جهان خانم دختر محمّد جعفر خان عرب حاکم بسطام است. حسینعلی میرزای فرمانفرما و [حسنعلی میرزا] شجاع السلطنه و سه دختر از بطن او است، [همایون سلطان، بیگم جان خانم، سید بیگم] سه دختر هم از او وفات کرده [اند].

زوجه یازدهم: فتحعلی شاه، خیر النسا خانم دختر شاهرخ شاه افشار است که شاه شهید آقا محمّد شاه بعد از فتح خراسان او را برای شهریار خواستاری نمود و او یک فرزند آورد و بمرد.

زوجه دوازدهم: فتحعلی شاه، آغاییگم مشهور به آغاباجی دختر ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ است، بعد از فوت والده ملک آرا [آسیه خانم] به عقد دائمی شهریار درآمد و او را فرزند نیامد در سال 1248 هـ. / 1832 م. در ارض قم وداع جهان گفته هم در آنجا مدفون گشت.

زوجه سیزدهم: فتحعلی شاه، بیگم خانم دختر صادق خان شقاقی است یک فرزند آورد و زنده نماند.

زوجه چهاردهم: فتحعلی شاه، طرلان خانم دختر الله یار خان قلیجه ای است از وی فرزند نیامد.

زوجه پانزدهم: فتحعلی شاه، بیگم خانم دختر امامقلی خان افشار است، ملک قاسم میرزا و ملک منصور میرزا از بطن او است، دو تن هم وفات کرده [اند].

زوجه شانزدهم: فتحعلی شاه، قمر نسا بیگم خانم دختر حسینقلی خان پسر امامقلی خان افشار است، یحیی میرزا و جهانسوز میرزا و سارا سلطان و قیصر خانم و بدر جهان خانم از بطن او است یک تن وفات کرده.

زوجه هفدهم: فتحعلی شاه، زینب خانم دختر احمد خان مقدّم بیگلربیگی مراغه است او را فرزند نیامد.

زوجه هجدهم: فتحعلی شاه، خانم کوچک دختر محمّد تقی خان نبیره کریم خان زند است.

زوجه نوزدهم: فتحعلی شاه، مریم بیگم خانم دختر جعفر خان زند است او را

فرزند نبوده.

زوجه بیستم: فتحعلی شاه، آقا بیگم دختر صید مراد خان زند است او را نیز ولدی نبوده.

زوجه بیست و یکم: خاتون جان خانم دختر محمد علی خان زند است و مادر شاه قلی میرزا و یک فرزندش وفات کرده، طواف خانه خدای نیز نموده است.

زوجه بیست و دوم: فتحعلی شاه خیر النسا خانم دختر مجنون خان پازوکی است، یک دختر آورده خدیجه سلطان بیگم خانم که با ابراهیم خان ناظرش عقد بست.

زوجه بیست و سیم: فتحعلی شاه، نوش آفرین خانم دختر بدر خان زند است ماه نوش لب خانم زوجه میرزا نبی خان و ماه تابان که بعد از شاهنشاه به نکاح میرزا حسین خان پسر میرزا نبی خان درآمد دختران اویند.

زوجه بیست و چهارم: مهر نسا خانم همشیره محمود خان قوریساوول باشی دنبلی است و او نخست نامزد امیر سلیمان خان قوانلو بود، از پس او به سرای به سلطنت درآمد. دو فرزند آورد و دو کت زایر بیت الحرام گشت اما فرزندان او نماندند.

زوجه بیست و پنجم: فتحعلی شاه، خانم جان خانم دختر محمد علی خان زند ولد کریم خان، او را فرزند نبود.

زوجه بیست و ششم: خانم جانی خانم دختر ابراهیم خان طالش دو فرزند از او متولد شده و هر دو تن مرده اند.

زوجه بیست و هفتم: فتحعلی شاه، آغاببیگم خانم نسب به سلاطین صفویه می رساند و او فرزند نیاورد.

زوجه بیست و هشتم: فتحعلی شاه، نساباجی خانم از بزرگزادگان طالش است گوهرشاد خانم زوجه علی محمد خان دولوی قاجار از بطن او است.

زوجه بیست و نهم: فتحعلی شاه، گوهر خانم دختر ندر قلی خان زند است او را فرزند نباشد.

زوجه سی ام: فتحعلی شاه، نبات خانم دختر تقی خان قاجار است او را ولد نباشد.

زوجه سی و یکم: فتحعلی شاه، گوهر خانم دختر فتحعلی خان ولد رضا قلی خان عمّ شهریار است فرزند ندارد.

زوجه سی و دویم: فتحعلی شاه، گوهر خانم دختر خانابا خان نانگلی است، او را نیز ولد نباشد.

این طبقه از زوجات شاهنشاه از شاهزادگان و بزرگزادگان ایرانند.

اسامی زوجات فتحعلی شاه که هنگام وفات شهریار صاحب پسران و دختران بودند

اکنون زنانی که در سرای سلطنت پسران و دختران آورده و خود بزرگ و بانوی سرای پادشاه شده اند رقم می شود بالجمله:

زوجه سی و سیم: فتحعلی شاه، زیباچهر خانم از مردم گرجستان است شاهزاده محمد علی میرزا [دولت‌شاه] و ام سلمه خانم از بطن او است و یک تن فرزندش نیز وفات کرده.

زوجه سی و چهارم: فتحعلی شاه، بی بی کوچک خانم همشیره صادق خان بروجردی است شاهزاده محمد ولی میرزا از بطن او است، مریم خانم هم از او است.

زوجه سی و پنجم: فتحعلی شاه، زینب خانم همشیره علی خان بختیاری، شاهزاده محمد تقی میرزا حسام السلطنه از بطن او است مریم خانم هم از او است، دو تن فرزندش نیز مرده است.

زوجه سی و ششم: بیگم جان خانم دختر حاجی صادق قزوینی است. رکن الدوله و امام ویردی میرزا و سلطان ابراهیم میرزا از بطن او است. یک تن هم مرده است.

زوجه سی و هفتم: فتحعلی شاه، کلثوم خانم از سادات پازوار است شاهزاده عبد الله میرزا از بطن او است.

زوجه سی و هشتم: فتحعلی شاه، مریم خانم از مردم گرجستان است. محمد رضا میرزا و علیرضا میرزا از بطن او است. 3 تن هم از فرزندانش مرده است.

زوجه سی و نهم: فتحعلی شاه، مریم خانم از جماعت بنی اسرائیل است. محمود میرزا و همایون میرزا و احمد علی میرزا و جهان‌شاه میرزا و از دختران ضیاء السلطنه و سلطان بیگم خانم از بطن او است، 5 تن از فرزندانش نیز مرده است.

زوجه چهلیم: فتحعلی شاه، فاطمه خانم مشهور به سنبل باجی همشیره علی اکبر خان راهوری از بلوک کرمان است، شاهزاده شعاع السلطنه و از دختران فخر الدوله و والیه و تاجلی بیگم خانم از بطن او است 6 تن هم از فرزندان او وفات کرده.

زوجه چهل و یکم: فتحعلی شاه، گلبدن خانم ملقب به خازن الدوله از مردم گرجستان شاهزاده بهاء الدوله و سیف الله میرزا از بطن او است 1 تن از اولاد او وفات کرده، نخست در سرای سلطنت صندوقدار لقب داشت و نقش خاتم چنین کرده.

معتبر در ممالک ایران قبض صندوقدار شاه جهان.

و از آن پس خازن الدوله نام یافت چندانکه شهریار را جواهر شاهوار و درهم و دینار و ادات سیم و زر و آلات مرصع به جواهر و درر [و] رزمه های دیا و سلبهای زیبا بدست شد به تمامت سپرده او بود و هرگز محاسبی و آواره نگاری نداشت و علم او بر این همه خزاین چنان احاطت داشت که اگر شهریار از وی خردتر چیزی و ناچیزتر شیئی از آن خزاین طلب می کرد در شب تاریک دست می برد و اول بار مطلوب را بر می آورد بعد از وفات پادشاه زایر بیت الله الحرام گشت.

زوجه چهل و دوم: فتحعلی شاه، طاوس خانم ملقب به تاج الدوله از مردم اصفهان، شاهزاده سیف الدوله و تیر الدوله و عضد الدوله و از دختران شیرین جهان خانم و شمس الدوله و مرصع خانم از بطن او است. 3 تن از اولاد او نیز مرده است. چون به سرای سلطنت درآمد چنان پسند خاطر شهریار افتاد که از تمامت خاتونان فزونی جست، همانا جواهری که از بهر حلی و حلل از سر و بر علاقه کرده بود معادل دو کرور تومان زر مسکوک را به تقویم رفت و بعد از وفات شهریار نقش نگین چنین کرد:

خاک غم ریخت فلک بر سر تاج

زوجه چهل و سیم: فتحعلی شاه، بنفشه بادی خانم از ارامنه آذربایجان است شاهزاده الله ویردی میرزا از بطن او است.

زوجه چهل و چهارم: فتحعلی شاه، مشتری باجی از اهالی شیراز است و در

علم موسیقی قوتی تمام دارد، محمد مهدی میرزا و محمد امین میرزا و محمد هادی میرزا و از دختران حبّ نبات خانم و پاشا خانم و مهرجهان خانم و فرزانه خانم از بطن او است. 5 تن از فرزندانش وفات نموده.

زوجه چهل و پنجم: فتحعلی شاه، زلیخا خانم از جماعت ترکمانان است. اسمعیل میرزا از بطن او است که حکومت بسطام داشت.

زوجه چهل و ششم: فتحعلی شاه، پریشاه خانم از مردم گرجستان است، شاهزاده کیومرث میرزا از بطن او است، دو تن از فرزندانش مرده است، نیک پارسا و پرهیزکار بود و بعد از پادشاه زایر بیت الله الحرام گشت و ملقب به حاجی شاه شد.

زوجه چهل و هفتم: فتحعلی شاه، شاه پری خانم ملقب به سردار، در فنّ موسیقی نام بردار بود نسب به قبیله مجوس رساند، ملک ایرج میرزا و سلطان مصطفی میرزا و از دختران جهان سلطان خانم از بطن اویند.

زوجه چهل و هشتم: فتحعلی شاه، شاه پسند خانم از مردم شیراز است و در موسیقی هنری به سزا دارد، کیقباد میرزا و کیکاوس میرزا و کیخسرو میرزا از بطن او است یک تن از اولادش نیز وفات کرده.

زوجه چهل و نهم: فتحعلی شاه، سکینه خانم از مردم اصفهان است. بهرام [میرزا] و هرمز میرزا از بطن او است یک تن از او نیز وفات کرده.

زوجه پنجاهم: فتحعلی شاه، جیران خانم از قبیله کولان ترکمان است، سلیمان میرزا و سلطان سلیم میرزا از بطن او است یک تن هم وفات کرده.

زوجه پنجاه و یکم: فتحعلی شاه، ستاره خانم از مردم اصفهان است والده منوچهر میرزا است.

زوجه پنجاه و دویم: فتحعلی شاه، گل پیرهن خانم از مردم گرجستان است؛ علیقلی میرزا و عباس قلی میرزا و نور الدهر میرزا و از دختران خاور سلطان از بطن او است.

زوجه پنجاه و سیم: فتحعلی شاه زیباچهر خانم خواهر نصیر خان شیرکوهی

رشتی است شاپور میرزا و از دختران فرخ سلطان خانم از بطن او است دو تن ولدش نیز وفات کرده.

زوجه پنجاه و چهارم: فتحعلی شاه ننه خانم همشیره محمد مهدی خان پازواری متخلص به شحنه است، طیغون خانم و عزت نسا خانم از بطن او است زایر بیت الله الحرام نیز گشت.

زوجه پنجاه و پنجم: فتحعلی شاه، بی بی خانم دختر حاجی یوسف بارفروشی است شاه سلطان خانم از بطن او است.

زوجه پنجاه و ششم: فتحعلی شاه، حاجیه خاتون خانم دختر لطفعلی بیك اصفهانی است شمس بانو خانم از بطن او است.

زوجه پنجاه و هفتم: فتحعلی شاه، خوش نما خانم از مردم گرجستان است. ماه بیگم خانم از بطن او است.

زوجه پنجاه و هشتم: فتحعلی شاه، فاطمی خانم از مردم شیراز است، سروجهان خانم از بطن او است.

زوجه پنجاه و نهم: فتحعلی شاه، خیرنسا خانم از مردم بلباس است، شاه جهان خانم ملقب به خان بی بی از بطن او است.

زوجه شصتم: فتحعلی شاه، ننه خانم ملقب به مهد علیا همشیره ملا عبد الله است از مردم ساری مازندران، کامران میرزا و اورنگ میرزا و از دختران بزم آرا خانم و خرّم بهار خانم از بطن او است و یک تن از فرزندانش نیز مرده است.

زوجه شصت و یکم: فتحعلی شاه، هما خانم از قبیله کردجهان بیگلو است و جلال الدین میرزا از بطن او است.

زوجه شصت و دویم: فتحعلی شاه، بیگم خانم دختر حاجی الیاس تجریشی از قرای طهران است، پرویز میرزا از بطن او است دو تن از فرزندانش نیز وفات کرده.

زوجه شصت و سیم: فتحعلی شاه، ماه آفرین خانم دختر گل محمد خان شیرازی است زبیده خانم از بطن او است.

زوجه شصت و چهارم: فتحعلی شاه، شاه فراز خانم از مردم بلباس است، آغاییگم از بطن او است.

زوجه شصت و پنجم: فتحعلی شاه، گلی خانم الشهیر به آلاگوز از مردم قراباغ است سلطان حسین میرزا از بطن او است.

زوجه شصت و ششم: فتحعلی شاه، ملک جهان خانم از اهالی شیراز

است مولود - سلطان خانم از بطن او است.

زوجه شصت و هفتم: فتحعلی شاه، شهباز خانم از مردم قزوین است، رخساره بیگم خانم از بطن او است.

زوجه شصت و هشتم: فتحعلی شاه، الله کز [- آلاگوز] خانم از مردم بسطام است، صاحبقران میرزا از بطن او است.

زوجه شصت و نهم: فتحعلی شاه، شهربانو خانم از قبیله خدابنده لو است و عالیه سلطان خانم از بطن او است.

اسامی زوجات فتحعلی شاه که فرزندان آوردند و فرزندان ایشان بمردند و هنگام رحلت شهریار فرزندان نداشتند

اکنون جماعتی از زوجات فتحعلی شاه رقم می شود که فرزندان ایشان به جمله وداع جهان گفته اند و هنگام رحلت پادشاه فرزندان نداشته اند.

زوجه هفتماد فتحعلی شاه، خیرنسا خانم دختر ابو طالب بیک سنگسری 2 فرزند از او وفات کرده.

زوجه هفتاد و یکم فتحعلی شاه، حسن ملک خانم از جماعت لگزی است، یک فرزند از او مرده است.

زوجه هفتاد و دوم فتحعلی شاه، جهان افروز خانم دختر صید نظر بیرانوند است یک

تن ولدش وفات کرده.

زوجه هفتاد و سیم فتحعلی شاه، حاجیه نبات خانم از جماعت بنی اسرائیل است 2 فرزند از او وفات کرده، او نخست در سرای جعفر قلی خان عمّ شهریار بود؛ و بعد از او به سرای سلطنت درآمد و بعد از مردن فرزندان شاهنشاه او را طلاق گفت. و بعد از انقضای مدّت معلوم او را با میرزا شفیع صدر اعظم عقد بست؛ و بعد از وفات صدر اعظم به زیارت بیت الله الحرام شتافت.

زوجه هفتاد و چهارم فتحعلی شاه، دلارام خانم از مردم گرجستان است یک تن ولدش وفات نمود.

زوجه هفتاد و پنجم فتحعلی شاه، طوطی خانم از قبیله ارمیّه است یک فرزند از او وفات کرد.

زوجه هفتاد و ششم فتحعلی شاه، خدیجه خانم از جماعت بنی اسرائیل است 2 فرزند از او مرده.

زوجه هفتاد و هفتم فتحعلی شاه، جان بیگم از مردم قم است یک تن فرزندش وفات کرده.

زوجه هفتاد و هشتم فتحعلی شاه، گل بخت خانم از قبیله ترکمان یموت است 3 تن فرزندش فوت شده.

زوجه هفتاد و نهم فتحعلی شاه، حاجیه خانم از مردم طالش است 2 تن فرزندش مرده است.

زوجه هشتماد فتحعلی شاه، گلندام خانم از جماعت بنی اسرائیل است 2 تن فرزندش وفات کرده.

زوجه هشتاد و یکم فتحعلی شاه، شاه پرور خانم از قبیله قراچورلو است 2 تن فرزندش فوت شده.

زوجه هشتاد و دوم فتحعلی شاه، سکینه خانم از مردم طهران است يك تن فرزندش وفات کرده.

زوجه هشتاد و سیم فتحعلی شاه، سروناز خانم از مردم گرجستان است 2 تن ولد او وفات کرده.

زوجه هشتاد و چهارم فتحعلی شاه، جهان افروز خانم 2 تن ولد او وفات کرده.

زوجه هشتاد و ششم (1) فتحعلی شاه، شاه خاتون باجی از مردم مازندران است يك تن ولدش فوت شده.

اسامی زوجات فتحعلی شاه که در سرای سلطنت فرزند نیاورده اند

از این پس آنچه از زوجات فتحعلی شاه برنگار می شود و در سرای سلطنت اولاد نیاورده اند.

زوجه هشتاد و هفتم فتحعلی شاه، میرزا مریم دختر محمّد تقی بیك استرآبادی است.

زوجه هشتاد و هشتم فتحعلی شاه، سکینه خانم از ترکمانان است.

زوجه هشتاد و نهم فتحعلی شاه، شیرین خانم از جماعت بنی اسرائیل است.

زوجه نودم فتحعلی شاه، شیرین خانم از مردم ارمیّه است.

زوجه نود و یکم فتحعلی شاه، شاخ نبات خانم از مردم گرجستان است.

زوجه نود و دوم فتحعلی شاه، شاه نبات خانم از مردم گنجه است.

زوجه نود و سوم فتحعلی شاه، جان جان خانم از مردم اصفهان است.

زوجه نود و چهارم فتحعلی شاه، شهربانو خانم از قبایل بنی اسرائیل است.

زوجه نود و پنجم فتحعلی شاه، گل پری خانم از مردم گرجستان است.

زوجه نود و ششم فتحعلی شاه، نرگس خانم از مردم ارمیّه است.

زوجه نود و هفتم فتحعلی شاه، نرگس خانم از مردم گرجستان است.

زوجه نود و هشتم فتحعلی شاه، جواهر خانم از جماعت ترکمانان است.

زوجه نود و نهم فتحعلی شاه، شکوفه خانم از مردم گرجستان است.

زوجه صدم فتحعلی شاه، غنچه دهان خانم از قبیله ترکمان کولکان است.

زوجه صد و یکم فتحعلی شاه، کربلائی مریم خانم از مردم گرجستان است.

زوجه صد و دوم فتحعلی شاه، معصومه خانم از جماعت بنی اسرائیل است.

زوجه صد و سوم فتحعلی شاه، نوبهار خانم از مردم قرای طهران است.

زوجه صد و چهارم فتحعلی شاه، دل افروز خانم از ترکمان کولان است.

زوجه صد و پنجم فتحعلی شاه، دل افروز خانم از مردم ارمنیه است.

زوجه صد و ششم فتحعلی شاه،

ص: 170

1- (1) . زوجه هشتاد و پنجم از قلم افتاده است.

خير النساء خانم از جماعات ارمنيّه است.

زوجه صد و هفتم فتحعلي شاه، آرزو خانم از جماعت شاهيسون زرگر است.

زوجه صد و هشتم فتحعلي شاه، منيره خانم از مردم شيراز است.

زوجه صد و نهم فتحعلي شاه، شهناز خانم از قبيله شقاقي است.

زوجه صد و دهم فتحعلي شاه، لولي خانم از جماعت ارمنيّه است.

زوجه صد و يازدهم فتحعلي شاه، جان جان خانم از مردم اصفهان است.

زوجه صد و دوازدهم فتحعلي شاه، ياسمين خانم از مردم ارمنيّه است.

زوجه صد و سيزدهم فتحعلي شاه، زيبانظر خانم از جماعت ارمنيّه است.

زوجه صد و چهاردهم فتحعلي شاه، سيد نسا خانم از سادات كاشان است.

زوجه صد و پانزدهم فتحعلي شاه، آهو خانم از مردم ارمنيّه است.

زوجه صد و شانزدهم فتحعلي شاه، ماهي خانم از جماعت بني اسرائيل است.

زوجه صد و هفدهم فتحعلي شاه، ناز آفرين خانم از مردم شيراز است.

زوجه صد و هيچدهم فتحعلي شاه، شيرين خانم از مردم اصفهان است.

زوجه صد و نوزدهم فتحعلي شاه، نور سلطان خانم از قبائل تركمان است.

زوجه صد و بيستم فتحعلي شاه، گلابي خانم از جماعت زنديه است.

زوجه صد و بيست و يكم فتحعلي شاه، شاه پسند خانم دختر رمضان بيك خمسه [اي] است.

زوجه صد و بيست و دوم فتحعلي شاه، جهان خانم از مردم باجلان است.

زوجه صد و بيست و سيم فتحعلي شاه، نازك بدن خانم از مردم قراباغ است.

زوجه صد و بيست و چهارم فتحعلي شاه، مرواريد خانم از قبيله بزچلو است.

زوجه صد و بيست و پنجم فتحعلي شاه، طوطي خانم از طايفه كارخانه زند است.

زوجه صد و بيست و ششم فتحعلي شاه، كوچك خانم از مردم بني اسرائيل است.

زوجه صد و بیست و هفتم فتحعلی شاه، کوچک خانم از مردم شیراز است.

زوجه صد و بیست و هشتم فتحعلی شاه، شاه صنم خانم از قبیله بزچلو است.

زوجه صد و بیست و نهم فتحعلی شاه، گل صبا خانم از مردم ارمینیه است.

زوجه صد و سی ام فتحعلی شاه، بیگم خانم از مردم ورامین است.

زوجه صد و سی و یکم فتحعلی شاه، مرال خانم از مردم ترکمان است.

زوجه صد و سی و دوم فتحعلی شاه، شهربانو خانم از مردم مازندران است.

زوجه صد و سی و سیّم فتحعلی شاه، شاه نسا خانم از مردم عرب است.

زوجه صد و سی و چهارم فتحعلی شاه، پریزاد خانم از مردم قزوین است.

زوجه صد و سی و پنجم

فتحعلی شاه، شیرین خانم از مردم اصفهان است.

زوجه صد و سی و هشتم فتحعلی شاه، گنجشکی از مردم اصفهان است.

زوجه صد و سی و هفتم فتحعلی شاه، سارا خانم از مردم دامغان است.

زوجه صد و سی و هشتم فتحعلی شاه، ملک جان خانم از مردم ارمیّه است.

زوجه صد و سی و نهم فتحعلی شاه، خورده خانم همشیره ابو القاسم خان طهرانی است.

زوجه صد و چهلم فتحعلی شاه، شمشاد خانم از ترکمان یموت است.

زوجه صد و یکم فتحعلی شاه، صنمیر خانم از جماعت عثمانلو است.

زوجه صد و چهل و دوم فتحعلی شاه، زینب خانم از مردم مازندران است.

زوجه صد و چهل و سوم فتحعلی شاه، مریم ککلیک خانم از جماعت ارمیّه است.

زوجه صد و چهل و چهارم فتحعلی شاه، شرف خانم از مردم خمسه است.

زوجه صد و چهل و پنجم فتحعلی شاه، جانی خانم از سادات مازندران است.

زوجه صد و چهل و هشتم فتحعلی شاه، شاه ویردی خانم دختر استاد محمّد رضای تارچی است.

زوجه صد و چهل و هفتم فتحعلی شاه، زینب خانم از جماعت ارمیّه است.

زوجه صد و چهل و هشتم فتحعلی شاه، نبات خانم از مردم قزوین است.

زوجه صد و چهل و نهم فتحعلی شاه، فخر جهان خانم، دختر آقا محمّد جعفر کاشی است.

زوجه صد و پنجاهم فتحعلی شاه، نبات خانم دختر کربلانی محمّد مازندرانی است.

زوجه صد و پنجاه و یکم فتحعلی شاه، نیاز خانم از مردم مجوس است.

زوجه صد و پنجاه و دوم فتحعلی شاه، شیرین خانم از مردم اصفهان است.

زوجه صد و پنجاه و سوم فتحعلی شاه، گوهر خانم از طایفه کلیائی است.

زوجه صد و پنجاه و چهارم فتحعلی شاه، زینب باجی از مردم مازندران است.

زوجه صد و پنجاه و پنجم فتحعلی شاه، نرگس باجی از مردم ارمیّه است.

زوجه صد و پنجاه و هشتم فتحعلی شاه، خدیجه خانم از جماعت بنی اسرائیل است.

زوجه صد و پنجاه و هفتم فتحعلی شاه، سارا خاتون از مردم اصفهان است.

زوجه صد و پنجاه و هشتم فتحعلی شاه، سکینه خانم از جماعت ترکمان است.

این جمله پسران و دختران و زنان شاهنشاه ایران فتحعلی شاه بود که برشمردیم.

اسامی بعضی از اعمام و عمزادگان و برادرزادگان شاهنشاه فتحعلی شاه

اشاره

اکنون بعضی از اعمام و عمزادگان شهریار را برمی نگارد. همانا پسرهای محمد حسن شاه که عم شهریار در خاتمه احوال پدر شناخته آمد، اکنون نام

ص: 172

اولاد بعضی از ایشان را و نام فرزندان حسینقلی خان برادر شاهنشاه را نگار می دهد.

ذکر اولاد حسینقلی خان

مع القصة ذکر خاتمه کار حسینقلی خان و نابینائی او در این کتاب مبارك مرقوم افتاد، اما فرزندان او به تمامت در ایام نابینائی او متولد شدند، 6 تن دختر و 6 تن پسر بودند، دختران را 6 تن از شاهزادگان نکاح بستند. اول ظلّ السلطان، دوم الله ویردی میرزا، سوم احمد علی میرزا، چهارم اسمعیل، پنجم علیرضا میرزا، ششم منوچهر میرزا؛ و نام 6 تن پسران حسینقلی خان بدین گونه است:

اول میرزا محمد خان، دوم زین العابدین خان، سوم محمد صادق خان، چهارم محمد باقر متخلص به مریخ شاه [و] مادرش گوهرتاج خانم دختر علیمراد خان زند است که بعد از وفات شوهر به حبالة نکاح شاهزاده محمود درآمد، پنجم موسی خان مادرش از جماعت بنی اسرائیل است، ششم حسینقلی خان که بعد از فوت پدر متولد شده و نام پدر یافت.

ذکر اولاد مهدیقلی خان

اما مهدیقلی خان عمّ شهریار چون از جهان برفت ابراهیم خان ظهیر الدوله از وی باز ماند و ابراهیم خان در سنه 1240 هـ. / 1824 م. در دار الخلافه وداع جهان گفت و از وی 21 تن دختر و 20 تن پسر بماند.

اول محمد کریم خان که اکنون در میان شاگردان شیخ احمد احسانی رکن اشد و ناب احد است، دوم نصر الله خان، سوم رستم خان، چهارم خسرو خان، پنجم موسی خان، ششم اسمعیل خان، هفتم شاهرخ خان، هشتم اسد الله خان، نهم علی محمد خان، دهم علیقلی خان، یازدهم عیسی خان، دوازدهم محمد تقی خان، سیزدهم غلامحسین خان، چهاردهم غلامعلی خان، پانزدهم محمد حسن خان، شانزدهم عبد الرحیم خان، هفدهم علی اکبر خان، هیجدهم بهرام خان و 2 تن دیگر از دختر شاهنشاه فتحعلی شاه دارد که مرقوم شد: اول عباس قلی میرزا. دوم ابو الفتح میرزا.

ذکر اولاد مرتضی قلی خان

دیگر عم شهریار مرتضی قلی خان است که به طرف روس گریخت چنانکه مرقوم شد. او را 7 تن اولاد بود 5 تن دختران بودند اول به سرای شهریار

در رفت، دوم به نکاح شاهزاده ملك آرا درآمد، سوم را شاهزاده محمد ولی میرزا عقد بست، چهارم معقوده شجاع السلطنه گشت، پنجم را پسر عم او آقا خان پسر حاجی مصطفی قلی خان نکاح کرد.

اما 2 تن پسرانش: اول مهر علی خان است که او را 4 پسر بود: محمد صادق خان و رستم خان و محمد باقر خان و محمد رحیم خان، [دوم] پسر دومش محمد حسین خان است که او را نیز پسر می مستمی به مهدی خان است.

ذکر اولاد مصطفی قلی خان

عم دیگر شهریار حاجی مصطفی قلی خان است و او برادر اعیانی مرتضی قلی خان است، آن گاه که برادرش از اراضی روس به گیلان تاختن کرد، به فرمان شاه شهید او را در دار الخلافه میل کشیدند تا مبادا فتنه ای بزرگ شود و او سخت دلیر بود، چنانکه پیکان تیر از صفحات آهن و نحاس در می برد و هنگام اصطیاد از پشت اسب گوران دشتی را با تیغ دو نیمه می ساخت او را 10 دختر و 12 پسر است اما پسران:

اول محمد حسن خان ملقب به آقا خان، وقتی چنان افتاد که يك تن ملازم او که نصیر نام داشت در کمین گاهی که گزند شهریار توانست کرد با تفنگ ساخته به دست حارسان درگاه گرفتار شد، آقا خان از اصغای این قصه هراسناک شده از شکارگاه فرار برداشت، برحسب فرمان اسمعیل خان دامغانی کوهستانی با يك تن دژخیم از قفای او به دار الخلافه رفته هر دو چشمش را تارک کردند، دوم محمد ولی خان، سوم حسینعلی خان، چهارم محمد کاظم خان، پنجم فضلعلی خان، ششم عیسی خان، هفتم باقر خان، هشتم احمد خان، نهم امام قلی خان، دهم الله ویردی خان، یازدهم ذو الفقار خان، دوازدهم بهرام خان.

بالجمله نام اولاد و احفاد شاهنشاه ایران فتحعلی شاه تا آن گاه که رخت به جنان جاویدان برد برنگاشته و عشیرت حضرتش تا این وقت که سال هجرت بر 1271 ه.

می رود، دور نباشد که 10000 تن باشند.

همانا در این کتاب مبارک ذکر حال سلاطین اقالیم سبعة مرقوم گشت، با اینکه بسیار پادشاهان را معدودیتی پسران بودند، گاهی پسران بر پدران بشوریدند

و گاهی پدران به دفع پسران کوشیدند، گاهی برادران از یکدیگر روی برکاشتند و به قلع و قمع یکدیگر خاطر گماشتند. در سیر سلاطین همه روی زمین مانند فتحعلی شاه سلطانی نیافتیم که بدین عدّت و عدد فرزندان آرد؛ و از این عجبت آنکه اگرچه هر یک از ایشان در مملکتی و شهری فرمانگزاری و شهر یاری بودند و توپخانه و زنبورکخانه و سوار و سربازان فراوان در گرد ایشان انجمن بود، هرگز سر از فرمان برنکاشتند؛ بلکه قوّت برکاشتن نیز نداشتند.

مع القصّه اکنون که قصّه فتحعلی شاه پرداخته شد ذکر احوال شاهنشاه مبرور محمد شاه اعلی الله مقامه مرقوم می افتد، آن گاه به فرّخی و مبارکی ذکر جلوس شاهنشاه؛ و خسرو خسروان، سلطان بن السلطان بن السلطان، ناصر الدین شاه که دولتش مؤید و ملکش متحلد به او نگار خواهد رفت و اولاد و احفاد فتحعلی شاه را چندانکه از هنگام وفات او تا زمان این شهریار جهان داد پر عدد و عدّت افزوده اند هر یک را به نام برخواهد نگاشت.

جلد دوم تاریخ قاجاریه

سلطان غازی محمد شاه قاجار

اشاره

ص: 177

وقایع قبل از جلوس محمد شاه به تخت سلطنت

اشاره

الحمد لله المهيمن المعبود، و الصّلاة على محمد المحمود، و على وصيّيه و صهره و آله المستشرقين على سرّه الذين هم صنایع الله و التّاس صنایعهم مادامت الشّمس بازغة و الكواكب طارقه

و بعد چنین می نگارد، محمد تقی مستوفی لسان الملك که چون قصه شهریار تاجدار فتحعلی شاه قاجار به پای رفت، حدیث سلطنت ولیعهد دولت او را آغاز کرده به کتاب نخستین پیوسته می دارد.

همانا شاهنشاه جوانبخت محمد شاه قاجار پسر ولیعهد دولت و سلطان قوی آیت، نایب السلطنه عباس میرزا است و او پسر شاهنشاه ایران فتحعلی شاه و او پسر شاهزاده جهانگشا حسینقلی خان ملقب به جهانسوز شاه و او پسر شهریار تاجدار محمد حسن شاه و او پسر فتحعلی خان قاجار است که شریک دولت و کفیل سلطنت شاه طهماسب بن شاه سلطان حسین صفوی بود [و] شاه شهید آقا محمد شاه که در عرض این سلاطین افتاده است، عم فتحعلی شاه و پسر محمد حسن شاه است.

بالجمله شهنشاه غازی محمد شاه چون 4 ساعت و 28 دقیقه از روز سه شنبه ششم شهر ذی قعدة سپری شد، در سال 1222 ه. مطابق تخاقوی نیل ترکی/ 26 دسامبر 1807 م در بلدة تبریز در ارك علیشاه از مادر متولد گشت و مادر او دختر میرزا محمد خان دولوی قاجار است که بیگلریگی دار الخلافه طهران

و فراهم آورنده خراج ایران بود.

بالجمله چون از مادر متولد گشت، برحسب فرمان ولیعهد دولت نایب السّ لطنه عباس میرزا، بشیری روانه دار الخلافه شده، این مژده به حضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه آورد و شهریار شادخاطر شده، نایب السّ لطنه را منشور کرد که به حکم وصیت شاه شهید آقا محمد شاه این مولود را محمد شاه نام کن و ولیعهد ثانی دولت شناس.

بالجمله حضرتش در حجر تربیت پدر و جدّ روز تا روز همی بالیده شد تا به حدّ رشد و بلوغ رسید. پس به دستگیری آموزگاران هنرهای رزم و بزم را نیکو بیاموخت و به فطرت پاک و طویت صافی در میان مردم شناخته آمد. هرگز دامان ورع تقو [۱] ی او به کدورت مناهی و ملاهی آلوده نشده، در لغات عرب و صنعت اهل ادب و تفسیر کلام الله مجید و حفظ اشعار طرفه و لبید، هنری به کمال داشت و خط نستعلیق را نیکو نگاشت. در پیشه نقاشان و فن حساب دانان و مهندسان از تمامت باریافتگان درگاه و چاکران پیشگاه، رتبت برتری داشت و با اقتدار سلطنت، اظهار مسکنت همی کرد و دلش به سوی درویشان همی رفت و خوی ایشان همی داشت. در طریقت موحدین و عقیدت آن جماعت معضلات حقایق و مشکلات دقایق را از در تعلیم و تعلم توانست بود.

تاکنون در سلاطین شیعی، پادشاهی بدین پاکی طینت و صفای طویت و فضل طبیعی و جود جبلی نخوانده ام و نشنیده ام. شجاعت و جلادت که از سلاطین جز آن متوقع نیست، هم در شخص او کمال ظهور داشت، چنانکه شطری از آن در ذیل تاریخ شاهنشاه جهان فتحعلی شاه در قصه روسیان و آذربایجان و جنگ افغانستان و خراسان مرقوم افتاد و این شناخته بود که در هر جنگ نایب السّ لطنه عباس میرزا، محمد شاه را مأمور فرمود شکسته باز نیامد.

بالجمله آن گاه که از سال میلادش 12 عام برگذشت، در سنه 1234 هـ. / 1819 م.

برحسب فرمان، حاضر حضرت شهریار تاجدار گشت و شاهنشاه از جبین او آیات سلطنت همی مطالعت کرد. و هم در این وقت مهدعلیا

و ستر کبری دخترزاده خویش را که صبیّه اعتضاد الدوله امیر محمد قاسم خان قاجار قوانلو بود، با او نکاح بست و سور و سرور پادشاهانه به پای برد. و هم از این دو شهزاده، شهریار مظفر منصور، ناصر الدین شاه زیب و زینت تاج و تخت گشت، چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد.

مع القصة از این پیش به شرح رفت که فتحعلی شاه روز پنجشنبه دوازدهم صفر سال 1250 هـ. / 20 ژوئن 1834 م. شاه غازی محمد شاه را در باغ نگارستان طهران تشریف ولایتعهد داد و او را روانه آذربایجان فرمود. و هم در این سال خود سفر اصفهان کرده، روز پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الآخره به جنان جاویدان تحویل داد.

بعد از وفات فتحعلی شاه چنانکه مذکور شد، خاطرهای دیگرگون گشت، بعضی از شاهزادگان آرزوی جای پدر همی کردند و تخت و افسر همی جستند. نخستین شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس بود که دو روز قبل از وفات فتحعلی شاه رخصت انصراف گرفته رهسپر شیراز گشت؛ و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه حکمران بروجرد و بختیاری نیز به فرمان پادشاه با او همراه شد تا در نظم قبایل و سکنه اراضی فارس با او همداستان باشد؛ و روز دیگر عبد الله خان امین الدوله مأمور گشت که با 7000 سواره و پیاده از دنبال ایشان سفر شیراز کند و 600000 تومان منال دیوانی فارس را که در عقده تعطیل افتاده، مأخوذ دارد و حال رعیت فارس را باز پرس کند و معلوم دارد که منال دیوانی را عمال اخذ کرده و ذخیره نهاده اند یا رعایا از خویش دفع داده اند.

چون شاهزاده حسینعلی میرزا تا منزل مهیار برفت و امین الدوله از سعادت آباد اصفهان که لشکرگاه پادشاه بود يك تیر پرتاب دور شد، در تخت پولاد خیمه زد، شهریار تاجدار رخت از این جهان بیرون برد. و چون سالهای دراز می رفت که الله یار خان آصف الدوله و غلامحسین خان سپهدار را با امین الدوله کار بر خصومت بود و بدان سان که عادت خواجه تاشان است خصمی ایشان هرروز بر زیادت

می گشت، از این روی امین الدوله هرگز ایمن نمی زیست و رضا نمی داد تا محمد شاه غازی که خواهرزاده آصف الدوله است بر تخت سلطنت جای کند.

و از آن سوی چون آصف الدوله و سپهدار مکنون خاطر امین الدوله را دانسته بودند و بیم داشتند که مبادا در زیر لوای یکی از شاهزادگان جای سازد و در سلطنت شاهنشاه غازی فتوری اندازد، بعد از وفات فتحعلی شاه دفع امین الدوله را واجب شمردند و با شاهزاده علینقی میرزای رکن الدوله که این هنگام بزرگترین شاهزادگان لشکرگاه بود هم داستان شدند و آقا علی اکبر پیشخدمت فتحعلی شاه را به سوی او فرستادند و پیام دادند که اینک شاهنشاه از جهان بیرون شد و کارها دیگرگون گشت، صواب آن است که به نزدیک ما تحویل کنی تا کار به شوری کنیم و با هرچه پیش آید هم دست و هم داستان باشیم؛ و خواستند تا اگر امین الدوله به جانب ایشان فراز شود او را مأخوذ داشته بازدارند.

اما چون این پیام با امین الدوله رسید، نخستین سران سپاه را حاضر کرد و ایشان را از این راز آگاه ساخت، آن جماعت هم دل و همزبان گفتند، یک روز پیش نیست که فتحعلی شاه ما را با تو همراه کرده و به فرمانبرداری تو فرمان داده، هم اکنون او را زنده انگاریم و سر از خط فرمان تو برنداریم. امین الدوله چون از قبل لشکریان دل قوی کرد پیام بازفرستاد که «من در حضرت شهریار سال فراوان بردم و زمان شیخوخت دریافتم، موی سفید شد و قوی ضعیف گشت، از این پس در کار دولت مداخلت نخواهم کرد و از زاویه عزلت بیرون نخواهم شد. شما از من چشم پوشیده دارید و این چشمه را خوشیده انگارید» و آقا علی اکبر را بی نیل مرام مراجعت داد.

طلب نمودن عبد الله خان امین الدوله شاهزاده حسینعلی میرزای فرمانفرما را به تطمیع سلطنت ایران

عبد الله خان امین الدوله بعد از مراجعت آقا علی اکبر سطری چند برنگاشت و محسن بیگ ملازم خویش را طلب داشت و او را سپرد و گفت به سرعت صبا و سحاب شتاب کن و هرچه زودتر به شاهزاده حسینعلی میرزا پیوسته شو، این مکتوب را بدو بسپار و بگوی:

به کجا می روی؟ اینک فتحعلی شاه را زمان برسید و به سرای دیگر

کوچ داد، چون این خبر اصغاکنی بی توانی طریق مراجعت گیر و مانند برق و باد در این لشکرگاه حاضر باش، امروز فرزند اکبر و ارشد شهریار تویی و از همه برادران خزاین و دفاین بیشتر داری! چون این لشکر تو را بینند از گرد رکن الدوله و دیگر شاهزادگان پراکنده گردند و به نزدیک تو انجمن شوند.

پس بازوبند دریای نور و تاج ماه و دیگر اثاثه سلطنت که از معادل 10 کرور زر مسکوک بر زیاد است مأخوذ داری، آن گاه ترا با 30000 تن سپاه سواره و پیاده که در لشکرگاه حاضرند و چنین گنج گران در تخت اصفهان جای دهم، چون مردم فارس این بدانند که تو با چنین گنج و سپاه به اصفهان راه کرده [ای] خرد و بزرگ با تیغ و جوشن و اگر نیابند با چوب های دشت ارژن اعداد جنگ کرده 50 روز برنگذرد که 50000 تن در اصفهان حاضر رکاب شوند؛ و از آن سوی برادر اعیانی تو شجاع السملطنه که مردم ایران بی آنکه پژوهنده شوند او را خواهند اند. با یک چنین لشکر از کرمان و یزد برسد.

و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السملطنه که به اتفاق تو است، کلید عراق است، او را با خود به اصفهان کوچ ده تا لشکر بیرانوند و باجلان و بختیاری و یار احمدی و دیگر قبایل را در حضرت تو حاضر سازد. و دیگر ملکزادگان که در بلدان و امصار عراق فرمانگزارند؛ مانند شیخعلی میرزای حاکم ملایر و همایون میرزای حاکم نهاوند و از آن سوی محمد حسین میرزای حاکم کرمانشاهان همگی طریق حضرت تو گیرند، چنان شود که مردم دار الخلافه طهران از در اضطرار و اضطراب تا به اصفهان تو را پذیره شوند و بی کلفت خاطر به دار الخلافه درآورند.

مع القصة امین الدوله از این گونه سخن فراوان کرد و محسن بیگ پست و بلند زمین را به قدم عجل در نوشته در مهیار به شاهزاده حسینعلی میرزا رسید، مکتوب امین الدوله را بداد و پیام او را بگذاشت.

دعوی سلطنت حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارسی

شاهزاده حسینعلی میرزا از خبر مرگ پدر بی خویشتن شد، خدای باری او را خوی سلطنت نداده بود و آن جلادت در گوهر نداشت که تا چندین ترکتاز تواند کرد، همی پنداشت که دور از شیراز

مردی غریب و مسکین است، لاجرم دهشت زده و هراسناک محسن بیگ را نیز برداشت و از مهیار شتاب گرفته تا قمشه بتاخت. و از آنجا شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه را وداع گفته او را روانه بروجد نمود و خود به طرف شیراز در تکتاز آمد. و بعد از ورود به شیراز وقتی مسعود معین کرده تاج بر سر نهاده و به تخت برآمد و نام خویش را نقش به زر کرد و زینت منبر ساخت و خود را به سلطنت بلندآوازه فرمود.

برادر اعیانی او حسنعلی میرزای شجاع السلطنه نیز چون بشنید که شاهنشاه ایران به جنان جاویدان تحویل داد، لشکری از مردم کرمان انبوه کرد و ملازم خدمت فرزند خود هلاکو میرزا کرده، او را مأمور به تسخیر یزد فرمود، و هلاکو میرزا کوچ بر کوچ طریق یزد شتافت. سیف الدوله میرزا پسر ظل السلطان که این هنگام از قبل برادر خود سیف الملوك میرزا حکومت یزد داشت این قصه بشنید و چون از مردم یزد ایمن نبود، مقاتلت و مبارزت با هلاکو میرزا را از طریق حصافت عقل منحرف یافت. لاجرم بی آنکه اسبی به میدان تازد و رزمی سازد، یزد را تسلیم داده، با 2 عراده توپ و 500 سوار که ملازم رکاب داشت طریق دار الخلافه طهران گرفت.

اما شجاع السلطنه بعد از بیرون فرستادن هلاکو میرزا خود سفر شیراز کرد و در حضرت برادر آسود، و بدان اندیشه بود که حسینعلی میرزا کلید خزاین و دفاين بدست او خواهد گذاشت و او تجهیز لشکر کرده سلطنت برادر را استوار خواهد داشت.

اما از آن سوی امین الدوله در لشکرگاه خویش تا چاشتگاه روز دیگر بماند نه از شاهزاده حسینعلی میرزا خبری رسید و نه محسن بیگ بازآمد. دانست که فرمانفرما مراجعت نخواهد کرد. پس از آنجا کوچ داده، در کنار زاینده رود از پس دیوار باره شهر نزدیک به سعادت آباد سراپرده کرد. چون رکن الدوله و شاهزادگان جسد پادشاه را حمل دادند و لشکری که با امین الدوله بود اجازت یافته با لشکر رکن الدوله پیوست.

در این وقت که توپچی و زنبورکچی و سواره و پیاده همه آشفته خاطر و از یکدیگر هراسنده بودند و هرکس اگر توانست دست غارت به دیگری فرا برد علف و آذوقه نیز تنگیاب بود، میرزا آقا خان وزیر لشکر بدان تدبیر و رویت در میان این جماعت بشیر و نذیر گشت که این مردم متشتت آرای پراکنده خاطر را همدل و هم داستان نمود، بدانسان که با جسد شاهنشاه چنان کوچ دادند که گفتی پادشاه زنده است و بر پشت اسب طی مسافت همی کند. بالجمله چون در خاتمه احوال فتحعلی شاه این قصه به شرح رفت به تکرار نخواهیم پرداخت.

روز دیگر که غلامحسین خان سپهدار، تاج الدوله و دیگر پردگیان سرای سلطنت را از سعادت آباد کوچ داده، در میان دروازه اصفهان به امین الدوله سپرد چنانکه مرقوم شد خود راه دار الخلافه برداشت. امین الدوله پردگیان را برداشته به میان شهر آورد و در خانه های سلطانی جای داده و خود به سرای خویش فرود شد و چون هنگام رحلت پادشاه، شاهزاده سلطان محمد میرزای حاکم اصفهان به اراضی چهارمحال تاختن کرد و با سرباز خویش پیوست، چنانکه ذکر شد، امین الدوله بعد از ورود به اصفهان کس به سوی او فرستاد که از چه روی جا در چهارمحال کرده [ای] بی توانی برخیز و طریق شهر گیر و کار شهر را به نظام کن.

مراجعت سلطان محمد میرزا از چهارمحال به اصفهان

سلطان محمد میرزا روز سوم به سعادت آباد آمد و از در آمدن به شهر بیمنانک بود و با امین الدوله مکتوب کرد که اگر تو با من از در صدق بودی و مرا به اصفهان از روی نیرنگ طلب نکردی! اینک شاهزاده سلیمان میرزا را به چه اندیشه در سرای خویش مهمان پذیری؟ امین الدوله در پاسخ گفت که خواهر من به شرط زناشویی در سرای سلیمان میرزا است، در این وقت که پادشاه از جهان برفت بارگیرهای او را در مراتع به غارت بردند، اکنون در سرای من از بهر آن است که بسیج راه کند و طریق دار الخلافه سپارد.

بالجمله عاقبت امین الدوله با او سوگند یاد نمود و در ظهر کلام الله رقم

کرد که هرگز از در خیانت بیرون نشود، آن گاه سلطان محمد میرزا به شهر درآمد و امین الدوله به حضرت او رفته معروض داشت که اکنون اگر خواهی خود در این شهر رتق و فتق می کن و مرا بگذار تا در سرای خویش بیاسایم و اگر خواهی تا من همه روزه بدین حضرت پویم و در حل و عقد امور مداخلت کنم، باید از آنچه من گویم بیرون نشوی و [جز] بر آنچه حکم کردم حکومت نفرمائی. سلطان محمد میرزا پیمان نهاد که از سرای درونی کمتر بیرون شود و در هیچ امر داخل نگردد.

این وقت امین الدوله به نزدیک علمای شهر پیام کرد که سالها در زمان دولت فتحعلی شاه روزگار به آسایش بردید و به عزت، زیستن کردید. اگر امروز خویش و تبار شما حق آن نعمت نگذارند و به هواجس نفسانی مردم شریر و مفسد را حفظ و حراست فرمایند، زمانی دیر برنیاید که جان و مال مردم به هدر شود. مردم حاجی سید محمد باقر که فحل علمای ایران بود و خویشاوندان آقا میر محمد مهدی امام جمعه و گماشتگان دیگر علما، بعضی از مردم مفسد و شریر را که سبب آشوب شهر و غارت اموال تجار و نهب برزن و بازار بودند مأخوذ داشتند و روز دیگر محمد علی خان اصفهانی با جماعتی از سربازان به نزدیک ایشان رفت و آن اشرار را گرفته به نزدیک شاهزاده سلطان محمد میرزا آوردند. به صوابدید امین الدوله و فرمان او ایشان را در میدان نقش جهان اصفهان حاضر ساخته، هر یک را از چپ و راست دست و پای قطع کردند.

لاجرم آن بلده به نظام شد و حکومت شاهزاده و امین الدوله استوار گشت. و این وقت سیف الدوله سربازی که از چهار محال به دست مایور خان به نظام کرده بود، ملازم خدمت داشت و از مردم بلده و حومه اصفهان و جماعت بختیاری که در محله لبنان نشیمن داشتند 2000 تن حاضر حضرت امین الدوله بودند؛ و امین الدوله هنوز همه روزه با حسینعلی میرزای فرمانفرمای فارس نامه می کرد که اگر چه از کنار اصفهان سفر شیراز کردن پسندیده نبود با این همه از آن پیش که

يك تن در دار الخلافه طهران صاحب تخت و تاج شود و كار سلطنت بدو استقرار يابد با لشكري ساخته به جانب اصفهان تاختن كن؛ بلکه غلبه تو را افتد. و اين معنی را نيك بدان که در ارك شیراز روز بردن و سکه و خطبه به نام خود کردن کس پادشاه ایران نشود. روزگاری دراز نرود که در همان ارك شیراز تو را حصار دهند و بی کلفت خاطر گرفتار کنند. و شاهزاده حسینعلی میرزا کلمات امین الدوله را واقعی نمی گذاشت و همچنان در ارك شیراز نشیمن داشت.

اکنون بر سر داستان شویم.

در همان ساعت که فتحعلی شاه چشم از جهان بربست شاهزاده محمد رضا میرزا و فرزندش رضا قلی میرزا بر اسب های تیزتك برنشسته با چند تن از ملازمان خود مانند برق و باد راه آذربایجان پیش گرفتند تا شاهنشاه غازی محمد شاه را از این حدیث آگاه کنند؛ و در حضرت او عقیدت خویش را مکشوف دارند. و شاهزاده عبد الله میرزا نیز بی توانی برنشست و آهنگ زنجان و اراضی خمسه نمود، باشد که آن محال را از تحت حکومت شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه بیرون آورد و زمام ملك بدست گیرد، چه از پیش چنانکه مرقوم افتاد در آن مملکت فرمانگزار بود و بسا ذخایر و دفاین در دور و قصور خویش مدفون و مخزون داشت و بی آنکه خویشتن در آن اراضی فرمانگزار آید از کشف آن خزاین هراسناک بود.

و اما آصف الدوله و سپهدار به اتفاق از راه مورچه خورت طی طریق همی کردند و لشکر عراق را با خود کوچ همی دادند. آن گاه که در دیه قهرود، در سربند عباسی فرود شدند، عریضه به حضرت شاهنشاه غازی محمد شاه نگار دادند که هرچه زودتر به جانب دار الخلافه طهران سفر فرمای و تاج و تخت سلطنت را معطل مگذار تا مردم زیاده طلب، از طلب و تعب باز نشینند و اهالی ایران را از جنگ و جوش بازدارند. اینک من که سپهدار عراقم با 12000 تن مرد لشکری چشم بر حکم و گوش بر فرمانم، اگر فرمان رود طریق آذربایجان گیرم و اگر نه در عراق فرمان پذیرم.

ص: 186

محمود خان دنبلی قوریساول باشی و میرزا مهدی ملک الکتّاب فراهانی نیز هر یک عریضه [ای] نگار دادند و عقیدتی به کار بستند. نگارنده این کتاب مبارک که حاضر آن انجمن بود و از دیرباز استفتاح به نام شاهنشاه غازی می نمود این چند شعر انشاد کردم و به دست رسول نهادم:

به عشر دوم از دویمین جمادی ماه ز سال هجرت رفته دو ششصد و پنجاه

بمانده یازده روز و برفته یازده روز به چه ز شهر رجب هم ز چه ز تشرین ماه

به روز پنجم هفته به هفتم آبان که مهر بود به میزان درو به سرطان ماه

نهفت روی ز خلق و نمود روی به خلق که ظلّ بار اله و که ظلّ بار اله

بخاست از سر تخت و نشست بر سر تخت گزیده فتحعلی شه گزین محمّد شاه

بالجمله مکاتیب را فرستاده برگرفته به جانب آذربایجان سبک سیر آمد و آصف الدوله به اتّفاق سپهدار وارد کاشان شدند، چون حکومت کاشان خاص سپهدار بود نایی از خویش برگماشت و طریق قم پیش داشت. آصف الدوله در قم اقامت نمود و سپهدار طریق عراق پیمود، در سلطان آباد متوقّف گشت؛ اما رکن الدوله و دیگر شاهزادگان و لشکریان چنانکه در خاتمه قصّه فتحعلی شاه به شرح رفت، چون جسد پادشاه را با خاک سپردند با لشکر مازندرانی و قشون رکابی و دیگر سپاهیان راه طهران پیش داشتند. و از آن سوی بامداد بیست و سوم جمادی الاخره مسرعی از عبد الله خان امین الدوله به نزدیک شاهزاده علی خان ظلّ السّلمطان رسید و او را از وفات پادشاه آگاه ساخت و او به اندیشه سلطنت پرداخت.

دعوی سلطنت شاهزاده ظلّ السّلمطان در دار الخلافه طهران

اشاره

ظلّ السّلمطان که در طلب سلطنت می زیست و از آن روز که محمّد شاه غازی ولایت عهد یافت، چنانکه مرقوم شد، دلگران بود. این هنگام يك باره مکنون خاطر را

مکشوف داشت و در همان روز، وقت نماز دیگر محمد باقر خان دولوی قاجار برادر آصف الدوله را که بیگلربیگی طهران بود طلب نمود، دیگر بزرگان قاجار و اعیان دار الخلافه طهران را نیز حاضر کرده و ایشان را از مرگ پادشاه آگاه کرد و مکنون خاطر خویش را در طلب پادشاهی نیز باز نمود.

حاضران حضرت گفتند سال های فراوان است که از پدران خویش میراث خدمت سلاطین قاجاریه را بر ذمت نهاده ایم، اکنون که فتحعلی شاه از جهان برفت هرگز حق نعمت او را فراموش نکنیم و تا جان در تن داریم بیگانه را در ملک مداخلت ندهیم؛ لکن هر یک از فرزندان پادشاه صاحب تاج و گاه شود در حضرت او ایستاده شویم و اطاعت او را آماده باشیم. آن گاه ظلّ السلطان کار شهر را به نظم و نسق کرده و از برای حفظ و حراست برج و باره شهر نگاهبانان و دیده بانان برگماشت.

از پس آن، مجلس را از بیگانه پیرداخت و محمد باقر خان بیگلربیگی را حاضر ساخت و با او گفت اینک خواهرزاده تو محمد شاه در طلب تاج و گاه است و برادر تو آصف الدوله اگر چه در قم اقامت دارد با او همدل و همراه است، اکنون بگوی کار ما با تو چگونه خواهد رفت، اگر حمایت خویشان خواهی جست هم اکنون طریق ایشان گیر و اگر نه مرا از خویشان آسوده فرمای. بعد از گفت و شنود فراوان محمد باقر خان قرآن مجید را در میان نهاده سوگند یاد کرد که تا سلطان جان در مملکت بدن فرمانگزار [ی] دارد از فرمان او برنگذرد و هرگز به جانب خواهرزاده و برادر ننگرد.

آن گاه ظلّ السلطان دل قوی کرد و کلید دروازه و حراست برج و باره را همچنان با او بگذاشت.

روز دیگر مسرعی از شاهزاده امام ویردی میرزا برسید و مکتوب او را برسانید بدین شرح که با لشکر ساخته جسد پادشاه را به دار الامان قم آوردیم و با خاک سپردیم، اینک با همان سپاه به راه دار الخلافه اندریم و ما را جز در حضرت تو سر ضراعت نیست و به هر چه حکم کنی از در اطاعت خواهیم بود.

ظَلَّ السَّلْطَانُ نِيكَ شَادِ شَدَّ وَ دَرِ پَاسِخِ فَرْمَانِ كَرْدِ كِه بَا تَمَامَتِ لَشْكَرِ هِرْچِه زودتر حاضر درگاه شو.

این سخن، مردم فتنه جوی را دل قوی ساخت، گروهی به نزدیک ظَلَّ السَّلْطَانِ انجمن شدند و گفتند بی درنگ جای در اورنگ کن و تاج سلطنت بر سر زن تا مردم دور و نزدیک اندیشه تو را باز دانند و به درگاه تو شتاب گیرند؛ و اگر در این کار تقاعد بورزی و مردمان تو را در طلب این امر ندانند، بیم آن می رود که اشرار دار الخلافه ناگاه برشورند و به ارك سلطانی درافتند و سرای سلطنت و خزانه پادشاهی را منهبوب دارند. و با این همه ظَلَّ السَّلْطَانِ بیم داشت که چون بر تخت سلطنت جلوس کند، سلاطین دول خارجه و بزرگان ایران او را از تخت فرود آرند و گویند به حکم ولايتعهد و وصیت فتحعلی شاه، سلطنت ایران خاص شاهنشاه غازی محمد شاه است.

در این وقت میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه که از میرزا ابو القاسم قایم مقام دهستی تمام در خاطر داشت و از این روی از سلطنت شاهنشاه غازی هارب بود گفت:

«جواب دول خارجه بر ذمت من است» و نگاشته [ای] ظاهر ساخت که «در میان دول خارجه و بزرگان یوروپ برقرار است که وصیت شاهنشاه برگزیده در تعیین ولیعهد، موقوف و منوط به رضای جمهور است، اگر مردمان راضی به سلطنت ولیعهد نباشند تغییر آن ممکن است.» این نگاشته بسیاری از مردم را به قوت کرد و بعضی از شاهزادگان و بزرگان که در طهران بودند، جماعتی به حکم و گروهی به دلخواه خویش در کنار آن صفحه شرحی نگار دادند و خاتم بر نهادند که ما به سلطنت ولیعهد هم داستان نیستیم و ظَلَّ السَّلْطَانِ را به پادشاهی سلام داده ایم.

این هنگام امام و یردی میرزا نیز با لشکرها و اثاثه سلطنت برسید، بازوبندهای دریای نور و تاج ماه و شمشیر مرصع و دیگر لآلی و اوانی سلطانی را تسلیم کرد.

پس ظَلَّ السَّلْطَانِ روز چهاردهم شهر رجب اثاثه سلطنت را بر خود راست کرده، رکن الدوله او را به دست خود تاج کیانی بر سر نهاد و بر تخت سلطانی جای

کرد و بزرگان ایران در خدمت او بر صف شدند و او را تهنیت و تحیت گفتند و نامش را در خطبه عادل شاه یاد کردند و بر سیم و زر علیشاه نقش نمودند. رکن الدوله بدین نیکو خدمت ملقب به تاج بخش گشت و افزون از حکومت قزوین فرمانگزاری گیلان و خمسه را منشور گرفت و امام ویردی میرزای سرکشیکچی باشی شریک السلطنه لقب یافت و منصب خود را با فرزندش امام قلی میرزا گذاشت و شاهقلی میرزا ایشیک آقاسی گشت.

و چون ظلّ السلطان از این امور پرداخت، فرزند ارشد خود سیف الملوک میرزا را به ولایتعهد برگماشت. آن گاه بفرمود تا با امین الدوله منشور کردند که نخستین تو ما را از این داهیه آگهی فرستادی و بدین امر اقدام دادی اکنون از چه در اصفهان نشیمن ساختی و به جانب ما نپرداختی، بی توانی به جانب طهران راه برگیر و در حلّ و عقد امور چنانکه بودی باش. امین الدوله چون کار ظلّ السلطان را استوار نمی دانست و سلطنت او را مکانتی نمی گذاشت سر به فرمان او درنیورد و همچنان در اصفهان روی دل با حسینعلی میرزای فرمانفرما و شجاع السلطنه داشت.

بالجمله چون محمد حسین میرزای حشمت الدوله با ظلّ السلطان افزون از برادرزادگی سمت مصاهرت داشت نیز فرمانی به سوی او کرد و حکومت کرمانشاهان را بدو گذاشت؛ و شاهزاده الله ویردی میرزا را نیز به حکومت قم منشور فرستاد؛ و اسمعیل خان پسر عبد الرزاق خان کاشی را در کاشان بازداشت و فرمان حکومت او را رقم کرد. از آن روز که بر تخت نشست مهر از در گنجینه شهریار تاجدار فتحعلی شاه برگرفت و معادل 400000 تومان زر مسکوک بر بازماندگان و فرزندان آن مردم که در رکاب پادشاه سفر اصفهان کرده بودند و همچنان آن جمع را که در طهران اقامت داشتند عطا کرد. و چون رکن الدوله و امام ویردی میرزا و میرزا آقا خان وزیر لشکر و دیگر بزرگان سپاهیان از راه برسیدند قریب 400000 تومان دیگر برایشان بذل فرمود. رعیت و لشکری در دار الخلافه تهران غنی شدند و

ظَلَّ السَّلْطَانُ رَاعَادِلْشَاهِ خَوَانْدَنَد. اَز اَيْن رُوِي كِه بَعْد اَز قَتْل نَادِر شَاه، عَادِلْشَاه خَزَانَهُ اَو رَا پَرَاكَنْدِه سَاخْت، چنانكه در جاي خود رقم شد.

مع القصة این وقت سیف الملوک میرزا پسر ظَلَّ السَّلْطَان در حضرت پدر معروض داشت که این همه درهم و دینار که در میان مردم پراکنده ساختی برای قوام سلطنت تو به کاری نیست، پادشاهان کار با مردان شمشیرزن کنند نه با رضاجوئی جمعی پیرزن، از این گنج که ناسنجیده بذل می فرمائی معادل 100000 تومان مرا تسلیم کن و این لشکر همچنان که از گرد راه برسیده با من همراه کن تا از این جا به اراضی خمسه و زنجان سفر کنم و در خاک سراب و گرم رود خیمه زنم و بر سر راه محمد شاه و لشکر او سدّی سدید باشم، چنانکه يك تن از مردم آذربایجان بدین سوی سفر نکند، جز اینکه به طمع زر سر از اطاعت محمد شاه برتابد و در این حضرت جبین ضراعت بر خاک نهد.

جمعی از حاضران درگاه با سخن او هم داستان شدند و حصافت عقل او را ستایش کردند. محمد جعفر خان کاشی که وزارت ظَلَّ السَّلْطَان داشت سالهای فراوان بود که با سیف الملوک میرزا طریق مخاصمت و مبارات می گذاشت و سخت از او هراسناک بود و با خود می اندیشید که اگر کار سلطنت بر ظَلَّ السَّلْطَان راست آید و سیف الملوک میرزا به قوت شود دور نباشد که قصد جان او کند، چه ظَلَّ السَّلْطَان مردی لین العریکه است و آن غلظت و صلابت در وجود ندارد که تواند چاکرانش را از شرّ فرزندان حراست فرماید.

لاجرم محمد جعفر خان در نهانی با سلطنت ظَلَّ السَّلْطَان رضا نمی داد، خاصه در هر کار که سیف الملوک میرزا اقدام می کرد قواعد آن را منهدم می ساخت، هم در این وقت رأی ظَلَّ السَّلْطَان را که مسخر داشت از اتفاق با پسر بگردانید.

تدبیر کردن میرزا آقا خان وزیر لشکر در پراکنده ساختن سپاه ظَلَّ السَّلْطَان

و از جانب دیگر میرزا آقا خان وزیر لشکر که به خرد خرده بین و تدبیر صواب اگر خواستی از آب آتش افروختی و از آفتاب سحاب کردی و از دیرباز دل در سلطنت محمد شاه داشت و کار به مصلحت دولت او می گذاشت، در این وقت هنگام

یافت و در حضرت ظلّ السّلمطان معروض داشت که در این زمستان از سورت سرما و کثرت برف مرغ در آشپان بر جای سرد شود خاصّه آذربایجان که مملکتی سردسیر است؛ و هم در این سال قوت برودت بر زیادت باشد کی تواند لشکر از آنجا جنبش کرد، گرفتم آنکه کارداران محمّد شاه اعداد راه توانند کرد و بسیج سفر توانند نمود، از پس نوروز سلطانی و اول بهار اقدام در این امر کنند، واجب نباشد که در چنین زمستان لشکری که هم اکنون رسیده مأمور به خمسه و زنجان فرمائی، این جماعت تا بدایت بهار چندان خسته و مانده شوند که هنگام نبرد جستن با سپاهیان و رزم داران با لشکر آذربایجان در اول حمله پشت با جنگ کنند و راه فرار پیش گیرند؛ و این لشکر مازندرانی را من نیک شناخته ام. ایشان به ماهی مانند که تا سر او به سنگ نیاید از راه نگردد. هم اکنون این جماعت ناچارند که سفر مازندران کنند و زنان و فرزندان خویش را پرسشی نمایند، چون نوروز سلطانی فراز آید سفر برایشان سهل گردد و به هر جا که بخوانی و به هر کجا که برانی مطیع و منقاد باشند.

ظلّ السّلمطان و حاضران حضرت او که مردمی نیازموده و نامجرب بودند چه دانستند که مرد دانا چون بخواهد دست تدبیرش در شاهد صافی زهر نقیع تعبیه کند، این صورت را که در معنی تشّت شامل بود به تهیّاء امر حمل دادند، همدل و هم زبان این رأی را پسندیدند. لاجرم وزیر لشکر کار به کام کرد و سپاه مازندرانی و دیگر قبایل را به طرف مراغ و مسکن خویش گسیل ساخت و درگاه ظلّ السّلمطان را از لشکر پرداخته کرد.

و هم در این وقت حاجی خان قراباغی سرهنگ که مأمور به توقّف خراسان بود، با يك فوج سربازان شقاقی برسید. شگفتی آنکه ظلّ السّلمطان هم او را به تشریف

خنجر الماس و عطای زر و سیم نوازش و نواخت فرموده روانه آذربایجان ساخت.

اما از آن سوی چنانکه مرقوم افتاد چون سیف الدوله میرزا پسر دیگر ظلّ السلطان از یزد بیرون شد تا کاشان کوچ بر کوچ آمد و این هنگام مردم کاشان بر دو شمیمت و طریقت بودند، گروهی در طلب سلطنت شاهنشاه غازی محمد شاه چشم به راه بودند و انتظار ورود موبک او را به طهران می بردند، از جمله ایشان میرزا ابو الحسن وکیل الرعایای کاشان برادرزاده فتحعلی خان ملک الشعرا و فرزندان و اتباع او بود، من بنده نیز چون از سفر اصفهان به کاشان آمدم دیگر بار با اردوی شهریار برگزیده فتحعلی شاه کوچ ندادم و در کاشان متوقف و در دولتخواهی شاهنشاه غازی محمد شاه با میرزا ابو الحسن و اتباع خویش متفق بودم.

از آن سوی اسمعیل خان که از قبل ظلّ السلطان حکومت کاشان داشت با مردم خویش و جماعتی از اهل بلده هم داستان شده، ساز مقاتلت و مبارزت طراز کردند.

چندگاه مساکن او را با ما سنگرها در میان بود و جز گلوله تفنگ رسولی در میانه متردد نمی گشت، تا این وقت که سیف الدوله میرزا از یزد رسید. اسمعیل خان او را پذیره شد و همچنان با لشکر و توپخانه به شهر درآورد و این حدیث چاکران محمد شاه را ضعیف کرد.

میرزا ابو الحسن و فرزندش میرزا محمد از خانه خویش بیرون شده در سرای حاجی سید محمد تقی پشت مشهدی که در میان علمای اثنا عشریه فاضلی نام بردار بود، پناهنده گشتند. هر چند من بنده ایشان را تحریض به مدافعه دادم و گفتم ما به خصومت کارداران ظلّ السلطان نام برآورده ایم اگر سلطنت او را افتد کس بر ما ابقا نکند، صواب آن است که هیچ از منازعت و مدافعت دست باز نداریم.

میرزا ابو الحسن در جواب گفت هنوز از جنبش شاهنشاه غازی محمد شاه و سفر او به دار الخلافه خبری نرسیده و اکنون ظلّ السلطان بر تخت سلطنت جای دارد و اینک پسر او است که با توپ و لشکر با ما طریق مقاتلت می سپارد بهتر آن است که کناری گیریم تا او سفر طهران کند، آن وقت اسمعیل خان را دفع دهیم. این بگفت

و به خانه حاج سید محمد تقی برفت و بنشست.

اما از آن سوی اسمعیل خان بفرموده سیف الدوله میرزا با چند تن از ملازمان سیف الدوله به خانه حاجی سید محمد تقی شدند و با میرزا ابو الحسن و فرزند او میرزا محمد باقر آن مجید سوگند یاد کردند و ایشان را مطمئن خاطر ساخته به نزدیک سیف الدوله میرزا آوردند. آن گاه اسمعیل خان اصرار فراوان نمود که سیف الدوله ایشان را میل درکشد و نابینا سازد. سیف الدوله پذیرفتار نگشت؛ لکن اموال ایشان را به غارت برگرفت و در میانه چند سر اسب و چند سر استر نیز از بنده مؤلف به غارت رفت.

بالجمله هردو تن را بر عراده توپ سوار کرده راه طهران پیش داشت. بعد از بیرون شدن او من بنده و دیگر چاکران همچنان هم دست شده، اسمعیل خان را دفع دادیم. اما از آن سوی چون سیف الدوله میرزا به اراضی شاهزاده عبد العظیم رضی الله عنه رسید که از آنجا تا طهران یک فرسنگ و نیم مسافت است خبر گرفتاری ظلّ السلطان را اصغرا فرمود چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد. این وقت میرزا ابو الحسن و میرزا محمد رها شده به بقعه شاهزاده عبد العظیم در رفتند.

اکنون با داستان شاهنشاه غازی محمد شاه پردازیم و بازگوئیم که چگونه خبر مرگ پادشاه را اصغرا فرمود و آهنگ دار الخلافه نمود.

رسیدن خبر وفات پادشاه ایران فتحعلی شاه به شاهنشاه غازی محمد شاه

همانا بعد از وفات فتحعلی شاه، شاهزاده رکن الدوله به شتابی تمام مسرعی به جانب دار الحکومه خود بلده قزوین روانه فرمود تا فرزندان و عمال او از این قصه آگاه شده اموال و ائقال خود را محفوظ دارند و شهر قزوین و حومه آن بلده را از تعرض قبایل و جماعتی که در آن اراضی سکون دارند حراست فرمایند.

فرستاده او 3 روز طی مسافت کرده وارد قزوین شد. در این وقت چنان افتاد که حاجی محمد خان باغ همیشه [ای] که خواهرش به شرط زنی در سرای نایب السلطنه بود، در قزوین جای داشت؛ و از این روی از آذربایجان سفر قزوین کرد که دختر شاهزاده رکن الدوله را از برای پسر نایب السلطنه که خواهرزاده اش بود نکاح کند و هنوز این کار به پای نبرده بود که فرستاده رکن الدوله برسید و خبر مرگ پادشاه برسانید.

حاجی محمد خان چون این بشنید لب از خواستگاری و خطبه بیست و بی توانی بر اسب خویش برنشست و مانند برق و باد طی طریق کرده 3 روزه از قزوین به آذربایجان شد و روز بیست و ششم جمادی الاخره وارد تبریز گشت و این سخن را از مردم پوشیده داشت، جز اینکه به نزدیک میرزا ابو القاسم قایم مقام شده او را در نهانی آگهی داد. و قایم مقام بی توانی به حضرت شاهنشاه غازی رفته، این قصه بازگفت و معروض داشت که این راز را پوشیده می فرمای تا کار سپاه به نظام گردد و از حضرت او مراجعت نموده به سرای خویش دررفت و آوازه رنجوری خویش را در انداخت و در به روی آشنا و بیگانه بیست و به حاضر شدن لشکر فرمان کرد.

محمد خان زنگنه که امیر نظام و حکمران سپاه آذربایجان به تمام بود، در این وقت در سرحد روم در غازگلی جای داشت از بهر آنکه با سرعسکر دولت عثمانی و فرمانگزار ارزن الروم کار حدود و ثغور مملکتین و تردد اهالی دولتین را به نظم کند و لشکرهای ساخته ملازم خدمت او بود که اگر کار بر طریق مصالحت و مسالمت نرود از در مناجزت و مبارزت بیرون شود. این هنگام قایم مقام نخستین به سوی او نامه کرد که کار دیگرگون گشت و شهریار جهان بیرون شد، اگر سرعسکر این قصه بداند و این سخن در لشکرگاه پراکنده شود، لشکر ایران دل شکسته شوند و مردم روم بر تکبر و تنمر بیفزایند و هرگز کار تو بر کام نشود، پیش از آنکه این خبر گوشزد خاص و

عام گردد با سرعسكر از در رفق و مدارا باش و در قرار امور تجارت و دیگر کارها تا آنجا که سخن به غلظت نکشد و امر به مبارزت منجر نگردد، کار همی کن و بی توانی در میانه معاهده رقم کن و با لشکر خویش طریق تبریز پیش گیر که بی درنگ آهنگ دار الخلافه باید نمود.

محمد خان [زنگنه] که مردی دانا و توانا بود، چون این مکتوب بدید در اندیشه رفت و همی خواست تا این کار را ساخته کند و مراجعت فرماید و از غازگلی تا لشکرگاه سرعسكر 8 فرسنگ مسافت بود. پس رسولی نزدیک او فرستاد و پیام داد که با اتحاد دولتین ایران و روم تعطیل در فیصل امر حدود مقرون به صواب نیست، اکنون که شما به طلب ملاقات ما جنبشی ندارید من برای دیدار شما از پای نخواهم نشست و فردا به گاه، به لشکرگاه شما خواهم شتافت.

و روز دیگر برنشسته به لشکرگاه سرعسكر در رفت و با او بنشست و گفت چون عباس میرزای نایب السلطنه وداع جهان کرد قبیله شکاکی و حیدرانلو و دیگر طوایف فرصتی بدست کرده معادل 120000 تومان اموال تجار ایران را به غارت بردند و از کارداران دولت ایران بسیار وقت با شما انهی رفت که اموال بازرگانان را مسترد سازید و کار به مسامحت کردید تا ولیعهد دولت ایران محمد شاه از خراسان به آذربایجان آمد و مرا با لشکر ساخته بدین جانب بتاخت و فرمان کرد که اگر این کار به رفق و مدارا به پای نرود، فیصل این امر را با زبان شمشیر حوالت کنم. هم اکنون یا ورقی را به خط و خاتم خود نگار کرده به من سپار که این قبایل از تبعه دولت ایرانند تا خویشتن اموال تجار را از ایشان استرداد کنم یا مال از بازرگانان را خود تسلیم فرمای.

بالجمله لختی از این گونه سخن کرد و به غازگلی مراجعت فرمود و روز دیگر سرعسكر بازدید محمد خان [زنگنه] را تصمیم عزم داده، سفر غازگلی کرد و در آن مجلس بر ذمت نهاد که معادل 80000 تومان در ازای اموال بازرگانان تسلیم کارداران دولت کند و سجلی نگاشته بسپرد و خواستار شد

که روزی چند با محمد خان به پای برد تا از دیدار یکدیگر نیک برخوردار شوند. محمد خان سخن او را پذیرفتار شد و چندان نبود که سرعسكر طریق منزل خویش گرفت. پس به قدم عجل و شتاب آهنگ تبریز کرد و چون 2 ساعت از شب سپری شد لشکر را فرمان داد تا بی بانگ شیپور و هایاهای کوچ دادن، ساخته راه شدند و ندانستند به کجا خواهند شد. بالجمله چنانکه نه سرعسكر بدانست و نه لشکر آگاه شد به جانب تبریز راه برگرفت. و هم در آن شب با سرباز و لشکر پیاده 18 فرسنگ ایلغار همی فرمود.

اما از این سوی، 2 روز بعد از آنکه حاجی محمد خان [باغ میشه ای] به تبریز آمد و خبر مرگ پادشاه ایران را برسانید يك تن چاپار دولت انگلیس نیز وارد تبریز گشت و کامل وزیر مختار انگلیس را آگاه ساخت، و از پس 2 روز دیگر شاهزاده محمد رضا میرزا و فرزندش رضا قلی میرزا و چند تن از ملازمانش وارد شد تا شاهنشاه غازی را به سلطنت سلام گوید و او را به سفر دار الخلافه تحریض و تحریک دهد. این هنگام مردم شهر تبریز از قصه آگاه بودند، اما هیچ کس برخلاف نظام جنبش نمی نمود، الا آنکه این سخن را گوش به گوش همی تذکره کردند.

قایم مقام چون دانست که پوشیدن این راز دیگر وقعی ندارد، میرزا احمد مجتهد شهر تبریز را و میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و میرزا جبار قاضی و صدر الفضلا ملاصدری و دیگر علمای آن بلده را در نزد خویش انجمن کرد و فرمود شما نیز آگاه باشید که پادشاه ایران از جهان برفت، اکنون باید در تمهید قواعد و تشیید مبانی دولت شاهنشاه غازی محمد شاه هرکه تواند به مال و اگر نه به دعا روز برد. نخستین باید شاهنشاه را تعزیت گفت، آن گاه تهنیت فرستاد. و این خبر موخش را هرکس نتواند در آن حضرت مکشوف سازد، شما که علمای دین و ناصحان امین می باشید همگی هم گروه به حضرت او شتابید و پادشاه را از این داهیه آگاه سازید.

پس علمای بلد مجتمعا به درگاه شاهنشاه رفتند و او را از مرگ جدّ خویش آگهی دادند. شاهنشاه غازی محمد شاه اندوه دل آشکار ساخت و خزن و الم خویش را فراوان باز نمود و بی توانی سلب سیاه طلب کرد و چند روز جامه سوگواران در بر کرد.

آن گاه وزیر مختار روس و انگلیس به اتفاق در حضرت او حاضر شدند و رسوم تعزیت و تسلیت به پای بردند. آن گاه معروض داشتند که تخت ملک را بی پادشاه گذاشتن و سلب سوگواران داشتن از این بر زیادت پسند نباشد، بعید نیست که مسامحت در این کار فتنه [ای] حدیث کند که به زحمت بسیار دفع آن باید کرد، بزرگان حضرت نیز بدین سخن هم داستان شدند.

جلوس شاهنشاه غازی محمد شاه به تخت سلطنت در دار السلطنه تبریز

اشاره

میرزا ابو القاسم قایم مقام به دستگیری ستاره شناسان تعیین وقت نموده شب یکشنبه هفتم رجب سال 1250 هـ. / 9 نوامبر 1834 م. 6 ساعت و 5 دقیقه از شب گذشته به طالع شانزدهم درجه اسد شاهنشاه غازی سلب سیاه را از بر دور کرده، جامه سلطانی درپوشید و بر تخت سلطنت جلوس فرمود و بار عام در داد و بزرگان درگاه و سران سپاه و دبیران حضرت انجمن شدند و تهنیت و تحیت فرستادند و هرکس بدین مبارکباد پیشکشی درخور خویش پیش گذرانید و تاریخ جلوس او را که در سال 1250 هـ. بود با عدد حروف کلمه «ظهور الحق» برابر یافتند.

آن گاه شاهنشاه غازی سفر دار الخلافه طهران را تصمیم عزم داد. و چون از برای تجهیز لشکر و اعداد سفر زر مسکوک به دست نبود کارداران حضرت خواستند تا از وزیر مختار انگلیس چندانکه به کار باشد درهم و دینار به قرض ستانند و بعد از ورود به دار الخلافه دین خویش را بگذارند. پس قایم مقام، کمل را طلب کرد و از این سخن پرده برگرفت.

کمل در پاسخ سخن به لیت و لعل می افکند

و کار به ممالطه و تسویف می انداخت.

قایم مقام برآشفت و با او گفت اگر در دادن زر و بسیج سفر تقاعدی ورزی در دولت انگلیس مقصر خواهی بود و کتابی از محبره خویش بیرون کرده بدو داد که میرزا بزرگ پدرش از سرگور او زلی ایلچی انگلیس گرفته بود بدین شرح که بر ذمت کارداران انگلیس فرض باشد که بعد از وفات فتحعلی شاه ولیعهد دولت و نایب السلطنه او را چندانکه سیم و زر به کار باشد و بسیج سفر لازم افتد از خویش تسلیم کنند و بعد از ورود به دار الخلافه استرداد نمایند.

چون کامل این عهدنامه را بدید جای سخن بر او نماند معادل 30000 تومان زر مسکوک از بازرگانان تبریز به وام گرفته تسلیم کارداران حضرت کرد و به کارگزاران انگلیس که در اسلامبول متوقف بودند نگاشت که دین بازرگانان را به کارکنان ایشان که نیز در اسلامبول سکون دارند تسلیم نمایند.

و این هنگام قایم مقام کار سفر راست همی کرد و برحسب فرمان برادر اعیانی شاهنشاه غازی، بهمن میرزا که حکومت اردبیل و مشکین داشت حاضر درگاه شد تا ملازم رکاب باشد؛ و چون در میان پسران نایب السلطنه، جهانگیر میرزا و خسرو میرزا چنانکه در ذیل تاریخ فتحعلی شاه مرقوم افتاد با شاهنشاه غازی طریق مخالفت می سپردند و این هنگام در اردبیل محبوس بودند، قایم مقام بیم کرد که مبادا بعد از سفر شاهنشاه غازی به طهران، خاصه اگر با مدعیان سلطنت مقاتلتی افتد یا فتوری در کار آید، ایشان آذربایجان را آشفته کنند و مردمان را بر پادشاه بشورانند، لاجرم به صلاح و صوابدید او برحسب فرمان، اسمعیل خان فراش باشی با چند تن مردم دژخیم روانه اردبیل گشت و هردو تن را از هردو چشم نابینا ساخت.

و هم در این وقت منصور خان فراهانی که با 2 فوج سرباز قراجه داغی مأمور بود که به خراسان رفته در آنجا اقامت کند، شاهنشاه غازی بعد از اصغای قصه فتحعلی شاه او را از سفر خراسان منع فرمود و حکم داد تا به اتفاق لنزی

انگریزی قورخانه و توپخانه را برداشته روانه اوجان شود و بعد از ورود شاهنشاه غازی به اوجان همه جا به منقلای لشکر کوچ داده، بر مقدمه سپاه برود.

و هم در این وقت سلیمان خان گوران در تبریز بود، از بهر آنکه محمد حسین میرزای حشمة الدوله فرمانگزار کرمانشاهان دل با او بد کرد و او را با خویش از در مخالفت دانسته از هردو چشم نابینا ساخت و او از کرمانشاهان فرار کرده پناهنده تبریز گشت؛ و دیگر میرزا هدایت الله کردستانی از قبل رضاقلی خان والی کردستان متوقف تبریز بود تا یکی از دختران نایب السلطنه را از برای والی نکاح بندد، در این وقت شاهنشاه غازی برادر خود بهرام میرزا را فرمان کرد که به اراضی کرمانشاهان سفر کند و محمد حسین میرزا را از حکومت آن مملکت خلع فرماید و خود حکمران باشد. آن گاه میرزا تقی قوام الدوله آشتیانی را به وزارت او نصب فرمود و حکم داد تا سلیمان خان گوران و میرزا هدایت الله نیز ملازم رکاب او باشند، چه از امور حدود و ثغور آن اراضی آگاهند.

از پس آن فریدون میرزای برادر خود را ملقب به نایب الایاله فرموده به حکومت آذربایجان باز گذاشت و خویش یک دل و یک جهة آهنگ دار الخلافه نمود. وزیر مختار انگلیس و روس در تقدیم خدمت از چاکران حضرت گوی مسابقت همی بردند و در نظم توپخانه و قورخانه رأی نیک همی زدند.

سفر کردن شاهنشاه غازی از تبریز به طهران

شاهنشاه غازی چهاردهم رجب مطابق روز جلوس ظلّ السلطان از تبریز کوچ داده در باغ شمال بیرون بلده لشکرگاه کرد؛ و هم در آنجا 3 روزه کار لشکر بساخت و راه برگرفته در سعدآباد فرود شد. و از سعدآباد کوچ داده ارض اوجان را لشکرگاه کرد. لنزی و منصور خان [فراهانی] که در آنجا اقامت داشتند تقبیل سده سلطنت نمودند. محمد خان امیرنظام با سوار و پیاده که ملتزم خدمت داشت هم در آنجا به لشکرگاه پیوست و صورت معاهده با سرعسکر روم و قصه سفر خویش را

معروض داشت. از آنجا که محمّد خان از غث و ثمين امور آذربایجان نيك آگاه بود حکم رفت تا مراجعت به تبریز کند و در نزد فریدون میرزا به حلّ و عقد امور پردازد و حاجی حیدر علی خان شیرازی نیز بر حسب فرمان حکومت ارومی یافت.

و هم در این منزل عیسی خان بیک تنکابنی از قبل منوچهر خان معتمد الدوله حاکم گیلان حاضر درگاه شد، عریضه و پیشکش او را پیش داشت و به عرض رسانید که معتمد الدوله با 40000 تومان زر مسکوک و لشکر ساخته به شتاب تمام ملازم رکاب می شود.

و هم در آنجا از شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السّ لطنه که حکومت زنجان و خمسه داشت مسرعی برسید و عریضه و پیشکش او را از پیشگاه حضور بگذرانید. شاهنشاه غازی منشور حکومت آن اراضی را با خلعتی لایق بدو فرستاد و فرمان کرد که سرحدّ خویش را از لشکر بیگانه حافظ و حارس باشد.

اما از آن سوی چنانکه مرقوم شد، بعد از وفات فتحعلی شاه، شاهزاده عبد الله میرزا از اصفهان تاختن کرده تا اراضی زنجان عنان باز نکشید و همچنان که از گرد راه برسید از دیه و محال زنجان و ایل والوسی که در آن اراضی سکون داشتند 3000 تن سواره و پیاده در گرد خویش انجمن کرد و 10 روزه کار سپاه خویش راست کرده در يك فرسنگی شهر زنجان در کنار رود زنجانه رود لشکرگاه ساخت و با شعاع السّ لطنه مکتوبی کرد بدین شرح که:

سالهای فراوان من حکمران زنجان بوده ام و در این شهر رنج بسیار برده ام و دور و قصور برآورده ام، چنان افتاد که روزی چند پدر ما که پادشاه ایران بود از من رنجیده خاطر گشت و تو را که برادر کوچک منی بر من اختیار فرمود و حکومت زنجان را با تو گذاشت و بر زیادت کردستان را تفویض فرمود. اکنون که پادشاه به جهان جاوید تحویل داد صواب آن است که حشمت برادر بزرگ بداری و خانه مرا به من گذاری و خود به حکومت کردستان قناعت فرمائی

و اگر انصاف ندهی و از در مخاصمت و مبارزت بیرون شوی با این لشکر ساخته خواهم تاخت و شهر زنجان را به محاصره خواهم انداخت، بی شك این شهر به دست من مفتوح شود و تو شرمگین و مخذول گردی.

شعاع السلطنه در پاسخ نگاشت که:

پادشاهان را در شناخت مردم فراستی جداگانه است، خاصه فتحعلی شاه را در حق ما، که از تقرّس سلطنت بر زیادت سمت پدری داشته و فرزندان خویش را نیک ممتحن فرموده، همانا در ناصیه من کفایتی مطالعه فرمود که در دو مملکت فرمانگزارم ساخت. چون این کار را من به فرمان پادشاه به دست کردم در شریعت ملک روا نباشد که جز به فرمان پادشاهی از دست بگذارم. اگر تو کار دیگر می کنی و از فرمان پدر به در می شوی مرا بیمی نباشد. از بامداد کار جنگ خواهم ساخت و به استقبال جنگ بیرون خواهم تاخت.

فرستاده شاهزاده عبد الله میرزا را رخصت انصراف داد و هم در آن شب ساز لشکر کرده 1500 تن سوار و 1000 تن سرباز و 500 تن غلام رکابی و دیگر مردم و 4 عراده توپ و 100 زنبورک بساخت و صبحگاه از دروازه شهر بیرون تاخت.

اما از آن سوی چون لشکر عبد الله میرزا مردمی چریک و متشتت بودند، دانستند که سهل و آسان غنیمتی به دست نمی شود و فردا به گاه باید حاضر حربگاه بود و با گلوله تفنگ و شمشیر مردان جنگ، نبرد آزمود. تاب درنگ نیاورده 2 ساعت از آن پیش که سپیده برزند از لشکرگاه بیرون شدند و هرکس به جانبی راه برگرفت. شاهزاده عبد الله میرزا با معدودی از مردم خود ناچار به طرف قزوین روی گذاشت و چشم به راه شاهنشاه غازی همی داشت. و شعاع السلطنه چون این بدید مراجعت به شهر زنجان نمود و عریضه [ای] نگار داده به درگاه شهریار غازی فرستاد که اگر 2 فوج لشکر بدین جانب مأمور شود من قوتی به دست کنم و در بیرون شهر زنجان سنگری راست کرده لشکرگاه سازم و بر سر راه لشکر عراق سدّی سدید باشم.

و بر حسب خواستاری او فرمان شد تا

لنزی صاحب انگریزی و منصور خان فراهانی با 200 تن سوار و 2 فوج سرباز و 6 عراده توپ به جانب زنجان شتافتند. و بعد از ورود ایشان در آن اراضی به طرف شرقی شهر سنگری راست کرده لشکر آذربایجان و خمسه و زنجان و کردستان جای کردند و همچنان شاهزاده بهمن میرزا با فوج ینکی مسلمان مأمور شد که از راه سرچم و نیک پی به زنجان شود و منتظر موکب پادشاهی باشد و پس از 18 روز موکب شاهنشاه غازی برسد. چنانکه مرقوم می شود.

اما از آن سوی این خبر در دار الخلافه طهران پراکنده گشت که شاهنشاه غازی هم در این زمستان به آهنگ دار الخلافه از تبریز بیرون شد، و با لشکر فراوان راه برگرفت و سورت سرما در عزم او لغزش نیفکند. ظلّ السلطان از این خبر آشفته خاطر گشت و بزرگان درگاه را حاضر ساخته سخن به شوری درافکند و گفت ما از آن گاه رأی بر خطا زدیم که لشکرهای حاضر رکاب را از زر و مال غنی ساختیم و رخصت خانه دادیم. اکنون لشکر بی نیاز را چگونه توان از اوطان خویش به میدان جنگ آورد و در برابر گلوله توپ و تفنگ بداشت؛ همانا میرزا آقا خان وزیر لشکر ما را مغرور ساخت و چنان لشکر انبوه را از کنار ما پراکنده کرد. حاضران حضرت گفتند افسوس بر گذشته به کاری نباشد، اکنون اگر توانید با محمد شاه از در مصالحت بیرون شوید.

فرستادن ظلّ السلطان رسول و نامه به نزدیک شاهنشاه غازی محمد شاه

اشاره

تمهید مصالحت را رکن الدوله و میرزا موسی نایب گیلانی هم دست و هم داستان شدند که ما به حضرت محمد شاه سفر کنیم و او را از اندیشه مقاتلت بازداریم.

ظلّ السلطان شاد شد، از نو ایشان را بسیج سفر کرده و سیم و زر بداد و گفت از قبل من با محمد شاه بگوئید که:

نزدیک 40 سال فتحعلی شاه که پدر ما بود

ص: 203

سلطنت ایران داشت و فرزند او عباس میرزا که برادر اعیانی من است ولیعهد و نایب سلطنت کبری بود و در آذربایجان همی زیست، اکنون که پدر و برادر نماند همچنان میراث پدر فرزند راست. من جای پدر گرفتم تو نیز جای پدر گیر.

اینک تو فرزند برادر من بلکه فرزند من باشی، مانند پدر خویش ولیعهد می باش و مملکت آذربایجان را به تحت فرمان می دار و بر زیادت از این از خزانه پادشاهی یک کرور تومان زر مسکوک به سوی تو حمل دهم تا به سعت عیش روز بری، بیهوده چرا تجهیز لشکر باید کرد و با عم خویش که حشمت پدر دارد، مقاتلت نمود تا در میانه جماعتی از مسلمین تباہ گردند و خون جمعی بی گناه ریخته شود.

از این لشکر تاختن و جنگ ساختن 300 تن از زنان و پردگیان فتحعلی شاه که همه خواهران و مادران تو اند آشفته خاطرند، بر ایشان ببخش و این جمع را پریشان مخواه و اگر این پند از من نپذیری و طریق مقاتلت برگیری؛ اگر لشکر من شکسته شود، بفرمایم تا این زنان گیسوان خویش را ببرند و به میدان جنگ درآیند، و اطفال خود را هدف گلوله توپ و تفنگ نمایند تا روزگار بر تو تنگ شود و نام تو به ننگ برآید و این اثاثه سلطنت که امروز به دست من است، مانند تاج ماه و دریای نور و دیگر جواهر رنگین و لالی شمین که هر یک رواج سلطنتی و خراج مملکتی است خرد درهم شکنم. و جز این نیز هر چه بیابم، بسوزم در آتش، بشویم در آب.

بالجمله رکن الدوله و میرزا موسی راه برگرفتند و کارداران ظلّ السّلمطان چنان صواب شمردند که لشکری ساز کرده، از ققای ایشان بیرون فرستند تا محمّد شاه از آن لشکر نیز بیندیشد و با رکن الدوله کار به مدارا کند. آن گاه از شهر و حومه قریب 7000 تن مرد لشکری انجمن کردند و ملازم رکاب امام ویردی میرزا برادر اعیانی رکن الدوله نمودند و سهراب خان گرجی را بفرمودند تا توپخانه و زنبورکخانه را برداشته در خدمت امام ویردی میرزا کوچ دهد تا اگر کار مصالحه به کران نرود ساخته جنگ باشند.

بعد از بیرون شدن ایشان، خسرو خان گرجی معروض داشت که من زبان قوم نیک تر دانم و با سخنان فریبنده بهتر توانم کارداران محمد شاه را از کید و کین باز نشانم. او نیز بسیج راه کرده از شهر بیرون شد. محمد حسین خان ملک الشعرا که انتهاز فرصت می برد که از شهر بند طهران سر به در کند و خود را به لشکرگاه شاهنشاه غازی رساند، در این وقت با خسرو خان همراه شد. این هنگام از مردم لشکری و سپاهی در طهران جز عددی اندک نبود و ایشان معدودی از عرب و گروهی از مازندران بودند که حراست برج و باره می داشتند و در تحت فرمان محمد باقر خان بیگلریگی می زیستند.

جواب نامه ظلّ السلطان از شاهنشاه غازی

مع القصة محمد شاه غازی از اوجان راه برگرفت و طیّ مسافت همی کرد و در هر منزل لشکری بدو پیوسته همی شد. در منزل میانج رکن الدوله و ملازمان او و میرزا موسی نایب رسیدند و در حضرت پادشاه جبین ضراعت بر خاک نهاده پیام ظلّ السلطان را بازگفتند. شاهنشاه غازی در جواب فرمود که:

نخستین باید دانست که فطرت پادشاهان از خمیرمایه دیگر است و خوی سلاطین از دیگر مردم جدا است و خدای باری [تعالی] خوی سلاطین در ظلّ السلطان نگذاشته است، با اینکه تخت ملک خاصّ او نشده و مردم ایران او را به سلطنت سلام نداده اند، خزانه دولت ایران را که سلاطین بی موجبی نتوانند دست بدو برد، برگرفت و در میان مردم پراکنده ساخت.

و اکنون حزن و اندوه پردگیان را بر من عرضه می دارد و حمله مردان را با آه و ناله زنان دفع می دهد و از شکستن جواهر مرا خسته خاطر می خواهد، مگر من بی دریای نور و تاج ماه صاحب تاج و گاه نتوانم بود، اگر کس به چند پاره سنگ لایق افسر و اورنگ شدی گاهی نوبت به بازرگانان افتادی.

و اینکه می گوید من به جای پدر نشسته ام و میراث پدر برده ام سخنی گزافه است؛ زیرا که میراث پدر بعد از ادای وصیت او بهره فرزندان افتد و آن نیز بهره تمامت فرزندان باشد، امروز به حکم وصیت، سلطنت میراث من است و مداخلت دیگر کس در آن در شریعت پادشاهی حرام باشد.

صواب آن است که ظلّ السلطان حشمت

خویش را نگه دارد و از آنچه حقّ او است بر زیادت نجوید.

در پایان کار به توسط میرزا ابو القاسم قایم مقام منال دیوانی شهر قم و کاشان را به سیورغال ابدی ظلّ السلطان منشور کردند، به شرط آنکه از کبر سلطنت فرود شود و از اندیشه تاج و تخت دست باز دارد. و از میانج، شاهنشاه غازی کوچ داده طی طریق همی فرمود تا به اراضی زنجان آمد و در سمان ارخی که از جانب شرقی يك فرسنگ تا زنجان مسافت است لشکرگاه کرد.

این هنگام شعاع السّ لطنه اسبی را که «خجسته» نام داشت و به 800 تومان زر مسکوک خریده بود به نگاری که خاص پادشاهان است زینت کرد و تاج زر بر سر زد و زین مرصّع به جواهر بربست و با لشکریان به استقبال بیرون شد و همچنان 1000 لوله تفنگ و 6 عراده توپ و 100 لوله زنبورک و 130 سر اسب توپخانه و 10000 دست جامه سرباز و 200 باب خیمه و 1000 تومان نقد و 1000 خروار غله به رسم پیشکش پیش گذرانید و مورد الطاف و اشفاق شاهانه گشت، چاکران حضرت اسب خجسته را به فال نیک گرفتند.

بالجمله بر حسب فرمان محمّد حسن خان خلخالی از سمان ارخی مأمور شد که با 1000 تن لشکر در ارك زنجان متوقف باشد تا اگر فتح طهران دیر به دست شود یا فتوری در کار افتد موکب پادشاهی در آن زمستان ساکن زنجان باشد. آن گاه شاهنشاه غازی از زنجان کوچ داده، در سلطانیه لشکرگاه ساخت و از آنجا میرزا یوسف همدانی را مأمور به کرمانشاهان فرمود و خطی به محمّد حسین میرزای حشمة الدّوله فرستاد که مملکت کرمانشاهان را به بهرام میرزا گذاشته بی توانی طریق حضرت گیر و آسوده همی باش.

و هم در سلطانیه فرستاده معتمد الدّوله منوچهر خان برسید و معادل 1000 تومان زر مسکوک تسلیم کارداران حضرت کرد و معروض داشت که اینک با لشکری ساخته و 40000 تومان زر، معتمد الدّوله رهسپار حضرت است، بعید نیست که قبل از ورود به قزوین به لشکرگاه

پیوسته شود، و این خبر نیز بر قوت لشکریان بیفزود و دلها را قوی ساخت. آنگاه شعاع السلطنه را تشریف حکومت زنجان داده، رخصت انصراف داد و 300 تن سرباز و 2 عراده توپ در قلعه سلطانیه گذاشته و راه برداشت.

چون هریک از اعیان دولت که متوقف طهران بودند مکشوف داشتند که قواعد سلطنت ظلّ السلطان متزلزل است، بدست آویز مصالحه بین دولتین از طهران بیرون شده به درگاه پادشاه غازی می شدند، میرزا مهدی ملک الکتّاب و اسفندیار خان بیات قوللر - آفاسی نیز تقبیل سده سلطنت کردند، شاهزاده عبد الله میرزا نیز برسد و با چاکران درگاه پیوسته شد و چون منزل خرم دره لشکرگاه گشت، برادر شهریار، اردشیر میرزا که حکومت گروس داشت با فوج گروس به رکاب پیوست و در آنجا معروض داشت که شاهزاده امام ویردی میرزا از قبل ظلّ السلطان با توپخانه [ای] به آهنگ جنگ در تکتاز است.

و هم قریب بدین منزل منوچهر خان معتمد الدوله با 2000 تن سوار و جماعتی از تفنگچیان گیلانی و 40000 تومان زر مسکوک به لشکرگاه پیوسته جبین ضراعت بر خاک نهاد و پیشکش خویش را بگذرانید و ملازم رکاب شد. بعد از رسیدن این زر کارداران دولت مستغنی شدند و دین وزیر مختار دولت انگلیس را از گردن فرو گذاشتند.

بالجمله سالار پسر شیخعلی میرزا نیز در عرض راه برسد و عریضه پیشکش پدر را برسانید، میرزا ابو القاسم ذو الریاستین که وزارت محمّد حسین میرزا داشت نیز ملحق گشت و وقت حرکت از کرمانشاهان با محمّد حسین میرزا مواضعه نهاد که اینک من طریق درگاه پادشاه می سپارم و کارداران دولت را ممتحن می دارم اگر چنان فهم کردم حکومت کرمانشاهان را از تو دریغ ندارند و چون حاضر حضرت شوی رخصت انصراف خواهی یافت مکتوبی که با تو می نگارم در عنوان آن «هو العزیز» خواهم نگاشت چون بخوانی بی توانی طریق حضرت گیر و اگر

کار را دیگرگونه یافتیم در عنوان «هو الله تعالی» می نویسم. این هنگام اگر توانی خویشتن داری کن و با لشکری که قصد تو کند مقاتلت می فرمای و اگر نه به هر جانب که توانی طریق فرار سپار و معقلی از برای خویش بدست کن، با این همه مواضعه چون به درگاه آمد و مأمولات محمّد حسین میرزا را تباه دید، در سر مکتوب او هو العزیز نگاشت و او را حاضر درگاه ساخته به مهالك صعبه انداخت، چنانکه در جای خود مرقوم می شود.

شکست یافتن لشکر ظلّ السلطان

بالجمله در اراضی ابهر به عرض رسید که شاهزاده امام ویردی میرزا اراضی قزوین را درنوشته و تا سیاه دهن که 6 فرسنگ از این سوی قزوین است تاختن کرده قراولان هر دو لشکر یکدیگر را دیدار کرده، کژی نموده اند. و فضلعلی خان بیگلربیگی قراباغی با سواران خود جلادتی به سزا کرده، قراولان لشکر امام ویردی میرزا را تا به لشکرگاه او هزیمت داده و بسیار کس از هزیمتیان را هنگام عبور از کنار قزوین اهل حرفت و صنعت دستگیر ساخته اسب و سلاح ایشان را مأخوذ داشته رها نمودند. و از آنجا خبر جنبش پادشاه و سپاه او در لشکرگاه امام ویردی میرزا پراکنده شده و قوت درنگ از بهر ایشان نماند. لاجرم راه فراز پیش داشته اند و از قزوین نیز بازپس شده در اراضی قیشلاق نشیمن کرده اند.

اما شهریار فرمان کرد تا صبحگاه لشکر ساز راه کرد و از ابهر رهسپر گشته تا ظاهر قزوین براند. سلطان بدیع الزمان میرزا پسر رکن الدوله با بزرگان قزوین پذیره شدند و در کار علف و آذوقه خویشتن داری نکردند. لاجرم فرمان حکومت قزوین به نام سلطان بدیع الزمان میرزا رقم شد و تشریف سلطانی بیافت.

بعد از 2 روز از قزوین خمیه بیرون زد و در خاک علی فرود شد، در آنجا الله یار خان آصف الدوله که متوقف قم بود چنانکه مذکور گشت به اتفاق میرزا تقی علی آبادی به درگاه پیوست. چون آصف الدوله بعد از آنکه رسیدن موکب پادشاه را اصغا نمود از قم

راه قزوین برگرفت و میرزا تقی علی آبادی نیز به فرمان ظلّ السّلمطان برای اصلاح ذات بین از طهران بیرون شده در عرض راه به آصف الدّوله بازخورد و متّفقا تقبیل سده سلطنت نمودند. خسرو خان گرجی و محمّد حسین خان ملك الشعرا نیز ملحق شدند.

این هنگام مردمی که در لشکرگاه امام ویردی میرزا بودند خویشتن داری نتوانستند کرد. نخستین امان الله خان افشار از لشکرگاه امام ویردی میرزا جدا شده به حضرت آمد و زمین بوسه زد، از پس او سران و سرکردگان يك يك و دو دو با مردم خود پیوسته رکاب شدند، چندانکه يك باره لشکرگاه امام ویردی میرزا شکسته شد، شاهزاده کیومرث میرزا به بقعه شاهزاده عبد العظیم فرار کرده، روز ورود شهریار غازی به شهر طهران پذیره شد و محمّد طاهر میرزا به طهران گریخت. امام ویردی میرزا بیچاره ماند و بر جان خویش هراسناك گشت ناچار کناری گرفته، کتابی به رکن الدّوله برادر اعیانی خود کرده او را در حضرت شهریار شفیع ساخت و خواستار آمد که او را مطمئن خاطر ساخته به درگاه پادشاه آورند.

لاجرم شاهنشاه غازی وزیر مختار دولت انگلیس را نیز به نزدیک او گسیل ساخت تا برفت و خط امان شهریار را بدو برد. آنگاه امام ویردی میرزا شاد خاطر شتاب گرفت و رکاب پادشاه را بوسه زد و جرمش معفو گشت و شاهنشاه پیمان نهاد که هر گناه که تاکنون فرزندان فتحعلی شاه در امر سلطنت کرده اند بازپرس نشود و از این پس چون عصیانی کنند مأخوذ باشند و فرمان رفت که منصب و مواجب امام ویردی میرزا آنچه در حیات فتحعلی شاه برقرار بود کاسته نشود. پس امام ویردی میرزا شاد خاطر رخصت انصراف حاصل کرد که به دار الخلافه شده، ظلّ السّلمطان را از صورت مصالحه آگهی دهد و به تیول قم و کاشان راضی بدارد و طریق طهران پیش داشت.

از آن سوی سهراب خان گرجی با 18 عرّاده توپ و 300 زنبورك و 1000

تن تفنگچی بختیاری به فرمان ظلّ السّ لطان مأمور شد که از طهران بیرون شده، به اتفاق صاحبقران میرزا به لشکرگاه امام ویردی میرزا پیوسته شود، چون يك فرسنگ از طهران بیرون شد، کارداران ظلّ السّ لطان چون ضعف امر خویش را معاینه کردند، در بیم شدند که مبادا سهراب خان به لشکرگاه محمّد شاه پیوسته شود. لاجرم محمّد رضا خان پسر محمّد باقر خان بیگلربیگی را با 400 تن تفنگچی از قفای او مأمور ساختند که سهراب خان را نگران باشند.

از آن سوی چون سهراب خان از شکستن لشکر امام ویردی میرزا آگهی یافت، محمّد رضا خان را مأخوذ داشت و کوچ داده صبحگاه به سلیمانیه آمد و در آنجا شاهزاده هرمز میرزا را که در قرای سیورغال خویش اقامت داشت محبوس نمود، نماز دیگر از سلیمانیه بیرون شد و چون يك ساعت از شب بگذشت در عرض راه به امام ویردی میرزا که اجازت یافته به طهران می شتافت بازخورده و او را نیز مأخوذ داشت و قریب به قشلاق قزوین به لشکرگاه پیوست.

وزیر مختار انگلیس چون گرفتاری امام ویردی میرزا را اصغا نمود به نزدیک قایم مقام آغاز شکایت کرد. پاسخ رفت که اگر سهراب خان از معاهده ما و شفاعت شما آگهی می داشت هرگز بدین امر شنیع مبادرت نمی کرد. هم اکنون او را رضا کنیم و رها کنیم.

بالجمله چون محمّد باقر خان بیگلربیگی دانست که سپاه شاهنشاه غازی مانند سیل بنیان کن صعب و سهل زمین را درنوشته راه نزدیک کرد، امام ویردی میرزا نیز بدو پیوست، معلوم داشت که اختر ظلّ السّ لطان واژگونه است و دیر نباشد که گرفتار شود، لاجرم به نزدیک او آمد و معروض داشت که:

من سالها پرورده نعمت و پناهنده حضرت بوده ام، هرگز کفران نورزم و کافر نعمت نشوم. دانسته باش که محمّد شاه با لشکری در رسید که دفع او در قوّت بازوی ما نیست، اینک راه نزدیک کرده و امام ویردی میرزا نیز بدو پیوسته، يك دو روز برنگذرد که در کمند خصم گرفتار شوی، صواب آن است که هرچه توانی از زر و گوهر از این خزانه دولت

که امروز مفتاحش به دست تو است برگیری و با خود حمل دهی و در دار الامان قم در تحت قبه مطهره جای کنی و اگر توانی به جای دیگر نیز توان رفت.

ظلّ السلطان گفت مرا فرزندان و چاکران و پیوستگان فراوانند اگر با تمامت ایشان کوچ دهم نیکو باشد؛ و از این سخن رهائی محمد جعفر خان وزیر در خاطر داشت.

محمد باقر خان جواب باز نداد و او فهم کرد که محمد جعفر خان را بیرون شدن نگذارند.

لاجرم از این عزیمت متقاعد گشت و محمد باقر خان از نزد او بیرون شد و با خود اندیشید که اگر قبل از ورود محمد شاه تقدیم خدمتی نکند در شمار پیوستگان ظلّ السلطان برآید و مورد عتاب و عقاب پادشاه شود. پس از قبل پادشاه منشوری مجعول خطاب به خویشان نگاشت، بدین شرح که قبل از ورود موبک پادشاه، ظلّ السلطان و محمد جعفر خان وزیر او را و دیگر مردم که در طغیان و عصیان با او هم داستان شدند گرفته با غل و زنجیر محبوس دار و اگر در این کار به مدارا کنی کیفر خواهی یافت و خاتم محمد خان پسر مهدی قلی خان دولّو را گرفته به جای مهر محمد شاه بدان منشور نهاد.

آن گاه تفنگچیان قلعه را که مازندرانی بودند طلب نمود، چه دانسته بود که ایشان با میرزا آقا خان وزیر لشکر مواضعه نهاده اند که هرگز با ظلّ السلطان از در صدق و صفا بیرون نشوند و هر وقت بتوانند از گزند او خودداری نکنند. بالجمله آن منشور را با بزرگان ایشان باز نمود و آن جماعت را در گرفتن ظلّ السلطان و محمد جعفر خان هم داستان ساخت و از در حزم و دوراندیشی با عامه تفنگچیان گفت که ظلّ السلطان از محمد جعفر خان رنجیده خاطر شده و بیم دارد که او به طرفی فرار کند و دیگر دست بدو نیابد، از این روی مرا حکم فرستاده که هم امشب او را مأخوذ دارم. چون ایشان را متفق ساخت به جماعت قاجار پیام فرستاد که امشب تا بامداد هر که از سرای خویش بدر شود خون او هدر گردد، در خانه های خویش بباشید و در سرای استوار کنید اگر غوغائی برآید پرسش

نفرمائید. و محمد رحیم خان و بعضی دیگر از مردم قاجار را که با خود متفق می دانست حاضر کرد.

اما از آن سوی محمد جعفر خان و سیف الملوک میرزا از دور و نزدیک اصغا نمودند که در سرای محمد باقر خان انجمنی است و تفنگچیان قلعه نه بر عادت همه روزه در آنجا تردد می نمایند، لاجرم تقرّس کردند که خاطر او در حق ایشان دیگرگونه است. بعد از فرو شدن آفتاب به نزدیک ظلّ السّلمطان آمدند و هر دو ان معروض داشتند که «ما امشب از کین و کید محمد باقر خان آسوده نیستیم و او را در حضرت تو از در صدق و صفا نمی دانیم، صواب آن است که او را طلب فرموده یک امشب در نزد ما بامداد کند» و در این سخن الحاح فراوان نمودند.

در پایان امر، ظلّ السّلمطان در پاسخ ایشان فرمود سخن به درازا نکشید و در جایگاه خویش بیارمید که اطمینان من بر محمد باقر خان زیاده از شما است، چه او را با من تاکنون 10 کَرّت افزون باقر آن مجید سوگند یاد کرده و همه روزه مکتوب برادر خود آصف الدوله را سربسته به نزدیک من آورده.

در این وقت سیف الملوک میرزا و محمد جعفر خان از حضرت او باز شدند و محمد جعفر خان به عادت همه شب در بالاخانه کشیکخانه سرای سلطنت برفت و بیاسود و بعد از اکل و شرب، شاد بخت و آسوده خاطر بیارمید.

گرفتاری ظلّ السلطان و محمد جعفر خان به دست محمد باقر خان بیگریگی

نیمه شب محمد باقر خان مردم خود را برداشته به اتفاق جمعی از تفنگچیان مازندرانی هنگام سپیددم به دار الاماره سلطانی درآمد و مغافصه به بالاخانه کشیکخانه صعود نموده، محمد جعفر خان را در جامه خواب فرو گرفت و ملازمان او را نیز مأخوذ داشت، بازوبند و اشیاء دیگر که در جیب و بغل او بود به دست خویش برگرفت و او را آورده، در میان کشیکخانه که در دهلیز سرای است بازداشت.

هم در این موقع محمّد رحیم خان را با 10 تفنگچی فرستاد تا در میان شهر رفته، شاهزاده محمّد ولی میرزا را طلب داشت و پیام داد که بیم و دهشتی نیست، تو را از بهر آن خواسته ام که پیام مرا با ظلّ السّلطان رسول باشی.

چون محمّد ولی میرزا حاضر شد گفت از قبل من در حضرت ظلّ السّلطان معروض دار که از این پیش هر چه گفتیم پذیرفتار نشدی، اکنون بر حسب فرمان پادشاه محمّد جعفر خان را مأخوذ داشته و در حضرت تو از طریق ادب بیرون نشوم، اگر خواهی به هر جانب فرار می کن که تو را از مقصد باز نخواهم داشت.

محمد ولی میرزا که خود نیز از ظلّ السّلطان دل آزرده داشت به سرای درونی رفته در اطاق نمازخانه فتحعلی شاه، ظلّ السّلطان را دریافت که مانند ابر بهاری به هایاهای می گریست. او را دیدار کرد و سخنان محمّد باقر خان را آشکارا داشت.

ظلّ السّلطان فرمود

هرگز به این کلمات خاطر من آسوده نشود و بی گمان چون از این سرای به در شوم مرا مأخوذ دارند و از هر دو چشم نابینا سازند.

در این وقت زنان حرمسرای به گرد او انجمن شدند و بر او دریغ و افسوس همی کردند و طریق چاره را مسدود یافتند.

محمّد باقر خان آنگاه حکم داد تا ظلّ السّلطان را در رواق معروف به کلاه فرنگی آورده نشستند فرمودند و جماعتی از تفنگچیان را در گرد او نگاهبان ساخت و فرمان شاهنشاه غازی را این وقت بر مردمان مکشوف داشت. اهل و عشیرت محمّد جعفر خان چون این بشنیدند بی توانی به خانه آقا محمود مجتهد در رفتند و محمّد باقر خان کس فرستاد تا ابواب سرای او را مقفل و مختوم داشتند و این مژده را در عریضه [ای] نگار داده، به لشکرگاه فرستاد.

و از این سوی میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه که گناه ظلّ السّلطان هم بر او بود چنانکه مرقوم شد، چون گرفتاری او را بدانست فرار کرده در آستانه شاهزاده عبد العظیم رضی الله عنه پناهنده گشت و شاهزاده سلیمان میرزا که از میان ملک زادگان به دولت خواهی ظلّ السّلطان شناخته بود فرار کرده راه شیراز

برداشت. مدت سلطنت ظلّ السلطان و خودسری او 40 روز بود.

مع القصة روز دیگر شاهنشاه غازی با لشکرهای ساخته و توپخانه و قورخانه و تمامت سران سپاه و اعیان درگاه به سلیمانیه آمد و از آنجا در قریه طرشت ری منزل نموده، روز دیگر آهنگ دار الخلافه فرمود و سکنه طهران خرد و بزرگ طریق استقبال سپردند و شاهنشاه غازی روز چهاردهم شعبان وارد نگارستان که از بیرون قلعه شهر است در اتاقی که معروف به دلگشای می باشد درآمد. و از شهر خسرو خان گرجی شمشیر الماس و دیگر آلات مرصع به جواهر شاهوار و بازوبندهای دریای نور و تاج ماه و تمامه اثاثه سلطنت را از گنجوران ظلّ السلطان انتزاع نموده به حضرت آورد.

شهریار بدان اشیاء تن بیاراست و بر کرسی مرصع معروف به تخت طاوس که نیز از شهر حمل داده بودند برنشست و بار عام در داد. تمامت شاهزاده گان و امرا و اعیان در پیشگاه حضور صف برزدند و شاهنشاه را به سلطنت سلام دادند و تهنیت و تحیت فرستادند.

اول کس از شاهزادگان که در بلدان ایران حکومت داشتند و در دار الخلافه حاضر شدند شاهزاده بهمن میرزا بهاء الدوله بود که حکومت سمنان و دامغان و اراضی خوار داشت، روز بیست و یکم شهر شعبان با 2000 تن سرباز سمنانی و دامغانی و 400 تن سواره اوصانلو به درگاه آمد و در نگارستان ملازم حضرت پادشاه شد. به صوابدید قایم مقام حکم شد تا سپاهی که ملتزم رکاب او بود به سرهنگی مصطفی قلی خان سمنانی سفر سمنان کرده و در آنجا بسیج راه کنند و به خراسان شوند. و غلام حسین خان سپهدار عراق با پیشکش شایسته به حضرت شتافت و نوازش و نواخت یافت و برادر اعیانی شاهنشاه غازی قهرمان میرزا که این هنگام متوقف خراسان بود، تهنیت جلوس پادشاه را عریضه نگار داده با پیشکشی لایق انفاذ داشت.

روز تا روز از دور و نزدیک سران و سرهنگان و اعیان امصار و بلدان طریق حضرت سپردند، محمد حسین خان فیروزکوهی و عباسقلی خان لاریجانی و دیگر سرکردگان مازندران هم در توقف نگارستان تقبیل آستان نمودند، پادشاه غازی روز دوم شهر رمضان وارد شهر طهران شده به ارك سلطانی درآمد.

این هنگام ظلّ السّ لطان را برحسب فرمان از رواق کلاه فرنگی برآورده در خانه خواهر او فخر الدوله جای دادند و محمد جعفر خان را به دست محمد باقر خان بیگلریگی سپرده تا در سرای خویش بازداشت. و چون محمد باقر خان دانسته بود که 40 بارگیر از اموال و ائقال او به قریه شاهزاده عبد العظیم تحویل یافته، کس فرستاد و این جمله را حمل داده در سرای سلطنت در اتاق نقاش خانه بر زیر هم نهاد؛ و پس از ورود شاهنشاه صورت حال را معروض داشت.

شاهنشاه باذل فرمان داد که اموال محمد جعفر خان را از طریف و تلید و سیاه و سفید با تو عطا کردیم. پس محمد باقر خان آن اموال را به خانه خویش آورد و در میان آن احوال 5000 تومان زر مسکوک به نقد یافت و دیگر اشیاء نفیسه و جواهری که مأخوذ داشت با آن درهم و دینار مسکوک به میزان 100000 تومان برمی رفت و از پس آن کس به خانه محمد جعفر خان فرستاده ابواب سرای را مفتوح داشته هرچه یافت برگرفت.

این هنگام محمد جعفر خان کس به نزدیک قایم مقام فرستاده معروض داشت که از آن روز که ظلّ السّ لطان آغاز طغیان کرده سر به سلطنت در آورد من دانستم که اقامت در حضرت او مورث و خامت است و پیوسته در اندیشه بودم که خویشان را چنانکه از وی زیانی نبینم به کناری گیرم، شاهد حال اموال و ائقال من است که از شهر بیرون فرستادم تا خویشان از دنبال فرار کنم، از قضا دست نیافتم و گرفتار شدم. اکنون که محمد باقر خان بر تمامت اندوخته من دست یافته دیگر مرا چه کند و محبس من در خانه او چرا باشد.

قایم مقام بفرمود تا حسینعلی خان معیر الممالک و حاجی علی خان حاجب الدوله

و آقا محمد حسن خان صندوقدار برفتند و او را به نزدیک وی آوردند. بعد از گفت و شنود او را به معیر الممالک سپرد تا در سرای خویشان بازداشت. و چون قایم مقام نماند، یک چند از مدّت سپرده حاجی قاسم خان سرتیپ فوج خاصه بود و در پایان امر به شفاعت حاجی میرزا آقاسی رها گشت و در سال ششم سلطنت شاهنشاه غازی از جمله چاکران درگاه شد، چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد. اکنون بر سر سخن رویم.

بعد از ورود شاهنشاه غازی به طهران حاجی سید محمد تقی کاشی که در میان موحدین طریقت و مجتهدین امور شریعت فحلی نامور بود به درگاه آمد و تهنیت جلوس بگفت. و این هنگام شاهزاده طهماسب میرزا پسر شاهزاده محمد علی میرزا که بعد از پدر در حضرت نایب السلطنه می زیست بر حسب فرمان حکومت کاشان یافت و به مؤید الدوله ملقب گشت. و میرزا ابو الحسن وکیل الرعایای کاشان که از قید سیف الدوله میرزا رهائی جست چنانکه مرقوم افتاد، به وزارت او منصوب گشت و بر حسب امر مبلغ 500 تومان زر که به مصادره، سیف الدوله میرزا از وی مأخوذ داشته بود مسترد گشت.

جهانگیر میرزا برادر بزرگتر مؤید الدوله مأمور به حکومت یزد گشت و ملازم خدمت برادر شد که از کاشان روانه یزد شود و او چون از کاشان راه برگرفت و به اراضی یزد نزدیک شد، مردم آن بلده بر هلاکو میرزا که این وقت یزد را به تحت فرمان کرده بود، چنانکه تفصیل آن در این کتاب مرقوم است، بشوریدند و او ناچار به جانب کرمان فرار کرد و جهانگیر میرزا وارد یزد گشته بر مسند حکومت جای کرد.

بالجمله طهماسب میرزا راه کاشان برگرفت و عبد الصمد خان زرّاء با جماعتی از سواران او نیز ملازم رکاب طهماسب میرزا شد. بعد از ورود به کاشان اسماعیل خان را گرفته بازداشت و بر طریق اصفهان و شیراز قراولان برگماشت تا مبدا مغافصه از فرمانفرمای فارس و شجاع السلطنه سپاهی بدین جانب تاختن کند.

بعد از بیرون شدن طهماسب میرزا از طهران و درآمدن سرکردگان مازندران، به صوابدید میرزا ابوالقاسم قایم مقام، شاهنشاه غازی، میرزا فضل الله نصیر الملک مستوفی علی آبادی را طلب فرموده فرمان کرد که سفر مازندران نموده شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای مازندران را مطمئن خاطر ساخته حاضر درگاه سازد.

لاجرم میرزا فضل الله به اتفاق عباس خان قاجار قوآنلو شب نوزدهم شهر رمضان از طهران بیرون شده، بیست و هفتم رمضان به شهر ساری در رفتند و شاهزاده را دیدار کرده فرمان احضار پادشاه را که همه از در رفق و مدارا بود باز نمودند. نخستین ملک آرا سخت هراسنده بود و زنان و فرزندان او چنان بیمناک بودند که در قتل میرزا فضل الله همداستان گشتند تا مبادا ملک آرا را غره نماید و سفر طهران فرماید. میرزا فضل الله و عباس خان گفتند با حصافت عقل سخن کنید و کلمات سنجیده برانید، اگر لشکری دارید که با محمد شاه از در جنگ تواند بود عرض دهید و اگر گنجی اندوخته اید که بدان تجهیز لشکر توانید کرد سر بگشائید و اگر نه خط عصیان بر خود نوشتن و از طریق فرمان پادشاه گشتن از شریعت عقل بیرون است، چون عصیان شما آشکار شود و بی فرمانی شما گوشزد بزرگان درگاه گردد، همان بزرگان مازندران شما را دست به گردن بسته به حضرت پادشاه برند.

ملک آرای این رأی را استوار گرفت و دل در سفر طهران بست و کس فرستاده، پسر خود بدیع الزمان ملقب به صاحب اختیار را از استرآباد حاضر کرد و روز چهاردهم شهر شوال از دروازه ساری بیرون شده راه دار الخلافه پیش داشت و در منزل علی آباد از کثرت برف و باران 5 روز نتوانست جنبش کرد، از این روی کارداران درگاه چنان دانستند که ملک آرا از سفر طهران پشیمان شده است و از نیمه راه آهنگ مراجعت کرده.

لاجرم میرزا تقی علی آبادی را نامزد استقبال او کردند تا حال را بازدانند.

بعد از ورود میرزا تقی به علی آباد، میرزا فضل الله به شتاب برق و باد به درگاه پادشاه آمد و ساحت ملك آرا را از این آلودگی مصفاً داشت؛ و روز دیگر در رکاب برادر اعیانی پادشاه بهمن میرزا که این وقت حکومت دار الخلافه داشت و جمعی دیگر از شاهزادگان و میرزا علی پسر قائم مقام به استقبال ملك آرا بیرون شد و او را در عشر آخر شوال به شهر طهران در آورده در خانه موسی خان قوانلو فرود آوردند و بعد از 2 روز به حضرت پادشاه حاضر شد و کمال الطاف و اشفاق معاینه کرده رخصت جلوس یافت. و همچنان شاهنشاه غازی هر يك از اعمام خویش را که سنّ شیخوخت دریافته بودند چون مجلس از بار عام پرداخته بود هنگام ناهار شکستن، نشستن می فرمود.

اما ظلّ السّلمطان، اگرچه گروهی او را نگران بودند و او را از شهر بیرون شدن نمی گذاشتند؛ لکن شهریارش از دیدار خویش بی بهره روا نمی داشت، او را به حضرت خویش طلب داشت و چون بر فراز مجلس آمد، پادشاه حشمت او را بر پای خاست و ظلّ السّلمطان محل سلطنت را وقعی نگذاشت، چنان بنشست که بر صدر مجلس برآمد و اگر نه از محمّد شاه فروتر نبود. شاهنشاه غازی که همه از حلم و حیا آفرینش داشت گشاده روی با او سخن کرد و این کبر و خیلا را بر او نگرفت و هیچ از آنچه در میانه برفته بود یاد نکرد.

و چون مجلس به نهایت شد، مردم مجرّب با ظلّ السّلمطان گفتند این گونه کردار از مردم گرفتار با شهریار روا نیست چنانکه خداوند جبار را خویش و تبار نیست، هرکس در حضرت او خاضع تر باشد و اطاعت و بندگی پیشه کند تقرّب او افزون است. پادشاه را که ظلّ الله گویند بدین معنی تشبّه کند، از اینجا است که سلاطین فرزند ندانند و پدر و عمّ نشناسند، هرکه با ایشان از در ضراعت و صداقت بیرون شد قربت یابد.

و بدین سخنان حکمت آمیز ظلّ السّلمطان را از آن تکبر و تنمّر فرود کردند تا چون ماه روزه سپری شد و عید فطر فرا رسید و شاهنشاه غازی در دار

الاماره سلطانی خواست بر تخت مرمر جلوس کند، ظلّ السلطان پیش شده دست در بغل شهریار کرده و او را بر تخت صعود داد و خود باز شده بر صف بایستاد.

از آن سوی چون این خبر پراکنده شد که محمّد شاه در آذربایجان و مازندران و عراق نافذ فرمان گشت، در اصفهان عبد الله خان امین الدوله کس به نزدیک سلطان محمّد میرزا فرستاد و پیام داد که پادشاه ایران تعیین یافت. مرا دیگر در امور این مملکت مداخلت نخواهد رفت. این بگفت و از سرای خویش به خانه حاجی سیّد محمّد باقر رشتی که فحل مجتهدین ایران بود پناهنده گشت و در آنجا بنشست. این هنگام سیف الدوله، نام شاهنشاه غازی را زینت سکه و خطبه نمود و مبلغی از زر مسکوک که به نام شاهنشاه نقش کرده بود به رسم پیشکش به درگاه فرستاد و آن زر در عشر آخر شهر رمضان رسید.

اما کارداران درگاه خسرو خان گرجی را به حکومت اصفهان مأمور داشتند و او را اندرز کردند که سلطان محمّد میرزای سیف الدوله را بی آنکه از حشمت او کاسته شود گسیل طهران کن، اما نگران باش که به دیگر سوی جنبش نتواند کرد. و میرزا رحیم پیشخدمت خاصّه را نیز حکم رفت که سیف الدوله را به دار الخلافه کوچ دهد. لاجرم خسرو خان به اصفهان شده امر آن بلد را به نظم کرد و برحسب فرمان سلطان محمّد میرزا با عشیرت خویش و مادر خود تاج الدوله حاضر دار الخلافه گشت.

تدبیر نمودن الله یار خان آصف الدوله و میرزا ابو القاسم قائم مقام در امر وزارت اعظم برای خود

اشاره

از پس این وقایع الله یار خان آصف الدوله که خال شاهنشاه غازی بود، روزگاری در حضرت فتحعلی شاه وزارت اعظم داشت، این هنگام چنان می دانست که بی ذلت طمع و طلب بدین منصب دست خواهد یافت. از آن جانب میرزا ابو القاسم قائم مقام که متصدی امر وزارت بود او را از آرزوی خود دفع همی داد.

از آنجا که بیرون حوزه سلطنت همیشه حاملان سیف و علم مقهور عاملان قرطاس و قلم اند، خاصه قایم مقام که به اصابت رأی و حصافت عقل شناخته تمام ایران بود، عاقبت بر آصف الدوله چیره شد و به صلاح و صوابدید او فرمان رفت که آصف الدوله سفر فارس کند و در مملکت فارس فرمانگزار باشد.

چون این رخصت از پادشاه بگرفت به نزدیک آصف الدوله آمد و گفت امروز در مملکت پادشاه قاعده دولت و قائمه سلطنت تویی، اگر اعانت و حمایت تو نبود از بدایت ولایتعهد تاکنون کار سلطنت بر محمد شاه راست نمی گشت، هم اکنون مملکت فارس که بهترین ممالک ایران است اگر به دست تو مفتوح و مضبوط نشود، از حوزه حکومت پادشاه بیرون خواهد بود. چندان سپاس و ستایش گذاشت که طمع و طلب آصف الدوله را یکی ده چندان ساخت. آن گاه فرمود که من سفر شیراز به چند شرط توانم کرد:

نخستین آنکه 100000 تومان زر مسکوک از خزانه دولت مرا عطا کنند، دیگر آنکه مرا 18 سر اسب جنیبت باید که با لجام زرین و زین مرصع به جواهر ثمین باشد، این جمله را از باره بند خاص تسلیم کنند و مملکت فارس را به سیورغال من منشور دهند چندانکه من در آن اراضی حکمران باشم، منال دیوانی طلب نکنند.

قایم مقام با دلی فسیح و جبین گشاده معروض داشت که مأخوذ بسیج سفر شما را از این بر زیادت سنجیده ایم، باز اگر خاطری هست مکشوف فرمای تا ساخته داریم.

آصف الدوله چون از قایم مقام که وزیر اعظم و کارگزار مطلق بود این سخن بشنید قوی دل شده و همچنان دیگر باره فرس طمع را تحریک داده گفت باید پسر من حسن خان سالار امیر بار باشد و پسر دیگر من محمد قلی خان چون یک مدت در اصفهان ملازم خدمت سیف الدوله بود در امور اصفهان بینشی به سزا دارد حکومت اصفهان را با وی گذارند و دو پسر دیگر من بیگلربیگی و محمد علی خان از بهر حکومت بروجرد و همدان نیکو است.

بالجمله از این گونه سخن فراوان کرد، قایم مقام به صوابدید او همه را بر

صفحه رقم کرد تا به نزدیک پادشاه برده منشور کند. و از نزد آصف الدوله بیرون شده، به حضرت شاهنشاه غازی آمد و معروض داشت که هیچ پادشاه را مانند آصف الدوله خالی و نیک سگالی نبوده، امروز بر پادشاه بخشایش آورد و عظیم فتوت و مرآت ظاهر ساخت زیرا که نام تخت و تاج نبرد آن را طلب نفرمود و فرود آن از زر و گوهر و اسب و استر و سیاه و سفید و طریف و تلید هیچ نماند که نام نبرد و به نام طلب نکند و فهرست مسؤلات او را در پیش پادشاه گذاشت و چنان بود که او معروض داشت. آن گاه گفت کسی که لجام چاکری در دهن دارد این گونه سخن کند، اگر رها شود و قوت به دست کند چه خواهد اندیشید.

این کلمات در نزدیک پادشاه، آصف الدوله را از محل خویش ساقط ساخت و بر خویش واجب کرد که هرگز او را در وزارت اعظم و صدارت کبری دست ندهد و از بهر آنکه حاضر درگاه نباشد و در امور دولت مداخلت نکند او را به حکومت خراسان مأمور فرمود و به اتفاق پسرش حسن خان سالار روانه آن اراضی داشت.

ذکر فتح شیراز توسط منوچهر خان معتمد الدوله

آن گاه در دفع حسینعلی میرزای فرمانفرما و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و تسخیر مملکت فارس یکدل و یک جهت گشت و برادر کهتر خود فیروز میرزا را برای حکومت فارس اختیار کرد و منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله را طلب فرموده به تسخیر فارس فرمان کرد و لنزی صاحب انگریزی معلّم توپخانه را با گروهی انبوه از سرباز و سوار ملازم خدمت او نمود.

لاجرم معتمد الدوله بسیج راه کرده در عشر آخر شوال از دار الخلافه طهران بیرون شد، میرزا ابو القاسم همدانی ملقب به ذو الریاستین و محمّد طاهر قزوینی را که از شناختگان ملازمان رکن الدوله بود نیز با خویشان کوچ داد؛ و لنزی صاحب را با 30 عراده توپ و جماعتی از لشکریان بر منقلای سپاه روان داشت و خود کوچ بر کوچ طیّ مسافت کرده، بعد از ورود به قم، الله ویردی میرزا را که به حکم ظلّ السلطان در آن بلده حکومت داشت گرفته روانه طهران نمود؛ و حکومت قم را

به حاجی امیر اصلان خان قراگوزلو گذاشته راه کاشان برگرفت. و از کاشان، فیروز میرزا و معتمد الدوله با يك نیمه لشکر از راه اردستان و حدود یزد رهسپار شدند و نیم دیگر را به اتفاق لنزی صاحب به جانب اصفهان مأمور ساختند.

شاهزاده سیف الدوله که حکومت اصفهان داشت چون این خبر بشنید پذیره لشکر شد و علف و آذوقه سپاه را بساخت. و در اصفهان لنزی صاحب را مسموع افتاد که شجاع السلطنه و شاهزاده حیدر قلی میرزا و سلیمان میرزا و فرزندان فرمانفرما با لشکری انبوه به آهنگ اصفهان بیرون شده اند، لاجرم شتابزده با سپاه خویش از اصفهان خیمه بیرون زد و به طرف فارس رهسپار آمد.

و همچنان از آن سوی چون این خبر در مملکت فارس سمر گشت، فرمانفرما برادر اعیانی خود شجاع السلطنه را با 10000 تن سوار و 5000 تن پیاده به استقبال فرمان کرد و حکم داد که بعد از شکستن لشکر محمد شاه تا اصفهان عنان زنان کوچ دهید و آن بلده را مسخر داشته نشیمن کنید و مرا آگهی فرستید.

بالجمله شجاع السلطنه با آن لشکر ساخته از شیراز بیرون تاخت و پست و بلند زمین را درنوشته در منزل موسی آباد که از اراضی قمشه است سواد سپاه محمد شاه را دیدار کرد. لشکریان به هم برآمدند و از دو سوی رده شده صف راست کردند، لنزی صاحب فرمان داد تا توپخانه را پیش راندند و دهان توپها بگشادند و سربازان با تفنگ از پس توپخانه ساخته جنگ گشتند. از گلوله توپ و تفنگ تگرگ مرگ ببارید و میدان حرب از دخان و گرد چنان شد که مرد از مرد شناخته نبود.

شجاع السلطنه که آموخته شجاعت و جلالت بود، چون این بدید دانست که فارسان مملکت فارس مرد این عزیمت نیستند و هم اکنون هزیمت شوند، تیغ برکشید و از بهر آنکه لشکر را به قوت کند چند کرت تا کنار توپخانه تاختن کرد و حمله افکند و هم از این گونه مبارزت سودی بدست نشد، لشکر شیراز را نیروی درنگ

نماند به يك بار پشت با جنگ داده راه فرار پيش داشتند، چندانکه شجاع السّ لطنه از چپ و راست بتاخت و مردم را به جنگ تحريض داد مفيد نيفتاد. ناچار خود نيز طريق فرار برگرفت و از قفاى لشكريان برفت و در عرض راه در ميان كوه و دره سيغناقى به دست كرده از بهر آسائش اقامت كردند.

لنزی صاحب نیز از دنبال ایشان برفت و برسید و دیگر باره نایره حرب بالا گرفت و چون از کثرت برف و برودت هوا فرار از حرب گاه صعب می نمود، ناچار در این کَرّت شاهزادگان قدم اصطبار استوار کردند و تا فرو شدن آفتاب رزم دادند. چون شب تاریک جهان فرو گرفت و آذوقه و علوفه نیز به دست نبود، لنزی صاحب با غنیمتی که از هزیمتیان به دست کرده بود به لشکرگاه خویش مراجعت کرد و شاهزادگان آن معنی را فوزی بزرگ شمرده، به اتفاق لشکر بازشتافتند و هیچ کس تا در شیراز عنان باز نکشید.

لنزی صاحب از پس این فتح در منزل آباده به حضرت معتمد الدوله پیوست و معتمد الدوله بی توانی رهسپار آمد و مانند سیل بنیان کن از قفاى هزیمت شدگان برفت.

اما لشکر فارس از آن هول و هیبت که یافتند هم در شیراز نتوانستند اقامت کرد هر کس به وطن خویش گریخت. فرمانفرما و شجاع السّ لطنه ناچار شهر را بگذاشتند و در قلعه ارك متحصّن گشتند و چون ساده دلان از بهر ورود معتمد الدوله مهماندار و میزبان معین کردند. و از آن سوی معتمد الدوله دو روز قبل از نوروز به شهر شیراز درآمده ابواب شهر و باره حصار را به مردم خویش بسپرد و در تسخیر ارك یکدل گشت. چنانکه عنقریب مرقوم می شود.

و هم در این سال برادر اعیانی شاهنشاه غازی بهمن میرزا برحسب فرمان حکومت دار الخلافه طهران یافت و حاجی علی اصغر که از جمله خواجه سرایان بود به وزارت او منصوب گشت.

و هم در این سال فرمان رفت که عبد الله خان امین الدوله از اصفهان طریق درگاه سپارد و چون دیگر چاکران ملازم حضرت باشد، میرزا تقی علی آبادی نیز برحسب امر بدو مکتوب کرد و از رأفت پادشاهش نوید داد و هیچ مفید نیفتاد و همچنان در خانه حاجی سید محمد باقر [شفتی] پناهنده بود.

وفیات

هم در این سال میرزا محمد علی خان وزیر دار الخلافه پسر عبد الرزاق خان کاشی که در حضرت شاهنشاه ایران فتحعلی شاه در امور دولت مداخلت داشت و با وزرای درگاه مصالح مملکت شریک بود در ارض قم رخت به جهان جاوید برد.

و هم در این سال میرزا صادق مروزی که وقایع نگار دولت و داروغه دفترخانه پادشاهی بود به سرای باقی تحویل داد.

سفر کردن شاهزاده بهرام میرزا به کرمانشاهان

اما از آن سوی چون بهرام میرزا چنانکه مرقوم افتاد مأمور به حکومت کرمانشاهان و لرستان و عربستان گشت، نخستین در رکاب شاهنشاه غازی از تبریز تا باسمنج کوچ داده بعد از بیرون شدن پادشاه از آن منزل رخصت انصراف یافته مراجعت به تبریز کرد و بسیج راه نمود با میرزا تقی قوام الدوله و سلیمان خان گوران و میرزا هدایت الله امین کردستان راه برگرفت و 200 تن سوار شقاقی و 100 تن سوار قراپاق و یک فوج سرباز مراغه را ملازم رکاب ساخت و بعد از طی یک دو مرحله برحسب فرمان فوج مراغه را نیز روانه لشکرگاه پادشاه داشت و با سواران رکابی از طریق ساوجبلاغ مکری و بانه رهسپار گشت و در اراضی سنقر، میرزا هدایت الله را روانه سنندج نمود تا با سپاه کردستانی در کنار رود سیروان پیوسته رکاب گردد و سلیمان خان را نیز مأمور فرمود که از پیش، تاختن کرده جماعت گوران را ساخته خدمت کند و ذهاب را به تحت فرمان دارد.

بعد از ورود سلیمان خان به ذهاب، نور الدهر میرزا که از قبل برادر خود حشمة الدوله حکومت ذهاب داشت تاب درنگ نیاورده راه کرمانشاهان برگرفت و سلیمان خان به ذهاب حکمروا گشت.

اما بهرام میرزا از ققای ایشان طی مسافت همی کرد و در اراضی شهر زور محمد خان سرتیپ ایروانی که از پیش در سلیمانیه متوقف و

کارفرما بود برحسب فرمان شاهنشاه غازی با 4 عراده توپ و 250 تن از سربازان مراغه به نزدیک بهرام میرزا شتافت و بعد از ورود به کنار سیروان، عبد الله پاشای پسر سلیمان پاشای بابان با 4000 تن سوار بابان برسید و با بهرام میرزا پیوست، اما در خاطر داشت که اگر سلطنت بر محمد شاه قرار گیرد اظهار عقیدتی کرده باشد و اگر روزگار دیگرگون شود کار دیگرگون کند. روزی چند برنگذشت که خبر عبور شاهنشاه غازی از منزل ابهر و خرم دره به جانب طهران برسید، پس بهرام میرزا دل قوی کرده، رود سیروان را عبور کرد و از این سوی اوتراق نمود و عبد الله پاشا را با لشکر رخصت انصراف داد تا اگر حاجت افتد دیگر بارش طلب فرماید.

در این وقت آقا محمد صالح برادرزاده آقا محمد جعفر مجتهد کرمانشاهان از قبل محمد حسین میرزای حشمة الدوله وارد شد و حال پرسشی به سزا کرد و از قفای او ملك محمد سلطان خمسه [ای] سرهنگ که از جمله خدمتگزاران حشمة الدوله بود برسید و مکتوبی از محمد حسین میرزا برسانید و نوشته [ای] از قایم مقام نیز باز نمود به شرح اینکه به صوابدید میرزا ابو القاسم ذو الریاستین، وزیر حشمة الدوله و معاهده او حکومت کرمانشاهان و لرستان و عربستان برحسب فرمان خاص برای حشمة الدوله است و بهرام میرزا مأمور است که در ذهاب اقامت کند و آن حدود و ثغور را حافظ و حارس باشد.

اما بهرام میرزا چون در نهان رخصت داشت که اگر تواند حشمة الدوله را در کرمانشاهان نگذارد، چشم از این مکاتیب بپوشید و میرزا تقی قوام الدوله را با 100 سوار روانه کرمانشاهان داشت و حشمة الدوله را پیام کرد که من از آمدن به کرمانشاهان ناچارم و اگر تو را حکومت این مملکت باید بی آنکه حاضر درگاه پادشاه شوی و خاطر کارداران دولت را از خویش صافی داری کار به کام نتوانی کرد، و خود نیز از قفای او کوچ بر کوچ همی رفت و از بزرگان کلهر و زنگنه و دیگر قبایل همه روزه پذیره گشتند و به او پیوستند.

سلیمان خان گوران با سپاه خود برسد، رضا قلی خان والی کردستان با میرزا فرج الله وزیر خود و میرزا هدایت الله امین کردستان و 4000 مرد لشکری در منزل ماهی دشت به لشکرگاه بهرام میرزا پیوست که اگر حاجت باشد در رکاب او به کرمانشاهان در رود.

چون مردم آن بلده را مطیع و منقاد می دانست، رضا قلی خان را با لشکر رخصت انصراف داد و میرزا فرج الله و بعضی از سرکردگان را ملازم رکاب ساخت و روز هیجدهم شهر رمضان کوچ داده در بیرون باره شهر در قلعه [ای] که شاهزاده محمد علی میرزا [دولت‌شاه] بنیان کرده بود فرود شد.

و از آن سوی میرزا تقی قوام الدوله در عرض راه 30 تن از راهزنان قبیله بدره را دستگیر نموده به نزدیک شاهزاده آورد و چون بهرام میرزا بیست و چهارم شهر رمضان وارد کرمانشاهان شد، بفرمود تا آن جماعت را عرضه هلاک و دمار ساختند. اما از آن سوی چون میرزا ابو القاسم قایم مقام، میرزا ابو القاسم ذو الریاستین وزیر حشمة الدوله را با خود متفق ساخت مکتوبی به مصحوب ملازم خود فتحعلی بیک به حشمة - الدوله نگاشت و او را به نوید حکومت کرمانشاهان و ملاطفت شهریار جهان مستمال ساخت و میرزا ابو القاسم ذو الریاستین چنانکه بدان اشارت شد عریضه کرد و علامتی که با حشمة الدوله مواضعه داشت در عنوان عریضه رقم کرد.

لاجرم حشمة الدوله در سفر دار الخلافه یک جهت گشت و چنان صواب شمرد که با بهرام میرزا دیدار نکنند و از محل حشمت خود خویش را ساقط نسازد. لاجرم روز ورود بهرام میرزا به شهر کرمانشاهان از دروازه دیگر بیرون شده راه طهران پیش داشت، اما چون بهرام میرزا در دار الاماره کرمانشاهان اقامت جست و کار آن بلده را به نظم کرد، فرزندان شاهزاده محمد علی میرزا [دولت‌شاه] را جداگانه نواخت و نوازش فرمود و اجرای هر را یک چون روزگار پدر و برادر مقرر داشت.

آنگاه ملا عبد العزیز کاشانی را که مأمور به ملازمت او بود روانه لرستان فرمود تا نصر الله میرزا را که از

قبل برادر خود حشمة الدّولة حکومت آن اراضی داشت روانه کرمانشاهان دارد و محمّد علی خان مکرری ایشیک آقاسی شاهزاده محمّد علی میرزا را که متوقف کرمانشاهان بود روانه خوزستان فرمود تا برادر دیگر حشمة الدّولة، اسد الله میرزا را نیز از آنجا به کرمانشاهان فرستد و صورت حال را نگار داده انفاذ درگاه شاهنشاه غازی داشت و خواستار آمد که برادرش فرهاد میرزا را به نزدیک او گسیل سازند تا در تقدیم خدمت به هرچه شایسته داند منصوب دارد.

کارداران دولت او را به تشریف تمثال پادشاه مفاخرت بخشیدند و معادل 3000 تومان زر مسکوک عطا کردند و 1000 تومان میرزا تقی قوام الدّولة را بذل رفت و فرهاد میرزا را نیز از تبریز طلب فرموده روانه حضرت او داشتند. بعد از ورود او به کرمانشاهان، بهرام میرزا او را به حکومت لرستان مأمور فرمود.

بالجمله مملکت کرمانشاهان و لرستان و خوزستان بر بهرام میرزا راست ایستاد، نصر الله میرزا والی و اسد الله میرزا به نزدیک او شدند و محمّد حسین میرزای حشمة الدّولة در عشر اول شوال وارد دار الخلافه گشت و در حضرت شاهنشاه غازی حاضر شده زمین ببوسید و پادشاه از ورود او نیک شاد شد چه فروسیّت و شجاعت او را از همه شاهزادگان افزون می دانست.

و هم در شهر ذیقعه شاهزاده محمود [میرزا] را کارداران دولت در لرستان مأخوذ داشتند و روانه درگاه پادشاه نمودند و او در اراضی لرستان با عددی قلیل طیّ مسافت کرده که به عتبات عالیات سفر کند و چاکران درگاه پادشاه چنان تفرّس کردند که مکنون خاطر محمود میرزا آن است که مردم لرستان را با خود هم داستان کند و عصیان ورزد، لاجرم گرفتار شد.

و هم در این سال فضلعلی خان بیگلربیگی قراباغی مأمور به حکومت مازندران گشت و آن مملکت را به نظام کرد و بعضی از ترکمانان که در جزیره میان کاله کمین گاه ساخته به اسر و نهب مردم می پرداختند کیفر کرده هزیمت داد.

اشاره

در سال 1251 ه. مطابق پیچی نیل ترکی چون 10 ساعت و 29 دقیقه از روز یکشنبه دوم شهر ذیحجه الحرام سپری شد، آفتاب در بیت الشرف جای کرد و شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار جشن نوروز به پای برد.

در این بساط عید چون در حضرت پادشاه بزرگان درگاه بر صف شدند و هرکس در جای خود ایستاده شد، ظلّ السلطان به همان سلبی که فتحعلی شاه را سلام می داد در رفت و خفتان خویش را بپوشید و آن تاج زر که همه ساله به قانون داشت بر سر زد و از بیرون ایوان بر لب آبگیر بایستاد و پادشاه را درود و تحیت فرستاد و بر عادتی که چاکران درگاه پادشاه عجم را مخاطب سازند در گفت و شنود، قربان خاکپای مبارکت شوم گفت.

اما شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرا به دست آویز و جمع پای و شیخوخت خویش به درون ایوان شده سلام داد و لختی دورتر از پایه تخت پادشاه بنشست، قایم مقام چون این بدید شاهزاده بهاء الدوله را به نزدیک او رسول فرستاد و پیام داد که ظلّ السلطان برادر اعیانی نایب السلطنه است و فتحعلی شاه وصیت فرمود که محمد شاه حشمت او را نگاهدارد و قدر او را رفیع سازد، با این همه با تاج و خفتان خویش بر لب آبگیر ایستاده، تو را چه افتاده که گاهی پادشاه را در عریضه خویش شاه بابا جانم به جای عنوان نگار می کنی - کنایت از آنکه با آقا محمد شاه شهید همنام است - و گاهی در پایه سریر سلطنت جلوس می فرمائی. ازین پس در عنوان عریضه قربان خاکپای مبارکت شوم بنویس و در پیشگاه پادشاه ایستاده باش و اگر نه از آن نگار، عرضه دمار خواهی شد و از این نشست تن و جان خواهی خست.

و در این عید شاهزادگان بزرگ مانند محمد ولی میرزا و محمد رضا میرزا و

شاهزاده بهاء الدوله و محمود میرزا و حشمة الدوله و دیگر کسان در پیشگاه حضرت بر صف بودند و کار آذربایجان و مازندران و عراق و اصفهان به نظام بود و شاهزاده محمد تقی میرزای حسام السلطنه حاکم بروجرد و بختیاری و شیخعلی میرزا حاکم ملایر و تویسرکان و همیون میرزا حاکم نهاوند از ققای یکدیگر در عشر اول ذیحجه وارد دار الخلافه گشتند و در عید اضحی هم گروه تقبیل سده سلطنت کردند.

گرفتاری شجاع السلطنه و فرمانفرما به دست معتمد الدوله و انجام کار آنها

اما از آن سوی معتمد الدوله چنانکه مرقوم افتاد، بعد از ورود به شیراز کس به نزد فرمانفرما و شجاع السلطنه رسول فرستاد و پیام داد که از پس دیوار ارك نشستند و در به روی خویش بستن و خود را به عصیان پادشاه بلند آوازه کردن پسند خردمند نباشد، شما را که از حدود خوزستان تا حوزه بلوچستان دست قدرت دراز بود کدام کار به ساز کردید که در تنگنای ارك شیراز توانید کرد، همانا اگر دیر بپائید و در نگشائید به نیروی کوشش و قوت یورش و گلوله های توپ باره کوب این قلعه پست شود و قبه جلال شما که هرگز پستی ندیده با خاک یکسان گردد؛ و اگر اجازت رود من يك تنه به حضرت شما آیم و شما را از قبل پادشاه آسوده خاطر کنم. فرمانفرما بدین سخن رضا داد و سخن بر این نهاد.

اما از آن سوی شجاع السلطنه با برادر گفت صواب آن است که چون بامداد معتمد الدوله بدین جا حاضر شود و با ما سر سخن باز کند به کيفر این زشتی که به روی ما آورده و او را به يك ضرب تیغ دو نیمه کنم و چون او از میان برخیزد و سپاهش بی سالار ماند با معدودی بر لشکرش بتازم و جمله را پراکنده سازم و این توپخانه و آلات حرب و ضرب را به دست کنم، و گمان آن نیز دارم که بعد از قتل معتمد الدوله این لشکر در گرد ما انجمن شوند و از بهر ما برای جنگ اعدادی تازه باشد. فرمانفرما فرمود این نیک رانی است اما بباش تا از من ایمانی رود، قبل از اشارت من بر این کار جسارت مکن.

سخن بر این نهادند.

و روز دیگر معتمد الدوله

با چند تن از شناختگان درگاه به حضرت فرمانفرما شد و چون نگاهبانان و حارسان ارك، كار فرمانفرما را استوار نمی دانستند از درآمدن مردم بیگانه اظهار کراهتی نمی کردند. لاجرم از قفای یکدیگر جماعتی از سربازان به ارك دررفتند و چون معتمد الدوله با فرمانفرما آغاز سخن کرد و لختی از سطوت پادشاه و صولت سپاه باز راند، فرمانفرما را قوت پاسخ و قدرت اشارت نماند. و در حال معتمد الدوله حکم راند که چند تن سربازان، ایشان را نگاهبان باشند و نگذارند به سرای درونی و نزدیک پردهگان عبور کنند و گفت من حق نعمت فتحعلی شاه را فراموش نمی کنم و اولاد ایشان را زحمت نمی رسانم.

لاجرم سلیمان میرزا و پسران فرمانفرما و فرزندان شجاع السلطنه هریک هرچه توانستند از مال پدر برگرفتند و به جانب بصره و بغداد فرار کردند.

آن گاه معتمد الدوله فرمانفرما و شجاع السلطنه را به منصور خان سرتیپ فراهانی سپرد تا با فوجی از لشکریان راه طهران برگرفت، چون ایشان را در قریه کهریزک که 3 فرسنگ تا طهران مسافت است فرود کردند، به صوابدید و صلاح و اصرار و الحاح قایم مقام، شاهنشاه غازی حکم داد تا چند تن از مردم دژخیم ملازم محمد باقر خان بیگلربیگی دار الخلافه شده بدانجا سفر کردند، شجاع السلطنه را از هر دو چشم نابینا ساختند و این واقعه در شب یکشنبه سیزدهم شهر ذیحجه الحرام بود و پس از 2 روز در سه شنبه پانزدهم هر 2 تن را وارد طهران کردند و فرمانفرما را در خانه منوچهر خان معتمد الدوله منزل دادند.

و چون در این سال مرض وبا طغیان کرد، چنانکه مذکور می شود، فرمانفرما به مرض وبا گرفتار شد. میرزا حسین، حکیمباشی فتحعلی شاه او را عیادت کرد و از بهر معالجت دوائی که به قیمت اندک بود تجویز نمود. فرمانفرما گفت مداوا چه کنی که نه خادمی دارم که مهیا کند و نه درهمی که بها کنم. میرزا حسین سخت شرمناک شد و چون زری لایق با خود نداشت معدودی از فلوس نحاس در زیر بساط

گذاشت و برفت. مسموع افتاد که وقتی اسبهای رمة فرمانفرما را به شمار کردند 18000 برآمد و او را خزانه های اندوخته و بارهای مروارید بود. بالجمله در شب پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول سال 1252 هـ. / ژوئیه 1836 م. به جهان جاوید خرامید.

قصه ولی خان ممسنی

اکنون حدیث معتمد الدوله در مملکت فارس به پای می رود، بعد از آنکه فرمانفرما و شجاع السملطنه را روانه دار الخلافه نمود، اراضی فارس را به تحت فرمان کرد و به دفع مخالفین پرداخت. نخستین محمد علی خان ایلخانی قشقائی و میرزا محمد فسانی را گرفته روانه طهران نمود، اما ولی خان ممسنی که روزگاری دراز می رفت که با فرمانگزاران فارس طریق فرمان نمی سپرد و در عصیان با کارداران دولت نام بردار بود، هم در این وقت 10000 تن سوار گرد خود انجمن کرده، تمامت شوارع و طرق را مسدود داشت و کاروانیان و مجتازان را عرضه نهب و غارت می گذاشت، قلعه گل و گلاب و قلعه سفید که از زمان رستم دستان تاکنون به استحکام داستان است، از معاقل او بود و در طریق این قلاع سنگهای صخره تعبیه کرده بود که اگر وقتی مردم بیگانه بدانجا یورش برند و صعود کنند به اندک جنبشی کوه پاره های چند زبر زیر شود و از فراز به فرود رود که هر لختی 200 مرد را با خاک عجين سازد.

مع القصة معتمد الدوله يك تن از ملازمان خود را بدو فرستاد و پیام داد که بیهوده دورگرد مباش که در مملکت چنین پادشاهی قهار ملاذی و پناهی از بهر تو نخواهد بود.

ولی خان، محمد باقر خان پسر خود را به نزدیک معتمد الدوله فرستاد و اظهار فرمانبرداری کرد و خواستار شد که او را حاضر خدمت نکند. معتمد الدوله، محمد باقر خان را مورد ملاحظت و اشفاق داشت و به تشریفات گوناگون خاطرش را شاد ساخت و گفت تا ولی خان را دیدار نکنم هرگز نزد من موثق نباشد و خاطر او نیز آسوده نشود، هم اکنون تعجیل کن و با پدر به نزدیک من بشتاب.

محمد باقر خان برفت و قصه بگفت. ولی خان با خود اندیشید که اگر يك تنه

به شهر دررود و فرزندان و لشکریان او به دست نباشند، معتمد الدوله هرگز او را مأخوذ ندارد.

پس اموال و ائصال خود را در قلعه سفید جای داده نگاهبان برگماشت و اهل و عشیرت خود را به اتفاق محمد باقر خان پسرش در قلعه گل و گلاب سکون فرمود و خود به شهر درآمده، نزدیک معتمد الدوله حاضر گشت. مردمان از دیدار او عجب کردند و در نزد معتمد الدوله دوست و دشمن متفق الکلمه گشتند که دیو بیابان گرد به پای خویشان به بند آمده، رها کردن او از خرد بعید است. لاجرم معتمد الدوله فرمان کرد تا او را گرفته بازداشتند.

ولی خان چون خود را گرفتار دید از در زاری و ضراعت بیرون شد و بر ذمت نهاد که قلعه سفید را بر روی لشکریان مفتوح دارد و چندانکه اموال مردم را به غارت و سرقت برده و چندانکه پسران فرمانفرما هنگام فرار ذخیره خود را نزد او به ودیعت نهاده اند بسپارد. لاجرم معتمد الدوله، محمد طاهر خان قزوینی را با 2000 تن سواره و پیاده مأمور به فتح قلعه سفید ساخت و سلیم خان سرکرده سوارچگنی و حسنعلی خان سرهنگ فوج زرندی را با او متفق داشت. ولی خان را نیز با ایشان سپرد و فرمود او را نگران نباشند تا آن زمان که آنچه بر ذمت نهاده ادا سازد. پس محمد طاهر خان، ولی خان را برداشته تا به قلعه نورآباد که از مستحدثات ولی خان است و تا قلعه سفید نیم فرسنگ مسافت دارد کوچ داد.

در آنجا ولی خان با وعده وفا کرد و قلعه سفید را از مردم خود پرداخته به دست لشکریان سپرد و محمد طاهر خان فوجی از سربازان زرندی را به حراست آنجا بازداشت و با ولی خان اظهار مهر و حفاوت افزون کرد و پس از روزی چند او را گفت: از این سفر نه غرض قلعه سفید بود و بس؛ بلکه اموال منهوبه باید مسترد شود و قلعه های دیگر نیز سپرده آید. ولی خان از اصغای کلمات او از سپردن قلعه سفید نیز پشیمان گشت و روزی چند به مماله و مسامحه می گذشت تا یک شب که محمد طاهر خان را دل به طرف

لهو و لعب رفت، بساطی بگسترد و سران سپاه را نیز حاضر کرد و بگساریدن کاسات عفار و اصغای موسیقار پرداخت.

ولی خان که حاضر انجمن بود چون دماغها را از تبخیر شراب پرتاب دید و نگاهبانان خود را نیز سرشار پیمانہ و از خویش بیگانه یافت، کس فرستاد و بعضی از مردم خود را از قلعه نورآباد برآورده در کنار لشکرگاه، ایشان را با خود ہم داستان ساخت و ناگاه بر مستان تاخت و در حملہ نخستین محمد طاهر خان و رضا قلی خان و سلیم خان را مأخوذ خود داشته تا قلعه نورآباد براند و بند برنهاد و لشکر او را ہزیمت کرد، چنانکہ تا شیراز عنان نکشیدند و چون صبح برآمد کس بہ قلعه سفید فرستاد سربازان زرنندی را پیام کرد کہ ہم اکنون از قلعه سفید بیرون شوید و سر خویش گیرید و اگر نہ سرکردگان شما را سر بگیریم. سربازان زرنندی در پاسخ گفتند ما فرمانبردار پادشاهیم و از قتل 100 تن چنین سرکردگان باک نداریم و در حراست قلعه نیکوتر شدند.

اما از آن سوی چون ہزیمت شدگان بہ شهر شیراز در رفتند، معتمد الدولہ از این قصہ آگاہ شد و سخت تافتہ خاطر گشت و در زمان لشکری از سوار و پیادہ بہ ساز کرد و با توپخانہ و قورخانہ بہ ملازمت شکر اللہ خان نوری و شیل صاحب انگریزی بیرون فرستاد و ایشان تا قلعه نورآباد تاختن بردند. ولی خان چون قوت مقابله و مقاتلہ نداشت، عشیرت خود را کوچ دادہ با اموال و ائقال راہ بیابان برگرفت و از دور و نزدیک در شعاب جبال و شکاف اراضی از این درّہ بہ آن درّہ ہمی شد [و] محمد طاهر خان و دیگر سرکردگان را با خود محبوبسا ہمی برد. از پس او لشکریان، قلعه نورآباد را فروگرفتند و در فحص حال ولی خان ہمی روز شمردند.

یک دو ماہ کہ بدین گونه رفت و این خبر در طهران معروض درگاہ شاهنشاه غازی افتاد، پادشاه را عرق غضب در ضربان آمد و معتمد الدولہ را فرمان کرد کہ چون این منشور بخوانی، بی توانی خویشتن از شیراز بیرون شو و ولی خان را در ہر بیغولہ کہ باشد دستگیر کردہ و دست بستہ بہ حضرت فرست.

چون این منشور به معتمد الدوله رسید يك دل و يك جهت آهنگ ولی خان کرد و از آن سوی چون ولی خان در حبس و بند محمد طاهر خان و دیگران سودی نیافت، بلکه آن را سبب تهییج و جنبش لشکر دانست، ایشان را رها ساخت تا به شیراز آمدند.

پس معتمد الدوله محمد طاهر خان را در شیراز گذاشته خود با سپاهی بزرگ خیمه بیرون زد و در خدمت شاهزاده فیروز میرزا که این وقت حکومت فارس نامزد وی بود راه برگرفت. ولی خان چون این بشنید سفر بهبهان پیش گرفت که خویشان را به قلعه گل و گلاب رساند و در آنجا متحصن گردد. خواجه حسین گلابی که از پیش با او هم داستان بود، مقدم او را مبارك داشت و قلعه گل که در فرود قلعه گلاب واقع است بدو سپرده و او باقر خان پسرش را با زنان و فرزندان در آنجا جای داد و خود با لره‌های ممسنی اطراف بیابان گرفت و هرروز در بیغوله و دره [ای] روز همی گذاشت.

از این سوی چون فیروز میرزا و معتمد الدوله با آن لشکر نامور به اراضی بهبهان رسیدند و خواجه حسین از عده و عدت ایشان آگهی یافت، دانست که از در ستیزه بیرون شدن پیشانی بر سندان زدن است، لاجرم بی درنگ به لشکرگاه فیروز میرزا درآمد و نخستین به نزدیک معتمد الدوله آمده، اظهار عقیدت و انقیاد کرد و بی کلفت خاطر قلعه گلاب را مسلم داشت. معتمد الدوله حکم داد تا 300 تن از سربازان در قلعه گلاب جای کردند و چون قلعه گلاب بر قلعه گل مشرف بود، سربازان دهان تفنگها را به طرف باقر خان و فرزندان و زنان ولی خان گشاد دادند. زمانی دیر برنیامد که قلعه مسخر گشت و لشکریان تاختن کرده، باقر خان و عشیرت ولی خان را به تمامت دستگیر نمودند و دست بسته به لشکرگاه فرستادند.

در این وقت نیز مکشوف افتاد که ولی خان در اراضی کازرون گریخته است و در آنجا روزگار همی برد، معتمد الدوله بفرمود تا اسمعیل خان قراچورلو با 300 تن سوار از دنبال او شتاب گرفت و در عرض راه معلوم داشت که ولی خان در قریه خانه زنان که از فرای شیراز است پنهانی زیستن کند. لاجرم به شتاب برق و

باد تاختن برد. نیم شبی اطراف او را فرو گرفت؛ و بی آنکه تیغی از نیام برآید یا تیری از کمان گشاده ببندد، او را گرفته و بسته به کازرون آورد و صورت حال را معروض فیروز میرزا و معتمد الدوله داشت و حکم رفت تا او را به شیراز کوچ داد.

بعد از ورود او به شیراز، معتمد الدوله، ولی خان را با کنده و زنجیر روانه دار الخلافه نمود و بسیار کس از مردم او را که اصول شرارت بودند نابینا ساخت و از دزدان و صعاليك قبیله او و دیگر قبایل چندان سر برید و از سرهای ایشان منارها برآورد که قاطعان طرق را يك باره دست طمع مقطوع گشت، چنانکه وقتی مسموع افتاد که يك تن از ملازمان معتمد الدوله را معادل 1000 تومان زر مسكوك بر فتراك بسته بود و در اراضی ممسنی اسب را بر درختی بسته بخفت و اسب رها گشته برفت، بعد از 2 روز که اسب خویش را بیافت همان زر بر فتراك بسته داشت و هیچ کس را از قبایل ممسنی آن دل نبود که تواند آن زر بگشاید و دست بدان آلاید. لاجرم کاروانیان و مجتازان در امن و امان بزیستند.

حکومت اردشیر میرزا در گرگان و استرآباد

هم در این سال شاهزاده اردشیر میرزا برحسب فرمان شاهنشاه غازی مأمور به نظم گرگان و استرآباد شد و اسکندر خان قاجار دولو با فوج مراغه و ابراهیم خلیل خان سلماسی با دو فوج و مصطفی قلی خان سمنانی با فوج سمنانی و فوج دامغانی و 200 تن غلامان رکابی و 2000 سوار شاهیسون و کرد و 12 عراده توپ ملازم رکاب او شدند و از شاهنشاه غازی اسبی با زین زرین و خنجری مرصع به جواهر ثمین تشریف یافته از دار الخلافه بیرون شد و راه بسطام پیش داشت.

شاهزاده اسمعیل میرزا که از روزگار دیرین با نایب السلطنه مبرور عباس میرزا عقیدت صافی نداشت و با شجاع السلطنه طریق مواضعه می گذاشت هراسناک شد و از جماعت عرب و عجم شاهرود و بسطام و ترکمان دشت انجمنی کرد که اگر تواند، اردشیر میرزا را گزند می رساند. اما شاهزاده با لشکر جرّار مانند آتش

و آب پست و بلند زمین را به شتاب سحاب و شهاب درنوشت و راه بدو نزدیک کرد. لشکر او از چنین سیلی دمنده چون خس و خاشاک به هر سوی پراکنده شدند و اسمعیل میرزا بیچاره ماند. پس شاهزاده اردشیر میرزا از گرد راه برسید و او را مأخوذ داشته به طهران فرستاد و لشکری که با خود داشت مأمور فرمود که سفر خراسان کرده ملازم خدمت شاهزاده قهرمان میرزا باشند و خود نیز تا مزینان برفت.

و از آنجا با لشکری قلیل مراجعت نمود و بسطام را به نظام کرد و طریق استرآباد سپرد و بی توانی از آن اراضی سپاهی فراهم آورده به دشت گرگان تاخت و چون این خبر به عرض کارداران دولت رسید، حاجی علی اصغر خواجه سرای را با توپخانه و قورخانه و صمصام خان را با فوج ینکی مسلمان و بخشعلی خان یوزباشی را با 200 تن غلام رکابی و 1000 تن سوار شاهیسون و افشار به ملازمت رکاب او گسیل ساختند و ایشان در کنار گرگان بدو پیوستند. لاجرم از مردم یموت و کولان منال دیوان بگرفت و بر زیادت گروگان و پیشکش اخذ نموده روانه طهران داشت. [و] شاهنشاه غازی او را خلعتی لایق و کاردی مرصع به جواهر شاهوار تشریف فرمود. از پس آن، شاهزاده دیگر باره سفر بسطام کرد و از آنجا به دار الخلافه آمد.

گرفتاری میرزا ابو القاسم قایم مقام به فرمان شاهنشاه غازی و خاتمه کار او

اکنون به وقایع دار الخلافه بازگردیم. بعد از جشن نوروزی چون روزی چند برفت و هوا را سورت گرما بادید شد، شاهنشاه غازی از طهران به باغ نگارستان تحویل داد و کارداران دولت در پیرامون نگارستان خیمه ها افراشته کردند و میرزا ابو القاسم قایم مقام در باغ لاله زار که یک تیر پرتاب تا نگارستان مسافت است نشیمن کرد.

این هنگام شاهنشاه غازی در قید و بند قایم مقام یک جهت گشت، چه از دیر

باز از وی رنجیده خاطر بود. با اینکه تشریف وزارت خاص از بهر قایم مقام می نمود و عقده های سخت را به سرانگشت تدبیر توانست گشود [و] فاضلی مؤدب و ادیبی مجرب بود، آن کبری که با منصب همساز است و آن غفلتی که با دولت انباز نگذاشت که دل پادشاه را با خود صافی دارد و کدورات خاطرش را که به سالهای دراز متراکم بود بزداید، چه از آن وقت که وزارت نایب السّلمطنه عباس میرزا داشت پیوسته محمّد شاه از روش او به اکراه بود. اجری و مواجب ملازمان حضرتش را بی کلفت و مشقت ادا نمی نمود و در حل و عقد امور دولت هرگز بر مراد او تقدیم امری نمی فرمود.

در مملکت خراسان يك شب چنان افتاد که شاهزاده محمود در سرایرده محمّد شاه به میهمانی حاضر شد، شاهنشاه غازی، قایم مقام را پیام کرد که امشب مرا میهمانی رسیده، خورش و خوردنی که لایق میزبان و میهمان باشد بفرمای تا در اینجا حاضر کنند.

در پاسخ گفت قانون شما آن است که هر شب باید در سر خوان نایب السّلمطنه کار اکل و شرب کنید، خوان جداگانه به دست نشود. هم اکنون مهمان را عذر در کنار نهید و بدانجا کوچ دهید. محمّد شاه از این سخن سخت آشفته شد و حشمت مانع بود که قایم مقام را کیفر کند. میرزا حسن آشتیانی مستوفی الممالک که آن وقت در حضرت نایب السّلمطنه مستوفی بود این قصّه بشنید و کار آن مجلس را از خورش و خوردنی ساخته کرد.

مع القصة از این گونه کردارها فراوان افتاد که در هریک، پادشاه غیور قتل قایم مقام را بر خویش واجب می داشت و در خاطر نهفته می کرد. بعد از آنکه در تخت سلطنت جای کرد و زمام مملکت به دست گرفت همچنان کار وزارت با قایم مقام بود. این هنگام نیز بر عادت می داشت بر مراد خاطر پادشاه کمتر می رفت و اگر حکمی از پادشاه می رسید و آن را با صلاح دولت راست نمی دانست یا با طبع خویش موافق نمی یافت بی سؤال و جواب برخلاف آن حکم فرمان می کرد و این همه بر غضب شاه افزوده می گشت و آن کین دیرینه نیز جوش می کرد.

وقتی چنان افتاد که شاهنشاه غازی معادل 20 تومان زر به مردی باغبان عطا فرمود، قایم مقام کس فرستاد و آن زر استرداد کرد و بی توانی به شاهنشاه پیام داد که ما هر دو در خدمت دولت ایران خواجه تاشانیم، الا- آنکه تو چاکر بزرگتری و ما از 100000 تومان بر زیادت نتوانیم ایثار خویشتن کرد، اگر خواهی مهمانداری مملکت ایران را خود می کن و 80000 تومان این زر تو را باشد و من با 20000 تومان کوچ دهم و اگر نه من میهمان دار شوم و تو با 20000 تومان قناعت فرمای. پادشاه را که در خاطر خوی شیر شرز نهفته اند از این کردار و گفتار آتش غضب افروخته گشت و ساخته هلاک و دمار قایم مقام آمد.

و از آن سوی قایم مقام کین و کید پادشاه را با خود می دانست اما چنان می پنداشت که تا بر تمامت ملک ایران نیک مستولی نشود، بر طریق دفع او نرود و با خود می اندیشید که تا آن هنگام، به دست وزرای مختار و دول خارجه و تدبیرهای دیگر سجلی به خاتم بزرگان ایران و سلاطین دول خارجه رقم کند که چنانکه پادشاهی در خاندان سلاطین قاجار به شرط ولایتعهد از پدر به پسر یادگار است و هیچ کس آرزوی آن مقام نکند وزارت نیز بدین گونه باشد. پادشاهان نتوانند او را و فرزندانش او را از وزارت خویش خلع کنند و غافل از آن بود که تدبیرها با تقدیرها راست نیاید.

بالجمله شاهنشاه غازی، چون هنوز پسرهای فتحعلی شاه از محل خود ساقط نشده بودند و در چشم مردم با شوکت و مکانت تمام بودند اکراه می داشت که قایم مقام از مکنون خاطرش آگاه شود، مبادا کیدی آغازد و خللی در کار ملک اندازد. لاجرم با میرزا نصر الله اردبیلی صدر الممالک و محمد حسین خان زنگنه ایشیک آقاسی باشی و چند تن دیگر از رازداران حضرت در تدمیر او هم داستان شد و حاجی میرزا آقاسی را که در طریقت پیشوای خویش می دانست نیز آگاه کرد.

اما قایم مقام شب یکشنبه بیست و چهارم صفر هنگام نماز دیگر، با میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی نایب رشتی میعاد نهاد که به خانه میرزا محمد پسر میرزا

احمد کاشی رفته در وفات میرزا زین العابدین مستوفی کاشی که عمّ او بود او را تسلیت و تعزیت گوید. این وقت از حضرت پادشاه کس به احضار او برسد و او را طلب فرمود. و از آن سوی شاهنشاه غازی قاسم خان قوللر آقاسی را حاضر کرده، فرمود که سالها پرورده نعمت ما بوده و در مهد فراغت غنوده [ای] امروز در تقدیم این خدمت اگر همه جان بر سرش کرده [ای] مسامحت نباید روا داشت. قاسم خان اجابت فرمان را جبین ضراعت بر خاک نهاد، آن گاه الله ویردی بیک مهردار و میرزا رحیم پیشخدمت خاصه را که موثق و ممتحن بودند هر یک را آلتی قتاله سپرد و فرمود بعد از درآمدن قایم مقام به نگارستان او را حکم به اقامت کنید و اگر فرمان پذیر نشود و ساز مراجعت کند به ضرب گلوله اش از پای درآید.

مع القصة قایم مقام به باغ نگارستان درآمد، او را گفتند در بالاخانه عمارت دلگشا باش تا پادشاه از سرای درونی بیرون شود. الله ویردی بیگ و میرزا رحیم حربه های خویش پنهان داشته او را در بالاخانه جای دادند و در برابرش ایستاده شدند، چون زمانی برگذشت و شاه حاضر نشد، گفت من با چند تن میعاد نهاده ام که به تسلیت دوستی رفته باشم، صاحبخانه چشم به راه است. میرزا تقی و میرزا موسی نیز در شاهراه انتظارند در حضرت پادشاه معروض دارید که زحمت بیرون شدن بر خود ننهد، فردا از بامداد حاضر حضرت خواهم شد. گفتند شاه فرمود تا مرا دیدار نکند مراجعت نفرماید.

لختی دیگر توقف کرد و دیگر باره آهنگ بیرون شدن فرمود، الله ویردی بیگ گفت فرمان این است که هم در اینجا بباشید. گفت همانا من محبوسم و کلاه خویش را به زیر سر نهاده ردای خویش را زیرپوش کرد و بخت.

و از آن سوی شاهنشاه، اسد بیگ فراش خلوت را به نزدیک حاجی قاسم خان سرتیپ فوج فرستاد و فرمان داد که من قایم مقام را مأخوذ داشتم، هم اکنون فوجی از سربازان را بفرست تا اطراف باغ لاله زار پره زنند و نگاهبان باشند و مردم او را

نگذارند از جایی به جایی متردّد شوند. حاجی قاسم خان گفت هرگز من با پیام، دل این کار ندارم الا آنکه شاهنشاه غازی با خط خویش رقم کند. دیگر باره اسد بیگ برفت و خط پادشاه بیاورد.

لاجرم حاجی قاسم خان گروهی از سربازان را حکم داد تا میرزا محمد و میرزا علی و دیگر فرزندان و ملازمان قایم مقام را نگاهبان شدند و اطراف باغ لاله زار را فروگرفتند و محمد رضا خان فراهانی پسر عمّ قایم مقام را که از خراسان رسیده بود، در پره سرباز انداختند و بعضی از اموال و ائقال و اسب و استر او را یحیی خان میرآخور نایب السّلمطنه عباس میرزا مأخوذ و مضبوط ساخت، از این روی که محمد رضا خان بعد از وفات نایب السّلمطنه در مشهد مقدس کار بر یحیی خان آشفته کرد و خواست او را محبوس و مغلول سازد، یحیی خان نیم شبی خویش را از باره شهر به زیر افکند و فرار کرد و اموالش بهره محمد رضا خان گشت.

مع القصه بعد از بازداشتن قایم مقام در بالاخانه دلگشا، شاهنشاه غازی فرمود نخستین قلم و قرطاس را از دست او بگیریید و اگر خواهد شرحی به من نگار کند نیز مگذارید که سحری در قلم و جادوئی در بنان و بیان او است که اگر خط او را بینم فریفته شوم و او را رها کنم. پس برحسب فرمان، عوانان دژخیم ادات نگارش او را گرفته از بالاخانه دلکشافرود کردند و در بیغوله [ای] که حوض خانه خوانند محبوس داشتند و بعد از 6 روز در شب شنبه سلخ صفرش خپه کردند و جسدش را در جوار بقعه شاهزاده عبد العظیم رضی الله عنه با خاک سپردند. از پس آن اموال و ائقال و زر و گوهر و کتابخانه او را کارداران دولت مأخوذ داشتند و فرزندانش را مأمور نمودند که در اراضی فراهان در قرای خویش نشیمن کنند و [از] عشیرت او هرکه در آذربایجان بود هم مأمور به اقامت فراهان گشت و هر یک را سیورغالی از منال دیوان مقرر شد تا بدان معاش توانند کرد و برادرزاده قایم مقام میرزا اسحق که در این وقت در آذربایجان وزارت فریدون میرزا را داشت هم از آنجا بیرون شده در دار الامان قم اقامت کرد.

اشاره

بعد از هلاکت قایم مقام چون آغاز تابستان بود سورت گرما به قوت شد و هوای طهران عفن گشته مرض وبا در میان مردم افتاد و شاهنشاه ناچار بود از اینکه به اراضی بیلاق سفر کند و در شریعت سلطنت بعید می نمود که جمعی از شاهزادگان را که مهیج فتنه توانند شد در دار الخلافه بگذارند و از آنجا بیرون شود. لاجرم بفرمود تا حاجی خان شکی و پرویز خان چاردولی با جماعتی از سواران روز چهارشنبه چهارم ربیع الاول شاهزاده حسنعلی میرزای شجاع السلطنه و علی نقی میرزای رکن الدوله و محمد تقی میرزای حسام السلطنه و امام ویردی میرزای کشیکچی باشی و شیخ علی میرزای شیخ الملوک و محمد حسین میرزای حشمة الدوله و محمود میرزا و اسمعیل میرزا را گرفته هر یک را با یک دو تن خادم روانه اردبیل داشتند و در قلعه اردبیل نگاهبانان بر ایشان گماشتند و در عشر اول جمادی الاولی صاحب اختیار پسر محمد قلی میرزای ملک آرا را نیز بدانجا فرستادند.

بالجمله بعد از بیرون فرستادن شاهزادگان شاهنشاه غازی پنجشنبه پنجم ربیع الاول از نگارستان به جانب امامه کوچ داد و سراپرده را راست کرده، 2 ماه در آن اراضی اقامت فرمود. و این هنگام شاهزاده الله ویردی میرزا و ابو الملوک کیومرث میرزا هراسناک شدند که مبادا چون دیگر شاهزادگان مورد عتاب و عقابی گردند، لاجرم از دیه دربند که محل اقامت ایشان بود و تا دار الخلافه 2 فرسنگ مسافت داشت برنشسته به جانب بغداد فرار کردند.

اما بعد از قایم مقام وزارت لشکر همچنان خاص میرزا آقا خان وزیر لشکر بود و هیچ کس آرزوی آن محل نمی کرد و در قوت بازوی خود نمی دید، چه این 100000 لشکر را بیشتر به نام و نشان و حسب و نسب می دانست و کمتر وقت بود که

اگر از اجری و موجب يك تن از لشکریان پرسش می رفت او را به جریده محاسبان و فرد نگارش لشکرنویسان حاجت افتد، مبلغ و مقدار هریک را باز می نمود؛ بلکه سته و ناستده را می دانست، لکن در وزارت کبری و صدارت اعظم بسیار کس نیازمند بودند، يك چند روز میرزا تقی علی آبادی و میرزا موسی نایب رشتی به اتفاق در بعضی امور مداخلت می نمودند و میرزا نصر الله صدر الممالک اردبیلی که این وقت در قریه امامزاده قاسم سکون داشت و هم بدین آرزو روز می برد؛ لکن شاهنشاه غازی روی دل با حاجی میرزا آقاسی داشت و در امامه او ملازم رکاب بود و حل و عقد امور به دست او صورت می بست و پادشاه او را قطب فلك شریعت و طریقت می دانست و با او به حسن عقیدت و صفای یت می زیست و مصدر کشف و کرامت می شمرد. و از قضا بسیار وقت، از روزگار مستقبل خبری می گفت که به راستی می پیوست. چنانکه از میرزا حسن مستوفی الممالک مسموع افتاد که در حیات فتحعلی شاه خبر وفات نایب السلطنه عباس میرزا و جلوس شاهنشاه غازی محمد شاه را به تاریخ وقت خبر داد و مستوفی الممالک در پشت کتابی بنگاشت و چنان بود که او گفت.

بالجمله یا در زمان سیر سلوک ص 8 فای خاطری به دست کرده بود یا کوکبی که او را بدین مقام برکشاند تربیت می فرمود و بر زبان و دست او آنچه او را به کار بود جاری می کرد. بالجمله شاهنشاه غازی به اطراف ممالک فرمان کرد که قایم مقام را حبس مؤید کردیم و تدبیر امور جمهور را به دست حاجی میرزا آقاسی باز نهادیم فرمان او را پذیرفتار باشید.

اما چون حاجی میرزا آقاسی روزگار خویش را به تعلّم و تعلیم برده بود از اسرار سلطنت و رموز ملک داری بی خبر بود، میرزا شفیع آشتیانی صاحب دیوان [را] که مردی ادیب و اریب بود و از آواره نگاران و مترسّان فزونی داشت با خود یار کرد و در حل و عقد امور و رتق و فتق مملکت به مشاورت او همی کار کرد و او را فرمود که میرزا حسن آشتیانی آرزوی آن دارد که مستوفی الممالک باشد و

چون او را با محمد خان - امیر نظام از نخست روز طریق موافقت و مرافقت بوده جانب او را فرود من نخواهد گذاشت، لاجرم من بدین امر رضا ندهم و شاغل این منصب مردی مجرب می باید که در کارهای خطیر بصیر بود و روی دل او نیز با من باشد، امروز آن تویی.

میرزا شفیع عرض کرد که من با میرزا حسن از عم زادگانیم و او از من روزگار بیشتر برده و سال فراوان دیده، حشمت او را نتوانم فرو گذاشت، چه در میان خویشاوندان کردار من نکوهیده گردد. عاقبة الامر سخن بر این نهادند که میرزا تقی قوام الدوله را از کرمانشاهان طلب کنند و این منصب را بدو تفویض دارند. لاجرم میرزا موسی نایب گیلانی را برحسب حکم پادشاه به وزارت کرمانشاهان و لرستان و خوزستان مأمور داشتند و به خواستاری میرزا موسی، فرهاد میرزا نیز با او همراه شد و فرمان رفت تا میرزا تقی قوام الدوله راه حضرت سپارد.

و از این سوی چون حاجی میرزا آقاسی زشت می دانست که کس او را وزیر خطاب کند یا صدر اعظم خواند و رتبت خویش را در حضرت پادشاه برتر از این القاب می پنداشت و همی بر زبان داشت که چون نصرت پادشاه اسلام فرض است و مرا در خدمت محمد شاه عقیدتی به کمال باشد، روزی چند زحمت این خدمت بر خویش می نهم و دامن تقوای خویش به پلیدیهای دنیوی آلوده می سازم تا محمد خان زنگنه امیر نظام از آذربایجان برسد و زمام امور را بدست گیرد. و پشت مناشیر پادشاه را چنانکه قانون وزیران است خاتم نمی نهاد و اهالی دول خارجه چون دانستند که حاجی میرزا آقاسی لقب صدارت و وزارت را مکروه می دارد او را شخص اول ایران خطاب کردند و این لقب را پسندیدند.

اما میرزا حسن آشتیانی پسر میرزا کاظم که پدرش در حضرت شاه شهید آقا محمد شاه محلی لایق داشت و خود در نزد نایب السلطنه عباس میرزا مستوفی بود و از شناختگان درگاه شمار می شد و شاهنشاه غازی را مورد الطاف و اشفاق بود، در

ایام توقف امامه مهر خویش را در پشت منشور پادشاه به جای مستوفی الممالک نهاد و چون منشور به دست حاجی میرزا آقاسی آمد خاتم او را محو کرد و آن منشور را به نزد پادشاه برده معروض داشت که این موضع خاتم خاص امین الدوله است اگر فردا امین الدوله طریق خدمت جوید و بدین حضرت پوید جواب او چیست. شاهنشاه غازی فرمود که میرزا حسن یک شب در خراسان ما را نان داد و مهمان ما را بنواخت، در ازای آن، ما این نان از او قطع نخواهیم کرد، شما نیز باید دین میرزا حسن را بر ذمت همّت ما روا نداری. و روی این سخن با ضیافت شاهزاده محمود بود چنانکه مرقوم افتاد.

بعد از مراجعت از امامه، میرزا مسعود تبریزی که مردی زبان دان بود برحسب حکم وزارت دول خارجه یافت و ضیاء السّ لطنه را که در میان دختران فتحعلی شاه به نام بود از بهر خویش نکاح بست. میرزا ابو الحسن خان شیرازی که از پیش وزیر دول خارجه بود، از بیم قایم مقام هنوز در بقعه شاهزاده عبد العظیم پناهنده بود از قبل حاجی میرزا آقاسی مطمئن خاطر شده به شهر درآمد و بعد از تقبیل سده سلطنت در میان مقربان درگاه منخرط گشت.

این هنگام شاهنشاه غازی در عشر اول شوال میرزا رحیم پیشخدمت خاصّه را روانه اصفهان فرمود و امین الدوله را پیام کرد که توقف تو در اصفهان مورث اختلال حکمرانان آن اراضی است، نخست آنکه بی هول و هرب طریق حضرت گیر و چون دیگر چاکران در تقدیم خدمت باش و اگر نه تا دار الامان قم سفر کن و هروقت آسوده خاطر شدی راه طهران پیشدار.

امین الدوله 6 ماه تمام میرزا رحیم را به ملاحظه و تسویف بداشت، آنگاه شرحی به وزیر مختار انگلیس نگاشت و او را به شفاعت برانگیخت. مستر مکنیل از کارداران دولت خواستار شد تا او را رخصت سفر عتبات عالیات دادند. پس امین الدوله از طریق کوهستان بختیاری به اراضی عراق عرب در رفت و در آستان ملک پاسبان کربلا و نجف مجاور گشت تا رخت به جهان دیگر برد، چنانکه در جای خود مرقوم می شود.

اما از آن سوی چون میرزا موسی روانه کرمانشاهان شد و قوام الدوله راه طهران پیش داشت، کار آن مملکت را به نظم کرد و بعد از چند ماه که فصل خریف برسید، شاهزاده بهرام میرزا سفر خوزستان را تصمیم عزم داد و ساز سپاه کرده با 5000 سواره و پیاده و 6 عراده توپ تا جایدن براند و در آنجا با میرزا محمود جهانشاهی که از قبل کارداران دولت مأمور بود عرض سپاه داده، به جانب حلیلان کوچ داد و میرزا موسی به اتفاق فرهاد میرزا در حلیلان به لشکرگاه پیوست و از آنجا بهرام میرزا، میرزا محمود را روانه دار الخلافه نمود و میرزا بزرگ قزوینی را به وزارت لرستان برکشید و خود با فرهاد میرزا و میرزا موسی راه خوزستان برگرفت.

در اول اراضی خوزستان شفیع خان بختیاری از قبل محمد تقی خان کنورسی بختیاری که سالها عصیان ورزیده بود و کاروانیان و مجتازان را از در فارس تا خاک کاشان عرضه نهب و غارت می داشت به نزدیک شاهزاده آمد و معروض داشت که محمد تقی خان از حاضر شدن در این حضرت هراسناک است اگر او را از طلب داشتن به درگاه معفو داری در تقدیم خدمت تقاعد نورزد و همه ساله پیشکش لایق انفاذ دارد. و بهرام میرزا در پاسخ فرمود که یک سال است، شاهنشاه غازی صاحب تاج و لوی گشته و محمد تقی خان از سلطنت او یاد نکرده، اکنون باید بی بهانه به نزدیک ما حاضر شود و اگر نه به قوت غازیان درگاه او را حاضر کنیم و میرزا امین علی آبادی را به اتفاق شفیع خان به نزد محمد تقی خان گسیل ساخت تا ابلاغ حکم کند و خود به جانب دزفول کوچ داد.

جعفر قلی خان پسر اسد خان بختیاری و دیگر بزرگان آن قبایل با سواره و پیاده فراوان در شهر دزفول به نزدیک شاهزاده انجمن شدند و پس از 10 روز روانه شوشتر گشت. در شهر شوشتر شفیع خان و میرزا امین از نزد محمد تقی خان مراجعت کرده معروض داشتند که محمد تقی خان را نه چنان وحشت و دهشتی مرکوز خاطر است که هرگز بدین لشکرگاه تواند درآمد و شاهزاده یک جهت گشت که

بعد از نوروز لشکر بسازد و به قطع و قمع او بتازد، چنانکه در جای خود مذکور می شود.

و دیگر در این سال چون شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله را از حکومت کاشان برحسب فرمان معزول داشتند تا به خدمتی لایق تر از آن برگمارند، روز گرفتاری قایم مقام وارد دار الخلافه گشت و در آن مدت که شاهنشاه غازی در امامه جای داشت عباسقلی خان جوانشیر نبیره ابراهیم خلیل خان والی قراباغ را که مردی با نسب بلند و حسب ارجمند است، به حکومت کاشان مأمور فرمود.

وفیات

و هم در این سال روز پانزدهم محرم میرزا زین العابدین مستوفی کاشانی وداع جهان گفت و در پنجم ربیع الاول میرزا اسد الله خان پسرش به مرض وبا درگذشت.

و هم در این سال میرزا هدایت پسر میرزا اسد الله خان وزیر لشکر رخت به جهان جاوید برد.

و هم در این بلای وبا محمد حسین خان ایشیک آقای باشی زنگنه و حاجی اسفندیار - خان توپچی باشی و محمد رضا خان پسر سهراب خان گرجی و آقا فرج ایچ آقاسی و میرزا نصیر لشکرنویس و میرزا مجید لشکرنویس و اسمعیل خان پسر عبد الرزاق خان کاشی به سرای جاوید تحویل دادند و در ممالک ایران نزدیک به 50000 کس عرضه هلاک گشت. [و هم در این سال حسینعلی میرزا فرمانفرما فرزند فتحعلی شاه به مرض وبا در تهران درگذشت].

گرفتاری ظلّ السلطان و محبوس شدن او در آذربایجان

و در این مدت که مرض وبا بالا گرفته بود برحسب فرمان، ظلّ السلطان در قریه امامزاده قاسم که از قرای طهران است سکون داشت.

بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از امامه به دار الخلافه، ظلّ السلطان نیز حاضر حضرت شد و از کارداران دولت خواستار آمد که شهر قم و کاشان را به سیورغال او تفویض دارند و خود در دار الامان قم نشیمن کند. چون در آن مدت که در امامزاده قاسم جای داشت يك دو تن از سرکردگان مازندران چند کرت اسب و مرد حاضر کردند که ظلّ السلطان را از امامزاده قاسم به طرفی فرار دهند و این معنی را میرزا آقا خان وزیر لشکر فهم کرده حصول این مدعا و مأمول را در عقده محال انداخت و پادشاه را از این راز آگاه ساخت، لاجرم کارداران دولت توقّف ظلّ السلطان را در قم روا ندیدند؛

لاکن این راز را پوشیده داشته او را اجازت سفر مکه دادند. روز بیست و چهارم رجب که با اول آذرماه مطابقه داشت از طهران بیرون شد و از قضا روز جلوسش بر تخت سلطنت در طهران هم اول آذرماه بود. بالجمله ظلّ السلطان چون از شهر به در شد و لختی طی مسافت کرد برحسب فرمان چند سوار برفت و او را مأخوذ داشته سفر آذربایجان فرمودند و در شهر مراغه جای دادند.

آمدن محمد خان امیر نظام به دار الخلافه

و هم بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از امامه، محمد خان زنگنه امیر نظام از آذربایجان برسید، بزرگان درگاه و قواد سپاه خاصه اهالی نظام به استقبال او شتافتند و او را با حشمتی تمام درآوردند و چون حاجی میرزا آقاسی خود نیز پیوسته بر زبان داشت که وزارت اعظم خاص امیر نظام است اعیان درگاه باره در گرد او انجمن شدند. اما حاجی میرزا آقاسی روزی با میرزا شفیع صاحب‌دیوان فرمود که من امیر نظام را از بهر آن آوردم و بر پادشاه و چاکران درگاه عرضه دادم که حشمت او از نظرها محو شود و اکنون که او را به سوی آذربایجان مراجعت دادم دیگر کسی به طمع و طلب وزارت او نخواهد نشست و دل با من خواهد بست و اگر جز این [می] کردم پیوسته مردمان به هوای او می زیستند و هیچ کاری به نظام نمی شد. مع القصه پس از یک دو ماه برحسب فرمان پادشاه غازی امیر نظام روانه آذربایجان شد.

آمدن الله یار خان آصف الدوله به دار الخلافه

و از جانب دیگر چون خبر گرفتاری قایم مقام در مملکت خراسان گوشزد الله یار خان آصف الدوله شد بی آنکه منشوری به احضار او صادر شود راه طهران برگرفت و چنان می پنداشت که این هنگام صدارت عظمی بی مانع و دافعی بهره او خواهد بود، بعد از ورود به طهران، وی نیز کار به کام نتوانست کرد، پس از روزی چند فرمان شد تا بی توانی طریق خراسان برگردد و مملکت خراسان را فرمانگزار باشد و برادر اعیانی شاهنشاه قهرمان میرزا برحسب امر از خراسان احضار شد و مأمور به آذربایجان گشت و این وقت کار وزارت اعظم بر حاجی میرزا آقاسی راست بایستاد.

و هم در این سال مستر الست با مکتوب تهنیت و تحف و تحیت از دولت انگلیس به حضرت شاهنشاه آمد و اتحاد دولتین و اتفاق جانبین را مشید مبانی گشت و مورد الطاف خسروانی شد.

و هم در این سال بهمن میرزا برادر اعیانی شاهنشاه غازی برحسب فرمان حکمران دار السّرور بروجرد و سیلاخور و محال ملایر و تويسرکان گشت و محمّد باقر خان بیگلربیگی به جای او فرمانگزار دار الخلافه آمد و دیگر برادران پادشاه، خانلر میرزا مأمور به حکومت یزد شد و منوچهر میرزا حاکم گلپایگان و خوانسار گشت و همچنان آقا خان محلاتی امام اسمعیلیه در کرمان نافذ فرمان آمد و طریق عصیان و طغیان سپرد چنانکه در جای خود مذکور شود.

وقایع سال 1252 ه. / 1826 م. و سفر کردن شاهنشاه غازی محمّد شاه قاجار به گرگان برای نظم قبایل یموت و کولان

اشاره

در سال 1252 ه. شب سه شنبه سیزدهم شهر ذیحجه الحرام چون 4 ساعت و ربع ساعت از شب برآمد، آفتاب به بیت الشرف تحویل داد و بدایت سنه تخاقوی نیل ترکان گشت. شاهنشاه غازی محمّد شاه بر قانون سلاطین عجم جشن عیدی کرد و مردمان را چندان از زر و جامه عطا داد که هیچ گاه یاد نداشتند. بعد از سپردن بساط عید تسخیر هرات را در خاطر گرفته فرمان کرد تا از ممالک محروسه لشکریان اعداد کار کرده در دار الخلافه ملتزم رکاب شوند.

و هم در این وقت فریدون میرزا از آذربایجان برحسب حکم حاضر حضرت شد و قهرمان میرزا برادر اعیانی پادشاه از خراسان برسد و منشور فرمانگزاری یافته روانه آذربایجان گشت.

آن گاه شاهنشاه غازی روز شنبه بیست دوم شهر

صفر از دار الخلافه خیمه بیرون زد و در باغ نگارستان نشیمن ساخت و لشکرها همی گرد شدن گرفتند. از آنجا برادر خود فریدون میرزای نایب الایاله آذربایجان را با حسن خان ساری اصلان قاجار قزوینی و 5 فوج سرباز و توپخانه و قورخانه درخور، روز دهم ربیع الاول بر منقلای سپاه از راه خوار و سمنان مأمور به طرف بسطام و کالپوش فرمود و خود روز یکشنبه هیجدهم ربیع الاول با سپاه بزرگ و توپخانه گران از نگارستان کوچ داده چمن فیروزکوه را لشکرگاه کرد و 40 روز در آنجا اقامت فرمود و همه روزه سپاهی از پی سپاهی برسد. و میرزا آقا خان وزیر لشکر در عرض سپاه و فراهم آوردن مردم جنگی و به دست کردن علوفه و آذوقه لشکر خدمتی بزرگ تقدیم کرد. چنانکه دوست و دشمن او را تحسین فرستادند. منوچهر خان معتمد الدوله مراجعت از فارس کرده، هم در آنجا حاضر حضرت شد و پیشکشی لایق پیش گذرانیده مورد عنایت بی نهایت گشت.

چون بسیج خراسان و هرات ساخته شد، فرستاده الله یار خان آصف الدوله حکمران خراسان برسد و عریضه [ای] که او نگار کرده بود برسانید، بدین شرح که اینک در تمامی اراضی خراسان بلای وبا پراکنده است، در شهر مشهد مقدس روزی 200 تن افزون بدین مرض از جهان بیرون شود و مردم خراسان در شعاب قتل جبل گریخته اند و هیچ کس را اندیشه هیچ کس نیست، صواب آن است که شهریار غازی تسخیر هرات را به دیگر وقت اندازد. پادشاه نامدار ناچار عنان بگردانید و نظم ترکمانان تکه و یموت و کولان را بر تسخیر هرات مقدم داشت و از فیروزکوه به تدمیر ترکمانان کمر بست و هیبت سخط پادشاه و نظم وزیر لشکر چنان بود که در 40 روزه اوتراق فیروزکوه 45000 تن سواره و پیاده لشکر و 20000 تن بزرگان درگاه و خادمان ایشان، یک سنبله از مرز رعیتی پی سپر ستور نگشت.

بالجمله از همان فیروزکوه سران و سرخیلان قبایل یموت و کولان را

مناشیر کرده به محمد صالح خان کرد محله [ای] سپرد و او را فرمود به میان ترکمانان سفر کن و ایشان را بگو، شما باج گزار سلاطین ایران بوده اید و قلاده فرمانبرداری بر گردن داشته اید، چه افتاده که یک سال بر افزون می رود که از طریق اطاعت و ضراعت به یک سو شده اید و سر به طغیان و عصیان بر آوردید. هم اکنون ادای مامضی باید کرد یا ساخته سزا و غزا باید بود. روز سیم جمادی الاولی از فیروزکوه رایات نصرت افراخته شد و شیران ابطال در محال گورسفید بیار میدند و از آنجا کوچ بر کوچ تا منزل شاهکوه عنان نکشید.

در آنجا بعضی از بزرگان قبایل یموت و کوکلان حاضر درگاه شده جبین مسکنت بر خاک نهادند؛ اما بیشتر از آن جماعت از طریق اطاعت به یک سوی شدند و چنان می پنداشتند که کشیدن توپ و بردن لشکر و تحویل بنه و آغروق از قلل جبال و سیقناقهای سخت که ایشان راست محال است، چه تاکنون کمتر سلطانی را با احمال و اثقال در آنجا عبور افتاده، لاجرم در جواب محمد صالح خان و پذیرفتن احکام پادشاه کار به ممانله و تسویف می کردند.

این هنگام شاهنشاه غازی فرمان کرد که فریدون میرزا که در کالپوش سکون داشت 5000 سوار دلیر از لشکر اختیار کرد، تا قاری قلعه که ترکمانان را معقلی محکم است عنان باز نکشید و در آنجا گوش بر فرمان باشد. این حکم از مصدر جلالت صادر شد و شاهنشاه غازی از شاهکوه کوچ داده، ارض تاجر و محال ابرسیج را در نوشته به خرقان بسطام فرود شد. روز بیست و پنجم ربیع الاول چمن کالپوش لشکرگاه گشت.

اما فریدون میرزا یک روز قبل از ورود موکب پادشاهی محمد خان امیر تومان ایروانی و سهراب خان و حسن خان ساری اصلاان را برداشته با 5000 سوار و 6 عراده توپ راه قاری قلعه برگرفت و این وقت چنان افتاد که جمعی از ترکمانان که به اراضی سبزوار به نهب و غارت تاخته بودند، هنگام مراجعت رعیت تمورتاش بر سر راه ایشان بیرون شده جنگ پیوستند و گروهی را از آن جماعت عرضه شمشیر و برخی را دستگیر

نمودند، چند تن از ترکمانان که جان به سلامت بردند تا قاری قلعه تاختن کرده، ورود پادشاه را به کالپوش و سفر فریدون میرزا را به قاری قلعه با بزرگان قبایل مکشوف داشتند و ایشان ساختهٔ مقاتلت و مبارزت شدند و 10000 تن سوار جنگی انجمن کردند.

از این سوی چون فریدون میرزا به ظاهر قاری قلعه رسید زمین رزمگاه تنگ شد و هر دو لشکر درهم افتادند و تیغ و سنان در یکدیگر نهادند. این هنگام توپچیان دهان توپها را بگشادند و سربازان مانند باران، گلولهٔ تفنگ بیاریدند. لشکر ترکمان از میدان جنگ به يك سوی شد تا از آتش توپخانه گزند نبیند و چند کُرت از دور و نزدیک ترکتازی کرده، حمله درافکند و چون دانستند از این رزم ساختن جز جان باختن کاری به دست نشود، ناچار پشت با جنگ داده، روی به فرار نهاد [ه] و جانب خیوق و خوارزم را پیش داشتند.

لشکریان مسافتی بعید از قفای ایشان بتاختند و از آن جماعت 300 تن مقتول ساختند و 250 تن نیز اسیر شد و چندان که اموال و ائقال و آذوقه و علوفه در قاری قلعه بر زیر هم نهاده بودند به دست لشکریان افتاد. پس فریدون میرزا در قاری قلعه اوتراق کرده صورت حال را معروض درگاه پادشاه داشت و گرفتاران را با سرهای کشتگان گسیل حضرت نمود و معروض داشت که قاری قلعه معقلی سخت است، اگر فرمان رود نگاهبانان برگماریم که در این حدود همیشه از بهر لشکر سیقناقی باشد.

شاهنشاه غازی فرمود که فوجی از لشکر را همه ساله در این قلعه گذاشتن و تیمار ایشان داشتن سودی نباشد، چه ترکمانان در این دشت پهناور بهر جا که خواهند تحویل کنند، قاری قلعه را با خاک پست کن که از بهر ایشان معقلی نباشد و آذوقه و علوفه و حبوباتی که در آن قلعه انبار کرده اند 15 روز اجری لشکر را برگیر و هر چه بماند به آب رود فروریز و خود به کنار آب گرگان سفر کن که ما نیز بدانجا خواهیم شد.

لاجرم فرمان فرما برحسب فرمان، قلعه را ویران کرد و حبوبات را خورد ماهیان ساخت و خود آهنگ گرگان کرد.

و از این سوی شاهنشاه غازی روز بیست و پنجم ربیع الثانی از کالپوش کوچ داده و در منزل دشت شاه نزول فرمود و از آنجا کوچ داده در ارض پای قراول نزدیک به دامان جبل جای کرد و چون حمل دادن توپخانه و ائقال از آن جبل صعب المسلك به زحمت بود چند روز اقامت رفت. بعد از گذشتن توپخانه، از [ارض] پای قراول بیرون شده از قراشیخ و کنار آب گرگان طی مسافت فرموده در گنبد قابوس میان قبایل کوکلان نشیمن کرد.

بزرگان قبایل دامان بر میان زده آذوقه و علوفه سپاهیان را بر پشت اسبهای سواری خود حمل داده به لشکرگاه می آوردند. آن گاه حکم شد تا عباس خان قاجار بیگلربیگی استرآباد 500 تن از بزرگان آن قبایل را به رسم گروگان گرفته به همراه امیر سعد الله خان فندرسکی روانه دار الخلافه داشت. چون کار کوکلان پرداخته شد رایت منصور پادشاهی به طرف مراپع یموت در اهتزاز شد و به جانب بی بی شروان لشکر به جنبش آمد و قبایل یموت از اصغای این خیر اموال و ائقال خود را حمل داده به جانب بلخان داغی طریق فرار پیش داشتند.

از قضا فریدون میرزا که از قاری قلعه طریق حضرت پادشاه می سپرد در عرض راه با ایشان دچار شد و بیدرنگ به جنگ درآمد و بسیار کس از آن جماعت بکشت و برخی اسیر گرفت و دیگر مردم مال و بنه بگذاشتند و راه فرار برداشتند. اسب و شتر و گاو و گوسفند آن جماعت با تمامت احمال و ائقال بهره لشکریان گشت و فریدون میرزا، بعد از این فتح حاضر درگاه شد و شاهنشاه غازی عزم مراجعت را تصمیم داده به جانب دار الخلافه کوچ داد.

عزل فضلعلی خان از حکومت مازندران

در دولت آباد دامغان معروض درگاه افتاد که مردم ساری را از فضلعلی خان حاکم مازندران دهشتی در خاطر نشسته [است] چندانکه از دو سوی ساز مقاتلت و مبارزت طراز داده اند و فضلعلی خان در سرای امارت خویش که از یک جانب با دیوار

باره شهر اتصال دارد جای کرده و از جماعت کرد و ترك كه شاه شهيد آقا محمد شاه از عراق بدان اراضی نشیمن فرموده [بود] در گرد خود انجمن ساخته و ایشان از 2000 تن افزون بودند و در برابر این جماعت مردم ساری هم گروه شده کار به منازعت همی کنند. شاهنشاه غازی بعد از اصغای این قصه فرخ خان غفاری کاشانی پیشخدمت خاصه را که با حصافت عقل و اصابت رأی بود، مأمور داشت که بدان مملکت سفر کرده حقیقت حال باز داند و به عرض رساند.

وقتی فرخ خان برسید که میان فضلعلی خان و مردم ساری 7 تن به زخم گلوله تفنگ از جان پرداخته بود، لاجرم دانست که دیگر مردم ساری را با فضلعلی خان از در اطاعت نتوان داشت، در سرای يك تن از مردم رعیت فرود شد و شبانگاه مردم کرد و ترك را به نزدیک خود طلب کرد و گفت از این پس با فضلعلی خان آمیختن و خون مردم ساری را ریختن نزدیک کارداران دولت پسندیده نباشد و صواب آن است که شما از گرد او پراکنده شوید و به مراتب خویش روید تا فضلعلی خان يك تنه بماند و خون ریختن نتواند.

جماعت کرد و ترك این سخن را به صواب دانستند و به خانه های خویش شتاب گرفتند. بامداد چون فضلعلی خان جامه خواب بگذاشت و هیچ یار و یاور نداشت ناچار پذیره فرمان گشت و فرخ خان مهمانداری ملازم خدمت او داشته روانه دار الخلافه داشت و صورت حال را در عریضه [ای] بنگاشت. کارداران دولت منشور کردند که برحسب فرمان پادشاهی در آن مملکت آمر و ناهی باشد و کار لشکری و رعیت را به نظام بدارد تا حکمران مازندران معلوم و مأمور گردد.

سفر بهرام میرزا به خوزستان و نظم بختیاری

و هم در این سال چون عید نوروز سپری شد چنانکه از این پیش مرقوم گشت، بهرام میرزا از شهر شوشتر به عزم تدمیر محمد تقی خان بختیاری خیمه بیرون زد و محمد تقی خان قلعه تل را که نشیمن داشت از مرد و مال تهی ساخته در سیقناق مونگشت که معقلی استوار است جای کرد و ایل والوس خود را از مراتع خود کوچ داده، در اطراف خویش نشیمن فرمود.

چون بهرام میرزا 3 منزل طی مسافت کرد و خبر ورود او با توپخانه و لشکر متواتر گشت، قبایل بختیاری که در کنار محمد تقی خان بودند هراسناک شدند و گفتند ما را با لشکر پادشاه قدرت مقاتلت نباشد و در میان ایشان سخن به لا و نعم افتاد.

محمد تقی خان دانست که اگر کار این گونه رود، دور نباشد که مردم برشورند و او را دست بسته به لشکرگاه فرستند، لاجرم علینقی خان برادر خود را به نزدیک بهرام میرزا رسول فرستاد و خواستار شد که اگر شاهزاده با معدودی از چاکران لختی از لشکرگاه به یک سوی شود و محمد تقی خان را دیدار کند عجب نباشد که وحشت او را بنشانند و ملازم رکاب گردانند. بهرام میرزا به صوابدید میرزا موسی نایب و رالنسن صاحب انگریزی آرزوی او را پذیرفتار گشت و میرزا موسی را از لشکرگاه به نزدیک محمد تقی خان فرستاد تا او را حاضر کند و خود با 100 سوار از قفای او راه برگرفت.

و از آن سوی محمد تقی خان به اتفاق میرزا موسی با 4 تن سوار طی مسافت کرده به نزدیک شاهزاده آمد و بهرام میرزا او را مطمئن خاطر فرموده، آن گاه برحسب آرزوی محمد تقی خان، میرزا موسی را به حراست اردوی خود مراجعت فرمود و خویش فضان آقای سرتیپ توپخانه و رالنسن صاحب را برداشته با 30 تن سوار روانه سیقناق مونگشت شد و محمد تقی خان را با شمشیر و جامه تشریف کرده بعد از 3 روزه مسافت به کوه مونگشت رسید و آن معقلی است که از سه جانب طریق عبور مسدود دارد و از این سوی که صعود توان کرد نیز 15 ذرع راه را بی نردبان نتوان برشد و بر فراز آن کوه آبی خوشگوار و ساحتی هموار است.

بالجمله [محمد تقی خان] شاهزاده را بر فراز آن جبل صعود داده شرط میزبانی به پای برد و فرزندان خود را حاضر کرده تا هر یک جداگانه مورد نواخت و نوازش شاهزاده شدند و خاطر آسوده کردند. روز دیگر بهرام میرزا، محمد تقی خان را برداشته به قلعه تل آمد، دو لوله توپ بی عژده در آنجا بیافت، فرمود تا به کرمانشاهان حمل دادند و از آنجا محمد تقی خان را برداشته به لشکرگاه آورد و روز دیگر به طرف

شوشتر کوچ داده 22 روز محمد تقی خان را در شوشتر بداشت و با او معاهده نهاد که ضجیع او وزن و فرزند علی نقی خان و شفیع خان به شرط گروگان در کرمانشاهان نشیمن کنند و علینقی خان پیوسته ملازم رکاب باشد و 1000 تن سرباز از قبیله خود به صوابدید رالنسن صاحب به نظام کرده، هم خویشان به درگاه پادشاه برده عرض دهد و منال دیوانی را همه ساله برساند. بالجمله علینقی خان با گروگانی که مقرر کرده بود برسد و محمد تقی خان رخصت یافته به سیقناق خویش مراجعت نمود.

آن گاه چون از عرب بنی لام بعد از وفات پادشاه مبرور فتحعلی شاه در حوالی شوشتر ترکتازی رفته بود، بهرام میرزا بفرمود تا میرزا احمد خان غلام پیشخدمت و حیاتقلی خان سرهنگ به میان آن جماعت رفته ایشان را کیفری به سزا کردند و حاکم آن گروه را که شیخ مذکور نام داشت معزول نموده شیخ نغمه را به جای او منصوب فرمود و تشریف حکومت بداد. وزیر بغداد نیز فرمان شاهزاده را پذیرفتار گشته، شیخ نغمه را خلعت فرستاد.

و آن گاه شاهزاده، اسمعیل خان قوئلوی قاجار را به حکومت شوشتر گذاشته خود ساز مراجعت کرد و یک ماه در دزفول توقف نموده، کار آن بلده را به نظام فرمود و از آنجا به خرم آباد فیلی سفر کرد، فرهاد میرزا و میرزا موسی از آنجا برحسب فرمان پادشاه روانه دار الخلافه طهران شدند و شاهزاده بهرام میرزا روانه کرمانشاهان شد؛ و در آنجا برحسب فرمان شاهنشاه غازی تجهیز لشکر کرده، فوج گوران را که سپرده محمد ولی خان پسر سلیمان خان بود مأمور به فرمانبرداری رالنسن صاحب انگریزی نمود و فوج کرمانشاهان را به نصر الله خان پسر حسن خان کلانتر سپرد و این جماعت را روانه داشته در گرگان به لشکرگاه شاهنشاه پیوستند و خود از راه نهاوند و بروجرد طی مسافت کرده در چمن فتح آباد و گندمان و اراضی چهارمحال و نجف آباد همه جا سفر کرده کار مردم بختیاری و منال دیوانی ایشان را به نظام کرده روز بیست و پنجم شهر شعبان مراجعت به کرمانشاهان نمود.

عزل بهرام میرزا از حکومت کرمانشاهان

و از آن سوی چون شاهنشاه غازی از سفر گرگان وارد دار الخلافه گشت،

چنان معروض افتاد که اختلالی در امر کرمانشاهان بادیید شده و چون جمعی از بزرگان آن اراضی از بهرام میرزا رنجیده خاطر و دهشت زده اند و نظم این کار به دست او راست نیاید، لاجرم برحسب فرمان شاهزاده از حکومت آن مملکت معزول شده و روز چهاردهم شهر شوال از کرمانشاهان بیرون شده از راه عراق و قم روانه دار الخلافه طهران گشت و معتمد الدوله منوچهر خان ایچ آقاسی باشی در شهر رمضان مأمور به نظم سرحد عراق عرب و عجم و حکومت خوزستان و لرستان و بختیاری و کرمانشاهان گشت.

بعد از ورود به کرمانشاهان قبایل کلهر و گوران همچنان بر طریق عصیان می رفتند.

حیاتقلی و محمد ولی خان و مصطفی قلی خان و جمعی دیگر از اعیان در اعلان کلمه عصیان هم دست و هم داستان آمدند. معتمد الدوله در اندک روزگاری بر آن جماعت چیره شد و ایشان را از در اطاعت بازداشت و شاهنشاه غازی برای تعمیر و تذهیب بقعه شریفه کاظمین علیهما السلام از خزانه خاص زری بدو فرستاد و معتمد الدوله، حاجی میرزا حسن رشتی طیب را برای انجام این امر بدان ارض اقدس گسیل فرمود تا این خدمت را تقدیم کرد.

تبعید محمد قلی میرزای ملک آرا

و هم در این سال روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الاول شاهزاده محمد قلی میرزای ملک آرای مازندران مأمور به توقف همدان گشت، اگرچه اقامت او در طهران مورث وخامتی نبود؛ لکن به دست آویز شیخوخت و سالخوردگی حشمت پادشاه را نیکو نگاه نمی داشت، لاجرم برحسب فرمان میرزا موسی خان امیر دیوان او را برداشته روانه همدان گشت و در آن بلده سکون فرمود.

تغییر و تبدیل حکومت ایالات و ولایات

و هم در این سال برادر کهنتر شاهنشاه غازی اردشیر میرزا که در علوم عربیه و فنون ادبیه و آداب رزم و بزم، هنری به کمال داشت مأمور به حکومت مازندران گشت و میرزا اسد الله خان نوائی به وزارت او نامبردار شد و شاهزاده فریدون میرزا که حکومت فارس داشت مأمور به حکمرانی کرمان آمد. آقا خان محلاتی حاکم کرمان چون این بدانست از شهر کرمان به اراضی بم سفر کرد و قلعه بم را

سیقناقی کرده بنشست و رایت خودسری افراخته کرد، چنانکه در جای خود مرقوم خواهد شد.

و هم در این سال چون قبل از سفر کردن شاهنشاه غازی به جانب گرگان جماعتی از مردم کاشان از عباسقلی خان جوانشیر که حکومت آن بلده داشت رنجیده خاطر شدند و به حضرت پادشاه شتافته زبان شکایت بازداشتند و به عرض کارداران دولت رسانیدند که اگرچه عباسقلی خان به کردار و گفتار ستوده صغار و کبار است؛ لکن عمّال او از شهر و دیه از منال دیوانی بر زیادت طلب کنند و او به شریعت بذل و جود روا نمی دارد که ایشان را در معرض مؤاخذت حاضر سازد، لاجرم شاهنشاه غازی این بنده نگارنده را فرمان کرد تا سفر کاشان کرده، مأخوذ عمّال او را از مردم شهر و دیه در رسم و جریده کنم و فذلک حساب او را به عرض رسانم.

من بنده بعد از آنکه به کاشان رفتم و فرمان پادشاه بگفتم، عمّال او که از اعمال خویش در بیم بودند زلال صفا و صدق را در میان عباسقلی خان و این بنده به شکایت و سعایت مکدر ساختند و این بیود تا شاهنشاه غازی به دار الخلافه مراجعت فرمود؛ و این هنگام شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله برحسب فرمان حاکم کاشان گشت. بعد از ورود او جمع و خرج منال دیوان را من بنده جریده کرده به طهران آوردم و معروض درگاه داشتم.

و هم در این سال سیف الله میرزا حاکم سمنان گشت و فتح الله میرزای شعاع السلطنه حکومت همدان یافت و محمد خان ایروانی امیر تومان حاکم عراق گشت.

و هم در این سال سیف الملوک میرزا پسر اکبر ظلّ السلطان با بعضی از مردم در پنهان زبان به نکوهش کارداران دولت بازمی داشت و به گمان خویش فتنه می انگیزخت، چون صورت حالش مکشوف گشت برحسب فرمان او را کوچ داده در قزوین نشیمن فرمودند و نگاهبانی چند بر او گماشتند.

و هم در این سال میرزا جعفر خان مشیر الدوله به نشان سفارت کبری مأمور به توقّف اسلامبول گشت و او راه برگرفت و در ارزن الروم امر بیع و شرای بازرگانان ایران را به نظام کرد و از آنجا بیرون شده، در اسلامبول رحل اقامت انداخت و سلطان محمود که این هنگام سلطنت روم داشت او را محلی شایسته نهاد و کسی از چاکران خود را با يك تن نایبان او روانه عتبات عالیات نمود و فرمان کرد که در آن اراضی زایران مشاهد مقدسه را مکانت بزرگ نهند و بازرگانان ایران را بر طریق اقتصاد باشند.

بالجمله میرزا جعفر خان را در اسلامبول مکانتی به دست شد که آرامنه بندر از میر و دیگر مردم بسیار وقت به نزدیک او پناهنده می رفتند و خود را در جار و جوار او می گرفتند و با دولت بلجیق [بلژیک] و اسپانیول از قبل دولت ایران عقد مسالمت و معاهده تجارت بست، چنانکه در جای خود مذکور می شود.

وقایع حال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سفر هرات در سال 1253 و 1254 ه. / 1827-1828 م.

اشاره

در سال 1253 ه. مطابق ایت ئیل ترکی چون 10 ساعت و 4 دقیقه از شب چهارشنبه بیست و چهارم ذی الحجه سپری شد، آفتاب از حوت به حمل جای کرد، شاهنشاه غازی محمد شاه جشن نوروزی به پای برد و چون 5 روز بعد از تحویل شمس به برج حمل، ماه محرم دررسد و سال 1254 ق/ 1828 م. درآید و هم 5 روز به سال شمسی مانده باشد که سال قمری منقضی شود، لاجرم وقایع سال 1254 ق/ 1828 م. مرقوم می گردد.

بالجمله بعد از در نوشتن بساط عید، شاهنشاه غازی در فتح هرات و تدمیر کامران میرزا يك جهت گشت و فرمان کرد تا لشکر مازندران و آذربایجان و عراق گروه گروه کوچ داده، در دار الخلافه انبوه شدند. و از آن سوی کامران

میرزا با لشکری ساخته، آهنگ تسخیر سیستان داشت و فرمانگزار سیستان پناهنده شاهنشاه غازی شده صورت حال را به کارداران دولت نگاشت و از پس او امیر دوستمحمد خان سردار کابل و کهن دل خان سردار قندهار و شمس الدین خان سردار افغانان محال هرات را هر یک جداگانه رسولی و عریضه [ای] انفاذ حضرت داشته نیازمند شدند که خسرو ایران در تسخیر هرات و تدمیر کامران میرزا کار به تسویف ندارد.

شاهنشاه غازی فرستادگان ایشان را بناخت و پاسخ مکتوب هر یک را منشور کرد. و هم از قفای ایشان قنبر علی خان مافی را به نزدیک کهن دل خان رسول کرد و شمشیری که قبضه آن به الماس مرصع بود به تشریف او انفاذ فرمود.

و هم در این وقت کمال افندی از قبل سلطان محمود خان پادشاه دولت عثمانی حاضر حضرت سلطانی شد و مکتوب خویش را برسانید و شرح آنچه در میان دولتین ایران و روم حادث شد در جای خود به شرح می رود.

بالجمله شاهنشاه روز چهاردهم شهر صفر از شهر طهران به باغ نگارستان تحویل داد. حاجی میرزا آقاسی که مشیر درگاه و کارپرداز کلی و جزئی رعیت و سپاه بود با تمام شاهزادگان و بزرگان ایران بسیج سفر کرده، در پیرامون نگارستان سراییده راست کردند. میرزا آقا خان وزیر لشکر که زمام سواره و نظام پیاده به دست رویت او بود در نظم سپاه آذربایجانی و جمع آوری لشکر عراقی و مازندرانی و اجرای علوفه و آذوقه چندان حسن رویت به کار داشت که شاهنشاهش هر زمان تحسین و تحیت فرستاد.

از آن سوی کامران میرزا والی هرات چون تصمیم عزم پادشاه را در تسخیر آن اراضی دانسته بود، تدبیری اندیشیده، رسولی گسیل حضرت ساخت و این هنگام رسول او که فتح محمد خان نام داشت برسید و 50 طاقه بافته کشمیر و 15 سر اسب به رسم پیشکش پیش گذرانید و عریضه [ای] پیش داشت بدین شرح که:

اگر شاهنشاه ایران این عبد عقیدت کیش را چون دیگر چاکران حضرت شمارد و عصیانی که

از در کذب از این بنده باز نموده اند معفو و منسی دارد؛ وجوه دنانیر و رؤس منابر را به نام و لقب پادشاه زینت بخشیم و هرگز از طریق طاعت نگردم. از برای بنده مطیع و منقاد سفر پادشاه و زحمت سپاه در این اراضی واجب نباشد.

چون کارداران ایران کذب او را مجرب داشتند کلمات او را وقتی نگذاشتند؛ و فرستاده او را بی نیل مرام بازفرستادند و پیام دادند که سپاه را از سپردن این راه گریز نیست، اگر سخن کامران میرزا از در صدق و راستی است چون راه نزدیک شود حاضر درگاه پادشاه آید، آنگاه برحسب فرمان در آن مملکت آسوده خاطر حکمران گردد.

و از پس او شاهنشاه غازی فرهاد میرزا و محمد باقر خان بیگلربیگی و محمد کریم خان پسر او را با فوجی که سپرده او بود و حاجی قاسم خان سرتیپ تبریزی با فوج خاصه مأمور به توقف دار الخلافه فرمود و شاهزاده حمزه میرزا را به اتفاق حسن خان ساری اصلان و 30000 تن سوار و سرباز فرمان کرد که همه جا از پیش روی لشکر برود و در نیشابور به لشکرگاه پیوسته شود.

و از پس او امیر توپخانه حبیب الله خان شاهیسون را بفرمود تا با 60 عراده توپ طریق محال خوار گیرد و بر منقلای سپاه کوچ دهد و خود با سپاه ساخته و توپخانه و قورخانه کوس رحیل گرفت و روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الثانی از نگارستان کوچ داده در قریه اشرف آباد فرود شد و از آنجا شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه را با 6000 لشکر کارآزموده روانه چمن گندمان داشت تا اشرار بختیاری را کیفر کند و اراضی کوهکیلویه را به نظم درآورد و امیر اصلان خان قراگوزلورا ملازم خدمت او ساخت و همچنان بهرام میرزا را به حکومت قزوین مأمور و طهماسب قلی خان قزوینی را به وزارت او برکشید.

و روز دیگر از آنجا برنشست و کوچ بر کوچ طی مسافت کرده روز یکشنبه بیست و ششم شهر ربیع الثانی وارد شهر سمنان گشت،

شاهزاده سیف الله میرزا که این وقت حکومت سمنان داشت پذیره گشت و آذوقه و علوفه لشکر را به نیکوتر وجهی تقدیم خدمت کرد و بعد از 7 روز از آنجا کوچ داده روز شنبه دهم جمادی الآخره در چمن بسطام قبه خیم برافراخت و مدت 20 روز در آن اراضی اوتراق فرمود.

در آنجا معروض افتاد که ایمپراطور ممالک روسیه نیکولای، سفر تفلیس و گرجستان را تصمیم عزم داده تا زیارت اوچ کلیسا کند و مملکت گنجه و قراباغ و ایروان را نیک بداند و هم مکتوبی به شاهنشاه غازی فرستاده که ما تا به این حدود سفر کرده ایم اگر شاهنشاه ایران نیز گامی چند فراگذارد تا یکدیگر را دیدار کنیم و شادخوار باشیم، نیک سزاوار است. و این هنگام چون سفر خراسان و فتح افغانستان در پیش بود این کار بر آرزو نمی رفت.

سفر کردن ولیعهد کیوان مهد دولت ایران به جانب ایروان به حال پرسی ایمپراطور روسیه

چون همواره در میان دولت ایران و دولت روسیه کار به مهر و حفاظت بود، واجب افتاد تا یک تن که لایق حال پرسی ایمپراطور باشد سفر ایروان کرده او را دیدار کند و تشیید بنیاد اتحاد فرماید. لاجرم شاهنشاه غازی فرمان کرد که ستاره روشن سپهر سلطنت و تیر اعظم گردون خلافت، ولیعهد دولت قوی آیت، ناصر الدین میرزا که این هنگام 7 ساله بود از تبریز خیمه بیرون زند و ایمپراطور را پذیره شود و تهنیت ورود گوید. محمد خان امیر نظام و حاجی ملا محمود نظام العلما و میرزا تقی خان وزیر نظام و چند دیگر از شناختگان دولت ملازم رکاب او باشند؛ و محمد طاهر خان قزوینی را نیز 50 بافته شال رضائی و 3 رشته تسیح مروارید و 40 اسب ترکمانی از بهر مبارکباد ورود ایمپراطور سپرد و او از چمن بسطام بیرون شده در حدود ایروان به رکاب ولیعهد پیوست.

بالجمله محمّد خان امیر نظام بسیج راه کرده در رکاب ولیعهد بیرون شد و قبل از آنکه ایمپراطور روسیه درآید، ولیعهد دولت ایران در ظاهر ایروان خیمه راست کرد. کارداران دولت روسیه به حضرت او آمدند و معروض داشتند که برحسب فرمان ایمپراطور «در صرة» این بلد سرائی شاهوار ترتیب کرده ایم تا ولیعهد نشیمن فرماید، چرا در ظلّ سراپرده روز باید گذاشت». ولیعهد فرمود «ما را خضارت چمن و غزارت جویبار از تنگنای حصار پسند تر باشد».

و از آن سوی ایمپراطور از پایتخت دولت با 7 تن سوار که از خاصّگان درگاه بودند کوچ همی داد و هر منزل سواری دلیل راه می کرد و در منزل دیگر او را مراجعت می داد و دلیل دیگر ملازم رکاب می ساخت، بدین گونه طیّ مسافت کرده يك روز بعد از ورود ولیعهد وارد ایروان گردید و هنگام ورود 15 توپ برای حشمت او گشاد دادند و چون وارد شد، به کلیسا رفته نماز بگذاشت و کشیشان و مسکینان را بذلی به سزا کرد و پس از آن به عیادت مرضی و بیماران سالدات رفت و هر يك را پرسش و نوازشی جداگانه فرمود، آن گاه حکیم خانه و دواخانه و قورخانه و جبّاخانه را يك يك بازدید کرد.

از آنجا به منزل خویشان رفت و بی توانی بارن روزن را که وزیر اول بود، به حضرت ولیعهد فرستاد و اظهار مهر و حفاوت فراوان نمود و پیام کرد که عمّ تو می گوید «من برای شما سرائی شاهوار پرداخته کرده ام چرا در صحرا منزل ساختید». ولیعهد همان جواب نخستین باز داد که «از برای خضارت و نصارت در چمن نشیمن کردیم». دیگر گفت عمّ تو می فرماید «شنیده ام به سبب ضعف بنیت در این سفر زحمت فراوان دیده اید». در پاسخ فرمود «شوق دیدار ایمپراطور چندان است که من هنوز در طریق محبّت يك قدم پیش برنداشته ام و در خاطر دارم که قطع منازل بعیده توانم کرد». بارون روزن از این سخن نیک شاد گشت و فراوان تحسین و تحیّت فرستاد،

آن گاه معروض داشت که فردا چون 3 ساعت از روز برمی آید بدین حضرت حاضر می شوم و در رکاب ولیعهد، خدمت عمّ او ایمبراطور خواهیم رفت و رخصت مراجعت حاصل کرده بیرون شد.

و روز دیگر به هنگام برسید و کالسکه خاصّ ایمبراطور آورده ولیعهد را برنشانند و خود به اتفاق ملتزمین خدمت ولیعهد در رکاب او طیّ مسافت کرده او را در سرای ایمبراطور فرود آورد، و در اتاقی که يك در به ایوان ایمبراطور راه داشت، نشیمن فرمود و زمانی دیر برنیامد که ایمبراطور خود آن در را فراز کرده بدین اتاق درآمد و ولیعهد را در بغل کشید؛ و هم از آن در به ایوان خویش شد و عیسی خان خال ولیعهد نیز از دنبال در رفت، آن گاه دیگر باره در باز کردند و محمّد خان امیر نظام و دیگر چاکران را طلب نمودند.

محمّد خان، نظام العلما را از پیش روی و خود از قفای روان شد و میرزا تقی خان از پس او و محمّد طاهر خان قزوینی و میرزا محمّد حکیم باشی و میرزا علی اکبر مترجم تبریزی که چاکر دولت روس بود از قفای یکدیگر دررفتند. ایمبراطور همچنان بر سر پای بود و ولیعهد را در بغل داشت و با او همی فرمود که هرچه می خواهی از این عمّ بینی بزرگ بخواه که بر هرچه دست دارد از تو دریغ نخواهد داشت و انگشتر الماسی که تمثال ایمبراطور از طرف زیر نقش داشت در انگشت ولیعهد کرد.

آن گاه با محمّد خان امیر نظام فرمود که وجع پای تو را شنیده ایم، از پای بنشین.

محمّد خان از در ادب سر به فرمان درنیورد و ایمبراطور خود دست بر کتف محمّد خان نهاده او را بنشانند. در این هنگام اجابت فرمان کرد و هم بی توانی بر پای خاست.

آن گاه از حاجی ملاّ محمود نظام العلما پرسش نمود. محمّد خان معروض داشت که از بزرگان علما است و از کمال امانت و دیانت که او راست شاهنشاه اسلام به تعلیم ولیعهدش مخصوص داشته. ایمبراطور با نظام العلما فرمود که این گوهر گرانمایه را با تو سپردم در خدمت او نیکو همی باش تا اهل ایران در سایه این

نظام العلما عرض کرد که انبیاء از اخبار آسمانی نقل کرده اند که قلوب ملوک مهبط الهام است، بعد از آنکه 2 پادشاه بزرگ این بنده را در خور این خدمت دانستند، انشاء الله کار برحسب آرزو خواهد شد و من مورد الطاف 2 پادشاه خواهم شد.

آن گاه پرسش حال محمد طاهر خان کرد و خدمت او را باز دانست و میرزا تقی خان را پرسید. محمد خان عرض کرد که از پیش، مستوفی نظام بود و اینک وزیر نظام است و آن کس است که در پترزبورغ هنگام سفارت خسرو میرزا تقبیل حضرت ایمپراطور کرده.

فرمود شکر خداوند را که رفیق خود را دیگر باره دیدار کردم. پس به لسان ارسی حال او را پرسش کرده، پاسخ گرفت. آن گاه میرزا احمد حکیم باشی را فرمود من از شما راضی شدم که وجع پای امیر نظام را نیکو مداوا کردی و با میرزا علی اکبر مترجم گفت نشانی که از بهر تو فرستادم مبارکت باشد.

آن گاه با امیر نظام فرمود حصار هرات را چه رصانت است و افغانان را چه مکانت که شاهنشاه ایران را با لشکرهای فراوان چندین سرگردان دارند. امیر نظام از این سخنان استشمام تحقیری کرد و نیکو پاسخی داد، عرض کرد که قلعه هرات را آن حصانت و رصانت است؛ بلکه با نظر کوکبی بنیان شده که تاکنون به دست هیچ سلطانی مفتوح نگشته و صدق این سخن را از کتب تواریخ توان دانست و افغانان خوی همین مردم لگزی دارند که سالهای دراز است که با سپاه مانند تو ایمپراطوری رزم همی دهند و هرگز شکسته نشوند، با اینکه شهربندی و حصاری ندارند، و افغانان از پس دیوار قلعه خویشان داری کنند و هرگز به میدان ایرانیان درنیایند.

ایمپراطور از این سخن خاموش شد و دیگر باره فرمود: جماعتی از ایران به اراضی روسیه گریخته اند و برخی گرفتار شده اند و همچنین از جماعت روسیه

که در جنگها اسیر ایران گشته اینک 2 فوج ینکی مسلمان در حضرت شاهنشاه ایرانند، اگر از جانبین اسیران و گریختگان را باز وطن فرستیم نیکوکاری باشد و قواعد دوستی و یک جهتی محکمتر گردد. و امیر نظام معروض داشت که چنین است و انجام این امر را بر ذمت نهاد.

پس رخصت انصراف داده به جمله مراجعت کردند و آن در را استوار کرد و از دنبال ایشان انقیه دان مرصعی به الماس از برای امیر نظام فرستاد و در عرض راه بدو رسانیدند و او گرفته سپاس گذاشت و بعد از ورود به منزل، انقیه دان مرصعی نیز از برای میرزا تقی خان و 2 دیگر از برای عیسی خان و محمد طاهر خان انفاذ داشت و یک حلقه انگشتری از بهر محمد آقای پسر نظام العلما که هنوز کودکی بود، عطا کرد و فرمود از بهر آن است که محمد آقا چون بزرگ شود بگوید پادشاهی بارأفت بود که مرا در طفلی فراموش نکرد و نظام العلما و حکیمباشی و هریک از چاکران را جداگانه به مقدار محل او مبلغی زر بذل کرد و بعد از 3 روز ایمپراطور راه گرجستان برگرفت و ولیعهد طریق آذربایجان پیش داشت و بعد از ورود به تبریز دیگر باره ایمپراطور تاجی مرصع به الماس و نشان عقابی با حمایلی که خاص پادشاهان است به یاد ولیعهد انفاذ تبریز داشت.

آن گاه ولیعهد صورت حال عریضه نگار کرده به مصحوب محمد طاهر خان انفاذ درگاه شاهنشاه داشت و شهریار سخن ایمپراطور را در رها ساختن 2 فوج ینکی مسلمان پذیرفتار گشت. و چون میرزا اسد الله خان نوائی وزیر مازندران وداع جهان گفت محمد طاهر خان را به جای این خدمت وکیل الدوله لقب داده به وزارت مازندران برکشید و روانه فرمود.

حرکت موکب پادشاهی از بسطام به جانب هرات و فتح قلعه غوریان

اکنون باز بر سر داستان شویم. مدت 20 روز که چمن بسطام لشکرگاه پادشاه بود، همه روزه سران و سرکردگان با لشکرهای خود از ممالک محروسه به لشکرگاه پیوسته می شدند. و هم در آنجا معروض افتاد که الله قلی توره والی خوارزم جماعتی از قبایل کوکلان را که در گرگان اقامت داشتند و خدمتگزار دولت ایران بودند با گروهی از سکنه قاری قلعه به جانب اتک کوچ داده، از بهر آنکه در خوارزم جای دهد. چون این خبر به آصف [الدوله] بردند، نجفعلی خان شادلو را با انبوهی از سواران مأمور داشت تا تاختن برده، در کنار قلعه مهین بدان جماعت رسید. لشکر خوارزم چون این بدیدند نخستین به قلعه مهین در رفته خویشان را ساخته جنگ کردند و از آنجا هم گروه بیرون شده، رزمی صعب دادند و هم در پایان کار شکسته شدند. نجفعلی خان سردار اسیر فراوان از آن جماعت گرفت و 1500 خانوار کوکلان را کوچ داده وارد بوزنجره کرد و در آنجا سکون فرمود.

و هم در این وقت الله یار خان آصف الدوله نیز از خراسان پذیره شده برسد و در حضرت شاهنشاه معروض داشت که از هنگام جلوس شاهنشاه غازی تا این وقت مدتی دراز نباشد و کارداران دولت را هنوز استقراری به دست نشده و شاهزادگان ایران را هنوز سودای سلطنت از دماغ به زیر نیامده، اگر در این سفر خطری بدین لشکر نامور رسد سرهای به گریبان در رفته بلند شود و مدعی سلطنت فراوان گردد و کار ایران دیر به سامان آید. صواب آن است که شاهنشاه غازی از چمن بسطام تحویل مقام نفرماید، سرداران و سرکردگان را با لشکرهای کارآموده برای فتح هرات و افغانستان برگمارد.

اگر فتح کردند کار به کام شود، و اگر 10 کُرت شکسته شوند، زبانی به ناموس سلطنت نرسد.

شاهنشاه غازی فرمود اکنون که ما تا بدین جا تاخته ایم و سفر هرات را بلندآوازه ساخته ایم اگر در عزم ما فتوری و در آهنگ ما قصوری راه کند نیروی خصم دوچندان شود و دلیرانه آهنگ جنگ کنند. این بگفت و فرمان کرد تا آصف الدوله به مشهد مقدّس شده، تجهیز لشکر خراسان کند و به رکاب پیوسته شود، و از پس آن فرمان کرد تا لشکر ساز راه کردند و روز بیستم جمادی الاخره از چمن بسطام کوچ داده در خیرآباد فرود شد.

در آنجا يك تن از مردم شاهیسون در میان قورخانه تفنگی بگشاد و بیم رفت که قورخانه آتش گیرد، قورخانه چپانش دست بسته به درگاه آوردند و حکم رفت تا سر از تنش بگیرند، به شفاعت حاجی میرزا آقاسی از آن مخافت به سلامت بجست. و در منزل مزینان نیز یکی از غلامان رکابی کار بدین گونه کرد و همچنین قورخانه چپانش به محل سخط پادشاه حاضر کردند این نیز به الحاح حاجی میرزا آقاسی از قتل امان یافت.

از قضا روز ورود به سبزوار مرد شاهیسون بر پشت اسب خویش در کنار چاهی ژرف سکون داشت و آن غلام اسب خویش را انگیخته به ترکتازی طیّ مسافت می کرد، چون نزدیک شد اسب عنان از کف او بستد و بر مرکب مرد شاهیسون باز خورد، لاجرم هر 2 تن از پشت اسب جدا شده به چاه درافتادند و جان بدادند. اکنون بر سر سخن باز شویم.

شاهنشاه از خیرآباد کوچ داده تا اراضی سبزوار عنان باز نکشید. امیر توپخانه در آنجا به رکاب پیوست و پس از 4 روز از سبزوار کوچ داده تا شهر نیشابور براند و 20 روز در آن بلده اقامت فرمود تا لشکریان بسیج سفر کردند و هرچه در بایست بود حمل دادند.

شاهزاده حمزه میرزا و حسن خان ساری اصلان با سپاه از پیشگاه حضور بگذشتند، ولی خان تنکابنی سرتیپ فوج خمسه و قزوین با لشکر خود نیز برسید. پس، از آنجا خیمه بیرون زد و در منزل قدمگاه حاجی میرزا آقاسی و جماعتی از بزرگان درگاه 3 روزه رخصت زیارت قبّه منوره حضرت رضا علیه الصلوٰة و السّلام را حاصل کرده بدانجا

رهسپار آمدند و شاهزاده عبد الله میرزا نیز اجازت یافت يك ماهه شهر صیام را در مشهد مقدس مقام کند. آن گاه شاهنشاه غازی از آن اراضی رخت بیرون برده از طریق تربت شیخ جام رهسپار گشت.

در آنجا الله یار خان آصف الدوله برسید؛ و هم از آنجا او را با 12000 سوار کارآزموده و پیاده نظام و 9 عراده توپ مأمور به فتح بادغیس فرمود و فرمان شد که اسکندر خان قاجار حاکم تربت حیدریه با سواران و شمشالچیان قرائی نیز با آصف الدوله کوچ دهد.

آن گاه از تربت شیخ جام به اراضی سر جام نزول فرمود و پس از 7 روز از آنجا طریق غوریان گرفت و روز ورود جمعی از افغانان از قلعه غوریان بیرون شده با عباسقلی خان ایروانی که قراول سپاه بود دچار شدند و رزم پیوستند و در اول حمله شکسته شدند و به قلعه درگریختند. عباس قلی خان چند تن از آن جماعت را اسیر گرفته با چند سر به حضرت پادشاه آورد و صورت حال را معروض داشت و مورد اشفاق خسروانی گشت.

مع القصه شاهنشاه غازی روز هفتم ماه شعبان در کنار قلعه غوریان لشکرگاه کرد.

محمد خان افغان برادر یار محمد خان با جماعتی از افغانان حافظ و حارس غوریان بود.

در زمان، ابواب قلعه را فراز کرده و دیوار باره را استوار نمود و از تفنگچیان و شمشالچیان زبردست بر سر باره ها لشکری انبوه کرد. در این وقت حاجی میرزا آقاسی سخن بر این نهاد که شاهنشاه را بر سر فتح غوریان ایستادن و از مقصد بازنشستن لایق نباشد، هم اکنون باید قلعه غوریان را ندیده انگاشت و رایات ظفر را به سوی هرات برافراشت.

میرزا آقا خان وزیر لشکر فرمود این رأی به صواب نیست چه غوریان را از پس پشت انداختن و به جانب هرات تاختن از شریعت کشورستانی بعید است. همانا از پس این اگر لشکر از طرف خراسان آهنگ لشکرگاه کند یا لشکریان را حمل آذوقه و علوفه واجب افتد از کنار غوریان چگونه عبور خواهند کرد و از

زحمت افغانان چگونه به سلامت خواهند زیست. شاهزاده محمد رضا میرزا و چند تن دیگر از شاهزادگان و امرا در این سخن با وزیر لشکر هم داستان شدند.

حاجی میرزا آقاسی گفت آیا تواند بود که فتح قلعه غوریان در 2 ماه و 3 ماه به دست نشود و چون این کار به دراز کشد صولت سلطنت شکسته گردد و مردم هرات را آن هراس و هرب که امروز در دل است برخیزد. وزیر لشکر گفت اگر در رتق و فتق این امر مداخلت نفرمائی بر ذمت من است که این حصار را زودتر از هفته [ای] گشاده دارم، حاجی میرزا آقاسی غضب آلوده فرمود من از این کار دست بازداشتم تو باش و قلعه غوریان.

پس وزیر لشکر قواد سپاه را طلب فرموده و گفت اگر ما قلعه غوریان را بگذاریم و بگذریم، چندانکه در کنار هرات باشیم از خراسان نتوانیم خبر گرفت، اگرچه هرات را حصار داده باشیم خود نیز در محاصره خواهیم بود. بزرگان سپاه متفق الکلمه گفتند سخن جز این نیست که تو فرمائی. حاجی خان سرتیپ و بعضی دیگر از سرکردگان بر ذمت نهادند که قبل از انجام هفته این کار را هر هفت کرده کنیم و اگر همه بذل جان کرده ایم سخن تو را نگذاریم به هزل باشد.

پس آن لشکر جزّار چون بحر هایج به جنبش آمد و قلعه غوریان را از چارسوی حصار دادند. افغانان از فراز برج و باره شمشالها بگشادند، و از این سوی توپچیان دهان توپها را گشاده دادند و سربازان با سرنیزه های تفنگ و آلات دیگر اطراف قلعه را به حفر کردن و کنده بریدن فروگرفتند. يك دور روز بر زیادت نبود که کنده ها را به خندق قلعه پیوسته کردند و از هر جانب توده های چند از خاک برافراشتند و توپها را بر فراز آن تلها صعود دادند، بانگ توپ و تفنگ و گرد دو خان جنگ، جهان را دیگرگون کرد و پای ثبات قلعگیان برفت. شیر محمد خان را دیگر دل نماند و از فراز باره بانگ الامان بالا گرفت و فریاد برآورد که دیدار محمد حسین خان مرا واجب افتاده اگر تا پای این برج راه نزدیک کند روا باشد.

محمد حسین خان سرتیپ فیروزکوهی و صمصام خان سرتیپ فوج ینکی مسلمان که در برابر آن برج سنگر داشتند آواز او بشنیدند، پس محمد حسین خان تا پای باره رفت و شیر محمد خان از فراز برج ندا در داد و امان طلبید.

لاجرم صورت حال معروض درگاه پادشاه افتاد و امید بخشایش داد. آن گاه قلعه‌گیان از در ضراعت و مسکنت معروض داشتند که اگر این حصار را در بگشائیم از مردم این قلعه نام و نشان نماند، چندان مهلت بگذارید که این لشکر آشفته به خیمه های خویش باز شود و این جنگ و جوش فرو نشیند تا خویشان به حضرت پوئیم و زینهار جوئیم.

بالجمله روز سه شنبه چهاردهم شعبان شیر محمد خان تیغ و کفن از گردن آویخته به اتفاق محمد حلیم خان و محمد طاهر خان به حضرت آمد و جبین ضراعت بر خاک نهاد و به شفاعت حاجی میرزا آقاسی عصیان او معفو گشت. شاهنشاه غازی فرمان کرد که غوریان در امان باشد و مردمش از قتل و سبی و نهب و غارت محفوظ باشند و آن جماعت که به حکم کارداران کامران میرزا از محال خوف و دیگر قری در آنجا سکون بسته اند، آسوده خاطر به هر جا که خواهند کوچ دهند. آن گاه میرزا اسد الله خان قاینی را بفرمود تا با یک فوج لشکر خراسانی در قلعه غوریان اقامت کند و حارس و حافظ باشد.

ورود موکب پادشاهی در کنار هرات و محاصره نمودن قلعه هرات را

اشاره

شاهنشاه بعد از 2 روز از غوریان کوچ داده روز بیست و سیم شهر شعبان به اراضی هرات درآمده در جانب شمال قلعه قریب مصلاً و مزار ابو الولید لشکرگاه کرد. نخستین جماعتی از افغانان نزدیک 6000 تن به فرمان کامران میرزا از شهر بیرون تاخته با محمد ولی خان تنکابنی سرتیپ و فتح الله خان مافی که با مردم خود بر مقدمه سپاه بودند، بعد از عبور از پوزه کبوتر خان دچار آمدند و جنگ پیوسته کردند.

با اینکه فتح الله خان از جنگ غوریان زخمی صعب داشت در قدم جلادتش فتوری بادید نشده و مردانه رزم داد و محمد ولی خان که از نامداران شجاعان بود، خود علم برداشته حمله افکند.

سرخوش خان سرهنگ فوج قزوین و اسکندر خان سرهنگ فوج خمسه و باقر خان چلیپانلو نیز به جنگ درآمدند و چون شیران رزم آزمای از چپ و راست تاختن کردند.

در آن رزمگاه باقر خان 8 زخم برداشت و از پای نشست.

در پایان کار افغانان شکسته شدند و راه قلعه پیش داشتند، لشکریان از قفای هزیمتیا تا به دروازه هرات عنان نکشیدند و مرد و مرکب به خاک افکندند و باز لشکرگاه شدند و از جانب دیگر 300 تن سوار افغان ناگاه از قفای لشکر بیرون شده یک تن از فیل بانان را با یک فیل به قتل آوردند. چنداولان اردو چون این بدانستند بر ایشان تاختند و آن جماعت را هزیمت ساختند.

هم در آن شب دیگر باره فوجی از افغانان از بهر شبیخون هم داستان شده از شهر بیرون تاختند و به جانب مصطفی قلی خان سمنانی و سپاه او حمله بردند.

مصطفی قلی خان بی توانی فرمان کرد تا سربازان تفنگهای خویش بدیشان گشاد دادند، لاجرم جمعی به خاک افتاد و برخی به شهر درگریخت. روز دیگر اردوی پادشاهی حرکت کرده، چمن سنگ سفید او تراق گشت.

هم در آن روز افغانان از شهر بیرون شده به جانب لشکرگاه ترکتاز همی کردند، حاجی خان امیر بهادر جنگ آهنگ ایشان کرد و در اول حمله آن جماعت را هزیمت داد.

روز دیگر فرمان شد تا قلعه هرات را حصار دهند. روز شنبه بیست و هفتم شعبان لشکرها از چارسوی جنبش کرد. محمد خان ماکوئی امیر تومان به جانب شرقی قلعه هرات شده، در برابر دروازه قندهار فرود آمد. موسی [موسیو] سیمونوف مهندس فرانسه که در علم هندسه استادی نامبردار بود کارفرمای لشکر او شد، سنگر راست کرد و سربازان را حفر کردن ماریچ و کنده ساختن زمین و پیش داشتن سنگر بیاموخت. محمد ولی خان سرتیپ تنکابنی با فوجهای جنگجوی قزوین به سوی دیگر شد و جنرال

پروسیکی مهندسی لشکر او کرد و حاجی خان امیر بهادر جنگ در برابر برج خاکستری جای کرد [و] میرزا رضای مهندسی باشی تبریزی لشکر او را آموزگار گشت.

ولی خان تنکابنی خواست تا برحسب فرمان ماریچ خود را از سنگر حاجی خان بگذرانند و به جانب راست شود و چون سربازان قزوین به سنگر حاجی خان راه نزدیک کردند، سرباز شقاقی به مدافعه بیرون شد و با سنگ طریق رزم سپرد و سربازان قزوین سر از سنگر به در کردند که این گونه آهنگ و جنگ با سنگ را باز دانند، مردم افغان از برج خاکستری به يك بار دهان تفنگها بگشادند و 30 تن از مردم قزوین را مقتول ساختند.

در این وقت بیم آن رفت که در میان سرباز قزوین و شقاقی کار به مقاتله رود، مهندسان صورت حال را معروض داشتند و شاهنشاه خشمگین شده، حاجی خان را به مورد عتاب بازداشت و کیفر گناه او را به وقت دیگر گذاشت.

بالجمله صمصام خان سرتیپ در برابر دروازه عراق نشیمن جست، حبیب الله خان امیر توپخانه برج خاکستری را که در میان بروج هرات به نام بود پیش داشت و توپهای باره کوب را به جانب آن برج گشاد داد، ناگاه توپی که بر زیر آن برج بود با جمعی از حرسه قلعه به يك بار به زیر آمد و هولی بزرگ در دل قلعه‌گیان افکند.

مع القصة لشکریان از اطراف، ماریچها از پیش بردند و سنگرها پیش دادند، از میانه فوج محبعلی خان راه با قلعه نزدیک کرده، قریب به دروازه قندهار 120 تن از سربازان در مسجد خرابه جای کردند. شبانگاه 500 تن از افغانان هم دست و هم داستان گشته با تیغهای آخته از شهر بیرون تاختند و سه کرت بدن مسجد یورش بردند، در هر کرت به آموزگاری موسی [موسیو] سیمنوف سربازان تفنگها بدیشان گشادند و ایشان را باز پس بردند. در کرت سیم بسیار کس از آن جماعت کشته شد، ناچار پشت با جنگ داده

به شهر درگریختند، و همچنان بسیار شبها از شهر بیرون شده شیخون به سر محمد خان امیر بهادر جنگ و صمصام خان می بردند و جان بر سر این جلادت می باختند، و از مردم سنگر نیز بسیار کس مقتول و زخمی می ساختند.

بالجمله نخستین امیر بهادر جنگ در حضرت پادشاه معروض داشت که مرا اجازت فرمای تا به قلعه هرات یورش برم و همی خواهم که تا هیچ يك از افواج با من جنبش نکنند، به شرط آنکه چون با مردم خود این خدمت به پای برم و شهر هرات را فروگیرم فتحنامه در بلاد و امصار به نام من رود. چندانکه شهریار فرمود کس بدین گونه در چنین قلعه یورش نیفکند، او بر الحاح بیفزود، چندانکه پادشاه دیگر سخن نکرد و حاجی خان این سکوت را موجب رضا شناخته، به سنگر خویش شتافت و ماریچ لشکر خود را به خندق شهر پیوسته کرد و سربازان به مهندسی میرزا رضا چون روز تاریک شد خندق را انباشته کردند و بدان سوی خندق جای گرفتند. [امیر] بهادر جنگ که از پیش روی سرباز همی رفت، ناگاه با گلوله تفنگ جراحی یافت چنانکه از پشت هامة سر تا کمرگاه، پوست شکافته شد و يك ماهه مرهم کرد تا بهبودی یافت و اگرچه این خدمت برخلاف فرمان بود؛ لیکن بدین جلادت يك قبضه شمشیر الماس پاداش یافت.

محمد ولی خان و جنرال پروسکی نیز ماریچ و سنگر خود را تا به خندق بردند و همچنان صمصام خان و محبعلی خان تا به خندق راه کردند و محبعلی خان را جراحی به کتف رسید و يك روز چنان افتاد که جمعی از سواران افغان در کنار لشکرگاه کمین ساختند تا هرکس به علف چر رود مأخوذ دارند، مهدی خان قراپایاق و چند تن از غلام - تفنگچیان بر ایشان تاخته 20 تن سر و اسیر گرفتند. این وقت چنان افتاد که عمال تون و طبس معادل 5000 تومان زر مسکوک و مقداری قورخانه و اشیاء دیگر به جانب لشکرگاه حمل می دادند. دیدبانان این خبر به هرات بردند و جماعتی از افغانان نیم شبی بر ایشان تاخته 30 تن از مسلمانان را عرضه تیغ ساختند و آن زر و مال را برگرفته به هرات دررفتند.

از پس این وقایع میرزا جان مستوفی هرات از نزد کامران میرزا فرار کرده پناهنده درگاه پادشاه گشت و بعد از وی شمس الدین خان سردار که از بزرگان افغان و برادرزن کامران میرزا بود، از یار محمد خان وزیر کامران رنجیده خاطر شده به حضرت شاهنشاه غازی شتافت و مورد اشفاق شاهانه گشت و فرمان شد که شمس الدین خان، میرزا جان مستوفی را برداشته با جمعی از لشکر به قری و مزارع هرات رفته آذوقه و علوفه به لشکرگاه حمل دهند و آنچه از رعیت مأخوذ می دارند، از بابت منال دیوانی سند بسپارند.

و از این سوی در شب پانزدهم رمضان یار محمد خان افغانی وقتی که لشکر در جوش و جنگ و گشادن توپ و تفنگ بود بر فراز برج آمده فریاد برداشت که ای لشکر دست از جنگ بازدارید، بامدادان يك تن به شهر قدم درنهد و ما را از قبل پادشاه امان دهد تا سر بر خط فرمان گذاریم، و طریق حضرت سپاریم. این سخن گوشزد پادشاه شد و فرمان رفت تا سپاه 2 روز دست از جنگ برداشت و بر حسب حکم، عزیز خان سرهنگ که این هنگام در حضرت شاهنشاه منصور، سردار کل عساکر منصوره است به درون هرات رفت و 2 روز توقف نمود.

آن گاه با عریضه شاهزاده کامران و یار محمد خان و جمعی از بزرگان افغان حاضر درگاه شد و مکشوف داشتند که کامران میرزا در خاطر نهاده که سخنان دروغ خویش را فروغی دهد و پادشاه را به مواعید کذب و انفاذ زر و سیم از تسخیر هرات بازدارد.

شاهنشاه فرستادگان او را بی نیل مرام رخصت انصراف داد و فرمان کرد تا دیگر باره نیران حرب افروخته گشت.

و چون بر حسب فرمان حاجی میرزا آقاسی لشکریان يك نیمه قلعه هرات را حصار دادند و نیم دیگر را گشاده داشتند، بسیار وقت افغانان از آن دروازه ها که در محاصره نبود بیرون شده شباهنگام بر سنگرها تاختن می کردند و با سربازان ساز مقاتلت و مبارزت طراز می دادند. میرزا آقا خان وزیر لشکر با حاجی میرزا آقاسی آغاز سخن کرد که از

پیشین زمان تاکنون قانون پادشاهان در حصار دادن شهرها چنان بود که ابواب طرق و شوارع را مسدود می داشتند؛ بلکه اگر توانستند حمامه نامه را درون شدن و برون شدن نمی گذاشتند، این گونه محاصره که شما فرمان کرده اید و 3 دروازه شهر را از آسیب لشکر معاف داشته اید تا قیامت این کار به خاتمت نرسد چه غلات و حبوبات به شهر در آورند و اگر لشکری به مدد ایشان رسد بی کلفت به شهر دربرند و شبها نیز بر ما شیخون آرند و چنان باشد که تا کنار سنگر در رسند و از تاریکی شب هنوز سرباز ما نداند که ایشان دوستانند یا افغانند. شاهزاده محمد میرزا و میرزا نظر علی حکیمباشی و جمعی از سران سپاه بدین سخن هم داستان گشتند.

حاجی میرزا آقاسی سخن ایشان را استوار نمی داشت و می فرمود 3 دروازه را حصار دهید و 3 دیگر را مفتوح بگذارید. عاقبت الحاح کردند و سرّ این سخن را پرسش نمودند، در پاسخ گفت چون اطراف شهر را نیک حصار دهیم و سد طرق و شوارع کنیم کار بر خصم صعب شود و در حراست خویش نیک بکوشد و حفظ حصار نیکو کند و کار ما به درازا کشد، اما چون یک سوی شهر گشوده است و راه فرار گشاده است چون لختی سختی بیند شهر را بگذارد و راه فرار بردارد.

وزیر لشکر گفت که کار بدین گونه نیست، آن کس که از تنگنای محاصره خواهد فرار کرد از راه شناخته بیرون نشود؛ بلکه با چند پاره چوب قنطره [ای] از بهر خندق راست کند و از دیوار باره فرود شود و از راه ناشناخته فرار کند. قواد سپاه عرض کردند که راه صواب جز این نیست، اگر ما را بدین گونه در فتح این حصار برگماری این کار به دست ما راست نشود. و حاجی میرزا آقاسی ناچار گردن نهاد و فرمان داد که تمامت شهر را در محاصره گیرند؛ لکن چون در فتح غوریان و بسیار کارها سخن وزیر لشکر استوار می افتاد و شاهنشاه غازی او را می ستود، اندک اندک در خاطر حاجی میرزا آقاسی حمله گران افکند و بیم داشت که یک سره روی دل پادشاه با او شود.

بالجمله لشکریان جنبش کردند و شهر هرات را نقطه مرکز نهاده، پرگار زدند و از همه سوی طریق صادر و وارد را مسدود داشتند. حاجی خان امیر بهادر جنگ قراباغی با 2 فوج شقاقی از جانب تل بنگی که به سوی ارک هرات است سنگر برده میانه دروازه قوطی چای و دروازه ملک جای کردند؛ و ولی خان تنکابنی سرتیپ با جماعتی از مردم تنکابن و فوج خمسه و قزوین و فوج سمنانی و دامغانی و 300 تن از فوج خاصه و گروهی از کجور و کلارستاقی به جانب برج خاکستر سنگر کرد؛ و صمصام خان با افواج بهادران میان دروازه عراق و برج خاکستری درآمد و حسام الملك کلبعلی خان افشار با جماعت افشار و کنگاور و کلیائی و خدابنده لو به سوی برج فیلخانه شد، و اسکندر خان قاجار دوئل پسر فتحعلی خان با افواج قراجه داغی و مراغه و قرائی و گروس میان دروازه خشک و برج شاه کرم به کار درآمد؛ و نبی خان سرتیپ قراگوزلو با افواج همدانی در زیر برج خواجه عبد المصبر به حفر کردن ماریچ و نظم سنگر پرداخت و محمد خان سردار با افواج عراق در برابر دروازه قندهار نیران گیرودار برافروخت. بدین گونه قواد سپاه با لشکرهاى خویش اطراف هرات را پره زدند.

فرستادن کامران میرزا پسر خود را به طلب لشکر خوارزم و میمنه و مقاتله آصف الدوله با ایشان

اما از آن سوی چون کامران میرزا از این پیش فرزند خویش نادر میرزا را به اتفاق پسر ملا شمس قاضی هرات و باقر خان ایشیک آقاسی و امیر آخور خود به طلب مدد و پشتوان به نزدیک الله قلی [توره] فرمانگزار خوارزم و مضراب خان والی میمنه و شیر محمد خان هزاره و طایفه تایمنی و جماعت جمشیدی گسیل داشته، پیام داد که اینک محمد شاه آهنگ هرات فرموده و چنان ندانید که بعد از فتح هرات شما آسوده خواهید زیست؛ زیرا که تعب و طلب این پادشاه و سپاه از بهر آزادی اسیران شیعی است و این جماعت بیشتر در خیوق و میمنه میان قبایل پراکنده اند، هم اکنون پایان کار را نگران باشید و از مدافعت و منازعت این لشکر تقاعد روا ندارید.

لاجرم قبایل خوارزم و ترکستان جوشش و کوشش را میان استوار کردند،

نخستین طایفه تایمنی 2000 تن سواره و پیاده عرض داده طریق هرات برگرفتند و در عرض راه با نصر الله خان سرکشیکچی باشی قاجار که با جمعی از سپاهیان حمل غلات و حبوبات به لشکرگاه می کرد باز خوردند و جنگ پیوسته شد؛ بسیار کس از مردم تایمنی عرضه شمشیر و جماعتی نیز اسیر گشت، بقیه السیف سر خویش گرفته تا مربع و مساکن خود عنان باز نکشیدند.

اما چون پسر کامران میرزا پیام پدر را به خان خوارزم برد، الله قلی توره 1500 تن سوار جزار گزیده ساخت و خلیفه عبد الرحمن ترکمان را که مردم آن اراضی خاک مقدمش را به شفای مرضی می بردند بر آن جمله امیر ساخت و خلیفه عبد الرحمن، نادر میرزای پسر کامران را با همراهان او برداشته تا میمنه به نزدیک مضراب خان شد و از میمنه و اندخود و شیرغان 6000 سوارکاری فراهم کرد و شیر محمد خان هزاره اگرچه همه روزه کس به درگاه پادشاه می فرستاد و تقبیل سده سلطنت را میعاد می نهاد، لکن سخن از در کذب می کرد، و در این وقت که خبر لشکرکشی خلیفه عبد الرحمن را بشنید از قبایل درزی و فیروزکوهی و جمشیدی 4000 مرد رزم آزموده بدو فرستاد و او با 10000 مرد ساخته نبرد گشت.

و از این طرف چنانکه بدان اشارت شد آصف الدوله با 10000 مرد سپاهی و 9 عزاده توپ از تربت شیخ جام مأمور گشت و از این گونه سران و سرکردگان ملازم رکاب او شدند. نخستین برادرزاده او اسکندر خان قاجار با فوج مراغه و فوج قرائی و سوار قرائی 2200 تن بسیج راه کردند که یک نیمه را شیر خان عمزاده او سرهنگ بود و نیم دیگر را احمد آقاسرهنگی داشت 2000 تن عرض داد و دیگر کلبعلی خان حسام الملك افشار با فوج اخلاص و سوار کلیائی 1600 تن به ساز کرد و دیگر نبی خان قراگوزلو 1000 تن فوج قراگوزلو اعداد کرد و عبد الله خان صارم الدوله آن هنگام یاور آن فوج بود و دیگر علیمراد بیگ با 400 تن سرباز گروس کوس رحیل بنواخت و نور الله

خان شاهیسون با 150 سوار جرّار و جعفر قلی خان کرد شادلو با 1000 تن سوار خراسانی و شادلو و دیگر سرباز نیشابوری و ترشیزی و پیاده سرولایتی و شمشالچی کوهپایه مشهد مقدّس، این جماعت نیز 1500 تن به شمار آمد.

پس آصف الدوله از تربت شیخ جام به منزل کاریز و از آنجا به کهسان که مبدای خاک هرات است کوچ داد و از آنجا به منزل شکیبان که تا قلعه غوریان 2 فرسنگ مسافت است براند، آن گاه منزل قوشه را در نوشته در اراضی بادغیسات و یورت قبایل جمشیدی فرود شد و در قراپه خیمه بزد. چون مردم آن اراضی را قوّت مقاتلت نبود، علف و آذوقه [ای] که انباشته بودند بگذاشتند و راه فرار برداشتند و زمان خان جمشیدی با اینکه 6000 مرد جنگ داشت توان درنگ نیاورد، قلیل کّری نمود و در حمله نخستین 200 تن از لشکر او قتل و دستگیر شد، ناچار طریق فرار برداشت. از پس او آصف الدوله 3 روزه در قراپه اوتراق کرد، آن گاه راه قلعه نو برگرفت و به هر زمین که عبور همی داد مردم هزاره مربع و مرتع خود را وداع گفته به دیگر جای می رفتند و خانه های خود را آتش درمی زدند و آصف الدوله چنان از قفای ایشان می رفت که بسیار وقت آتش افروخته ایشان را دیدار می کرد و حکم می داد تا لشکریان بنشانند و خرابی روا ندانند.

بالجمله تا قلعه نو براند و در آنجا 10 روز اقامت کرد و از قبایل اورنگ و دیگر طوایف که سکان سراپل و میمنه و اندخود و شبرغان بود فحصى به سزا نمود، آن گاه از آنجا کوچ داده، به جانب بالا مرغاب شتاب گرفت، از آن پیش که [به] ارض پده کج فرارسد، زمان خان جمشیدی و شیر محمد خان هزاره و شاه پسند خان فیروزکوهی لشکری انبوه کرد [ه] به جنگ درآمدند. از دو رویه صف قتال راست شد و ابطال رجال طریق مبارزت و مقاتلت سپردند و این کّرت افغانان مردانه بکوشیدند و مدت 4 ساعت رزم دادند، در پایان امر 250 تن از آن جماعت مقتول گشت و پای اصطبار ایشان بلغزید و به يك بار

هزیمت شدند و آصف الدوله به منزل پده کج درآمد.

و از آنجا اسکندر خان برادرزاده خود را با 2 فوج سرباز مراغه و قرائی و سواره قرائی بر منقلای لشکر روان داشت و چون این منزل را در عرض راه، کوه و درّه و پست و بلندی فراوان بود، اسکندر خان یاهو شد و از راه دیگر کوچ داده و لشکر طریق دیگر برداشت. لاجرم اسکندر خان چون خواست از میان درّه عبور کند جماعت هزاره و جمشیدی و فیروزکوهی و قبقاق که از دور و نزدیک نگران او بودند، ناگاه بر او درآمدند و مجرای آب را از آن درّه مسدود ساختند و از 2 جانب بر فراز کوه برآمدند، اسکندر خان و مردم او را که در نشیب درّه بودند هدف گلوله شمشال و تفنگ ساختند و کار بر او صعب افتاد.

[اسکندر خان] چون شیران جنگی به مدافعه بیرون شد و بسیار کس از مردم او مقتول گشت و بسیار سر اسب نیز به خاک افتاد. اسکندر خان با اینکه خود نیز زخم برداشت اسبهای کشته و مردان به خون آغشته را سنگر کرد و همچنان مردانه رزم داد. و از آن سوی چون آصف الدوله نزدیک به فرو شدن آفتاب به منزل رسید و اسکندر خان را نیافت دانست که در راه یاهو شده است، هم در این وقت ناگاه بانگ شمشال و تفنگ برسد و مکشوف افتاد که ترکان با اسکندر خان در آویخته اند، لشکریان خواستند به مدد او بیرون شوند، آصف الدوله رضا نداد و گفت اکنون جهان تاریک شود و اسکندر خان تا بامداد خویشتن داری تواند کرد و اگر این لشکر هم اکنون جنبش کند و روز بیگاه شود، بعید نیست که راه بدو نکنند و خود نیز در تاریکی شب تباه شوند.

بالجمله آن شب تا بامداد بودند، چون سپیده بزد جعفر قلی خان قراجه داغی و نبی خان قراگوزلو و کلبعلی خان افشار با افواج خود و جعفر قلی خان شادلو با سوار کرد شادلو و سواره کلپائی به حکم آصف الدوله به مدد اسکندر خان بیرون شدند، هنوز 2 نیزه بالا آفتاب صعود نداده بود که به رزمگاه رسیدند،

اسکندر خان همچنان از پس کشتگان رزم می داد. بعد از رسیدن لشکر نیران حرب و ضرب بالا گرفت، از 2 رویه لشکر به کوشش و کشتش درآمدند، مردم اسکندر خان نیز نیروئی تازه به دست کردند و در پایان امر ترکان را بشکستند و هزیمت دادند.

از قضا در این وقت 3000 تن سوار به مدد ترکان رسید، هزیمتیان چون این بدیدند، دیگر باره دل قوی ساخته آهنگ جنگ کردند. جعفر قلی خان کرد شادلو و سواران خراسانی تاختن برده از پیش روی ایشان بیرون شدند. چون در میان هر 2 لشکر حرب بر پای ایستاد و کار به صعوبت افتاد، شیر خان سرهنگ با فوج قراجه داغی از قفای جعفر قلی خان برسید و جنگ بیوست. از 2 سوی دلیرانه رزم دادند. 20 تن از سواران خراسانی و شادلو مقتول گشت و از آن سوی رحیم داد سلطان هزاره که يك تن از سرکردگان نامبردار بود، جراحی صعب یافت و بسیار کس از مردم او اسیر و قتل گشت، لاجرم ترکان پشت با جنگ دادند و طریق فرار پیش داشتند و ایرانیان به لشکرگاه آصف الدوله مراجعت نمودند.

و این هنگام آصف الدوله سفر بالامرغاب را تصمیم عزم داد و مردی را که حاجی - بیگ نام داشت و از نزد شیر محمد خان هزاره از در خدیعت فرار کرده پناهنده لشکرگاه ایران شده بود، دلیل راه کرد تا سپاه را راهنمایی کرده به بالامرغاب برد. حاجی بیگ که از برای چنین وقت انتهاز فرصت می داشت لشکر را به میان درّه [ای] عبور داد که از 2 سوی جبال بازخه افراخته داشت، چون لشکر به میان درّه درآمد، ناگاه ترکان از سیغناقها بیرون تاختند و ایرانیان را هدف شمخال و تفنگ ساختند.

فوج کلبعلی خان افشار که بر فراز کوه عبور می دادند تا مبادا دشمنان مشرف بر آن درّه شوند و کار بر لشکر سخت کنند، قوت درنگ نیاوردند. لاجرم لشکر ایران در تنگنای درّه سخت بیچاره ماندند، چنانکه نه قوت رفتن داشتند نه نیروی باز شدن. در این وقت سواران خراسانی که از پست و بلند راه آگاه بودند از اسبها زیر آمده دامن برزدند و بدان جیل صعود داده با فوج کلبعلی خان پیوستند

و رزمی سخت بدادند و ترکان را بشکستند؛ لاکن چندان سربازان در آن کوه بر فراز و فرود تاخته بودند که بعد از این فتح از شدت عطش ایشان را دیگر قوت قدمی برگرفتن نبود.

جعفر قلی خان شادلو مقداری جوهر لیمو با خود داشت، این وقت بر سربازان قسمت کرده تا قوتی به دست کرده باز لشکرگاه شدند. و چون در این جنگ نیز لشکریان اسبهای خود را سنگر کردند، فرسی فراوان نابود گشت و بعد از انگیختن این فتنه حاجی بیگ هزاره مفقود شد، چندانکه آصف الدوله کس به طلب او شتافت نشان او نیافت.

بالجمله صبحگاه دیگر آصف الدوله، اسکندر خان را با سواری قرائی بر منقلای سپاه فرمود و محمد رحیم خان برادر جعفر قلی خان را با سوار شادلو به چنداول گذاشت و لشکر را کوچ داده تا منزل خواجه کند براند. بعد از ورود به منزل مکشوف افتاد که جماعتی از ترکمانان بر مردم اسکندر خان تاخته اند و بر ایشان غلبه ساخته چند کس اسیر گرفته اند.

آصف الدوله حکم داد تا سواران لشکرگاه زین بر اسبها بستند و برنشستند، نخستین 200 تن سوار به مدد قراولان رسید، در این هنگام ناگاه 3000 سوار هزاره از کمینگاه بیرون تاخت و جنگ درانداخت، سواران خراسانی چون این بدیدند دانستند با عدد اندک نتوان نبرد ایشان آورد، در زمان پیاده شده اسبها را سنگر ساختند و به خویشتن داری پرداختند. از این طرف اسکندر خان قاجار و جعفر قلی خان قراجه داغی با 300 سوار برسیدند؛ و هم از قفای ایشان آصف الدوله با انبوهی از لشکر راه نزدیک کرد.

سواری هزاره را دیگر قوت درنگ نماند و بی توانی پشت با جنگ داد.

پس روز دیگر آصف الدوله از آنجا کوچ داده به کنار آب شهرود فرود شد که اکنونش مردم آن اراضی، دریای بالامرغاب می خوانند. در آنجا قراولان سپاه 5000 سر گوسفند از قبایل ارساری براندند و 20 تن شبانان را اسیر گرفتند.

و چون در این مدت از عبور لشکر ایران کار بر ترکان صعب می رفت و در مراتع خویش

زیستن نمی توانستند به تفاریق 37000 خانوار جمشیدی و فیروزکوهی رود مرو را عبیره کرده در اراضی بالا مرغات سیغناق گرفتند و از آنجا شیر محمد خان هزاره و زمان خان جمشیدی و شاه پسند خان فیروزکوهی سواران جنگی خود را گزیده کرده به مضراب خان والی میمنه و خلیفه عبد الرحمن ترکمان و نادر میرزا پسر کامران میرزا که به طلب مدد بدان اراضی رفته بود پیوستند؛ و مجلسی از پی مشورت کردند و پیمان نهادند که تا جان در بدن و توان در تن دارند از مبارزت و مناجزت دست بازنارند. و این هنگام 20000 تن سوار رزم آزمای در گرد ایشان انجمن بود. بالجمله پست و بلند رزمگاه را هندسه کرده 24 جای سنگر بستند و ساخته جنگ نشستند.

اما آصف الدوله به کنار رود شهرود همی طی مسافت کرد، در این وقت يك تن از اسیران شیعی که مجنون نام داشت و پیشخدمت محمد خان هزاره بود، شمشیر او را برگرفته به درگاه آصف الدوله گریخت و صورت حال را مکشوف داشت که اینک از جماعت اوزبک و مردم سرپلی و اند خودی و شبرغانی و سواره ترکمان سالور و ساروق و قبایل چاراویماق 20000 سوار جرّار در 2 فرسنگی این لشکرگاه ساخته کارزارند و فراز و نشیب دشت را سنگرهای سخت بر آورده اند و مجاری آب را از لشکر بیگانه مسدود ساخته اند.

آصف الدوله بعد از مشورت با سران سپاه بنه و آغروق و ائقال احمال را در لشکرگاه بگذاشت و محمد ابراهیم خان قاجار را با 2000 تن سواره و پیاده و 2 عرّاده توپ به حراست بازداشت و لشکر را با 8 عرّاده توپ جنبش داده سهل و صعب زمین را درنوردید. چون راه به سنگرهای ترکان نزدیک شد، جنگی بزرگ پیش آمد، از 2 رویه صفها راست کردند و دلیران رده بر بستند. آتش توپها زبانه زدن گرفت و از گرد و دخان روی جهان قیرگون شد، نخستین نبی خان همدانی بر میمنه ترکمان حمله افکند و سربازان مراغه بر میسر تاختن بردند، جعفر قلی خان سرتیپ قراجه داغی با فوج خویش راه قلب

پیش داشت و کلبعلی خان حسام الملک سرتیپ و مصطفی قلی خان و جعفر قلی خان شادلو و دوست محمد خان تیموری و دیگر سران و سرکردگان با افواج خود به يك بار از جای خود جنبش کرده حمله بردند.

و از آن سوی ترکان چون شیران غضبان به جنگ درآمدند و چهار کَرْت هم گروه حمله انداختند، چنانکه با لشکر ایران بیامیختند و با تیغ و خنجر خون یکدیگر بریختند و هر کَرْت توپچیان از دهان توپها تگرگ مرگ بر ایشان باریدند و ایشان را باز پس بردند.

در کَرْت چهارم سوار ترکان به يك بار پشت داد، این هنگام سواران ایران در قفای هزیمتیان تاختن کردند و سربازان به لشکرها یورش بردند. نور الله خان شاهیسون با مردم خود در آن حربگاه جلادتی به کمال ظاهر ساخت.

مع القصة 700 تن از ترکان در آن گیرودار اسیر و عرضه شمشیر گشت، ناچار بنه و آغروق بگذاشتند و يك باره طریق فرار برداشتند، لشکریان تا 3 فرسنگ از قفای ایشان برفتند و مرد و مرکب گرفتند، آن گاه خیمه و خرگاه خویش را در سنگرهای ایشان راست کرده 3 روز اقامت کرده و اموال و ائقال آن جماعت را به تمامت مأخوذ داشتند.

این وقت باقر خان امیر آخور کامران میرزا که ملازم پسرش نادر میرزا بود، مژده این فتح را دست آویز کرده بر اسبی راهوار برنشست و چون برق جهنده طی طریق کرده به لشکرگاه شاهنشاه غازی پیوست و صورت حال را معروض کارداران درگاه داشت و از مقیمان درگاه شد و نواخت و نوازش خسروانه دید.

اما آصف الدوله بعد از آن فتح آهنگ یورت اوزبک کرده، به منزل چچکتو که اول آن اراضی است درآمد و از آنجا به منزل آلتین خواجه کوچ داد. همانا گروهی از آن جماعت مرا حدیث کردند که آلتین خواجه غاری است که 6 تن از مردگان را در آنجا به ودیعت نهاده اند که در جسد ایشان هیچ خللی راه

نکرده و فسادى باديد نشده و جسد سگى و آهوئى در کنار ايشان افتاده که نيز بر صورت نخستين است و زخم دندان سگ بر ران آهو نمايان است، چنانکه هيچ نقصان نپذيرفته و موى بدن سگ و آهورا خللى نرسيده و همچنان مرغى مانند حقار در افتاده است که يك پر آن را آسيبى نباشد. و بعضى از مردم گمان کرده اند که ايشان اصحاب کھفند و نگارنده اين اوراق قصه اصحاب کھف و رقيم را در کتاب اول ناسخ التواريخ رقم کرد و به صواب آن درست باشد. اکنون بر سر سخن رويم.

آصف الدوله از آلتين خواجه به منزل چهارشنبه و از آنجا به ارض قيصار فرود شد که تا ميمنه 12 فرسنگ مسافت داشت. در اين هنگام يك باره کار بر ترکان صعب افتاد، ناچار بزرگان ميمنه و سرپلى و سران اندخودى و شبرغانى و سرکردگان چار اويماق و ديگر قبائل از در ضراعت به نزديک آصف الدوله آمدند و سر انقياد و اطاعت فرو داشتند و خواستار شدند که لشکر از قيصار جنبش نکند و ابواب کوشش و کشش مسدود دارد، الا آنکه آصف الدوله يك تن از مردم خویش را به ميمنه فرستد و به هرچه خواهد فرمان پذير شوند. آصف الدوله مسئول ايشان را به اجابت مقرون داشت و جعفر قلى خان کردشادلو را روانه ميمنه نمود.

جعفر قلى خان راه برداشت، در 6 فرسنگى ميمنه، شير محمّد خان هزاره و زمان خان جمشيدى با 1000 سوار او را پذيره شدند و در قلعه المال يك شب به ضيافتش نيکو خدمتيتها کردند و روز ديگر از طريق دو قوزکتل روانه ميمنه شدند و دو قوزکتل عبارت از 9 کوه باشد که نادر شاه افشار از بهر عبور دادن توپ به ميمنه همه جا در سنگ خاره شارعى کرده.

بالجمله چون به ميمنه رسيد، خوانين تمام قبائل با 1000 سوار به استقبال او برسيدند و به اتفاق تا ميمنه برفتند. مضراب خان والى، مقدم جعفر قلى خان را عظيم گرامى بداشت و او را 16 روز مهمان پذير بود و در فرمانبردارى و چاکرى شاهنشاه غازى پيمانى محکم نهاد، آن گاه فرزند خود حکومت خان را به شرط گروگان مأمور داشت که همواره ملازم رکاب پادشاه باشد و همچنان رستم خان شبرغانى

و شاه ولی خان اندخودی و ذو الفقار شیرسرپلی از قبیله اوزبک و شیر محمد خان هزاره و زمان خان - جمشیدی و دیگر سپاهیان و سرکردگان قبایل هریک، یک تن از فرزندان خود را از بهر گروگان گسیل حضرت شاهنشاه غازی داشتند و پیر زمان خان جمشیدی، میر احمد خان عمزاده خود را با گروگانها همراه داشت و 100 سر اسب ختلانی و ترکمانی که رکاب سلطان را لایق بود، از بهر پیشکش گزیده کردند و از در ایلی و اطاعت عریضه ها نگار دادند و این جمله [را] جعفر قلی خان برگرفته به لشکرگاه آصف الدوله آمد.

و این وقت ترکان قویدل شدند و ابواب بیع و شری مفتوح افتاد و مردم میمنه از خوردنی و پوشیدنی حمل داده به لشکرگاه آوردند و لشکر را سعت عیش و خصب نعمت به دست شد و عبد الله خان قیچانی برادر شاه پسند خان به نزدیک آصف الدوله شتافته قلاده طاعت بر گردن نهاده، عفو عصیان خویش را به زبان ضراعت خواستار آمد و 12000 خانوار قبایل قیچاقی و مودودی و فیروزکوهی که در تحت فرمان او بودند، از قیصار کوچ داده 8 فرسنگ بازپس آورد و در مساکن خویش جای داد؛ و همچنان از سوی دیگر مضراب خان برادرزاده خود را با عریضه و پیشکشی جداگانه روانه درگاه شاهنشاه غازی کرد تا مگر آصف الدوله را فرمان مراجعت دهد، چنانکه در جای خود مرقوم می افتد.

انگیختن علمای هرات افغانان را به جنگ شیعیان به نام جهاد

اشاره

چون این اخبار به کامران میرزا رسید و فرستادگانش بی نیل مقصود مراجعت کردند از پی چاره با یار محمد خان وزیر خود سخن به شوری افکند و به صوابدید یار محمد خان ملا عبد الحق که از اجله علمای مملکت هرات بود، مردم قریه پشتکی را که از جمله سادات شمرده می شدند به شهر طلبید؛ و در مسجد جامع مردم شهر را انجمن کرده، پس از نماز جمعه ندا در داد که ای مردم:

اگر این سپاه بدین شهر

راه کنند جان و مال شما به هدر شود و حفظ جان و مال واجب است و از این بر زیادت مقاتلت با این جماعت جهاد فی سبیل الله است که اگر کشته شوید جای در بهشت کنید و اگر از ایشان بکشید هم بهشت شما را باشد.

مردم را بدین کلمات جنبش داده همی گروه گروه به گرمابه دررفتند و غسل کردند و ناخن بچیدند و کفن بپوشیدند؛ و مردم پشتکی از پیش روی و شهریان از قفا، آلات حرب و ضرب را گرفته از دروازه خشک به آهنگ مقاتلت بیرون شدند. و نخستین به قراولان محمد خان امیر تومان باز خوردند و جنگ بیوستند. در بدو گیرودار گلوله تفنگی بر مقتل علی محمد خان کردیچه آمد و برجای سرد شد. يك تن از افغانان بشتافت که سر از تن او برگیرد، علینقی خان افشار چون این بدید با تیغ آخته بتاخت و 5 تن از افغانان را عرضه شمشیر ساخت و خود نیز مجروح شد، با همان جراحت علی محمد خان را بر قرپوس زین حمل داده، از آن معرکه بیرون برد و این وقت خبر ترکتاز ایشان در لشکرگاه پراکنده شد.

محمد ولی خان سرتیپ تنکابنی و محبعلی خان خوئی و جنرال پروسکی با قراولان افواج خود از جای جنبش کرده، بر آن جماعت حمله بردند. در اول حمله 38 تن از افغانان و 4 تن از سادات پشتکی و يك تن از عمزادگان یار محمد خان وزیر مقتول گشت و 56 تن جراحت یافت و جمعی نیز اسیر گشت. افغانان را پای اصطبار بلغزید و پشت با جنگ داده به شهر درگریختند و جنرال پروسکی نیز در این جنگ زخمی برداشت.

از پس این جنگ برحسب فرمان جسد علی محمد خان را به مشهد مقدس حمل داده با خاک سپردند و محمد صالح خان فرزند او به جای پدر منصوب گشت. و هم دیگر باره یار محمد خان افغان به سنگر حاجی خان ندا درداد و طلب امان کرد و برحسب فرمان شاهنشاه غازی يك تن از یاورهای فوج شقاقی به شهر هرات دررفته و آغاز گفت و شنود کرد. در پایان کار سخن چنان برآمد که در کت نخستین با عزیز خان کردند.

و هم در این وقت بخشعلی خان قراباغی یوزباشی با 100 تن از غلام از اردو بیرون شد که از تربت شیخ جام و حدود ارض اقدس آذوقه و علوفه و قورخانه به جانب لشکرگاه حمل دهد و دیگر چنان افتاد که الله قلی توره، 500 تن سوار از ترکمانان جنگاور به مدد کامران میرزا گسیل هرات داشت.

و از این سوی حبیب الله خان امیر توپخانه برای حمل خزانه که از دار الخلافه می آوردند، از لشکرگاه لختی پذیره شد و در عرض راه سواران ترکمان را دیدار کرده بر ایشان حمله برد و از جانب بانگ گیرودار برخاست. زمانی دیر برنیامد که از ترکمانان 34 تن را سر برگرفت و 56 کس را دستگیر نمود و 150 سر اسب مأخوذ داشت.

بقیه السیف با زحمت فراوان از مصافگاه راه فراز پیش داشتند. هم از قفای هزیمتیان 4 فرسنگ تاختن کرد و روز دیگر اسیران را از پیشگاه شاه بگذرانید و حکم رفت تا ایشان را نیز عرضه تیغ ساختند و امیر توپخانه و ملازمانش را به خلاع فاخره قرین مفاخرت فرمودند. و نیز فرمان شد که مصطفی قلی خان معادل 5000 خروار غله از محال بادغیس به لشکرگاه حمل دهد تا لشکریان را دعت و سعته در امر معیشت بادید آید.

و در این هنگام چون فصل خریف بود و زمستان از پی در می رسید شاهنشاه غازی بفرمود تا مردمان در ظاهر هرات از چوب و سنگ و گل از بهر خویش خانه ها کنند.

روزی چند برنگذشت که شهری از نو بنیان گشت و مردم قورخانه و جباخانه نیز کارخانه ها برآوردند و به سعی اسمعیل خان فرشباشی توپهای بزرگ بریختند، چنانکه کودکان همراهی به درون آن توانستند رفت و همچنان گلوله توپ بریختند و بارود [باروط] بساختند و فشنگ بپرداختند.

در این وقت برادرزاده والی میمنه حاضر درگاه پادشاه شد و عریضه و پیشکش مضراب خان را پیش گذرانید و اظهار ضراعت و اطاعت کرد. شاهنشاه غازی رسول او را شادخاطر بازفرستاد و فرمان کرد تا آصف الدوله طریق مراجعت سپارد و

او در عشر اول ذیحجه الحرام به لشکرگاه پیوست و بزرگان قبایل جمشیدی و هزاره و تایمنی را که به گروگان آورده بود عرض داد و مورد اشفاق خسروانه گشت. و حکم شد تا از کنار هرات راه خراسان گیرد و در حمل و نقل آذوقه و علوفه به لشکرگاه مساعی جمیله معمول دارد و آن مردم که به گروگان آورده بود به خلایق فاخته نواخت و نوازش فرمود و به اوطان خویش رخصت مراجعت داد.

آصف الدوله خواستار آمد که به پای باره هرات شده یار محمد خان را دیدار کند، باشد که او را با پند و موعظت از این غفلت و عطلت به زیر آرد. بالجمله رخصت حاصل کرده به پای باره شد و یار محمد خان را طلب نمود و چندانکه با او از در بیم و امید سخن کرد، مفید نیفتاد. لاجرم برحسب فرمان طریق خراسان برگرفت.

و هم در این وقت از جانب دوست محمد خان سردار کابل و والی سیستان، رنجید - سکه پادشاه پنجاب و بخارا و الله قلی توره والی خوارزم رسولان چرب زبان و تحف و هدایای فراوان از دنبال یکدیگر برسید و هریک مورد نواخت و نوازش شدند و از ممالک ایران منال دیوانی و تسوقات سلطانی را فضلعلی خان یوزباشی به لشکرگاه حمل داد.

و هم در این سال خسرو خان والی اصفهان از محمد ابراهیم دریچه ای که از کدخدایان محال لنجان بود، رنجیده خاطر گشت و چنان دانست که رعیت لنجان را در گذاشتن منال دیوان محلی باشد، لاجرم او را مأخوذ داشته محبوس فرمود و چندان بداشت که هم در زندان جان بداد. کردار او در خاطر مردم وحشتی انداخت؛ اما هنوز فرمان پذیر بودند، چنان افتاد که بعد از روزی چند آقا شفیع نجف آبادی را که مردی شناخته بود، هم به زندانخانه درافکند، خویشان او گفتند بی گمان با آقا شفیع همان معاملت در میان است که با محمد ابراهیم کرد، نخستین انجمنی کرده از در ضراعت بیرون شدند و بزرگان شهر را به شفاعت برانگیختند.

آقا میر محمد مهدی امام جمعه

مکتوبی به خسرو خان کرد و خواستار رهائی او گشت. خسرو خان پذیرفتار نشد و در قید و بند آقا شفیع بیفزود، لاجرم مردم بشوریدند و غوغا برداشتند و اوباش شهر بر خسرو خان بتاختند و او را در عمارت هفت دست به محاصره انداختند. روزی چند کار به مقاتلت رفت و از جانبین جز گلوله تفنگ در میانه رسول نبود. صورت این حال، روز حرکت شاهنشاه غازی به جانب هرات معروض درگاه افتاد. شاهنشاه غازی بفرمود تا فرّخ خان غفاری کاشانی بدانجا شده، صورت حال را باز داند و به عرض رساند.

فرّخ خان از طهران راه برگرفت و در منزل مورچه خورت عباسقلی خان توپچی باشی سابق از قبل خسرو خان او را استقبال کرد و آقا محمّد مهدی امام جمعه اصفهان، آقا محمّد علی مذهب را به نزدیک او فرستاد و هر یک همی خواستند او را به سرای خویش برند و با او متفق شدند؛ و مردم شهر نیز انجمن شده، از دروازه بیرون تاختند و با فرّخ خان به شهر دررفته همی خواستند او را به سرای امام جمعه دربرند. فرّخ خان گفتار هیچ یک را پذیرفتار نشد و برای خویش منزلی اختیار کرد و چون بدانست که میان مردم اصفهان و خسرو خان کار به اصلاح نتوان کرد، صورت حال را معروض درگاه داشت.

لا-جرم کارداران دولت منشور کردند که خسرو خان را روانه درگاه سازد و خود به نظم شهر و اخذ خراج دیوانی پردازد، تا آن گاه که حاکمی نصب شود.

و از پس آن فضلعلی خان قراباغی را مثال حکومت بدادند، بعد از ورود، 4 ماه دیگر فرّخ خان در اصفهان بود، منال دیوانی را پرداخت و بعضی ادات و آلات مرصّع به لالی که مأمور بود بساخت و روانه هرات گشت و فضلعلی خان در کار خویش استوار شد و مردم را آسوده خاطر نمود.

چون یک چند دیگر از مدّت حکومت او بگذشت میرزا جواد اصفهانی که وزیر منال دیوانی بود، در اخذ اموال مردم و اتلاف منال دیوان خودداری نتوانست کرد و همه شب به لهو و لعب و ساز و طرب به روز آورد و عاقبت الامر از وخامت عمل بترسید و بیم کرد که مبادا وقتی فضلعلی خان از منال دیوان پرسش کند، بدان

سر شد که با جماعتی هم داستان شده، سفر هرات کند و دست او را از حکومت اصفهان بازدارد.

فضلعلی خان مکنون خاطر او را مکشوف داشت و او را مجال نگذاشت و ناگاهش دستگیر ساخته، جهان از وجودش بپرداخت.

و هم در این سال شاهنشاه غازی شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله را که حکومت همدان و توابع آن اراضی داشت حاضر حضرت نموده فرمان کرد تا در سفر هرات ملازم رکاب باشد و او بسیج راه کرده، از قفای لشکریان کوچ داده، در اراضی هرات به درگاه پیوست و تا هنگام مراجعت پادشاه از تقدیم خدمت هیچ شب و روز نیاسود.

فرار کردن ظلّ السلطان و بعضی شاهزادگان از قلعه اردبیل به مملکت روسیه

اشاره

هم در این سال [1254 ق] مرض طاعون در مملکت آذربایجان راه کرد و شهر مراغه و اردبیل را فروگرفت. چون هوای شهر تبریز به سلامت بود، ظلّ السلطان را از مراغه و دیگر شاهزادگان را از اردبیل به بلده تبریز تحویل دادند. چون بلای طاعون بنشست دیگر باره فرمان شد تا اردبیل جای کنند. ایشان ظلّ السلطان و علینقی میرزای رکن الدوله و حسنعلی میرزای شجاع السلمطنه و محمد تقی میرزا حسام السلمطنه و امام ویردی میرزای کشیکچی باشی و شاهزاده محمود [میرزا] و شیخعلی میرزا و محمد حسین میرزای حشمة الدوله و بدیع الزمان میرزای پسر ملک آرا بودند.

چون يك چند از مدّت از زمان در قلعه اردبیل توقّف نمودند رکن الدوله در خاطر گرفت که اگر توانند از تنگنای زندان فرار کند و خواست تا از میان قلعه به بیرون شهر نقبی حفر کند و از آنجا به در شود. پس بی آنکه مکنون ضمیر را مکشوف سازد، شاهزادگان را برانگیخت که باید در این قلعه گرمابه [ای] از بهر خویش کرد و از حاجت به میان شهر رفتن و با مردم فرومایه شنیدن و گفتن

مستغنی گشت. پس به صوابدید یکدیگر محمد حسین میرزا با محمد خان زنگنه امیر نظام مکتوبی کرد که:

اگرچه ما بازداشته زندانیم اما پادشاه زادگانیم و خود هر یک در شهری، شهریاری بوده ایم و با ساز و برگ شاهانه غنوده و آسوده ایم، امروز در این قلعه گاه و بیگاه محتاج به گرمابه شویم و ناچار باید میان شهر عبور کنیم و با اهل برزن و بازار در حتماها عریان شویم. این حادثه بسیار بر ما صعب است و نام دولت را نیز پست کند اگر تو از مال خویشتن معادل 300 تومان زر مسکوک در راه ما بذل کنی تا در این قلعه بنیان حتما کنیم بسیار نباشد.

و هر یک از شاهزادگان در کنار آن مکتوب کلمه ای چند رقم کردند و خاتم بر نهادند.

چون مکتوب ایشان ملحوظ امیر نظام افتاد 300 تومان زر از بهر ایشان انفاذ داشت و شاهزاده رکن الدوله متصدی عمارت حتما گشت. مهدیقلی میرزا پسر نایب السلطنه که حکومت اردبیل داشت و حاجی علی عسکر خواجه سرای که وزارت او می کرد، اگرچه همه روزه به آن قلعه در می آمدند و شاهزادگان را باز پرس می کردند، به سبب بنیان حتما از حیلت ایشان غافل ماندند. بالجمله شاهزاده رکن الدوله آقا محمد ابراهیم برادرزن خود را روانه قزوین کرد تا به بهانه حفر چاه حتما 2 تن مرد مقتی آورد و ایشان را بفرمود تا به کار درآمدند و در نهان مقنیان را آموخت که از چاه حتما نقبی به بیرون براه برند چنانکه از میان خندق سر برکنند. و این خندق که همه ساله پر آب بود، از قضا به سبب قلت باران خوشیده بود و نیستان فراوان داشت.

بالجمله مقنیان همه روزه چاه حتما حفر کردند و همه شب نقب بریدند و صبحگاه سر نقب بیستند و خاک آن را با خاک حتما بر زیر هم کردند، تا آن گاه که سر از میان خندق بیرون کرد و راهی به میان نیزار شد، پس سنگی بر سر آن سوراخ نهادند و از این سوی نیز سر نقب را استوار کردند و مسافت این نقب

چون کار نقب به پای رفت، شاهزاده محمود و محمد حسین میرزای حشمة الدّوله از دور و نزدیک تفرّس کردند که شاهزادگان آهنگ فرار دارند؛ و بیم کردند که مبادا بعد از فرار شاهزادگان ایشان را به زحمت شکنجه رنجه بدارند، لاجرم حاجی علی اصغر را دیدار کرده او را گفتند روزی چند برنگذرد که شاهزادگان را در اراضی دولت روسیه خواهی یافت. حاجی علی اصغر آشفته خاطر شده بی توانی به سرای رکن الدّوله شتافت و رکن الدّوله از ورود او سخت بترسید و از برای پنهان داشتن امر صواب چنان دانست که نشیمن او را بر سر نقب بسازد تا اگر در خانه فحص کند به زیر پای خویشان گمان نبرد.

بالجمله بساطی بگسترد و حاجی علی اصغر را برنشاند، از قضا گربه [ای] به میان نقب دررفته بود و چون نقب را تارک و مسدود الرّأس یافت مضطرب شد و هر زمان جستن کرده خویشان را بدان تخته پاره که بر سر نقب بود می کوفت و بانگ برمی آورد و رنگ در چهره رکن الدّوله دیگرگون می شد و حاجی علی اصغر آن بانگ می شنید و پرسش می کرد، اما فهم نمی کرد که از کجاست. و چون قضا بر این رفته بود این راز مستور بماند و حاجی علی اصغر لختی از اندیشه فرار ایشان به اندرز پند سخن کرد و رکن الدّوله در پاسخ سوگند یاد نمود و او مطمئن خاطر شده برخاست و راه خویش گرفت.

دیگر باره رکن الدّوله، آقا محمد ابراهیم را بیرون فرستاد تا به دست تجارت 10 سر اسب بخرد و اسبها را در قریه کلخواران که نزدیک به قلعه ارك بود به پروار بیست و همتی گفت چون فربی شوند در قزوین برده بفروشم و سودی برم. چون این کارها به پای رفت رکن الدّوله خواست بداند که اگر شاهزادگان از این راز آگاه شوند با او همراه خواهند شد یا بیمناک شده، این راز از پرده بیرون خواهد افتاد. با خویش اندیشید که در خلاصی از این بند با ایشان مشورت می کنم و ایشان

را به کاری صعب و سهمناک می طلبیم، اگر اجابت کردند، همانا از این نقب دل گریختن خواهند داشت و اگر نه، این سر نیز از ایشان مستور دارم.

لا-جرم شاهزادگان را در يك مجلس انجمن کرد و گفت تا چند در این محبس خواهیم زیست؟ گفتند چه چاره توان کرد. گفت اگر آنچه من گویم پذیرفتار شوید خلاصی توانید جست. گفتند آن چیست؟ گفت ما خود چند تن از شاهزادگانیم، رزمها کرده ایم و جنگها دیده ایم، هر يك شمشیری به دست کنیم و هم گروه بدین قراولها حمله افکنیم و همه را با تیغ بگذرانیم و از قلعه به در شویم. شاهزادگان گفتند سخن بر محال راندى، ما معدودی باشیم، چگونه توانیم بر این جماعت غلبه کرد، بی شك جان بر سر این کار نهیم. رکن الدوله گفت کسی که از جان نگذرد، چگونه از این زندان تواند جست و دیگر سخن نکرد. شاهزادگان برخاستند و هرکس به سرای خویش شد.

از میانه لختی اسمعیل میرزا را بداشت و گفت اگر بدانچه حکم کنم گردن نهی از این بند رها شوی. در پاسخ گفت تا با من کشف ضمیر نکنی و پشت و روی کار را ننگرم با تو پیمان نکنم و خود را به خطر نیفکنم. او را نیز گسیل کرد. تا شب یکشنبه بیست و ششم ربیع الثانی که آهنگ فرار داشت، چون 6 ساعت از شب سپری شد، ظلّ السلطان را آگاه کرد و برادر اعیانی خود امام ویردی میرزا را نیز آگهی داد و هر 3 تن بر سر نقب آمده، سر آن باز کردند و چند شمع در میان بیفروختند. و از آن سوی چنانکه مواضعه کرده بود، آقا محمد ابراهیم با 4 تن چاکر و يك تن دلیل راه اسبها را برداشته، نزدیک به کنار خندق بازداشت.

و از این سوی چون شاهزادگان خواستند به درون نقب رفت، زن رکن الدوله بیامد و آغاز زاری نمود که فردا به گاه چون شما را نبینند فرزندان من نصر الله میرزا را سر بردارند.

رکن الدوله فرمود او را نیز حاضر کن پس نصر الله میرزا با پدر پیوست و هر 4 تن به نقب دررفته از میان خندق سر به در کردند. در این وقت ظلّ السلطان از هول و هیبت مدهوش شد، رکن الدوله بفرمود تا

رسنی بر کمر او بسته از خندق به فراز بردند و بر اسبی سوار کرده يك تن از پس پشت او بنشست و او را بداشت. پس شتابزده راه برگرفتند و در عرض راه به میان درختستانی رفته، یاه شدند و لختی سرگردان در میان درختان از چپ و راست بشدند و شارع را ندانستند تا سپیده بزد و روز روشن شد، پس راه را بشناختند و به قدم عجل بتاختند. چون 2 ساعت از روز سپری شد به قراولخانه دولت روسیه رسیدند و از قلعه اردبیل تا بدانجا 10 میل مسافت بر زیادت نبود.

بالجمله قراولان گفتند شما را با کارداران دولت ایران نسیاریم و نیز اجازت ندهیم بیشتر سفر کنید، هم در اینجا بباشید تا صورت حال را به کپیتان که کارفرمای ماست معروض داریم به هرچه حکم کند چنان خواهیم کرد. لکن چون ملسوف صاحب در این وقت برحسب منشور ایمپراطور حکومت اژان و طالش داشت و این همان کس بود که نیابت گربایدوف ایلچی داشت و چون گربایدوف در طهران به شورش عام مقتول گشت، چنانکه مرقوم شد، ملسوف به سعی ظلّ السلطان و کارداران او از هلاکت نجات یافت، این هنگام در قراولخانه روسیه به پاداش آن نیکوئی نیکو خدمتی همی کرد.

بالجمله این قصّه را نگار کرده به کپیتان فرستادند.

اما از آن سوی چون روز برآمد علیمردان خان که سرهنگ نگاهبانان قلعه بود به عادت همه روز به بازپرس حال شاهزادگان آمد و از آن چند تن خبری نیافت، در حال حاجی علی اصغر را آگهی فرستاد و او شتابزده بیامد و صورت حال را باز دانست، از غضب پادشاه بر جان خویش بترسید. نخستین زن رکن الدوله را به مقام عتاب و عقاب بازداشت و لختی با چوب سر و مغز او را بکوفت و او نقب را بنمود و گفت از این راه به در شدند، مرا چه گناه باشد اگر توانید ایشان را دستگیر کنید و کیفر رسانید. آن گاه شاهزادگانی که به جای او بودند، به جمله را گرفته کنده و زنجیر بر نهاد و در يك زندانخانه بازداشت.

این هنگام مهدی قلی میرزا نیز برسد و سخت آشفته حال بود و همی به گرد

باره درمی آمد تا مبادا دیگران نیز راهی کرده باشند و وقتی دیگر بدر شوندد. چون عبور او بر کنار زندانخانه شاهزادگان افتاد محمد تقی میرزای حسام السلطنه فریاد برداشت که ای مهدی قلی میرزا نام و ننگ از بهر کدام روز است! ندانسته ای که عمّ به جای پدر باشد. ما همه عمّ توایم و هر یک نزدیک تو حشمت پدر داریم، اگر 3 تن برادران ما گناهی کردند، عصیانی بر ما نباشد. پای ما را چرا برکنده نهاده اید و زنجیر به گردن افکنده اید. این سخنان بر مهدی قلی میرزا کارگر افتاد و به زندانخانه در رفته کنده از پای اعمام خویش برداشت و فرمود تا قراولان پیوسته نگران ایشان باشند و از ایشان جدا نشوند.

اما حاجی علی اصغر و علیمردان خان با چند تن از مردم خود سوار شده چون برق و باد از دنبال شاهزادگان بتاخت و در قراولخانه روس ایشان را دیدار کرد و از غایت سادگی خواست مگر به زاری و ضراعت آن جماعت را به حبس خانه مراجعت دهد، روی بر خاک نهاد و اشگ ببارید و گفت این کار که شما کردید اگر کس خبر به پادشاه برساند مرا با تیغ بگذارند بر من رحم کنید و باز شوید. شاهزادگان گفتند تو مرد خصی باشی زن و فرزند نداری خویش و پیوندت نباشد، اگر ترسناکی به همراه باش تا تو را با خویشتن کوچ دهیم. گفت اگر من با شما سفر کنم این مزرع و مربعی که در ایران کرده ام و لختی مال فراهم آورده ام، به جمله مأخوذ عوانان دیوان شود و اگر شما بر این پیر خسته بیخشید و به زندانخانه مراجعت کنید، مرا هیچ زیان نرسد و در انجاح این مسئلت همی الحاح کرد.

شاهزادگان در خشم شدند و گفتند ای مرد گول احمق برخیز و راه خود گیر ما هر یک پادشاه و پادشاه زاده بوده ایم و بر سر تاج و تخت خصمی کرده ایم، بعد از 3 سال که از محبس گریخته ایم باز شویم و خود را عرضه تیغ تیز سازیم از بهر آنکه تو پیر مرد خصی از 10 ذرع مربع و 10 کری مزرع خود برخوردار باشی. این قلیل بضاعت را از خون این جماعت افزون می دانی! و او را بانگ زدند

که برخیز ای پیر احمق و از پیش برانندند. ناچار حاجی علی اصغر باز اردبیل شد و مهدی قلی میرزا صورت حال را در عربضه [ای] نگار داده، به درگاه شهریار فرستاد.

قضیه سفارت حسین خان آجودان باشی به ممالک اروپا

هم در این سال هنگام حرکت اردوی پادشاهی به طرف هرات، برحسب فرمان حسین خان مقدم که آجودان باشی سپاه آذربایجان بود، سواره و پیاده لشکر آذربایجانی را با توپخانه و قورخانه کوچ داده وارد طهران گشت و در آنجا 2 فوج سربازان خمسه را که از سفر هرات به سبب تأخیر اجری تقاعد ورزیده بودند مستمال ساخته با خود برداشت و در سمنان به لشکرگاه پیوست و 14 فوج سرباز و 5000 سوار در پیشگاه حضور عرض داد و مورد الطاف خسروانه گشت، نشان مرتبه سرتیپی و حمایل سرخ و يك قبضه خنجر مرصع بیافت و از آنجا تا منزل میامی ملتزم رکاب بود.

چون مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس که مأمور به توقف دار الخلافه بود، از سفر کردن شاهنشاه غازی به طرف هرات و افغانستان هراسناک گشت و بیم داشت که بعد از فتح هرات و افغانستان مملکت هندوستان آشفته شود و مردمان برشورند و کارداران دولت انگلیس را از خود دفع دهند، و هم تواند بود که دولت روس و ایران هم داستان شوند و در کار هندوستان خللی اندازند. بدین خیالات بنگاشتن و گفتن ترهات پرداخت و هرروز مکتوبی به دولت انگلیس گسیل کرد تا موارد مصافات را به کدورات و همیّت آلوده کند. و نیز مکشوف افتاد که ویلیام چهارم پادشاه مملکت انگلیس وداع زندگانی گفت و چون از خاندان سلطنت پسری مخلف نبود دختر برادر او که ویکتوریا نام داشت، متصدی امر سلطنت گشت.

در این وقت کارداران ایران واجب دانستند که سفیری را سفر انگلستان فرمایند که تهنیت جلوس او گوید و هم به اصلاح ذات بین پردازد و شبها مکنیل را مرتفع سازد؛ و همچنان با دولت فرانسه و نمسه [اتریش] ابواب حفاوت و مهربانی بازدارد

و ساز مصادقت و مؤالفت فراز آرد، از میانه حسین خان را اختیار فرمودند و برحسب امر، آجودان باشی تمامت عساکر و مشیر مشورتخانه و ایلچی کبیر لقب یافت و مأمور به سفارت دول ثلاثه آمد؛ و از منزل میامی رخصت یافته، روانه تبریز گشت. و روز پنجشنبه بیست و سیم جمادی الآخر از تبریز بیرون شد و طی مسافت کرده از طریق خوی و چالدران راه سپر گشت و در قریه قراکند که سرحد اراضی روم و ایران است از قبل بهلول پاشا حاکم بایزید مهماندار برسید؛ و محال بایزید را درنوشته به ارزن الروم آمد.

عثمان نوری پاشا سرعسکر و حاکم ارزن الروم قدم او را گرامی داشت و از مملکت او به حشمت تمام گذشته غره شعبان به شهر و اسکله طرابزان در آمد، عثمان پاشا حاکم طرابزان نیز مهمان پذیر گشت. روز پنجشنبه دوازدهم شعبان به کشتی بخار سوار شده 160 فرسنگ مسافت دریا را 10 شبانه روز درنوردید، یکشنبه پانزدهم شعبان وارد اسلامبول شد و شب پانزدهم رمضان به اتفاق مستشار و نوری افندی و میرزا - جعفر خان مشیر الدوله وزیر مختار ایران شرف حضور سلطان یافت؛ و ملاطفت فراوان دید و تمثال شاهنشاه غازی محمد شاه را از آجودان باشی طلب فرموده دیدار کرد. بعد از رخصت از حضرت سلطان روم با ایلچی دولت فرانسه و نمسه که در اسلامبول متوقف بودند ساز مراودت و مخالطت نهاد؛ اما لاردپانصان پی ایلچی انگریز حسین خان را پیام داد که اگر از بهر تماشا سفر لندن خواهی کرد راه گشاده است و اگر از در سفارت ایران بدانجا خواهی شد، چندانکه مسئولات مستر مکنیل در ایران قرین انجام نشود راه نیابی.

بالجمله حسین خان پنجشنبه سیم شوال از اسلامبول کوچ داده هفته دیگر به جزیره سیره سرحد خاک یونان آمد و از آنجا قطع مسافت کرده و از طریق جزیره کارفو به مملکت نمسه فرود شد. بعد از ورود به دار الملک وینه پرنس مترنیخ وزیر دول خارجه را دیدار کرد؛ و او بعضی از مکاتیب مستر مکنیل را که از ایران به لندن فرستاده بود در آنجا به طبع در آورده پراکنده ساخته بودند آشکار ساخت.

لختی از آشفته کاری ایران و شکایت سفر شاهنشاه غازی به هرات نگاشته بود.

حسین خان در پاسخ از نقض عهد کارداران انگریز باز نمود. چه در عهدنامه به شرحی که در جلد اول تاریخ قاجاریه رقم شد ثبت است که چون شاهنشاه ایران قصد افغانستان کند، دولت انگلیس را در میانه سخنی نیست و با این معاهده کشتی جنگی به بندر فارس فرستادند و اخبار جنگ نمودند و کامران میرزا را در مخالفت پادشاه ایران اغوا نمودند.

پرنس مترنیخ گفت نیکو آن است که این کلمات را رقم کنی تا من به لندن فرستم و مکشوف دارم که مکنیل دولت انگریز را به نقض عهد شناخته خواهد داشت. پس این سخنان را ترجمانی کرده انفاذ لندن داشت.

و از آن سوی ایلچی انگلیس که در نمسه بود، حسین خان را دیدار کرده آگهی داد که میان دولت انگریز و ایران کار بر مخاصمت و معادات است و سفارت تو در دولت ما پذیرفته نیست.

اما کارداران انگلیس چون از سفارت حسین خان آگهی یافتند پارلمستان وزیر دول خارجه کس به نزدیک او فرستاد که اگر شاهنشاه ایران دست از افغانستان باز دارد 2 کروزر مسکوک تسلیم کنیم و مواجب سپاه آذربایجان را همه ساله از خویشان برسانیم.

حسین خان صورت حال را عریضه کرده و به دست فرستاده خود فرج الله بیگ روانه درگاه شاهنشاه غازی داشت و خود روز چهارم ورود ادراک خدمت ایمپراطور نمسه کرده، مورد الطاف و اشفاق گشت و روزی چند بیود تا جواب مکتوب وزیر دول خارجه از لندن برسد.

نگاشته بودند که ما را با دولت ایران خصومتی نباشد. چون مکاتیب مکنیل موارد صفا را مکدر ساخته اگر کارداران ایران سخن از در معذرت کنند، عذر ایشان پذیرفته است.

بالجمله حسین خان بعد از 50 روز توقف در نمسه پاسخ نامه شاهنشاه ایران را از ایمپراطور نمسه گرفته، روز پانزدهم محرم [1255 ق] آهنگ مملکت فرانسه کرد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد.

اشاره

و هم در این سال [1254 ق] علیرضا پاشا وزیر بغداد موارد دولتین ایران و روم را که سالهای دراز زلالی صافی بود به خس و خاشاک نقض عهد و طوفان فتنه و فساد مکدر ساخت، از بهر آنکه در شهر محمّره عوانان حاکم و عشاران با مجتازان و بازرگانان طریق رفق و مدارا می سپردند و از این روی تجّار بیشتر حمل خود را به محمّره فرود می آوردند و از وجه عشاری بصره کاسته می شد. و این معنی در خاطر علیرضا پاشا ثقلی می افکند و انتهاز فرصت می برد تا این هنگام که شاهنشاه غازی در ظاهر هرات لشکرگاه داشت وقت را شایسته دانست و لشکری انبوه کرده، ناگاه بر سر محمّره تاختن آورد.

حاکم محمّره و جماعتی از عرب که در آن بلده سکون داشتند، چون این بشنیدند به قصد مدافعه بیرون شتافتند و در اول حمله پای اصطبار ایشان بلغزید، جماعتی قتیل و گروهی پراکنده گشتند. لشکر دولت عثمانی بی مانعی و دافعی به شهر دررفته و مردان را مقتول و زنان و صبیان را اسیر گرفتند و اموال تمامت شهر و بازرگانان را از خانه ها و بازارها مأخوذ داشتند و به سوی بغداد کوچ دادند.

چون این خبر در کنار هرات معروض درگاه شاهنشاه غازی افتاد، نخستین بفرمود تا کتابی به کارداران دولت روم کردند و میرزا جعفر خان مشیر الدوله را که این وقت سفیر کبیر و مقیم اسلامبول بود، منشور فرستاد که اگر کارداران دولت روم جبر کسر این خسارت کردند و علیرضا پاشا را بدین جسارت کیفر نمودند قواعد اتحاد را فتوری بادید نخواهد شد؛ و اگر نه ما این کینه را باز خواهیم جست و زیان محمّره را باز خواهیم داد.

چون این منشور به اسلامبول رفت میرزا جعفر خان وزرای دول خارجه را

انجمن ساخته، چند کُرت با وزیر دول خارجه و صدر اعظم دولت عثمانی سخن کرد. ایشان چون در جواب بیچاره ماندند، به اغلوطه انداختند و گفتند محمّره خود از اراضی مملکت روم است و از توابع شهر بغداد و بصره شمرده می شود. چون مدّتی از زمان سر به طغیان و عصیان برآوردند، کیفر عمل ایشان فرض افتاد و با شریعت سلطنت آن جماعت را کیفر کردیم. شما را چه افتاده که بر سر رعیت ما طریق حمّیت گرفته اید و از در منازعت بیرون شده اید، این سخن وقتی توانید کرد که محمّره در شمار اراضی ایران باشد.

چون سخن بدین جا رسید، وزرای مختار دولت روس و انگلیس و دیگر دول خارجه خاموش شدند و میرزا جعفر خان سجلی حاضر نداشت که گواه دعوی خویش سازد، ناچار دم فرو بست و سلطان محمود پادشاه آل عثمان وداع زندگانی گفت و سپاه او که با ابراهیم پاشای مصری در مصاف مقاتلت بود شکسته شده و کپیتان پاشا کشتیهای جنگی دولت عثمانی را چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد، به کارداران محمد علی پاشا سپرد.

این هنگام میرزا جعفر خان سخن در انداخت که اولیای دولت ایران مرا 4 ماهه به دار الخلافه طلب داشته اند و برنشست و شتابزده تا طهران بتاخت و صورت حال را باز نمود. حاجی میرزا آقاسی دل بر آن نهاد که در ازای محمّره، شهر بغداد را مفتوح سازد و به مکافات عمل عمّال روم را پردازد. به دست آویز سفر اصفهان به تجهیز لشکر پرداخت، چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد.

اما از آن سوی چون میرزا جعفر خان سفر ایران کرد، امنای دولت روم را مکشوف افتاد که این سفر از بهر آن کرد که ضعف دولت روم را باز نماید و لشکر ایران را از برای کیفر محمّره جنبش دهد و از این معنی سخت بترسیدند و صارم افندی را به سفارت ایران مأمور ساخته بیرون فرستادند؛ و سلطان مجید خان بدو خطّی داد که معادل 300000 تومان زیان محمّره را بر ذمّت نهاد و این امر را به مسالمت و مصالحت به پای برد.

چون صارم افندی وارد دار الخلافه گشت، حاجی

میرزا آقاسی او را وقتی نهاد و از برای زیان محمّره 5 کرور زر مسکوک همی طلب کرد. صارم افندی اجابت این معنی را فوق طاقت دانسته، رنجیده خاطر طریق مراجعت گرفت و کار محمّره به تأخیر افتاد تا وقتی که میرزا تقی خان وزیر نظام مأمور به سفر ارزن الروم گشت. چنانکه در جای خود مرقوم می شود.

سرکوبی قیات ترکمان

هم در این سال قیات نامی از قبیله جعفریای ترکمان جزیره چرکن را که معدن نفت و نمک است به تصرّف خویش درآورد و این جزیره را 6 فرسنگ مسافت دایره باشد و در بحر خزر برابر باکویه افتاده. مع القصه قیات از تجارت نفت و نمک آن جزیره در ساحل بحر برگ و سامانی به دست کرد و جماعتی از ترکمانان گرد او انجمن شدند و اگر توانستند از تجارت نفت و نمک بر زیادت مردم طبرستان را اسیر گرفتند؛ و در بلدان و امصار ترکمانان بفروختند و این جزیره از بهر ایشان معقلی منیع بود.

شاهزاده اردشیر میرزا که در دشت داروگیر چنگ شیر داشت و در بحر آهنگ نهنگ دفع ایشان را تصمیم عزم داد. 1000 تن تفنگچی اشرفی و کلبادی و عمرانلو و طالش گزیده ساخت و با قورخانه و آذوقه از اشرف بیرون تاخت و به کنار بحر آمده، کشتی در آب افکند و 6 فرسنگ رانده، نخست به جزیره عاشوراده که دور آن از نیم فرسنگ مسافت افزون نیست درآمد؛ و در آنجا روزی چند اعداد کار کرده راه جزیره چرکن برداشت. چون 2 روز دیگر براند، ریاح عاصفه بوزید و آب بحر را طغیان طوفان داد. يك شبانه روز کشتیها را خطری هولناك پیش آمد. بعد از سکون باد و آرامش بحر، راه برگرفت و به جزیره چرکن دررفت.

ترکمانان چون این لشکر بدیدند و توان مقاتلت و مبارزت نداشتند هرکه توانست به طرفی گریخت و جمعی کثیر عرضه شمشیر گشت و خانه هائی که از چوب کرده بودند و آلاتی که از بهر حرب و ضرب و دیگر صنایع داشتند، بعضی حریق

و برخی غریق آمد.

اردشیر میرزا چون از این کارها بپرداخت، مراجعت کرد و صورت حال را نگاهشته انفاذ حضرت پادشاه داشت. شاهنشاه غازی يك قبضه شمشیر مرصع به جواهر آبدار و يك قطعه نشان شیر و خورشید تمام الماس از مرتبه سرتیپی و حمایل سرخ به تشریف او فرستاد.

وقایع احوال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال 1255 ه. / 1829 م. و تشدید محاصره هرات

اشاره

در سال 1255 ه. مطابق سنه تنگوزئیل ترکی چون 3 ساعت و 41 دقیقه از روز پنجشنبه پنجم شهر محرم الحرام برآمد، آفتاب از حوت به حمل شد و شاهنشاه غازی محمد شاه در ظاهر هرات جشن عیدی بگذاشت و بزرگان دربار و قواد لشکر جزار را بذل درهم و دینار فرمود؛ و در کار محاصره و تسخیر بلده هرات هرکس را جداگانه پند و اندرز کرد و لشکریان کار بر سکنه هرات صعب کردند.

و از آن سوی مستر مکنیل وزیر مختار دولت انگلیس بعد از سفر کردن شاهنشاه غازی به هرات روزگاری در دار الخلافه طهران روز گذاشت و چندان که توانست به کارداران دولت انگریز از در شکایت و سعایت مکتوب کرد؛ و ایشان را از خلل در امر هندوستان بیم داد. و چون سفر شاهنشاه به دراز کشید به آهنگ هرات ساز راه کرد و روز سیزدهم شهر ذیحجه [1254 ق/ 1828 م] از طهران بیرون شد. وزیر مختار دولت روسیه سیمونیچ نیز روز بیست و چهارم ذیحجه از دنبال او راه برداشت.

بعد از عید نوروز نخستین مکنیل راه نزدیک کرد و برحسب فرمان بعضی از ملازمان حضرت او را پذیره شدند و به لشکرگاه درآوردند و مقدمش را محترم داشتند. از پس 10 روز دیگر وزیر مختار دولت روسیه نیز رسید، او را همچنان استقبال

کردند و در لشکرگاه فرود آوردند. اما مستر مکنیل که در خاطر جز حیلت و نیرنگ نداشت، بعد از تقبیل سده سلطنت معروض داشت که اگر اجازت رود من به درون هرات رفته، کامران میرزا را مطمئن خاطر ساخته به حضرت آورم و شهری مانند هرات را خراب و بی آب نگذارم. شاهنشاه غازی نظر به موافقت و موافقت دولت ایران و انگریز سخن او را از در صدق و صواب دانست و رخصت فرمود تا به آن بلده در رفته کامران را دیدار کند و بی تخریب ابنیه و تدمیر سکنه آتش فتنه را بنشانند.

پس مکنیل به درون شهر هرات رفت و با خود اندیشید که هنوز هرات مفتوح نشده است و کار مقاتلت و مبارزت به پای نرفته است با این همه فرمانگزاران افغانستان و کابل و قندهار فرمان پذیر شاهنشاه ایران شده اند و گردن به زیر حکومت کارداران ایران نهاده اند، اگر قلعه هرات از میانه برخیزد و حدود مملکت ایران به اراضی هندوستان برچفسد بی توانی مردم هندوستان پناهنده دولت ایران شوند و کارپردازان انگلیس را از میان خود دفع دهند.

اما گمان مکنیل بر خطا بود زیرا که با اتحاد دولت ایران و انگریز در سالهای دراز چون حسن جوار اتفاق می افتاد مردم هند در انقیاد با دولت انگریز بر زیادت می شدند.

بالجمله مکنیل را در این امر سوءظن افتاد و دل بر آن نهاد که پادشاه ایران را بی آنکه فتح هرات کند مراجعت دهد. لاجرم کامران را دل قوی ساخت و او را از قبل دولت انگریز به مدد مال و آلات حرب و ضرب و مردان جنگ ضمانت کرد و از این روی افغانان یکی بر ده شدند و در حفظ و حراست حصار مردانه بکوشیدند. چون ایشان را در کار استوار کرد به جانب لشکرگاه مراجعت کرد و معروض داشت که چندآنکه سخن از در بیم و امید راندم مفید نبود، کامران میرزا هرگز از این حصار بیرون نشود و گردن به اطاعت فرونگذارد.

و از این سخن آتش خشم شاهنشاه زبانه زدن گرفت و بفرمود تا کار محاصره را سخت کردند؛ و نیز حکم داد تا هرکه را در لشکرگاه از آلات نحاس به همراه

بود مأخوذ ساختند و بگداختند و اهل صنعت چند توپ قلعه کوب بریختند که هریک را كودك مراهق آسان به درونش توانست رفت و درخور این توپها گلوله ها به کار بستند و مهندسان کارآگاه در اطراف هرات نگران شده در 3 موضع لایق 3 باستیان برافراختند و توپها را به جرثقیل بر فراز آن پشته ها بردند و درون هرات را هدف گلوله ساختند. و لوله در مرد و زن افتاد و ابنیه دور و قصور با خاک پست شد.

در عشر اول شهر صفر از نزول بلاد شدت قحط و غلا و صدمت توپ کار بر قلعگیان مشکل افتاد، مردمی که از قری و حومه به شهر درآورده بودند، انجمن شدند و در نزد یار محمد خان، افغان برداشتند که ما را قوتی بذل کن که بدان معاش کنیم یا رخصت فرمای از این شهر به در شویم باشد که لشکر ایران ما را زحمت نرسانند و اگر اسیر گیرند هم نان دهند. یار محمد خان چون بیچاره بود، رخصت فرمود. 4 روز از بامداد تا شامگاه 12000 تن مرد و زن و دختر و پسر جوعان و عطشان بی پرده و بی پروا همه و یله کنان و افغان زنان با چهره های معصفر و تن های لاغر از شهر هرات بیرون شده به لشکرگاه در می آمدند.

پس شاهنشاه غازی بر ایشان بخشایش آورد و بفرمود چند روز از مطبخ خاصّ خویش همگان را نان و خورش دادند و سلب و پوشش عطا کردند. حاجی میرزا آقاسی و میرزا آقا خان وزیر لشکر و دیگر امرای درگاه سیم و زر فراوان بر ایشان بذل فرمودند و برحسب فرمان نشیمن آن جماعت را معین کرده روانه مملکت خراسان نمودند.

در این وقت حاجی خان امیر بهادر جنگ چنانکه مذکور شد از مبارزت سابق جراحی داشت و نیز گساریدن کاسات راح او را به پرسش حال سپاه نمی گذاشت، لاجرم 2 فوج شقاقی که در تحت فرمان او بودند با یکدیگر طریق شقاق و نفاق گرفتند و بر زیادت با جماعتی از افغانان مخالفت فراز کردند و آن جماعت ایشان را به اظهار تشیع فریب داده و بسیار روز و شب به پای بردند و باهم به لهو

و لعب پرداختند.

چون افغانان این کار بساختند يك شب باهم مواضعه نهادند يك نيمه در میان شقاقی بخوردن خمر جای ساختند و نیم دیگر به شیخون تاختند، آن گاه هر 2 گروه متفق شده 150 تن از سربازان شقاقی را سر برگرفتند و يك توپ ایشان را با خود حمل داده به درون شهر بردند و این لغزش دیگر بود که از بهادر جنگ بادید شد. و از پس این میرزا علینقی منشی فراهانی که نگارنده رسایل سرّ بود به گناه کشف اسرار و دیگر جنایتها مورد سخط شهریاری آمد و جلادانش به جرّ طناب خپه کردند.

مع القصة در این وقت کامران میرزا با یار محمد خان عتاب کرد که تا چند مملکت را خراب باید داشت و مردم را به هلاکت باید گذاشت. صواب آن است که شاهنشاه ایران را از در اطاعت بیرون شویم و در حضرت او جبین ضراعت بر خاک نهیم. یار محمد خان عرض کرد که نخست يك تن از مردم خود را بدان حضرت فرستیم و انابت جوئیم، پس از عفو گناه طریق درگاه سپریم. پس کامران میرزا عریضه ای نگار کرد در عنوان عریضه نگاشت.

ای باغبان چو باغ ز مرغان تهی کنی کاری به بلبلان کهن آشیان مدار

و خواستار شد که يك تن از ملازمان درگاه به درون شهر شده، او را مطمئن خاطر کند و طریق حضرت سپرد و به دست یکی از بزرگانان افغانان انفاذ داشت. برحسب فرمان حاجی عبدالمحمد محلاتی که در نزد حاجی میرزا آقاسی مکانتی داشت، مأمور شده به شهر دررفت و کامران میرزا تقبیل سده سلطنت را تصمیم عزم داد.

مکنیل صاحب وزیر مختار دولت انگلیس چون این بدانست در نهانی يك تن از مردمان خود را به شهر فرستاده، پیام کرد که هرگز از شهر بیرون مشو و

روزی چند استوار باش که من این کار به کام تو خواهم کرد. و از این سوی به حضرت شهریار غازی آمد و تحیت بگفت و عرض کرد که فتح افغانستان به دست شما سبب آسفتگی هندوستان است، نظر به اتحاد دولتین ایران و انگلیس صواب آن است که از تسخیر هرات دست باز دارید و طریق دار الخلافه سپارید. شاهنشاه غازی در خشم شد و او را بانگ زد که تو سفیری ناآزموده بوده [ای] و صلاح دین و دولت ندانسته [ای] و از پیش براند.

اما از آن سوی کامران میرزا به گفتار مکنیل و اغوای یار محمد خان از پیمان خویش پشیمان شد و حاجی عبدالمحمد بی نیل مرام مراجعت کرد و روز پنجم شهر صفر از قبل مودود خان و ابراهیم خان فیروزکوهی، نادر بیگ و صاحب نظر بیگ و اسد الله بیگ حاضر حضرت شده پیشکشی شایسته بگذاشتند و عریضه مودود خان و ابراهیم خان را که مشعر بر اطاعت و فرمانبرداری بود برسانیدند. برحسب فرمان قلعه نو بادغیس به تیول ایشان مقرر شد و فرستادگان کامروا مراجعت کردند.

و در این وقت شاهزاده سلطان محمد میرزای سیف الدوله سنگی سخت و سفید در گورستان هرات به دست کرده، گلوله توپ از آن برآورد و چون در خور این کار افتاد فرمان شد تا 100 تن حجار همه روزه از آن سنگها گلوله توپ و خمپاره پردازند.

و هم در عشر اول صفر حکم رفت که خلعت نوروزی حکام ایران را بدیشان برند.

پس چند تن از پیشخدمتان خاصه مأمور به حمل خلاع شدند. خلعت سیف الله میرزا حاکم سمنان و شریف خان قزوینی وزیر او را و همچنان خلعت یحیی میرزا حاکم گیلان و امان الله خان افشار وزیر او را میرزا رحیم پیشخدمت خاصه برگرفت و خلعت فریدون میرزا فرمانفرمای فارس را هادی بیگ حامل گشت و خلعت منوچهر خان معتمد الدوله را که این هنگام در کرمانشاهان بود و خلعت محمد ناصر خان حاکم بسطام را به میرزا حسنعلی پیشخدمت سپردند و خلعت قهرمان میرزا فرمانگزار آذربایجان را میرزا لطفعلی برگرفت و اسد بیگ فراش خلوت حامل خلعت فضلعلی خان حاکم اصفهان گشت.

این جمله روز دوم ماه صفر از هرات کوچ داده روانه مقصد شدند.

و روز هشتم صفر حبیب الله خان امیر توپخانه و جعفر قلی خان سرتیپ قراجه داغی و باقر خان کرد هراتی برحسب فرمان با جماعتی از سواره و پیاده به نواحی کرخ تاختن بردند. نخستین مواشی و دواب مردم قلعه کرخ را در مراتع و مراتع منسوب ساختند و 60 سوار از مردم هرات که در آن اراضی برای بیع اسب شده بودند دستگیر نمودند.

این هنگام امیر توپخانه را مسموع افتاد که چون مردم قندهار، کهندل خان را در فرمانبرداری شاهنشاه ایران یکدل دانستند، چند تن از علمای ایشان در رؤس منابر بنالیدند و بر مردم هرات زبان به دعای خیر گشادند. گروهی از عوام آن بلده چنان دانستند که سفر هرات کردن و با پادشاه ایران رزم دادن جهاد در راه دین باشد. پس 600 تن از آن جماعت به جانب هرات شتافتند و چون قلعه هرات را به محاصره دیدند و راه درون شدن نیافتند ناچار مراجعت کرده، در قلعه ای که قریب بدین ارض است متحصن شده اند.

امیر توپخانه کس بدیشان فرستاد که بی اکراه طریق درگاه پادشاه ایران گیرید و در پناه باشید و اگر نه ناچار عرضه هلاک و دمار خواهید شد. آن جماعت سربرتافتند و به خویشتن داری پرداختند. لاجرم امیر توپخانه با 300 سرباز و 100 سوار و 2 عراده توپ بتاخت و آن قلعه را حصار داد و فرمان کرد تا به گلوله توپ قلعه ایشان پست کردند و به قوت یورش بر آن جماعت تاختند و 599 تن از آن مردم را سر بریدند و یک تن را زنده با سرهای آن گروه به درگاه پادشاه آوردند.

شاهنشاه غازی بفرمود او را رها کردند تا باز قندهار شود و این خبر را به علمای عامه رساند. آن گاه حکم کرد تا از آن سرها منارها کردند که دیگر کسان بدان نگرند و اندازه خویش گیرند.

و هم در این وقت قنبر علی خان که به اتفاق الله داد خان فرستاده کهندل خان سفر قندهار کرده بودند، مراجعت نمود و چون به قلعه لاش رسید شاه پسند خان

از جماعت اسحق زه و شاه پسند خان برادر علی خان از جماعت افغان خجانسوزی از نواحی سیستان نزدیک قنبر علی خان آمدند و به اتفاق او به لشکرگاه پیوسته، تقبیل سده سلطنت کردند و مورد نواخت و نوازش آمدند.

و همچنان خداداد خان از قبل کهندل خان برسد و روز دوازدهم شهر صفر عریضه خویش را بداد و 2 سر فیل به پیشکش پیش گذرانید و خواستار شد که بر آرزوی کهندل خان فرمان رود تا لشکر قندهار را تجهیز کرده به حضرت آرد. شاهنشاه فرمود ما را با لشکر حاجتی نباشد نیکو آن است که کهندل خان سپاه خود را برداشته به طرف فراه و اسفزاز و غور کوچ دهد و آن محال را که جلال الدین میرزا پسر کامران حکومت داشت به تحت فرمان آرد.

چون خداداد خان راه قندهار برگرفت این خبر به کامران میرزا بردند که دیر نباشد که لشکر قندهار بر سر جلال الدین تاختن کند. لاجرم 300 سوار به مدد پسر بیرون فرستاد؛ و از این پیش چون از پسر مدد خواسته بود 500 سوار به فرمان جلال الدین میرزا رهسپار هرات بودند در عرض راه نیم شبی این 2 لشکر باهم دچار شدند و هر 2 گروه آن دیگر را لشکر قندهاری دانست، پس بی درنگ درهم افتادند و تیغ درهم نهادند و بسیار کس از طرفین در خون خویش غلطان گشت، چون سفیده بزد و تاریکی فرو نشست، دانستند که ناشناخته یکدیگر را بختند و پشیمانی سودی نداشت.

و در عشر آخر صفر محمد عمر خان پسر کهندل خان با 4000 سوار افغان به درگاه آمد و در حضرت شاهنشاه روی بر خاک نهاده طوق طاعت بر گردن گذاشت و از جمله ملازمان رکاب شد، چنانکه بعد از مراجعت پادشاه از هرات نیز با چاکران حضرت کوچ داده در دار الخلافه طهران توقف کرد و از کارگزاران دولت هر سال معادل 20000 تومان مواجب در وجه او مقرر گشت.

بالجمله محمد عمر خان مأمور به دفع جلال الدین میرزای پسر کامران میرزا شد و به جانب فراه و اسفزاز کوچ داد و آن اراضی را به تحت فرمان کرد. جلال الدین

بیچاره شد و به اتفاق اسمعیل خان کلانتر به درگاه شاهنشاه غازی پناهنده گشت، برحسب فرمان شاهزاده محمد رضا میرزا مهماندار شد و او را به محلی لایق فرود آورد و به مکانتی بزرگ نهاد.

در این وقت کار بر قلعگیان هرات روز تا روز سخت تر و صعب تر همی شد و چون لشکر ایران نیز طول مدت حصار دادن هرات خاطر رنجیده داشتند، در تخریب قلاع و رباع و حومه شهر و از قطع اشجار و درختستانها و باغها خودداری نمی کردند. 20 فرسنگ و 30 فرسنگ اطراف هرات بیابان ساده گشت و از عمارت و زراعت پرداخته آمد و همچنان در شهر هرات از صدمت گلوله توپ و خمپاره کمتر خانه [ای] به سلامت بود؛ بلکه در محلات به جای دور و قصور تلهای خاک بادید گشت. با این همه شهریار غازی دل بر آن داشت که بی زحمت یورش و کثرت کشش شهر هرات مفتوح شود.

و مردم هرات به اغوای مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس با این همه زحمت خودداری می کردند و با اینکه زیردستی سپاه و توپچیان لشکرگاه را مجرب داشتند بسیار وقت بود که زاغی یا کبوتری بر لب باره هرات می نشست و در زمان با گلوله توپ پست می شد و گاه بود که افغانان کلاه خود را بر سر چوبی کرده از پس دیوار باره نمودار می کردند و به محض دیدار شدن با گلوله توپ بر باد می رفت.

تعیین شاهنشاه غازی قواد سپاه را در سنگرها و تحریر لشکر را در محاصره هرات

اشاره

چون کار محاصره هرات به دراز کشید و کامران میرزا از گردن کشی سر فرود نداشت، شاهنشاه غازی یک باره دل بر آن نهاد که به حکم یورش آن قلعه را مسخر دارد. پس از سرپرده بیرون شده بر اسبی تیزتک برنشست و بر تل بنگی صعود فرمود. با اینکه از برج و باره شهر مانند تگرگ گلوله توپ و تفنگ بر فراز

آن تل می بارید بدان ننگریست.

عزاده های توپ را بدانجا که روا دانست، بفرمود نصب کردند و از آن گونه که بایست طریق یورش سرباز را بنمود و با سراپرده مراجعت فرمود.

آن گاه برحسب حکم حبیب الله خان امیر توپخانه 10 روز دهان توپها را گشاده داشت و برج و باره شهر را فراوان رخنه و ثلمه انداخت. از پس آن بفرمود تا شاهزاده محمد رضا میرزا به سنگر اسکندر خان دررفت و سلطان محمد میرزای سیف الدوله به سنگر ولی خان تنکابنی جای کرد و شاهزاده علیقلی میرزا به سنگر محمد خان سردار افواج عراق درآمد و برادر کهتر شهریار، حمزه میرزا به سنگر کلبعلی خان افشار برفت، تا این جمله نگران باشند و هر فوج لشکر بر زیادت جلادت کنند، به عرض رسانند تا از پادشاه پاداش برند و فرمان رفت که تا 2 ساعت از آن پیش که سفیده صبح دیدار شود لشکر به کار درآید.

رنجیدن مستر مکنیل به جهت محاصره هرات و مراجعت به انگلیس

مستر مکنیل چون این بدانست آشفته خاطر شده، شتابزده به درگاه پادشاه آمد، از در ضراعت معروض داشت که 3 روزه این لشکر را از جنگ بازدارید تا من به درون شهر رفته، کامران میرزا و یار محمد خان را بدین حضرت آرم. شاهنشاه حشمت دولت انگلیس را نگاه داشته مسئول او را به اجابت مقرون کرد و خطی به شاهزاده محمد رضا میرزا نگاشت که مستر مکنیل را و مهدی خان قراپاباغ را با 4 سوار رخصت کن تا از دروازه حشک به شهر هرات دررود.

چون مکنیل به درون شهر دررفت کار دیگرگونه کرد. نخستین کامران میرزا و یار محمد خان را برانگیخت که این چند روز که طریق مبارزت مسدود است هر رخنه و ثلمه که در دیوار قلعه بادید شد تعمیر کنید و از خویشتن معادل 10000 تومان زر مسکوک بدیشان داد و ایشان را به مرمت برج و باره برگماشت و گفت 2 ماه دیگر خویشتن داری کنید تا کشتیهای جنگی ما از کنار عمان دیدار شود، آن گاه رزم ایرانیان از شما بگردد و جنگ و جوش از جانب فارس برخیزد.

چون از این کار پرداخت از هرات بیرون شده طریق لشکرگاه گرفت و مهدی خان قراپاباغ این قصه را به عرض رسانید.

شاهنشاه غازی در خشم شده فرمان کرد تا مکنیل از لشکرگاه بیرون شود و او نیز بدین حدیث و حادثه دیگر اینکه حاجی خان یک تن از فرستادگان را مأخوذ داشته و مکاتیب ما را از وی اخذ نموده چنانکه در جای خود مسطور است طریق لندن برداشته و چون تا دار الخلافه سفر کرد از کارداران انگلیس منشوری بدو آوردند که خود به جانب انگلیس سفر کن؛ لکن لشکر شاهنشاه را بی یک تن از صاحبمنصبان انگلیس مگذار.

لاجرم استدرت [استودارت] نایب دوم خود را از آنجا روانه هرات داشت و خود به جانب لندن رهسپار گشت. از پس او شاهنشاه بفرمود تا 2 باستان از 2 جانب برج خواجه عبدالمصر به سوی دروازه قندهار و دروازه خشک برآوردند، چندانکه از دیوار شهر بر فراز بود و 4 توپ که اهل صنعت چنانکه مرقوم شد و در ظاهر هرات کرده بودند که هر یک 72 پوند گلوله را که پوندی 96 مثقال است، اندازه داشتی. 2 توپ را با آلات جرتقیل بر سر 2 باستان بردند و توپ دیگر بر فراز تل بنگی صعود دادند و از دهان این توپها آتش و آهن به شهر باریدند. کمتر خانه [ای] معمور ماند و بسیار کس مقتول گشت.

و هم در این وقت محبعلی خان سرتیپ ماکوئی با یک فوج سرباز خوی از راه برسید و حکم شد تا در سنگر نبی خان قراگوزلو جای کند.

و در این گیرودار شیر محمد خان سردار هزاره فرصت به دست کرد، مراتع اسبهای توپخانه را فحوص نمود و با 1000 سوار تاختن برده 600 سرباز از چراگاه براند.

سلیمان خان افشار که با 1000 تن سواره حارس و حافظ بود چون آگاه شد از دنبال بتاخت و از لشکرگاه نیز سوار کردستانی برفت، لکن بدیشان دست نیافتند و از 50 اسب بر زیادت باز نیاوردند.

درگیری مؤید الدوله با افغانان

و هم در این وقت معروض درگاه افتاد که شاهزاده طهماسب میرزای مؤید

الدوله با بعضی از منال دیوانی و دیگر اشیاء تا تربت شیخ جام قطع مسافت کرده و محمد علی خان ماکوئی و فوج دوم تبریز ملازم رکاب او است و از مردم شکیبان این خبر به افغانان برده اند و 600 سوار از آن جماعت به جانب او رهسپار شده تا اگر بتوانند بدو کمینی بگشایند و از او چیزی بریابند.

شاهنشاه غازی چون این بشنید حبیب الله خان امیر توپخانه و محمد تقی خان سرتیپ بیات و مهدی خان قراپاباغ و جهانگیر خان سرکرده نظام پسر قاسم خان قوللر آقاسی را با 500 سوار و 2 عراده توپ بیرون فرستاد، در حدود شکیبان با افغانان دچار شدند و نایره گیرودار افروخته گشت. با زحمتی اندک افغانان هزیمت شدند و لشکریان 250 تن از آن جماعت را سر بریدند و 150 کس اسیر گرفتند و در رکاب مؤید الدوله که آموخته رزم و خو کرده کارزار بود به حضرت شهریار کوچ دادند و اسیران را در موقف عذاب باز داشتند. شهریار غازی بفرمود تا جمله را عرضه دمار و هلاک سازند.

شیر محمد خان برادر یار محمد که بعد از فتح غوریان تاکنون ملازم رکاب بود، معروض داشت که 2 تن از این جماعت از بزرگان قبایل افغان اند، اگر پادشاه بر ایشان بخشایش آورد و ایشان را بر جان امان دهد هر یک معادل 5000 تومان زر مسکوک پیشکش پیش گذرانند. شاهنشاه در جواب او سخن نکرد و جلادان دانستند که دعای او به اجابت نبود و همچنان به کار قتل آن جماعت مشغول بودند، ناگاه از میان افغانان یک تن جدا شده چند گام چنانکه استغاثت کند پیش شد و آن گاه با خنجر کشیده به جانب شهریار در تکتاز آمد. نخستین یکی از دربانان با خنجرش جراحی کرد و چند کس که حاضر حضرت بودند هر یک با تیغش بزدند، شاهزاده علیقلی میرزا نیز بر او شمشیری راند آن گاه بند از بندش را با تیغ باز کرده به آتش سوختند. از پس این قصه فرمانگزاری جماعت شاهسون را نیز با امیر توپخانه مفوض داشت و محمد علی خان ماکوئی را فرمان رفت تا در سنگر نبی خان فراگوزلو

حمله سرخوش خان افشار

آن گاه شاهنشاه يك روز قواد سپاه را حاضر داشته که مرا در خاطر چنان می رود که باید به قوت یورش این قلعه را پست کرد و افغانان را کیفر کفران بچشانید؛ اما نخست این کار را با تجریت باید سر به سر کرد، آن گاه تصمیم داد، چه نخستین از خندق عمیق بیاید گذشت و از کنار خندق تا پای باره شهر 50 ذرع عروج باید نمود. و هم در عرض این راه 3 فصیل است (1) که این زمان شیر حاجی گویند و 3 کنده دیگر اندر است و از پس هر فصیلی جماعتی از افغانان با شمشیر و شمشال و تفنگ جای کرده اند. چون این جمله را قهر کنند و بگذرند، آن گاه به پای قلعه دررسند و باید به برج و باره که 10 ذرع افراخته است صعود نمایند. مردی عاقل امری چندین خطیر بیرون تجریت تقدیم نفرماید، اکنون بگوئید شما کدام يك جان عزیز را خار می دارید و به امتحان بدین قلعه یورش می برید تا بدانیم که سرباز از این کنده ها و فصیلهها تواند گذشت یا در عرض راه نفس گسسته شود و عرضه هلاک گردد؟

از میانه سرخوش خان افشار که شیر از پستان شجاعت مکیده بود جبین ضراعت بر خاک نهاد و این خدمت بر ذمت گرفت. شاهنشاه غازی او را تحسین فرستاد و فرمان کرد که اسکندر خان سرهنگ فوج خمسه و مصطفی قلی خان سرتیپ فوج سمنانی و دامغانی نیز بر طریق او روند و پشتوان او باشند.

بالجمله روز دیگر سرخوش خان از بامداد کار جنگ راست کرد و دهان توپها گشاده داشت، آن گاه میان استوار کرده به اتفاق اسکندر خان مانند شیران جنگی رزم زنان از خندق بدان سوی شد و از 3 شیر حاجی عبور کرده، 40 شمشال و 50 تفنگ از کف افغانان بر بود و 30 تن از جماعت افغانان را سر برگرفت و در میان شیر حاجی سوم بنشست و صورت حال عریضه کرد و مسئلت نمود که

ص: 313

1- (1) - فصیل دیواری است کوتاه تر از دیوار حصار و باره شهر که بعد از گذشتن از آن بدیوار حصار میرسند.

اگر شاهنشاه فرمان کند، هم از این جا به باره شهر صعود کنم و اگر جان بر سر این کار کنم در راه دین و دولت سهل باشد و اگر نه همین برج خاکستری را فروگیرم. شهریار او را فراوان تحسین کرد و فرمود ما خواستیم تا این کار را ممتحن بداریم، هنوز هنگام نرسیده، هم اکنون به سنگر خویش مراجعت کن تا با تمامت سپاه به یک دست حمله افکنی.

سرخوش خان مراجعت کرد و مورد اشفاق شاهانه گشت و اسکندر خان هنگام باز شدن، در میان خندق جراحت گلوله یافت و از آن تنگنا به قدم جلادت بیرون شتافت و بعد از 2 روز وداع زندگانی گفت و برحسب حکم توگدل خان فرزند او به جای او منصوب شد. چون مصطفی قلی خان بر جان خویش بترسید و از پس سنگر سر برنکرد فرمان رفت که جلادان سرش بگیرند، به شفاعت حاجی میرزا آقاسی به جان امان یافت و پیمان نهاد که هنگام یورش دیگر از دیگر سران سپاه پیشی جوید.

یورش بردن لشکر به قلعه هرات به فرمان شاهنشاه غازی

در این وقت شهریار غازی فرمان کرد که لشکریان اعداد کار یورش کنند و نخستین بساختن سلّم پرداختند و لشکر از افراز شیر حاجی سیم تا پای باره آگهی نداشت و بعضی از افغانان القا کردند که نردبان 6 پله پسند باشد و سخن از در کذب و حیلت کردند چه نردبان 12 پله می بایست. بالجمله نردبانهای 6 پله راست کردند و ساخته کار شد. پس شهریار قواد سپاه را پیش طلبید و ایشان را تحریض بر جنگ داد. جملگی هم آهنگ آواز برداشتند که ما را ناف بر جنگ بریده اند و از پستان پیکان شیر داده اند و از بهر یورش هم داستان شدند.

پروسکی صاحب پسر پادشاه مملکت له [لهستان]

که سالها چاکر حضرت بود، به خواستاری خویش در سنگر صمصام خان جای کرد؛ و سران و سرکردگان هرکس به سنگر خویش شدند و همچنان شاهزادگان از برای تحریض لشکر و بازآوردن خبر هر يك مأمور به اقامت سنگری شدند.

شاهزاده محمد رضا میرزا دیگر باره به سنگر اسکندر خان در رفت و شاهزاده علیقلی میرزا مقیم سنگر محمد خان سردار شد و شاهزاده سیف الدوله در پهلوی ولی خان تنکابنی قرار گرفت؛ اما باستانی که در برابر برج خواجه عبدالمصر بود که سوی شرقی دروازه قندهار و از طرف شمال به دروازه خشک منتهی شود 14 عراده توپ استوار داشت و باستانی دیگر را 10 خمپاره بود و 3 دیگر نیز 10 توپ داشت و این هر 3 باستان را قریب به خندق برده بودند و جوشش یورش نیز از اینجا می رفت.

فرخ خان غفاری پیشخدمت خاصه بود و به صدق لهجه معروف بود مأمور آمد که در این رزمگاه نگران باشد و لشکر را به یورش تحریض کند و جبن و جلادت هرکس را معروض دارد.

پس از این جایگاه اسکندر خان قاجار دولو سرتیپ فوج مراغه و پسرش جعفر قلی خان سرهنگ اعداد جنگ کرده و جعفر قلی خان قراچورلو سرتیپ 2 فوج قراجه داغی به اتفاق شیر خان قراچورلو و احمد بیگ قراجه داغی که هر 2 تن منصب سرهنگی داشتند ساخته کارزار شدند و همچنین نبی خان قراگوزلو سرهنگ فوج ششم قراگوزلو و عبد الله خان یاور به کار درآمدند و محبعلی خان سرتیپ فوج خوی و رشید خان قراگوزلو سرهنگ فوج مخبران و فوج گروس و فوج سیم مراغه این جمله از بهر یورش هم دست و هم داستان شدند.

مع القصة در تمام سنگرها لشکرها اعداد کار یورش کردند و بامداد روز شنبه هشتم شهر جمادی الاولی طبل جنگ بکوفتند و شیپورها بنواختند و نخستین دهان توپها بگشادند و 40000 گلوله توپ در مدت 5 ساعت بر دیوار باره بیاریدند و نیمی از دیوار به زیر آوردند و هنوز بی دستیاری نردبان کس نتوانست

به باره برآید. بالجمله پس از يك ساعت از زوال آفتاب، توپچیان فیشنگ های جنگ را که از بهر اجازت یورش علامتی بود آتش زده صعود دادند. پس به يك بار لشکر جنبش کرده و به جانب قلعه در تك تاز آمد.

هوا از گرد ابری متراکم گشت و زمین از مرد بحری متلاطم آمد. بانك طبل و نوای شیپور پرده گوشها همی درید، دود تفنگ و دخان توپ سلب سوگواری همی برید. افغانان نیز از فراز برج و باره و میان فصیل و کنده چون شیران خشم آلود که کمین بگشایند دیدار شدند و به کار درآمدند.

از دو رویه جنگ پیوسته شد. صمصام خان ارس و 2 فوج ینکی مسلمان چون دانسته بودند بعد از مراجعت از سفر هرات به خواستاری ایمپراطور به اراضی روسیه مأمور خواهند شد در کار مقاتلت مماثلت داشتند و مصطفی قلی خان سمنانی با آن پیمان که بعد از تقاعد از یورش نخستین نهاده بود، جین جبلی ناقض عهد گشت و از پس سنگر سر بدر نتوانست کرد. ولی خان تنکابنی که ضجیع شمشیر بود و جگر شیر داشت این هر دو قائد لشکر را پشتوان خویش می پنداشت، لاجرم از سنگر صمصام خان یورش افکند و از آنجا تا لب خندق که از 3000 گام بر زیادت بود طی مسافت کرد و چندانکه به زخم گلوله و شمشال و تفنگ مردمش به خاک همی افتادند باک نداشت.

بعد از قطع طریق در کنار خندق با افغانان دست و گریبان شد و از آن جماعت همی بکشت تا پشت دادند، از خندق و خاک ریز و فصیل ها بگذشت و علم خویش را بر فراز شیر حاجی سیّم نصب کرد و چون مصطفی قلی خان و صمصام خان را در قفای خود ندید دانست که با این قلیل مردم که در نیم روز با؟؟ حورا مسافت بعیدی را با این گرد و دود پیموده اند بدین بروج مرتفعه عروج نتوان کرد، لابد 100 تن سرباز به گرد رایت خویش بازداشت و باز شد که از لشکرگاه جماعتی به اعانت برد.

هنگام مراجعت چون از خندق بدان سوی شد گلوله [ای] از دهان توپ باز شد و بر پس گردنش آمد چنانکه سرش برفت و کس ندانست این توپ از طرف

افغانان گشاده شد یا از سنگر ولی خان بود.

بالجمله هم در این وقت پروسکی صاحب به زخم گلوله از پای برفت. سرخوش خان سرهنگ که در جلادت جگر پلنگ داشت چون جسد ولی خان را در حوزه میدان بدید سربازان خویش را فرمان کرد که به یک سوی آرید و ایشان از بیم گلوله و شمشال و تفنگ تقدیم این محال نمی فرمودند. سرخوش خان در خشم شد و برخاست تا به ضرب تازیانه تأدیبی کند، از قضا گلوله [ای] بر پهلوی راستش آمد چنانکه از کار شد. سربازان جسد او را که حشاشه جانی داشت به کنار آوردند.

لاجرم فوج تنکابنی و مردم قزوین و جماعت افشار را بی سرتیپ و سالار قوت مقاتلت نماند و از آهنگ برج خاکستر بازنشستند؛ و از طرف فیلخانه کلبعلی خان افشار هم به کردار ولی خان حمله افکند و با اینکه بسیار از شناختگان سپاهش به زخم گلوله به خاک راه افتاد از کشش و کوشش خویشان داری نکرد و تا شیر حاجی سیم براند و این فصیل ها و خاک ریزها چندان افراخته بود که چون یک تن سرباز زخمی برمی داشت یا به خاک می افتاد سکون او در هیچ مقام ممکن نبود، غلطان غلطان تا فرود خندق درمی رفت و افزون از آنان که بر سر برج و باره بودند 8000 تن افغان در میان این کنده ها و شیر حاجی ها رزم می داد. سربازان چنان دلیر و جنگجوی بودند که بعد از طی مسافتی دراز و گرد و دخان رزمگاه عجلان و عطشان در گرمگاه روز از این خاکریزهای افراخته صعود می کردند، آنگاه خسته و نفس گسسته با افغانان پیوسته می شدند و با چنین حالت مقاتلت می کردند، بدین زحمت 8000 افغان را هزیمت کردند.

و از آن سوی افغانان چنان دلیر و بر طبع شیر بودند که یک روز فرخ خان غفاری کاشانی من بنده را حدیث کرد که خویشان نگران بودم که 2 تن از مردم افغان که افزون از یک پیرهن سلب دربر نداشتند با شمشیر کشیده از یک سوی باره پدیدار شده آهنگ چند تن سرباز که بر فراز شیر حاجی بود نمودند. سربازان

دهان تفنگها بگشادند، يك تن از ایشان زخمی برداشته روی برکاشت و آن دیگر راه نزدیک کرد و تیغ خود را بر يك تن از سربازان فرود آورد و سر برتافت که مراجعت کند سربازان با گلوله اش بختستند و او جراحت یافته در میان شیر حاجی بنشست.

مع القصة کلبعلی خان حسام الملك چون به شیر حاجی سوم برسید و دانست که سربازان از یورش بردن به برج خاکستری روی برتافته اند، طاقت درنگ نیاورده طریق مراجعت گرفت. و دیگر امیر بهادر جنگ، حاجی خان قراباغی را نزدیک سربازان مکانتی نمانده بود فرمان یورش داد و لختی راه بپیمود و از آن پیش که به کنار خندق آید پشت با جنگ داد.

و دیگر اسکندر خان قاجار با 2 فوج قراجه داغی چون پلنگ غضبان یورش داد و از خندق و خاک ریز و هر 3 شیر حاجی بگذشت. لشکر او چنان عطشان شدند که بیم هلاک می رفت. شیر خان سرهنگ را گفتند اگر يك مشک آب به دست کنی تا ما هر يك جرعه ای بنوشیم، چنان بر فراز این برج رویم که هیچ مرغی بر آشیان خویش عروج نکرده باشد. شیر خان بی درنگ آهنگ لشکرگاه کرد و چون از شیر حاجی جدا شد به زخم گلوله افغانان در خون خویش بغلطید و يك تن از افغانان تاخته سر او را برگرفت و برفت سربازان چون لختی درنگ کردند و از سرهنگ نشانی ندانستند از زحمت عطش پای اصطبار ایشان بلغزید و راه فرار برگرفتند و هنگام باز شدن جعفر قلی خان سرتیپ را نیز زخمی برسید و همچنان با آن جراحت از مهلکه بیرون شتافت.

و بعد از شکستن ایشان لشکر اسکندر خان را که از دیگر سوی حمله می بردند قوت مبارزت نمانده هزیمت شدند. اما نبی خان قراگوزلو و محبعلی خان و محمد علی خان ماکوئی که هر 3 تن سرتیپ لشکر بودند، از جانب برج خواجه عبد المصر طبل جنگ بکوفتند و برفتند. در میان خندق دلیران افغان سر راه بر ایشان گرفته دست و گریبان شدند،

اگرچه افغانان را هزیمت کردند اما محبعلی خان زخم شمشیری برداشت و نیروی رفتن برای او نبود، فوج او نیز به متابعت او مراجعت کردند.

اما نبی خان قراگوزلو که در نخجیر دشمن باز سفید و شیر سیاه بود بدان ننگریست، خندق و خاکریز 3 شیر حاجی را درنوشت. چون از شیر حاجی سیّم آهنگ برج و باره کرد، معلوم داشت که نردبان 6 پله رسنده نباشد و این حیلتی بود که هنگام ساختن سلّم به کار بردند، بی توانی حکم کرد تا هردو نردبان را سر برهم نهاده استوار بیستند و با 200 تن سرباز از شیر حاجی سیّم بیرون شده، برج خواجه عبدالمصر را فروگرفتند و تبیره (1) فتح بکوفتند و این مژده به حضرت شاهنشاه غازی برسانیدند و تا نزدیک به فرو شدن شمس در این برج رایت فتح افراشته و خود نشیمن داشتند.

چون دیگر سپاهیان از کارزار برتافته بودند، افغانان هم گروه بدان سوی شتافتند و رزمی صعب برفت. در میان گیرودار نبی خان به ضرب گلوله تفنگ درافتاد و سربازان جسد او را که هنوز نفسی برمی آورد برگرفتند و بر طریق هزیمت برفتند؛ و دیگر محمد خان سردار با سپاه عراق به دروازه قندهار تاختن برد او نیز تا شیر حاجی سیّم برفت، جماعتی از لشکر او با 2 تن از شناختگان عراق مقتول گشت و او را مجال درنگ محال افتاد.

بالجمله از فوج قراجه داغی بعد از قتل شیر خان قراچورلوی سرهنگ، جعفر قلی خان قراچورلوی سرتیپ را گلوله [ای] بر شکم آمد و از آن سوی بدر شد، اما بهبودی یافته به سلامت زیست. و عبد الله خان قراگوزلو که در فوج نبی خان یاور بود در میان شیر حاجی 2 کس را از افغانان مقتول ساخت و خود نیز زخم شمشیر برداشت، از آنجا به مقام سرهنگی ارتقا نمود. هم اکنون رتبت سرتیپی یافته و صارم الدوله لقب گرفته؛ و همچنان يك تن از سربازان که شیر علی نام داشت از همان فوج قراگوزلو

ص: 319

1- (1). تبیره بر وزن کبیره دهل و کوس و طبل و نقاره باشد.

به زحمت فراوان 3 مرتبه بر فراز برج عروج کرد و نصب رایت نمود و افغانان او را به صدمت سنگ و دیگر آلات جنگ به زیر انداختند و در پاداش این خدمت محلی ارجمند یافت.

و از فوج مراغه 2 تن مرد نامور که در منصب یاور بودند مقتول شدند؛ و از فوج مخبران رشید خان قراگوزلو که سرهنگ بود با گلوله تفنگ پایش را جراحی رسید و بهبودی یافت؛ و صمصام خان ارس را نیز به پای زخمی رسید هم جان به سلامت برد؛ و همچنان اسمعیل خان ارس که داماد او بود گلوله [ای] بر سینه اش آمد و از پشت بجست، او نیز از مردن برست.

و دیگر خانلر خان سرهنگ فوج افشار قزوین و اسکندر خان سرهنگ فوج خمسه و ولی خان سرهنگ فوج سربندی مقتول گشتند و عبد الحسین بیگ یاور فوج گروس گلوله [ای] بر شکمش آمد که از پشت به در شده و گلوله دیگر سرش را جراحی کرد و با این همه بهبودی گرفت و جان به سلامت برد؛ و علیمردان خان سرهنگ فوج گروس هم دو جراحی برداشت و زنده بماند. مهدیقلی خان سرهنگ شقاقی فوج شانزدهم بیرق بر فراز باره هرات بزد و با یک پسر مقتول گشت. باقر خان چلبیانلو سرکرده سوار هم عرضه دمار گشت و در چنین گرمگاه جنگ در میان دو باستان لختی از قورخانه آتش گرفت و این نیز زیانی بزرگ در کار افکند.

فرخ خان این هنگام طریق درگاه پادشاه برداشت، باشد که لشکریان را مددی برساند، برحسب فرمان فوج فیروزکوهی روانه حربگاه شدند و این هنگام جنگ به نهایت رسیده بود. لشکرها به سنگرها مراجعت کردند. نبی خان قراگوزلو و سرخوش خان افشار را که با جراحی از میدان جنگ به کنار آوردند، وقت فرو شدن آفتاب جان بدادند.

میرزا آقا خان وزیر لشکر که از بدایت جنگ تا به نهایت در نظم سپاه و تحریض لشکر از یمین و شمال شتابنده بود و نام خرد و بزرگ را جریده داشت،

نیکو فحص فرمود. 700 تن در این یورش مقتول شدند و 100 تن زخم‌دار بودند و از طرف افغانان 1450 تن به خاک هلاک درافتاد.

مع القصة شاهنشاه غازی بفرمود تا جسد مقتولین را برگرفته به مشهد مقدس حمل دادند و در آن زمین که ابواب بهشت برین است با خاک سپردند و لشکریان را حاضر حضرت کرده، الطاف و اشفاق شاهانه ظاهر ساخت و هرکس را به اندازه زحمت نعمت داد. سران سپاه پیشانی بر خاک نهادند و هم آواز معروض داشتند که هرگز از این شرمندگی شکر زندگی نخواهیم کرد، جز اینکه دیگر باره اجازت یورش رود و این قلعه به دست ما پست شود. شاهنشاه از کلمات ایشان نیک شاد شد و دانست از این همه جوشش و کوشش فتوری و قصوری در جلادت ایشان بادید نشده، پس به آواز بلند فرمود که من در این کرت خویشتن با شما یورش خواهم داد، چه شما برادر دینی من هستید و من خود را یک تن از شما دانم. دیگر باره لشکریان روی بر خاک نهادند و زبان به شکر و ثنا برگشادند.

آن گاه بر حسب وصیت نبی خان قراگوزلو یک فوج لشکر او به محمود خان قراگوزلو و فوج دیگر به مهدیقلی خان قراگوزلو سپرده آمد و منصب ولی خان تنکابنی به پسرش حبیب الله خان مفوض گشت و علی خان برادر شیر خان قراجه داغی جای برادر گرفت و حاجی عبد الرحیم خان پسر قهرمان خان افشار سرتیپ افواج قزوین گشت؛ و فضلعلی خان پسر سرخوش خان و حسن خان پسر حاجی محراب خان در فوج قدیم و جدید قزوین سرهنگ شدند و محبعلی خان ماکوئی امیر خمیس لقب یافت و افواج شقاقی سپرده او آمد.

اما حاجی خان امیر بهادر جنگ که بسیار وقت در کار لشکرکشی لغزش همی کرد، خاصه در آن شبیخون افغانان چنانکه مرقوم شد بسیار مردم را به هلاکت گذاشت و یک توپ را به نهب افغانان از دست بداد و همی خواست تا معادل 10000 تومان زر مسکوک به امیر توپخانه به رشوت فرستد تا اولیای دولت را از

نهب آن توپ آگهی ندهد و این کار ساخته نشد و این هنگام تفرس کرد که به کیفر عمل اسیر اجل خواهد شد، لاجرم فرار کرده به بقعه علی بن موسی الرضا علیه الصلوة و السلام پناهنده گشت.

چون کارگزاران حضرت خواستند مرسوم و مواجب او را که از منال دیوان به سیورغال داشت مقطوع دارند شاهنشاه عادل باذل فرمود که قتل حاجی خان در شریعت سلطنت واجب است؛ اما زن و فرزندان او عسیانی نکرده اند که قطع مرسوم و مواجب کنیم. و مصطفی قلی خان سمنانی چون به شفاعت حاجی میرزا آقاسی از نهیب قتل برست به کیفر آن جبن که در کار جنگ کرد برحسب فرمان موی زرنخش را با ماست آلوده ساخته واژونه بر حماریش برنشانند و در بازار لشکرگاه عبور دادند و فوج سمنانی و دامغانی به سید حسن خان فیروزکوهی و رضا قلی خان سرتیپ قاجار پسر پیر قلی خان سپرده آمد.

در این وقت معروض افتاد که مردم کرخ که از نخست روز مطیع فرمان بودند با اهالی هرات طریق مودت و مصافحات سپرده اند و هیزم و نمک بدیشان برده اند. لاجرم حکم رفت تا محمد خان سردار ایروانی با 5000 تن سوار و 5 عراده توپ بر سر ایشان تاختن برد. آن جماعت از در ضراعت بیرون شده، با تیغ و کفن او را پذیره کردند و انابت و استغاثت جستند و هم مبلغی زر و اشیاء دیگر پیش داشتند. محمد خان چون ایشان را از در اطاعت یافت و به لشکرگاه مراجعت کرد، بعد از 3 روز مریض شده وداع زندگانی گفت و برحسب امر سلطانی منصب او به فرزندش محمد حسن خان مخلف گشت.

رسیدن کشتیهای جنگی انگلیس به جزیره خارک و مراجعت شاهنشاه غازی از هرات

در این وقت از شیراز و کرمان به سرعت برق و باد چند تن رسول برسیدند و از فریدون میرزای حاکم فارس و فیروز میرزا حاکم کرمان عریضه برسانیدند، بدین شرح که کشتیهای جنگی دولت انگلیس از دریای عمان تا کنار جزیره خارک آمده 30 خانوار مردمی را که در خارک نشیمن داشتند به بذل و احسان فریفته در آن جزیره جای کرد [ه اند] و از برای اندوختن علف و آذوقه غلات و حبوبات را یکی بر چهار بها می دهند و مردم ایشان در دور و نزدیک در سواحل بحر به فراهم کردن آذوقه مشغولند.

شاهنشاه غازی از نقض عهد کارداران دولت انگلیس و کردار ناهنجار ایشان به گفتار مکنیل سخت غضبناک شد و فرمود مردم انگریز چنان می دانند که مرا از مبارزت و مناجزت باکی و بیمی است، من چنان دانسته بودم که عهدنامه انگلیس در کنار دریای عمان دیوار آهنین است و دولت ایران طی سالهای فراوان برای انگلیس در حفظ هندوستان دیوار آهنین بود، اکنون که نقض عهد کردند من نخست دست از هرات باز می دارم و حدود مملکت را استوار داشته لشکری برمی گمارم که همیشه جنگ انگلیس را پسندیده باشند، آن گاه کار هرات را پرداخته خواهم کرد و از حمایت انگلیس بر کناری خواهم نشست تا مقدار حقوق دولت ایران از زمان ناپلیون تاکنون بر خویشتن بازدانند و چنین سهل و آسان نقض عهد روا ندارند.

از آن سوی استدرت چون این جلادت از لشکر ایران بدید، دانست که در این کورت اگر یورش برند هرات را یک باره با خاک پست کنند. این هنگام آنچه در خاطر می نهفت آشکار کرد و با کارداران دولت در میان نهاد که اگرچه سخن شما از در صدق است و ما در عهدنامه نهاد ایم که چون پادشاه ایران آهنگ

افغانستان کند، سخن نکنیم؛ لاکن بر شما حق دوستی داریم. با اینکه هنوز خبر فتح هرات در هندوستان سمر نگشته مردم هند طریق بی فرمانی گرفته اند و در پذیرفتن امر و نهی ما کار به مسامحت و ممانعت کنند. بی گمان اگر خبر فتح هرات بدیشان رسد سر به نافرمانی برآرند و کارداران انگلیس را دفع دهند. اکنون دولت انگلیس ناچار است که اگر شما مراجعت نکنید به منازعت برخیزد و مملکتی مانند هندوستان را از دست نگذارد و اینک کشتیهای جنگی ما تا جزیره خارک طی مسافت کرده است و من خبر جنگ می دهم، اگر از اینجا دست باز نمی دارید از جانب فارس ساخته جنگ باشید.

کارداران دولت نیز در حضرت پادشاه معروض داشتند که اینک از هرات جز نامی باقی نیست. از بیرون این بلده تا 30 فرسنگ آبادی نمانده و از درون، خانه ها تل خاک شده. اهل صنعت و حرفت آن به بلاد بعیده جلای وطن کرده، قلیل مردمی بی توش و تاب از پس این دیوار خراب به جای مانده که از بیم جان، به جان می کوشند. بی گمان لشکریان فردا به گاه این قلعه را فتح خواهند کرد، لکن سودی در این امر نباشد. نخست آنکه گروهی سربازان مقتول شوند و بعد از فتح مملکتی خراب بدست شود که سالها باید از خزانه خاص سیم و زر به تعمیر آن حمل داد و دیگر آنکه این لشکر یک سال افزون است که در ظاهر این قلعه نشسته اند و همه روزه رزم داده اند، هم اکنون باید از اینجا برخیزند و با دولت انگلیس که 50 سال است کار به مراقبت و موافقت رفته مقاتلت کنند. اگرچه کارداران انگلیس نقض عهد کردند؛ اما دوست 50 ساله اگر خطائی کند می توان متحمل ثقل آن گشت.

و از آن سوی از شهر هرات علما و اعیان بیرون شدند و جبین مسکنت بر خاک نهادند و گفتند کامران میرزا از فرمانبرداری این حضرت هرگز خویشتن داری نکند و به هرچه فرمان رسد اطاعت فرماید؛ لکن با این همه مقاتلت که در اینجا افتاده چگونه دل آن دارد که حاضر درگاه شود. او را از طلب نمودن به حضرت

يك چند از زمان معاف داريد و از قتل اين قليل مردم كه در هرات به جاي مانده بگذريد. و در عرض اين ايام چنان افتاد كه در شب شانزدهم جمادى الآخره جماعتى از افغانان فوج قراگوزلو را به برج خواجه عبدالمصر در آوردند و مطيع فرمان شدند.

چون اين قصه را معروض درگاه داشتند شاهنشاه غازى حكم داد تا سربازان از برج به زير آيند و فرمود تا نخستين دفعه فتنه انگليس را از حدود فارس نكنم تسخير هرات نخواهم جست. اين بگفت و فرمان داد تا لشكر كوچ دهند، و روز يكشنبه هفدهم جمادى الآخره از ظاهر هرات راه برگرفته در منزل سحرخيزان فرود شد و از آنجا شير محمد خان برادر يار محمد خان را رها فرمود تا باز هرات شد و جلال الدين ميرزاى پسر كامران ميرزا معروض داشت كه من از خدمت پدر روى بر كاشتم و راه بدين حضرت گذاشتم، اكنون بسيار صعب باشد كه با اهل و عشيرت كوچ دهم! اگر اجازت رود روزى چند بمانم و بسيج سفر کرده با زن و فرزند از قفاى لشكر طى مسافت كنم. مسئولش به اجابت مقرون گشت.

محمد عمر خان پسر كهندل خان و شمس الدين خان سردار و جماعتى از بزرگان كابل و قندهار و هرات ملازم ركاب شدند و موكب پادشاهى از آنجا حركت کرده، در منزل زنگ صبا كه تا غوريان دوفرسنگ مسافت است فرود شده، در آنجا فرمان رفت كه امير اسد الله خان قاينى به ارض قاين و بلده طون و طبس كوچ دهد و آن محال را حاكم باشد و محمد على خان پسر آصف الدوله و جعفر قلى خان شادلو با 6000 تن لشكر مأمور به توقف غوريان گشت.

آن گاه شاهنشاه غازى فرمان كرد كه نقض عهد دولت انگليس را با ايران در دار الطبايع به زينت طبع محلى داشته در تمامت دول خارجه پراكنده سازند و همچنان با خط خويش منشورى نگاهت كه تمامت سپاه و مردان شمشير زن سلب نظام دربر كنند و اين منشور را نيز به طبع برده در همه بلدان و امصار ايران ارسال داشتند و صورت آن خط بدین شرح بود.

شرح منشوری که شاهنشاه غازی محمد شاه به خط خویش نگاشت و حکم داد که مردم شمشیرزن جامه نظام پوشند

لباس نظام بهترین لباس است و حکم این است که همه نوکرهای شمشیربند در این لباس باشند و منفعتهائی که منظور می شود یکی اینکه همه مردم به صورت توحید می شوند و در نظر دشمن مهیب و جنگی و با نظام می آیند. در پوشیدن سبک است و در آوردن آسان است. خرجش کمتر است. البته از قیمت يك دست لباس سابق دو دست لباس نظام دوخته می شود. اگر آن لباس قدیم پنج ماه دوام می کرد و در بدن تازه بود این يك سال دوام می کند. البته دو کرور به قیمت شال به کشمیر و هند می رفت و در صندوقخانه تنها هر سال 3000 طاقه شال خریده می شود؛ و همچنین مردم برای جبهه و کمر بستن وارخالق و کلیجه مبلغهای گزاف در بهای آن تبذیر و اسراف می کردند و پول از ایران بیرون می رفت و حال به جهت لباس نظام این همه چیز از مردم ایران رفع شد و شال هیچ لازم نیست. مردم متکبر متفرعن به شال و خز و لباسهای بلند فخر می کردند و بر امثال و اقران تفوق می جستند و مردم نجیب از زخارف دنیوی بی نصیب، هم لازم می شد که لباسشان را آنطور کنند، بایستی 200 تومان خرج نمایند تا جبهه ترمه یا پوست بخارا تمام کنند و راه روند و این لباس نظام همگی از قدک و دارائی و شال ساده کرمانی خواهد بود و پوستهای شیرازی در کلیجه و کلاه ها استعمال می شود که پول بی جهت به کشمیر و هند نرود؛ و بهترین اصناف مردم سربازها بودند و بزرگان شبیه به آنها نبودند، حالا که رخت سربازی متداول شده، همه در لباس به آن مردمان غیور و یاران دولت و رواج دهندگان شریعت شبیه شدند؛ و حسن دیگر آنکه مردم نوکر لباسشان تفاوت با اصناف رعیت و خراج

گزار و تجّار دارد و رخت قدیم ایران همین لباس نظام بود، چنانکه در تخت جمشید در صورتهای سنگی سلاطین ایران امرا و چاکران ایشان را به آن لباس کشیده اند و صورت سنگی که کشیده اند البته اکثر مردم در آنجا ملاحظه کرده اند.

مع القصة چون این منشور را شاهنشاه غازی رقم کرد حاجی میرزا آقاسی این حکم را با آیتی چند از قرآن مجید محکم نمود و گفت کریمه و ثیابک فطهر را بعضی از مفسرین به ثیابک فقصر تعبیر کرده اند و همچنین و لا تمس في الأرض مراحاً إنك لن تحرق الأرض و لن تبغ الجبال طولاً و دیگر و لباس التّقى ذلك خیر این همه دلالت بر آن کند که جامه را کوتاه باید داشت که نه موجب کبر شود و نه با پلیدیها آلوده گردد.

بالجملة لشکر از زنگ صبا فرمان کوچ یافت و شاهنشاه غازی راه برگرفت و طی طریق کرده در محمودآباد فرود شد و میرزا آقا خان وزیر لشکر را که زمام تمامت سپاه به دست او بود فرمان کرد تا همه لشکر را در عرصه [ای] که کنج داشت فراهم کرد و عرض سواره و پیاده بداد. از پس آن شاهنشاه ایران به خط خویش منشوری کرد و حکم داد تا آن مثال را بر ابطال فرو خوانند بدین شرح:

شرح منشوری که محمد شاه خویش نوشته است

اشاره

سرداران و امرای تومان و سرتیپان و سرهنگان و [سرکردگان] سران سپاه ظفر همراه و جمیع افواج قاهره و سواران جلادت نشان و عموم ملتزمین رکاب، بدانید، از وقتی که به حکم خاقان مغفور در رکاب ولیعهد میروید به خراسان آمدیم، نیت همین بود که خراسان امنیت شود و اسیرفروشی موقوف و ولایت امن گردد تا در آن سفر پیش، من مأمور شدم به تنبیه هرات. قضیه نایب السلطنه مرحوم اتفاق افتاد برگشتیم

و شرط محکم کامران میرزا کرد که دیگر از هراتی دزدی و هرزگی نشود.

دو ماه نکشید تا نقض عهد کردند، متصل چپاول نمودند و اسیرها بردند و من خود را در پیش خدا مقصر می دانستم چرا که از فضل خدا همه اسباب جنگ مهیا بود و ما تکاهل می کردیم، زحمت را به خود گوارا نمی ساختیم و اسیرها را در فکر پس گرفتن نمی شدیم وگرنه نه خدا نه پیغمبر نه مردم هیچ کدام به من بحث نمی کردند و خود در پیش خود خجل بودم و مانعی هم به نظر نمی رسید. چرا که از رود سند تا جیحون اگر جمیع به جنگ من می شدند، بعد از فضل خدا به هیچ وجه آنها را مانع این همت نمی دانستم و حال آنکه سردار دوست محمّد خان از کابل و سردار کهندل خان از قندهار و بزرگان سیستان و بلوچستان و شمس الدین خان کلا عریضه ها و آدمها فرستاده بودند، آن هم به نظر نمی رسید. خلاصه آمدیم و قشون به همت مردانه جنگها در محاصره و فتوحات غوریان و بادغیسات و میمنه همه را از جلادت و غیرتی که داشتند درست کردند، چنانکه احدی از متمردین از سند تا جیحون دیگر نماند. بزرگان بلخ و اکابر اویماقات فیروزکوهی و هزاره [و] جمشیدی و غیره آمدند. از قشون نهایت رضامندی دارم. در سرمای زمستان و گرمای تابستان و زحمتهای سنگر و جنگهای کنار خندق و آوردن آذوقه از صحرا به همه این زحمات در کمال شوق و غیرت تاب آوردند و منتهای شوق ظاهر ساختند و یورشهای مکرر بردند و جان نثارها کردند، به شهر و اهلس صدمه ها زدند و در يك روز 40000 گلوله از توپها و خمپارها به شهر انداختند.

از این صدمات امر شهر چنان پریشان شد که 30000 نفر با کوچ و بنه از شهر بیرون شدند و قریب 1000 نفر از ساخلوی شهر به خدمت آمدند و از بزرگان شهر عریضه ها در جزو آمد که در این وقت با [وجود] اینکه 3 نفر ایلچی انگلیس در 3 عهدنامه نوشته بودند که دولت انگلیس را به امر افغان به هیچ وجه رجوعی نباشد، اعلام جنگ رسید به این مضمون که جنگ شما با مردم هرات باعث خرابی امر انگلیس در هند

خواهد بود و دشمنی با ماست و کشتیهای جنگی آنها به خاک ما که جزیرهٔ خارك باشد آمدند که اگر از هرات برنگردید ما به فارس و کرمان قشون می کشیم و ما مضبوطی بندرات و فارس را به همان عهدنامهٔ دولتی مضبوط می دانستیم. آن عهدنامه را محکمتر از 100 قلعه و توپها که در بندر بسازیم، پنداشتیم.

در این وقت قشون ما دو سال است که در سفر است جنگ با افغانان و اوزبک که کومک افغان بود می کردند و با انگلیس که دولت بزرگی است صلاح حرب ندانستیم برگشتیم. مردم ایران چنان تصور نمایند که من از سفر و جنگ خسته شده [ام] یا نیتی که در پس گرفتن اسرا داشتم تغییر دادم، هرگز به خدا قسم. اسیرهای ما خاطر جمع باشند که تا جان دارم از این نیت برگشت نخواهم کرد و به فضل خدا همهٔ اسرا را پس خواهم گرفت. حالا برگشتیم که قشون را تازه کنیم و امور سرحد را مضبوط نمائیم، باز سردار خراسان یا ساخلوی خواهم گذاشت و قشون خراسانی بعد از فضل الهی فوجهای آراسته و عساکر پیراسته در غوریان که بیخ گلوی هرات است اگر به مخلصین ما از آنها اذیتی بخواهد رسید، فوراً خودشان را به هرات خواهند زد و در تربت و مشهد مقدس غازیان جرّار و سربازان آتشبار و سواران شیرشکار و توپخانهٔ رعدنشان مستعد و مضبوط دارند که بعد از فضل خدا جواب 100000 قشون را در يك ساعت بدهند.

توپچیان مخلص و سربازان فدوی و سواران جرّار بدانید که مردن با غیرت و مردانگی به ذات پاك احدیت بهتر از 1000 سال زندگانی بردباری و تملّق است و به قوّت اسد الله الغائب من شما را چنین دانسته و می دانم که از همه قشونهای دول خارجه تابدارتر به زحمت و غیور و دیندار و پاس آبروی دولت را به کارتر می باشید و هرچه دارم برای شما می خواهم نه در بند خانه و اوتاقهای بازینت و لذت و خوش گذرانی هستم. همین قدر از خدا طالبم اذیتهایی که از همسایگان اوزبک

و سایر ترکمان به خراسان رسید پس بگیرم و ذلت به هیچ کس نکنم. این منتهای لذت من است. همانا شما برادران دینی و غیور من هستید.

تحریر فی شهر جمادی الآخره [سال 1254 ه. ق]

مع القصة حکم فرمود تا این منشور را میرزا نظر علی حکیمباشی بر افواج لشکر قرائت کرد و آن گاه به زینت طبع درآورده در بلدان و امصار ایران پراکنده ساختند. از پس آن شاهنشاه غازی از محمودآباد کوچ داده، روز شنبه هشتم رجب وارد شهر مشهد مقدس شد و از اول دروازه خیابان با وجعی که در پای داشت پیاده قطع مسافت کرد و جبین ضراعت بر خاک آستان امام هشتم بسود و بدین شعر زبان بگشود. شعر:

در مجلسی که خورشید اندر شمار ذره است خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد

و مدت 10 روز در آن خاک پاک توقف فرموده مساکین و فقیران را به بذل سیم و زر غنی ساخت. آن گاه طریق دار الخلافه برگرفت.

رسیدن شاهزاده سلطان مراد میرزای حسام السلطنه از سفر خوزستان و فارس به لشکرگاه پادشاه

همانا از پیش مرقوم شد که هنگام حرکت اردوی پادشاهی به طرف هرات، شاهزاده سلطان مراد میرزا مأمور به چمن گندمان شد که از قبایل بختیاری گروگان گرفته به منوچهر خان معتمد الدوله سپارد و حدود اصفهان و فارس را نگران باشد تا اگر کاری نه بر قانون برآید، به نظام کند. منصور خان سرتیپ فراهانی با فوج پزچلو و فوج کمره و فوج فراهانی و علی خان قراگوزلو با فوج همدانی و آقا خان سرهنگ گلپایگانی با فوج گلپایگانی و زین العابدین خان شاهیسون با 700 سوار و اسمعیل خان نایب توپخانه با 3 عراده توپ و از جماعت خزل 400 تن سوار ملازم رکاب او گشت.

بعد از ورود او به گندمان، فریدون میرزا فرمانفرمای مملکت فارس را حاجت افتاد و فوج گلپایگان و فوج قراگوزلو را طلب داشته به شیراز برد و حکم به اقامت داد، اما سلطان مراد میرزا دو ماه در گندمان اوتراق کرد و از مردم بختیاری

گروگان بگرفت و امور آن اراضی را به نظم کرد، پس راه جانکی سردسیر برگرفت. شاهرخ خان که از جماعت هفت لنگ بختیاری بود و حکومت جانکی داشت، چون طلیعه آن لشکر بدید هراسناک شد و آن اراضی را گذاشته به قتل بازخه فرار کرد. 3 ماه تمام شاهزاده در جانکی روز گذاشت و شاهرخ خان را نیز مطمئن خاطر ساخته به نزد خویش آورد و حکومت جانکی را همچنان با وی تفویض داشت و پسر او را در زمره چاکران ملازم رکاب ساخت و آهنگ جانکی گرمسیر کرد و توپخانه را از جبال شامخه به زحمت تمام عبور داد و به چمن مال میر درآمد. در کنار رود کرن محمد تقی خان بختیاری با لشکری ساز کرده، علم مخالفت برافراشت و لشکر را از آب عبور کردن نمی گذاشت.

15 روز در میانه کار به مقاتلت و مبارزت می رفت، در پایان کار محمد تقی خان بیچاره گشت و دانست که مرتع و مربع او پی سپر سنابک ستور خواهد گشت، از در زاری و ضراعت بیرون شد و خود نیز به قلعه تل که او را نیکوتر معقل بود پناه برده متحصن گشت و علینقی خان برادر خود را به حضرت شاهزاده فرستاد تا بدانچه فرمان رود پذیرفتار شود و از قفای او پرسش را با علف و آذوقه به لشکرگاه شاهزاده فرستاد و اظهار اطاعت و انقیاد کرد و خواستار شد که شاهزاده او را به درگاه طلب نکند، سلطان مراد میرزا فرمود تا محمد تقی خان خود بدین درگاه حاضر نشود خاطر ما با او صافی نگردد و اگر در این کار مسامحتی روا دارد ما را به جانب او رکضتی خواهد رفت.

محمد تقی خان چون این بدانست از منوچهر خان معتمد الدوله گشایشی طلبید و او سید عبد الحسین خان شوشتری را به نزدیک شاهزاده رسول فرستاد که این هنگام به صواب نزدیکتر است که محمد تقی خان را به جای بگذارید و طریق شوشتر بردارید تا در این ماه محرم [1255 ق] که در می رسد مصیبت سید الشهداء علیه الصلوة و السلام را به اتفاق به پای بریم.

لاجرم شاهزاده سفر شوشتر کرد و هر گروگان که از بزرگان بختیاری می ستده بود در آنجا به معتمد الدوله سپرد و بعد از عاشورا از طریق بهبهان به شیراز شد و بعد از 50 روز از شیراز بیرون تاخت و چون خبر مراجعت شاهنشاه غازی از هرات بشنید مردم خود را در چمن گندمان به جای گذاشت و خود با صاحبان مناصب لشکر راه برگرفت، در ارض سمنان حاضر درگاه شد و در ازای نظم بختیاری و نیکوخدمتی ها پاداش بزرگ از پادشاه یافت. نشان اول سرهنگی و حمایل سفید به تشریف گرفت و بهرام میرزا نیز از قزوین به حضرت آمد.

پس از آن کوچ بر کوچ طی مسافت کرده نوزدهم شهر شعبان وارد دار الخلافه طهران گشت. افواج ینکی مسلمان را به خواستاری ایمپراطور چنانکه مذکور گشت رخصت سفر به اوطان خود افتاد و مصطفی قلی خان سمنانی که جنایتش عفو گشت به حکومت کاشان مفتخر آمد و شاهزاده بهاء الدوله ملازم حضور شد و همچنین حمزه میرزا حکومت قزوین یافت و آقا خان محلاتی به خواستاری فریدون میرزا فرمانفرمای فارس گناهی معفو شده حاکم محلات گشت.

و هم در این وقت غراف ساویچ [سیمونیچ] ایلچی روس که متوقف دار الخلافه بود برحسب امر کارداران دولت روسیه راه پترزبورغ گرفت و حامل صاحب با تحف و هدایا برسد و به جای او سکون یافت.

و هم در این سال برحسب فرمان شاهنشاه جشن سور و سرور گسترده شد و شاهزاده علیقلی میرزا مؤلف اکسیر التواریخ و شاهزاده سلطان مراد میرزا را هر یک با ضجیعی لایق عقد مزاجت بستند.

هم در این سال شاهنشاه غازی برای زیارت بقعه متبرکه معصومه علیها السلام و زیارت قبر خاقان مغفور فتحعلی شاه اعلی الله مقامه به دارالامان قم سفر کرده، فقرا و مساکین را نواخت و نوازش فرمود و در آنجا معروض افتاد که کشتیهای جنگی انگلیس از جزیره خارک حرکت کرده به بندر بوشهر آمدند. سکنه بوشهر و جماعتی از لشکر که مقیم آن بندر بودند ایشان را به قوت تمام دفع دادند و جماعت انگریزان

دیگر باره به جزیره خارک مراجعت کردند.

بالجمله بعد از هفته [ای] پادشاه غازی مراجعت به دار الخلافه فرمود و از پس آن ولیعهد فلك مهد دولت و آفتاب سپهر سلطنت السلطان ناصر الدین شاه از آذربایجان حاضر درگاه شد. برادر اعیانی شاهنشاه قهرمان میرزا و شاهزاده ملك قاسم میرزا نیز به ملازمت رکاب او رسیدند و همچنان شاهزاده اردشیر میرزا از مازندران و فیروز میرزا از کرمان به تقبیل سده سلطنت حاضر شدند.

و هم در این وقت قنبر علی خان مافی برحسب فرمان به رسالت بغداد مأمور گشت تا علیرضا پاشا را بیگاهاند که تخریب محمره و زیان زوار را پاداش کن و اگر نه ساخته کیفر باش و نور محمد خان برادر آصف الدوله را به حکومت خوزستان و حدود نظم عراقین عرب و عجم مأمور فرمود، آن گاه شاهنشاه از دار الخلافه سفر بیلاق کرد و هنگام خریف مراجعت نمود و حکم داد تا سلطان مراد میرزا با چمن سلطانیه کوچ داده لشکر عراق و آذربایجان را به معرض عرض درآورد و قهرمان میرزا را مراجعت آذربایجان فرمود و اردشیر میرزا را روانه مازندران داشت.

و هم در این وقت معروض افتاد که در میان مردم شیراز و توپچیان کار به خصومت رفته و از مناقشت به مقاتلت پیوست. فریدون میرزای فرمانفرمای فارس چندانکه خواست اصلاح ذات بین کند موفق نگشت، لاجرم حکم داد تا دهان توپها را از ارک به خانه های شهر گشاده داشته و بعضی از دور و قصور پست شد. شاهنشاه غازی میرزا - نبی خان امیر دیوانخانه را با یک فوج سوار شاهیسون مأمور به حکومت شیراز فرمود و شاهزاده فریدون میرزا را احضار کرد تا در میانه مردم رعیت پایمال نشود.

و هم در این سال برادر کهتر پادشاه منوچهر میرزا حاکم لرستان و گلپایگان رخت به جنان جاودان کشید.

و هم در این سال میرزا مسعود وزیر دول خارجه مأمور شد که به مشهد مقدس

شده لشکر خراسان و قلعه غوریان را بازپرس کند و از مردم انگلیس که به افغانستان شده اند مکنون خاطر ایشان را بداند و به عرض رساند.

و میرزا رضای میزان آقاسی مهندس باشی به رسالت خوارزم مأمور گشت.

و شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله حکومت یزد یافت.

و شاهزاده فرخ میرزای نیر الدوله فرمانگزار گلپایگان و خوانسار آمد.

هزیمت شدن رضا قلی خان والی کردستان از عبد الله پاشای بابان

هم در این سال عبد الله پاشا سر از فرمان کارداران ایران برتافت و مردم او در حدود کردستان طریق نهب و غارت سپردند. از دار الخلافه طهران حکم رفت که رضا قلی خان والی کردستان از مردم خود لشکری کند و محمود پاشا را که پناهنده دولت ایران است با خود کوچ داده در شهر زور به جای عبد الله پاشا نصب کند. لاجرم رضا قلی خان با لشکری انبوه و ساز و برگ تمام به جانب شهر زور راه برداشت و در هر مربع و مرتع که لشکرگاه کرد به حکم جوانی و هواجس نفسانی بساط لهُو و لعب بگسترده و کار ساز و طرب بساخت.

عبد الله پاشا که مردی مجرب و شیخی سالخورده بود و چون این بدانست لشکری کارآموده عرض داده با 8 عراده توپ به استقبال جنگ او بیرون شد و طی مسافت چنان کرد که هیچ کس از وی نشان نداشت و چون راه نزدیک کرد، در میان دره [ای] کمین نهاد و هنگامی که رضا قلی خان بگساریدن جام و برگرفتن کام مشغول بود و لشکرش نیز هرکس با قنینه های باده به بیغوله درافتاده ناگاه کمین بگشاد و از میان دره بیرون تاخت.

هنوز رضا قلی خان و مردم او دوست از دشمن ندانسته بودند که گلوله های توپ عبد الله پاشا مرد و مرکب درمی ربود. مع القصه رضا قلی خان و لشکر او خیمه و خرگاه بگذاشتند و راه فرار برداشتند، عبد الله پاشا و سپاه او درآمدند و تمامت آن اموال و ائقال را به غنیمت برگرفته طریق مراجعت سپردند.

سبب طغیان آقا خان محلاتی در حضرت پادشاه

هم در این سال آقا خان پسر شاه خلیل الله که شرح حالش در جلد اول تاریخ قاجاریه مرقوم افتاد و جماعت اسمعیلیه امروز او را امام مفترض الطاعه دانند،

چون برحسب فرمان شاهنشاه غازی يك چند از مدّت زمان را حکومت کرمان داشت و سر به طغیان برآورد و سبب عصیان او در حضرت پادشاه این بود که حاجی عبدالمحمّد محلاتی همه ايام در محلات که دار الحکومه نخستین آقا خان بود روز می گذاشت و مطیع فرمان آقا خان بود.

بعد از آنکه امر و نهی مملکت ایران تفویض به حاجی میرزا آقاسی یافت، حاجی عبدالمحمّد به دست آویز طریقت درویشان و سیر و سلوک ایشان در خدمت حاجی میرزا آقاسی راه کرد و اندک اندک رفیق حجره و شبستان و انیس باغ و بستان گشت و در رتق و فتق مملکت چون بیشتر وقت حضور داشت از نیک و بد سخنی توانست کرد. چون بدین مقام عالی رسید بر آقا خان فزونی جست و دختر او را از بهر پسر خویش خواستار آمد و کردار او در خاطر آقا خان ثقلی عظیم افکند، چندانکه عاقبت سر از اطاعت پادشاه برتافت و گناه کرده حضرت گشت. و این هنگام در قلعه بم متحصّن آمد.

لاجرم برحسب فرمان عباسقلی خان سرتیپ با فوج لاریجانی و حسن خان یاور توپخانه به دفع او مأمور شده او را در قلعه بم حصار دادند و از قفای ایشان فیروز میرزا که این وقت حکومت کرمان داشت با لشکری ساز کرده بر سر قلعه بم تاختن برد و کار بر قلعگیان صعب انداخت، چون آقا خان از همه جهت خویش را در ششدره بلا دید قرآن مجید را با تیغی از گردن آویخته به رکاب فیروز میرزا آمد. شاهزاده او را به جان امان داد و صورت حال را معروض داشت.

سفارت حسین خان آجودان باشی به جانب فرانسه

هم در این سال چنانکه بدان اشارت شد، روز یازدهم شهر محرم حسین خان - آجودان باشی از نمسه روانه فرانسه گشت و از وینه که تا سرحد فرانسه 334 فرسنگ است بیرون شد. از اراضی دولت ورتمبرک و اراضی باویار [باواریا] و اراضی باد گذشته به شهر استرازیبرگ که اول خاک فرانسه است رسید. از آنجا تا شهر پاریس 120 فرسنگ مسافت است. حاکم استرازیبرگ ورود حسین خان را در 18 دقیقه به شهر پاریس رسانید، به قانون نصب منارها که در راه کرده اند، به دستیاری چرخ

الماس و ابلاغ حروف مقطعه که تفصیلش در جای خود مرقوم خواهد شد. بالجمله دوشنبه غره شهر صفر وارد پاریس گشت.

مسیو ژوانین که در سفارت جنرال غاردان از جانب ناپلیون مدتی در ایران بود و زبان فارسی می دانست از قبل کارداران دولت فرانسه او را مهماندار گشت و روز دیگر وزیر دول خارجه را دیدار نمود و شبانگاه او به بازدید آمد و روز سیم حسین خان به حضرت پادشاه فرانسه رفته، به قانون ایران سه جای سر فرود داشت و چون خواست نامه شاهنشاه غازی را بسپارد، پادشاه فرانسه از جای برخاست و کلاه از سر برداشت و نامه را بگرفت و پس از زمانی به وزیر دول خارجه سپرد و بنشست و فراوان اظهار حفاوت و مهربانی کرد.

آن گاه حسین خان رخصت انصراف یافته به نزدیک ایمپراطریس زن پادشاه رفت. و هم در این وقت نیز پادشاه برسید و گفت خواستم تا سفیر برادر خود را بار دیگر دیده باشم.

بالجمله از آن پس هدیه پادشاه را که یک قبضه شمشیر مرصع به جواهر شاداب و 16 طاقه شال رضائی و یک جلد کتاب شاهنامه فردوسی و یک جلد کتاب کلیات سعدی بود پیش گذرانید. و این هنگام چنان افتاد که مردم پاریس برشوریدند و خواستند پادشاه را مقتول سازند، چنانکه شرح آن در ذیل تاریخ فرانسه مرقوم خواهد شد.

بعد از آنکه پادشاه بر مفسدین غلبه کرد و ایشان را گرفته محبوس داشت آن کس را که سبب این فتنه بود خواست مقتول سازد. مادر آن مجرم به نزد پادشاه رفته بنالید و آب چشمش بر دست پادشاه چکید. در این وقت پادشاه از خون او بگذشت و خطی بدین گونه نوشت که:

اگرچه مقصر، قصد هلاک کسی کرده بود که آسایش خلق بواسطه وجود اوست؛ لکن به دستی که این حکم را می نویسد قطره ای از آب چشم مادر او افتاد و از آن رحم به دل صاحب این دست آمد، چون ارکان دولت و جمهور را در عقاب و بخشش او حقی نیست و منحصر بوجود ماست از تقصیر او درگذشتیم و به همان قطره اشک او را بخشیدیم و مرخص کردیم.

مع القصة چون سفارت حسین خان در دولت انگریز پذیرفته نبود چنانکه مرقوم افتاد، احوال و انتقال خود را در پاریس گذاشته مسیو جبرئیل ترجمان خود را برداشته به قانون تماشائیان راه لندن برگرفت و از پاریس تا سرحد فرانسه که 71 فرسنگ است طی مسافت کرده، به شهر کالی درآمد و از آنجا به کشتی تجارتي نشسته به جزیره دور که اول خاک انگریز است دررفت و روز دیگر وارد لندن شد. سرگور اوزلی که سفارت ایران کرده بود، او را منزل بنمود و 40 روز اقامت جست و روز بیست و سیم ربیع الثانی شرحی به لارڈ پالمستان وزیر دول خارجه نگاشت که مدتی می گذرد که با نامه دوستانه و هدیه شاهانه از جانب شاهنشاه ایران برای تعزیت پادشاه ویلیام چهارم و تهنیت جلوس ملکه انگلستان مأمورم؛ و نیز سوء سلوک مستر مکنیل را باید شرح دهم تا ایلچی دیگر به جای او معین شود. اکنون که سفارت من پذیرفته نیست نامه شاهنشاه ایران را تسلیم کردن شایسته نباشد. اگر ترجمانی روانه کنید که مضمون آن را بداند و بفهماند، روا باشد، چه تواند بود که رنجیدگی طرفین را مرتفع سازد.

بالجمله روز نوزدهم جمادی الاولی حسین خان، وزیر دول خارجه را دیدار کرد. بعد از گفت و شنود فراوان پرده از راز برگرفت و گفت بعد از اتحاد دولت ایران با روس، دولت انگریز مایوس شد و همچنان سفر شاهنشاه به هرات سبب آشفتگی هندوستان گشت؛ و نیز مکشوف افتاد که نظم لشکر ایران با کارداران و معلمان روس است و بزرگان ایران بیشتر موجب از دولت روس می برند.

حسین خان گفت اگر بتوان زر و سیم را پوشیده گرفت معلم را نتوان پوشیده داشت.

ایلچی شما بنماید کدام معلم روس در میان لشکر ایران است و دیگر آنکه چگونه شاهنشاه رضا می دهد که چاکرانش موجب خوار دولت روسیه باشند. این سخنان کذب همه از مکنیل است با اینکه کارداران او را دلجوئی فراوان کردند چون خواست سفر لندن کند اخبار جنگ کرد و با حاجی سید

محمد باقر که فحل علمای ایران است کلمات ناپسند نوشت.

اما حسین خان چون راه مسالمت را مسدود یافت، صورت حال را به کونت نسلرود وزیر دول خارجه روسیه نوشت و نیز بزرگان لندن بسیار کس آگهی یافتند و يك شب جماعتی با وزیر دول خارجه گفتند آنچه ما دانسته ایم مستر مکنیل در ایران به فتنه جوئی روز گذاشته و چون تو خود او را از بهر این کار اختیار کرده ای سوء سلوک او را مستور می داری. در جواب گفت چنین است؛ لکن چون سابق بر این میرزا صالح ایلچی دولت ایران از مستر ولك شکایت آورد و او معزول شد تاکنون سفرای ما در ایران مکانتی به سزا ندارند، هم اکنون اگر من مکنیل را عزل کنم از این پس سفیران ما چاکران دولت ایران خواهند بود. اما بسیار کس از بزرگان لندن و مستر الس و سر جان کمبل و سرگور اوزلی گفتند: مکنیل مردی نجیب نیست و درخور سفارت ایران نبود و در راه دولت ایران ما زر و سیم فراوان داده ایم همه یاوه شده و اکنون دوچندان باید در راه افغانستان بگذاریم. دوک ولینگتون شرحی نگاشت و به زینت طبع آورده در لندن پراکنده داشت که خلاصه آن این است.

نکوهش دوک ولینگتون مردم انگلیس را در مخالفت با ایرانیان

اشاره

از نگارش پارلمنت و فرمانفرمای هندوستان چنان معلوم می شود که جنگ افغانستان کاری دراز و خطرناک است، 50000 تن لشکر و بسیار بزرگان به ولایت بی آب و علف می روند و از هیچ رسم و راه آگاه نیستند و اهل آن ولایت دلیر و جنگ آورند و 1500 میل از سرحد انگلیس دور است. ما 30 سال با ایران دوست بودیم و ایلچی بزرگ در آنجا داشتیم و سه چهار ملیان پونت خرج کردیم. ایران برای ما قلعه [ای] بود که سر راه فرانسه و روسیه را داشت تا قصد هندوستان نتوانستند کرد.

ص: 338

اکنون می گویند ایران معبر دولت روسیه شده.

میان دولت ایران و انگلیس سه طغرا عهدنامه موجود است و مقرر است که اگر دولت ایران با افغانستان مقاتله کند، دولت انگلیس را در میانه سخنی نباشد و در جنگ با افغانستان حق با دولت ایران است چه از مملکت هرات هنگام فرصت 10000 تن از ایرانی اسیر بردند، شاهنشاه ایران لابد به تدمیر دزدان لشکر کشید و هرات را محاصره کرد.

با اینکه وزیر بزرگ کامران به ایلچی انگلیس نوشت که پادشاه ایران لشکر بر سر ما می آورد به شما زحمت نمی دهیم منع نکنید، اعانت هم نکنید. دولت انگریز خود هرزه درآئی کرد و مهندس به هرات فرستاد و جنگ با دولت ایران کرد و کشتی جنگی به جزیره خارک فرستاده، قدری مملکت دوست خود را تصرف کرد و لشکر بزرگ به افغانستان فرستاد به خیال آنکه فرمانگزاران افغانستان با دولت ایران دوست تر می باشند.

نیکو نوشته است وزیر دول خارجه ایران که بچه سبب دولت انگلیس مقاتله ما را با افغانستان سبب دشمنی خود می دانند و خود چرا مداخلت می اندازند. همانا دوستی دو دولت به شرایط عهدنامه است. این سخن که اکنون می گویند مگر وقتی ایلچی مختار شما عهدنامه می بست فراموش کرده بود یا اینکه دولت انگلیس قوت خود را زیاد می داند و چنان می پندارد که شکستن عهدنامه و عهدنامه جدید بستن آسان است همانا این همه بد عهدیهها مثل کارهای پونیک است که پادشاهی بود به بدعهدی معروف. و اینکه کارداران انگلیس می گویند هرات کلید هندوستان است و بسبب دوستی ایران با روس کلید هند به دست روس می افتد این سخن استوار نباشد.

اکنون 5 ماه است سپاه ما طی مسافت می کند و هنوز از سرحد ما به جائی نرسیده است که يك گلوله به دشمن بیندازد و نمی دانیم کی خواهد رسید و معلوم می شود که دیگر بار سپاه باید فرستاد. این کلید بسیار از در دور است. سپاه روسیه اگر عزم هند کند از هرات

بعد از 5 ماه به سرحد هند می رسد، آن وقت کلیدهای بسیار باید داشته باشد.

مملکتی را که درهم و دینار فراوان نیست و کشتی بسیار نیست و سلطنت بحر نیست چگونه بر هندوستان دست می یابد، در صورتی که يك تن سرکرده مهندس انگلیس در میان سپاه هرات با لشکر ایران جنگ می کرد و يك تن وکیل سفارت در کابل بود و يك تن در قندهار و به اصرار عهد می بستند که با دولت ایران خصومت اندازند، بزرگان انگلیس چه اندیشه می کنند؟ هیچ نمی گویند اینگونه کردار کار ما را مشکل خواهد کرد و به زحمت خواهیم افتاد؟

شاه شجاع که رانده افغانستان است و 30 سال است مواجب خوار ماست شایسته آن نیست که به جای دوست محمد خان که مردی عاقل است بنشیند و او از تجار در 100 تومان دو تومان نیم می گیرد و مملکت کابل را به نظم دارد؛ و نیز افغانان را قوت بسیار است و جنگ آورند. وزیر مختار انگلیس نوشته است که پادشاه ایران هرات را محاصره نمود و لشکر او سه کورت بیرق را بر سر دیوار قلعه زدند و افغانان با دست و شمشیر مدافعه نمودند و نگذاشتند به شهر درآیند و لشکری که ما فرستاده ایم بیشتر از هندوستان است و افغانان اهالی هندوستان را مرد جنگ نمی شمارند و به سخره می گیرند. بالجمله این دیواری که ما بدست خود می خواهیم خراب کرد و سنگر سختی در میان ما و اهل مشرق بود.

اکنون بر سر داستان رویم.

اگرچه سخنان دوک ولینگتون همه از در حکمت بود، لکن چون دولت ایران را با روسیه موافق گمان برده بودند مفید نیفتاد. اما حسین خان آجودان باشی دیگر باره از لندن به فرانسه سفر کرده معلم و ایلچی و آلات حرب طلب نمود و کارداران فرانسه کونت سرسی را سفیر بزرگ نمودند و 3 تن معلم توپچی و 2 تن معلم سواره و 5 تن معلم سرباز را حکم دادند که 8 سال ملازمت دولت ایران کنند و با هر دولتی که دولت ایران جنگ درافکند دست از مقاتلت باز ندارند. جنرال داماس که از شناختگان سرکردگان ناپلیون بود و بعد از آن

ص: 340

عزالت اختیار کرده بود و خواست در شمار چاکران شاهنشاه ایران باشد با حسین خان همراه شد و نیز چند تن از اهل حرفت برداشته روز دهم رجب از پاریس بیرون شده از راه اسلامبول و طرابزان طی مسافت کرد و پنجم شوال وارد تبریز گشت.

سفر کردن شاهنشاه غازی به اصفهان و دفع دادن مردم شیر را از آن بلده

هم در این سال اشرار و اوپاش اصفهان سر به طغیان برآوردند و اهل صلاح و فلاح را آسوده نمی گذاشتند. چه بسیار شبها که مردم فاجر به خانهٔ مرد تاجر درمی رفتند، زن و فرزندش را فضیحت می کردند، اموال و ائقالش را به غنیمت می بردند. اگر او را به جان امان داده و بامداد از در دادخواهی یاد از حدیث شبانه می کرد بی گمان شب دیگر سر از تنش برمی داشتند و بسیار وقت بود که اشرار حربه [ای] که مسلمین را بدان مقتول ساخته بودند در آبگیرهای مساجد غسل می دادند و شستن می فرمودند و بدان افتخار می کردند.

لاجرم شاهنشاه غازی منوچهر خان ایچ آقاسی معتمد الدوله را به قلع و قمع اشرار و حکومت آن بلده مأمور ساخت و مصطفی قلی خان سمنانی را از حکومت کاشان معزول ساخته، شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه را به جای او منصوب داشت و مدتی دراز برنیامد که خویشتن سفر اصفهان را تصمیم عزم داده، فرهاد میرزا [نایب الایاله/ معتمد الدوله] را در طهران بازداشت و محمد باقر خان بیگلریگی و فرزند او عیسی خان را و محمد حسن خان سردار و حاجی عبد الرحیم خان افشار را با فوج قزوین و حاج یوسف خان سرتیپ را با فوج خاصه به حراست دار الخلافه بگذاشت و خود با جماعتی از لشکریان بطرف اصفهان در حرکت آمد و تا کاشان براند و قریب 50 تن از اهل کاشان را که نیز به شرارت شناخته بودند مأخوذ داشته روانه استرآباد فرمود؛ و حکم رفت که در استرآباد مقیم و مجاور باشند.

و هم در کاشان عریضهٔ خانلر میرزا که مأمور به حکومت کرمان و حدود سیستان بود برسید و از مردم بلوچ که قطع طریق می کردند سرهای فراوان فرستاد و [منوچهر خان] معتمد الدوله از اصفهان تا کاشان پذیره گشت و ملازم رکاب شد و شهریار غازی

روز بیست و پنجم شهر ذیحجه وارد اصفهان گشت و نصر الله خان کشیکچی باشی را مأمور ساخت تا اشرار در هر جا باشند مأخوذ دارد. 150 تن از مردم شریر بی دین در مدت اقامت شهریار در آن دیار دستگیر شد و بیشتر عرضه دمار گشت و برخی را مأمور به توقف اردبیل فرمودند و چنان آن عرصه امن گشت که بسیار شب به حکم معتمد الدوله اهل حرفت دکاکین را در نمی بستند و به خانه های خویش می شدند و آسوده می خفتند و هیچ وقت فلوسی از مال کس ناپود نگشت.

خواستاری سلطان روم از ایمبراطور روسیه برای مصالحه با دولت ایران

و چون سلطان عبدالمجید خان پادشاه مملکت روم از کیفر محمّره بر حذر بود خاصه چون اصغافر مود که شاهنشاه ایران با انبوه لشکر بطرف اصفهان کوچ داده، مکتوبی به ایمبراطور دولت روسیه کرد و خواستار شد که در اصلاح ذات بین جنبشی کند و او کتابی الفت انگیز مبنی بر این معنی گسیل حضرت شاهنشاه غازی داشت. قورت صاحب نایب و حامل صاحب ایلچی روس نامه ایمبراطور را به نظر شاهنشاه رسانیدند و مقرر شد که سفرا انجمن شوند و در تخریب محمّره و رفع زیان آن سخن کنند، چنانکه در جای خود مسطور می شود.

و هم در این وقت امام مسقط رسولی با عریضه و پیشکش به حضرت پادشاه فرستاد.

شرح احوال شاهنشاه غازی محمّد شاه قاجار در سال 1256 ق. / 1840 م.

اشاره

در سال 1256 هجری مطابق سنه سیچقان نیل ترکی چون 9 ساعت و 50 دقیقه از روز جمعه پانزدهم محرم برآمد، آفتاب در بیت الشرف جای کرد و شاهنشاه غازی محمّد شاه قاجار جشن نوروزی بگذاشت و بعد از نظم اصفهان در شهر ربیع الاول نصر الله خان سرکشیکچی باشی قاجار را مأمور به حکمرانی شیراز فرمود و میرزا نبی خان امیر دیوان را طلب داشت و منصب سرکشیکچی باشی به میرزا محمّد خان برادر نصر الله خان مفوض آمد.

و هم در این وقت حسین خان آجودان باشی با ایلچی دولت فرانسه و هدایای پادشاه فرانسه و معلمین سواره و پیاده برسید و مقرر بود که ایلچی فرانسه نیز متوقف در ایران باشد. کارداران دولت ایران گفتند ما دوستی پادشاه فرانسه را بزرگ می‌شماریم و مکانت عظیم می‌گذاریم؛ اما هر دو دولت که با هم طریق موافقت می‌سپارند عهدنامه [ای] در میانه نگار می‌دهند و بدان کار می‌کنند، آن گاه که ناپلیون زندگانی داشت از قبل شاهنشاه ایران فتحعلی شاه سفیری سفر فرانسه کرد و میان دولتین عهدنامه [ای] نگار شد، هم اکنون با پادشاه فرانسه بدان عهدنامه کار کنیم و ایلچی او را در دار الخلافه اقامت فرمائیم و صورت عهدنامه ناپلیون را که در جلد اول تاریخ قاجاریه رقم نکردم در اینجا نگارش می‌یابد که سخن با ایلچی فرانسه مستور نماند.

صورت عهدنامه ای که کارگزاران دولت ایران با اولیای دولت فرانسه نگارش داده اند

اشاره

چون در این اوان سعادت نشان و زمان میمنت اقتران خدیو فلك جاه و سلطنت دستگاه، ایمپراطور ممالك فرانسه و پادشاه ایتالیا، بنای الفت و اتحاد با اعلیحضرت قدر قدرت، قضا بسطت، خورشید رایت شاهنشاه صاحبقران و خسرو گیتی ستان، پادشاه انجم سپاه، آفتاب علم، وارث تختگاه کسری و جم، فرمانفرمای ممالك فسیحة المسالك ایران و عجم، السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ابو المظفر فتحعلی شاه خلد الله ملکه گذاشته به جهت تشیید مبانی الفت و وفاق دولتین علیتین و تجدید عهد مودت و اتفاق سلطنتین بهیتین از دو جانب با رخصت کامله تعیین رخصت گزار فرموده، از طرف جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا وزیر اعظم و کاتب سر ایمپراطوری صاحب حمایل همایون و نشانهای دولت، موسیو هوگ مأمور گردید و بنای عهد و شرط با بنده آستان فلك بنیان پادشاهی و چاکر درگاه سپهر انتباه شاهنشاهی سفیر دولت جاوید قرار ابد قرین میرزا محمد رضا وزیر قزوین گذاشته،

به مقتضای صلاح دولتین علیتین با یکدیگر مکالمه و محاوره و مجاهده نمودند. از قرار شروح مسطورة ذیل مواد مرقومه بناگذاری نموده که من بعد امنای دو دولت کبری و اولیای دو سلطنت عظمی رضانامه آنها را قلمی و به مهر همایون مزین ساخته تسلیم یکدیگر نمایند.

ماده اول: اینکه فیما بین اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه فلك بارگاه ایران و جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا صلح مؤید بوده، من بعد با یکدیگر شرایط الفت و داد و مراسم محبت و اتحاد را مرعی فرموده همواره بین دولتین علیتین کمال وفاق بوده باشد.

ماده دوم: جناب ایمپراطور اعظم به مقتضی مراسم دوستی و مؤالفت با دولت علیه ایران متعهد و کفیل گردید که من بعد احدی رخنه در خاک ایران ننماید و چنانچه احدی خواسته باشد که بعد از این دخل در خاک ممالک ایران نماید، جناب ایمپراطور اعظم با پادشاه سپهر تختگاه ایران موافقت به عمل آورده، به دفع دشمن پرداخته، حراست ممالک مزبوره را بنماید و به هیچ وجه خودداری نکنند.

ماده سیم: آنکه جناب ایمپراطور اعظم ادای شهادت نمود که مملکت گرجستان حلال موروثی پادشاه ایران می باشد و حقیقت مطلب بر جناب ایمپراطور مشخص و معلوم است.

ماده چهارم: جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا تمامت قبایل طایفه روسیه را از ملک گرجستان و تمامی خاک ایران اخراج نموده، تا بالکلیه ترك حدود کشور ایران بنمایند و چنانچه با روسیه بنای عهد صلح نمایند، این شروط [را] از جمله شروط عهدنامه ایشان قرار داده به طریق امور دولت خود در این خصوص کوتاهی ننمایند و کمال تعهد در باب این مطلب فرموده بر ذمت همّت خود واجب و لازم ساخته.

ماده پنجم: آنکه از طرف قرین الشرف جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا يك نفر سفیر معتبر رخصت گزار متعین آید و در آستان فلك بنیان اعلیحضرت

قدر قدرت، پادشاه جمع‌جاء ایران اقامت نموده به خدمتگزاری و صلاح اندیشی دولتین قیام و اقدام نمایند.

ماده ششم: آنکه هرگاه رأی بیضا ضیای جهان آرای اعلیحضرت پادشاه ممالک ایران اقتضا نماید که عساکر پیاده به ضابطه فرنگ تعلیم و مهیا نمایند؛ و بعضی قلعه‌ها به ضابطه قلعه فرنگ بنا گذارند، جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا بنا بر آن مطلب توپ سفری و تفنگ خزینه دار هر قدر ضرور باشد به صوب ایران ارسال و قیمت آن را از قرار قیمت فرنگستان به سرکار جناب ایمپراطور اعظم داده شود.

ماده هفتم: آنکه در دولت علیّه ایران هرگاه خواهش نمایند که به طریق قلعه‌های فرنگ ساخته باشند و توپخانه‌ها به قاعده فرنگ و ترتیب عساکر پیاده به ضابطه فرنگ تعلیم نمایند، هر قدر توپچی و مهندس و تعلیمچی لازم بوده و از قبیتان [- کاپیتان] معتبر ضرور شود، جناب ایمپراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا بنا بر این مطلب متعهد گردید که ارسال صوب ایران نمایند که آنجا ترسیم قلعه و ترتیب توپخانه و تعلیم عساکر پیاده نمایند.

ماده هشتم: بنا بر موافقت این دو دولت بهیّه از جانب شوکت جوانب اعلیحضرت قدر قدرت، پادشاه جم‌جاء ممالک ایران از جهت قطع مکاتبه و مراسله که با قرال انگلیس گردیده، از جانب دولت علیّه ایران متعهد شوند که بنای خصومت با ایشان گذاشته به جهت دفع آنها عساکر روانه نمایند و بر این مطلب ایلچی شوکت مدار پادشاهی که به جانب هند و انگلیس رفته به ارجاع احضار او امر فرمایند و از جانب انگلیس و کمپنی آنچه بالیوز و وکلای قرال انگلیس که در ساحل بنادر عجم و ولایت ایران اقامت نموده باشند، آنها را مطرود و اموال و امتعه انگلیس ضبط شده، تجارت ایشان را برا بحرا از جانب ایران مقطوع نمایند؛ و فرمان قضا جریان پادشاهی در این خصوص از مصدر عزّ و شأن صادر گردد. در اثنای این مخاصمه از طرف ایران و انگلیس به جهت سفارت یا بهانه دیگر هر گونه سفیری که به جانب

آستان فلك بنیان پادشاهی عزیمت نمایند ایشان را مطرود نموده و راه ندهند.

ماده نهم: آنکه هرگاه در مستقبل، روسیه و انگلیس باهم اتفاق نموده، به جانب دولتین علیتین فرانسه و ایران عزیمت و حرکت نمایند، این دو دولت نیز به اتفاق یکدیگر به دفع آنها اقدام نموده، از روی موافقت و اتحاد به مخاصمه و محاربه و مجادله آنها پردازند. چنانچه به جانب یکی از این دو دولت بنای سفر و حرکت نمایند، اولیای دولتین ایران و فرانسه یکدیگر را خبر نموده، به دفع آنها پردازند و آنچه در ماده سابقه مرقوم شده از ضبط مال و امتعه ایشان و طریق مشروح در ماده فوق عمل نمایند و در مرافقت و موافقت و اعانت یکدیگر به هیچ وجه من الوجوه کوتاهی و اهمال و مساهله و امهال جایز و روا ندارند.

ماده دهم: آنکه اعلیحضرت پادشاه سپهر بارگاه ایران موافقت و مطابقت فرموده، از صوب افغان و قندهار و آن حدود تجهیز سپاه و تهیه جنود فرموده، وقتی که مشخص شود و معین گردد به جهت تسخیر و تصرف ممالک هندوستان متصرفی انگلیس، عساکر و جنود منصوره پادشاهی را مأمور و ارسال فرمایند و ولایات متصرفی انگلیس را ضبط و تسخیر نمایند.

ماده یازدهم: هرگاه کشتی فرانسه از صوب بنادر مملکت ایران ظهور و عبور نماید و بعضی تدارکات و جزئیات و برخی اشیاء ضروریات برای آنها در کار شود و لازم گردد، اهالی بنادر به ایشان محبت و معاونت نمایند و در تدارک آنها لوازم دوستی را به عمل آورده، اعانت نمایند.

ماده دوازدهم: آنکه جناب ایمپراطور اعظم خواهش می نماید که من بعد هرگاه به جانب هندوستان به جهت دفع انگلیس فرستادن لشکر ضرور شود و اقتضا نماید که از جانب خشکی سپاهی به جانب هندوستان ارسال نمایند، اعلیحضرت پادشاه ایران اذن و اجازت به ایشان عنایت فرمایند که از هر راه و هر طرف که رأی جهان آرای شاهنشاهی اقتضا نماید به آنها رخصت داده، روانه هند شوند؛ و سپاه ایران نیز با ایشان موافقت نموده بالاتفاق عزیمت تسخیر هند نمایند. و من بعد در هر وقت که این اراده و عزیمت را

داشته باشند موقوف است بر آنکه مجددا اولیای دولت علیه ایران در این خصوص اظهار نموده، چنانکه رأی عالم آرای پادشاهی اقتضا فرماید و رخصت عبور به ایشان بدهند، عهدنامه [ای] در این خصوص اظهار نموده فیما بین دولتین علیه ایران و فرانسه و کمیت لشکر آنها را که چقدر بوده باشد؛ و اینکه ذخایر و ضروریات ایشان در کدام راه و کدام منزل باید تدارک شود و چه مقدار سپاه ایران همراه بوده باشد، همگی را قرارداد نموده و به اذن و رخصت اعلیحضرت پادشاه جم‌جاه ایران روانه هندوستان شوند و در خصوص این مطلب باید اذن و رخصت شاهنشاهی و عهد و شرط علی حده شود.

کمترین بنده درگاه جسارت به تعهد این مطلب نموده، مجددا موقوف به عرض اولیای دولت قاهره و اذن شاهنشاه عالم پناه است.

ماده سیزدهم: آنکه هرگاه بجهت کشتیهای فرانسه در حین عبور از بنادر ایران بعضی اشیاء از ذخایر ضرور شود، اهالی بنادر به قیمت فروخته، تنخواه را از فرانسه بازیافت نمایند؛ و همچنین هرگاه در حین عبور سپاه ایشان از راه خشکی جیره و بعضی اشیاء ضرور شود، به نحوی که در ماده سابقه قلمی شده ذخیره و آنچه به عساکر آنها ضرور شود اهالی ایران به ایشان فروخته از قرار قیمت ایران تنخواه را بازیافت نمایند.

ماده چهاردهم: آنکه شروطی که در ماده دوازدهم مرقوم شده، مختص دولت فرانسه بوده با دولت روسیه و انگلیس به هیچ وجه من الوجوه شروط مزبوره قرارداد نشود و از هیچ سمت با ایشان راه عبور و مرور ندهند.

ماده پانزدهم: آنکه به جهت آمد و رفت تجّار بنا به انتفاع دولتین و امور متعلقه به تجارت در دار السّ لطنه طهران به خاکپای مبارک اعلیحضرت پادشاهی عرض شده، قراردادی به جهت امور مزبوره گذاشته شود و عهدنامه مجدّدی در این خصوص مرقوم نمایند.

ماده شانزدهم: آنکه انشاء الله تعالی این عهدنامه در دار السّ لطنه طهران بعد از چهار ماه از این تاریخ تبدیل شده، رضنامه به مهر مبارک اعلیحضرت قدر قدرت

شاهنشاهی مزین شده، تسلیم اولیای دولت فرانسه و به مهر جناب ایمبراطور رضانامه ایشان تسلیم اولیای دولت بهییه ایران شود.

تحریرا در اردوی جناب ایمبراطور اعظم که محل فکستین بوده باشد فی شهر صفر هزار و دویست و بیست و دو هجری.

مراجعت ایلچی فرانسه به پاریس

مع القصه کارداران ایران عهدنامه ناپلیون را بر ایلچی فرانسه فرو خواندند و گفتند تاکنون پادشاهی به عظمت ناپلیون از مملکت فرانسه برنخواست و او چون خواست با شاهنشاه ایران طریق مرافقت سپرد، بر این شرایط گردن نهاد و اولیای دولت ایران چون با دولت انگریز پیوستگی داشتند سر به اتفاق ناپلیون درنیاوردند و اتحاد با دولت انگریز را رجحان نهادند و همچنان کارپردازان انگلستان چون از ناپلیون هراسناک بودند قدر موافقت با دولت ایران را نیکو می شناختند، ضراعت و مهربانی فراوان می نمودند و سیم و زر و آلات حرب چندانکه به کار بود به هدیه می فرستادند. اکنون که ناپلیون از میان برخاست و آن روزگار سپری شد، امروز خود را از دولت ایران مستغنی دانستند و نقض عهد کردند و به بهانه جنگ افغانستان و تسخیر هرات که در عهدنامه ایشان شرط است که سخن نکنند، اظهار رنجش نمودند و اخبار جنگ کردند. در این صورت اگر دولت فرانسه با شرایط عهدنامه ناپلیون با ما طریق موافقت سپرند روا باشد؛ و اگر نه دوستی به زبان جز زحمت سفرا ثمری نخواهد داشت.

ایلچی فرانسه را پذیرفتن این شرایط عظیم گران می نمود و او را از دولت خویش نیز رخصت نبود. لاجرم بعد از 3 ماه جواب نامه پادشاه فرانسه را گرفته به جانب پاریس معاودت کرده و جنرال و معلمین فرانسه در حضرت شاهنشاه کمر چاکری استوار کرده متوقف گشتند.

و شاهنشاه غازی بعد از نظم اصفهان و فارس از راه بروجرد و عراق مراجعت به دار الخلافه طهران فرمود [هشتم رجب 1256 ه. ق.].

نیابت فرهاد میرزا در حکومت فارس

هم در این سال در شب جمعه بیست و هشتم رجب، نصر الله خان سرکشیکچی

باشی در شیراز به درود جهان کرد و جسد او را حمل داده در بقعه شاهزاده عبد العظیم مدفون ساختند. و شاهنشاه غازی دختر فرمانفرمای مملکت فارس را از بهر درخشنده خورشید سپهر سلطنت ولیعهد دولت ابد آیت ناصر الدین شاه نامزد فرمود و برادر کهتر خود فرهاد میرزا را که حاکم طهران بود، نایب الایاله لقب داد و به مملکت فارس فرستاد. و میرزا فضل الله نصیر الملک مستوفی علی آبادی را به وزارت او برگماشت.

فرهاد میرزا در عشر اول ذیقعه وارد شیراز گشت و آن مملکت را به نظام کرد و چون مردم بهبهان در گذاشتن منال دیوانی کار به مماطلت می کردند، منصور خان سرتیپ فراهانی را با دو عراده توپ و دو فوج سرباز بدان اراضی گسیل ساخت تا بعضی از مردم شیراز را دستگیر کرده به شیراز فرستاد. و میرزا قوما که کارفرمای بهبهان بود فرار کرده به نزدیک منوچهر خان معتمد الدوله حاکم اصفهان و خوزستان شتافت.

و هم در این سال آن هنگام که شاهنشاه غازی از کاشان رهسپار اصفهان بود معروض درگاه افتاد که مردم کرمان بر خانلر میرزا که این وقت حکومت آن اراضی داشت برشوریده اند و او را در حکومت کرمان و اخذ منال دیوان مداخلت نمی گذارند.

شاهنشاه در خشم شده بدان شد که جماعتی را به تدمیر اشرار آن بلده مأمور ساخته، طایفه شماعی و کلانتری و بعضی از اعیان آن اراضی را که باعث این فتنه بودند کیفری به سزا کنند.

کارداران حضرت از در ضراعت زبان به شفاعت گشودند که چون میان حاکم و رعیت کار به منازعت رفته است، چون خانلر میرزا نصرت یابد، به قوت حکومت روزگار دراز مردم را به نکال و عقاب خواهد داشت و اگر حکومت کرمان به دیگر کس مفوض شود، به سلامت نزدیک تر باشد. لاجرم فضلعلی خان بیگلربیگی قراباغی را به حکومت اختیار فرمود و او را با یک فوج سرباز و دو عراده توپ و 300 سوار شاهیسون روانه نمود.

بعد از ورود فضلعلی خان، مردم کرمان سر اطاعت پیش داشته، دست از طغیان

کوتاه کردند. و خانلر میرزا برحسب فرمان حاضر درگاه شد و بعضی از اشرار کرمان که از بیم جان به قلاع خبیص و اسفندقه و دیگر جایها گریخته بودند اندک اندک آسوده خاطر شده باز جای آمدند.

گرفتاری آقا خان محلاتی و درآمدن او به طهران و دیگر باره فرار کردن و طغیان ورزیدن او

در این سال چنانکه بدان اشارت شد چون آقا خان محلاتی در قلعهٔ بم دستگیر آمد، او را روانهٔ درگاه شهریار داشتند. روزی چند در بقعهٔ شاهزاده عبد العظیم توقف کرد و بر جان خویش ترسان بود. حاجی میرزا آقاسی حاج عبد المحمّد محلاتی را که در معنی آقا خان از تحمیلات او بار فرمانبرداری از دوش فرو گذاشت و فرار کرد به شاهزاده عبد العظیم فرستاد تا او را مطمئن خاطر ساخته حاضر حضرت سازد. آقا خان را اگرچه این امر رنجی عظیم بود؛ لکن پذیرفتار گشت و کلاه از سر برگرفته دستاری سبز به قانونی که آئین سادات قرشی است بر سر بسته و به اتفاق حاجی عبد المحمّد به خانهٔ حاجی میرزا آقاسی نزول کرده، به شفاعت او از وخامت عمل آسوده گشت. و بعد از روزی چند رخصت یافته روانهٔ محلات شد و در خانه و قلعهٔ خویش نشیمن کرده و مزرع و مرتع خود را مالک آمد.

آن گاه از اولیای دولت خواستار آمد که او را اجازت سفر مکهٔ معظمه و زیارت عتبات عالیات دهند. این مسئولش نیز به اجابت مقرون گشت. پس زنان و فرزندان و اموال و ائقال خود را از راه بغداد روانهٔ کربلا و نجف نموده، آن گاه در مدت 3 ماه در هرجا از بلدان ایران اسبی نامبردار شنیده بود که توانست خرید از مردم خویش به نهانی فرستاد و دوچندان که سزا بود بها داد و چنانکه کس ندانست در محلات 500 سر اسب تازی جهنده به مضممار بست و اعداد کار سفر کرد و مردم رزم دیده را نیز به بذل زر بفریفت و در عشر اول رجب يك شب

از محلات برنشسته راه کرمان پیش داشت، چه در کرمان جماعت عطاء الهی به تمامت طریقت اسمعیلیه دارند و آقا خان را امام وقت پندارند، خواست تا در آنجا لشکری انجمن کند و سر به خودسری برآورد. فرمانی چند از قبل شاهنشاه غازی مجعول کرده شبیه خط و مهر تمامت مستوفیان درگاه را در پشت فرامین رقم کرد، بدین شرح که «ما حکومت کرمان را تفویض به آقا خان نمودیم، امر و نهی او را مردم کرمان نافذ دانند و سر از فرمان او برنتابند» و خود نیز به اعیان کرمان بدان گونه که رسم حکام است مکتوب ها کرد و به حاجی سید جواد مجتهد کرمان بدین شرح نامه [ای] کرد.

نامه آقا خان محلاتی به حاجی سید جواد

اشاره

سفر کعبه کنم تا به خرابات رسم زانکه سالک به حقیقت رسد از راه مجاز

بنده درگاه عزم زیارت مکه معظمه داشتم، در عرض راه این احکام و فرامین رسید، مأمور حکومت و توقف در کرمان شدم. مهمان پذیر باشید و السلام.

و از این سوی چون خبر بیرون شدن آقا خان از محلات معروض درگاه پادشاه افتاد و مکنون خاطر او مکشوف شد، حیلت سازی او را رقم کرده به دست مسرعان سبک سیر روانه مملکت یزد و کرمان داشت.

مع القصة آقا خان همه جا به سرعت تمام طی مسافت کرده نخستین به کنار شهر یزد رسید و چون جماعتی از قبایل عطاء الهی در آن محال نشیمن داشت نتوانست پوشیده گذشت، خواست تا ایشان را نیز با خود کوچ دهد. لاجرم میرزا حبیب الله دبیر خود را روز سیزدهم رجب روانه شهر یزد نمود و عریضه [ای] از اردکان نگار کرده ارسال خدمت شاهزاده بهمین میرزای بهاء الدوله نمود. بدین شرح که «شاهنشاه غازی مرا رخصت سفر مکه معظمه فرموده تا از بندر عباس طریق مقصد سپرم» و فرمانی از پادشاه نگاشته از حاجی میرزا آقاسی نیز بنمود که «آقا خان از راه بندر عباس روانه مکه معظمه است حکام بلدان و امصار عرض راه حشمت او را نگاه دارند و همه جا

پذیره او کردند و مهمان پذیر باشند.»

بهاء الدوله که فرمانگزار آن اراضی بود بفرمود تا در میان شهر خانه [ای] از بهر ورود او معین کردند و سازوبرگ مهمان نوازی مهیا داشتند و چند کس نیز به استقبال او بیرون فرستاد که روز پانزدهم رجب که آقا خان ساعت ورود خود را مشخص کرده او را به شهر درآورد.

روز دیگر یک تن از پذیره شدگان آقا خان مراجعت کرده و در حضرت شاهزاده معروض داشت که آقا خان از شهر یزد بدان سوی عبور کرده و در قلعه نو که یک فرسنگ و نیم تا شهر مسافت دارد فرود شده، و هم در زمان چند تن از مردم عقدائی درآوردند و معروض داشتند که آقا خان حکم داد تا مردم او 70 نفر از شتران ما را مأخوذ داشته با خود برانندند.

شاهزاده بهاء الدوله یک تن رایض خود را بدو فرستاد که برای شما خانه [ای] در شهر معین کرده ایم چه شد که در نیامدید و شتران این مردم را از بهر چه رانده اید. آقا خان در جواب گفت که من فردا که پانزدهم است نماز دیگر به شهر درمی آیم و از حضرت شاهزاده برخوردار می شوم و این شتران را به کری گرفته ام و زر کری را به میرزا حبیب الله حکم فرستاد که در شهر برساند. میرزا حبیب الله نیز بر ذمت نهاد و خود نیز به نزد آقا خان شد که روز دیگر او را به شهر درآورد و زر کری را به شترداران برساند و گذشتن از کنار یزد را بهانه چنین آورد که چون گروهی از ایل عطاء الهی در این محال نشیمن دارند برای دیدار ایشان و اخذ زکوتی که در میان آن جماعت برقرار است بدانجا شد [م].

مقاتلت و مبارزت بهمن میرزای بهاء الدوله با آقا خان محلاتی

بالجمله صبح پانزدهم مکشوف افتاد که آقا خان دو ساعت قبل از سپیده دم از قلعه نو برنشسته و به طرف کرمان شتافته و هنگام زوال آفتاب مسرعی از دار الخلافه برسید و خط شاهنشاه و نگارش حاجی میرزا آقاسی را به شاهزاده بهاء الدوله سپرد. بدین شرح که:

آقا خان از محلات فرار کرده و مثالی چند از پادشاه

ص: 352

جعل نموده تا بدان دست آویز فتنه انگیزد. چون او را بیایبی مأخوذ دار و مغلولا به طهران فرست.

شاهزاده بهاء الدوله خشمگین شد و نخستین پرسش کرد که مردم آقا خان چندند و مکشوف داشت که برادرانش محمد باقر خان و میرزا ابو الحسن خان و دیگر میرزا احمد و میرزا حبیب الله و میرزا هادی و 200 سوار کارآموده و جماعتی از شمخالچی ملازم رکاب او است و در یزد نیز جماعت عطاء الهی با او پیوستند.

شاهزاده بهاء الدوله را در یزد لشکری به دست نبود، 100 تن از نگاهبانان قلعه ارك یزد را برداشته با 20 تن سوار که حاضر بود آهنگ آقا خان کرد. بعضی از مردم مجرب گفتند:

این چه عزم است که تصمیم داده [ای] با این قلیل مردم پیاده چگونه می توان با سواران از جان گذشته درآویخت، بیم آن است که مردم شما هزیت شوند و شما دستگیر گردید و نام دولت را پست کنید.

بهاء الدوله از غضب افروخته گشت و گفت:

آقا خان و لشکر او را مکان آن نیست که من از او اندیشناک شوم، اگر همه يك تنه باشم از قفای او تاختن کنم و او را درهم شکنم.

این بگفت و اسب خویش را طلب داشته برنشست و آن قلیل مردم را برداشته، مانند ضرغام غضبان رهسپار گشت. چون 3 فرسنگ طی مسافت کرده به محمدآباد رسید، مسموع داشت که سرباز شقاقی از کرمان مراجعت به طهران می نماید و در سر یزد فرود می شود. يك تن به طلب مدد ایشان فرستاده، خود از قفای آقا خان طریق مهریز که تا شهر یزد 15 فرسنگ است گرفت و نزدیک به سپیده دم وارد مهریز گشت. آقا خان از آنجا کوچ داده بود و از آن سوی سرباز شقاقی سر از فرمان برتافته کس به مدد بیرون نشد.

در این وقت بهاء الدوله خویشتن راه سر یزد برداشت و در آنجا ابو الفتح خان سرهنگ شقاقی را به کلمات عتاب آمیز خطاب کرده 300 تن از سرباز شقاقی اختیار کرد. و هم در زمان از دنبال آقا خان شتابان گشت. اما آقا خان در همه جا در بیابان، دور از شارع قطع منازل می کرد و به آهنگ

شهر بابک و سیرجان می تاخت و 10 فرسنگ از آن سوی مهریز چشمه و برجی در بیابان ظاهر بود. آقا خان بر سر آن چشمه فرود گشت و هنگام زوال آفتاب که از آنجا خواست کوچ داد، شاهزاده بهاء الدوله با 300 تن سرباز شقاقی 100 تن پیاده جندقی برسید و در آن گرمگاه روز قوت گرما، چشمه آب را در دست دشمن یافت ناچار از گرد راه آهنگ جنگ کرد.

دو رویه صف راست کردند. سواران آقا خان و شمشالچیان و جماعت عطاء اللهی هم دست و هم داستان حمله در انداختند. شاهزاده بهاء الدوله که به حکم حسب و نسب آموخته حرب و خوکرده میدان بود چون این بدید اسب بر جهانند و از چپ و راست تاختن همی کرد و حمله همی برد، ناگاه در گرمگاه میدان گلوله [ای] بر اسب او آمده و اسب از پای برفت.

بهاء الدوله را از این حدیث دهشتی در ضمیر جای نکرد و همچنان پیاده در پیش روی سرباز از یمین به شمال شد و لشکر را تحریض بجنگ داد. بالجمله تا هنگام فرو شدن آفتاب هردو لشکر در برابر هم رزم دادند و میرزا ابو الحسن خان برادر آقا خان نیز فراوان مبارزت نمود و جلادت آشکار کرد. 8 تن از سربازان مقتول گشت و 16 تن از مردم آقا خان به خاک افتاد و بسیار کس جراحت یافتند.

چون شب تاریک شد آقا خان با سواران خود راه سیرجان برگرفت و چون آن ارض سرحد یزد و کرمان بود، بهاء الدوله روا ندید که بی اجازت کارداران دولت از مملکت خویش بدان سوی سفر کند و دیگر پیادگان نفس گسسته را از ققای سواران بتازد. لاجرم صبحگاه از سر آن چشمه راه یزد برگرفت.

اما در کرمان یک روز از پس آنکه مناشیر مجعول آقا خان را مردم شهر مطالعه کردند، مسرعان سبک سیر با فرمان پادشاه وارد کرمان شدند و حکم دستگیر ساختن او را برسانیدند و گیرودار او را در یزد نیز آنها داشتند. فضلعلی خان حاکم کرمان به اعداد کار پرداخت.

و هم در این وقت چنان افتاد که کهن دل خان والی قندهار و مهردل خان برادر او و خوانین افغان چنانکه به شرح رفت بعد از فرار از قندهار و پناه آوردن

به دربار شهریار برحسب فرمان بلوک شهر بابک به سیورغال ایشان مقرر شد و نشیمن از آنجا جستند تا هنگام برسد و سفر قندهار کنند و بر مملکت خویش دست یابند. بعضی از مردم شهر - بابک از سرداران افغان رنجیده خاطر شدند و از در خصومت سخن کردند، عاقبت کار به مقابله و مقاتله کشید، سه چهار هزار تن از مردم شهر بابک و ایل عطاء اللهی و خراسانی هم گروه شده آهنگ افغانان کردند و حاجی محمد علی شهر بابکی کارفرمای آن جماعت گشت. افغانان چون قوت آن جمع نداشتند، در قلعه شهر بابک متحصن گشتند و از جانبین بازار محاربت رواج گرفت.

در میان این گیرودار آقا خان برسد و این حدیث را از اقبال بخت دانست، چه لشکری ساخته جنگ بیافت و در خاطر نهاد که نخستین قلعه افغانان را مسخر داشته اموال ایشان را مأخوذ دارد، آن گاه راه شهر کرمان سپارد، پس لشکریان را در کار محاصره استوار داشت؛ و از آن سوی محمد باقر خان برادر خود را روانه سیرجان نمود تا مردم آن اراضی را از طغیان آقا خان بیگاهاند و ایشان را به اطاعت و انقیاد او بخواند. محمد باقر خان به اراضی سیرجان شتافت و قلعه زیدآباد را معقل خویش ساخته به اغوای مردم پرداخت.

و از جانب [دیگر] فضلعلی خان بعد از آگهی از کار آقا خان، مردم خویش را برداشته از کرمان بیرون تاخت و در منزل پاریز، ورود محمد باقر خان را در قلعه زیدآباد اصغا نمود. نخستین آهنگ او کرد و محمد باقر خان چون قوت مقاتلت با او نداشت در قلعه زیدآباد متحصن گشت و برادر را از این کار آگهی فرستاد. آقا خان بی توانی از شهر بابک و عطاء اللهی و خراسانی سپاهی گزیده ساخته راه زیدآباد گرفت، آن گاه که آفتاب سر بزد به زیدآباد رسید و هم از گرد راه جنگ در پیوست و تا هنگام زوال آفتاب آتش حرب افروخته گشت و بسیار کس از جانبین به درود جهان کردند.

در پایان امر لشکر آقا خان شکسته شد و او با مردم خود فرار کرده به اراضی احمدی و لار گریخت

و فضلعلی خان بعد از این فتح از سیرجان به شهر بابک آمد و روزی چند از سرداران افغان معذرت جست و اشرار قبایل سیرجان و شهر بابک را کیفر کرد.

آن گاه معلوم داشت که آقا خان دیگر باره در احمدی و لار تجهیز لشکر کرده و به طرف اسفندقه و جیرفت رفته و سعید خان رودباری و مردم گرمسیر با او پیوسته اند و قلعه اسفندقه را که معقلی محکم است، سیغناق خویش کرده و از حبوبات و غلات انباشته ساخته. فضلعلی خان مردم خویش را برداشته به دفع او رهسپار آمد و در ارض سوغان برای تجهیز لشکر روزی چند اقامت نمود و از کرمان 3 فوج سرباز و 2 عراده توپ طلب نموده، با لشکر خویش پیوسته کرد.

در این وقت خبر رسید که آقا خان از اسفندقه به طرف گرمسیر سفر کرد.

فضلعلی خان دیگر از قفای او تاختن را مناسب وقت ندانست و دفع دادن او را در اول بهار نیک تر شمرد، لاجرم مراجعت به کرمان کرد.

سفارت عبد الرزاق افندی

هم در این وقت قنبر علی خان مافی از سفارت بغداد مراجعت کرد و از قبل علیرضا پاشا، عبد الرزاق افندی کلیددار روضه کاظمین علیهما السلام به درگاه آمده و اظهار مسکنت و معذرت کرد و زیان محمّره را بر ذمّت نهاد و حامل صاحب ایلچی روسیه برای تماشای اصفهان حاضر حضرت گشت.

طغیان خانلر میرزا علیه شاهزاده بهاء الدوله

و هم در این وقت شاهزاده خانلر میرزا که بعد از ورود فضلعلی خان به کرمان طریق خدمت می سپرد چون به شهر یزد رسید با شاهزاده بهمن میرزای بهاء الدوله درآویخت که از این پیش حکومت این شهر با من بود و من در این امر از تو سزاوارترم. شاهزاده بهاء الدوله چون دید خانلر میرزا هنوز طفلی است اگر با او از در مبارزت بیرون شود و او را دفع دهد پسند خردمندان نخواهد بود، شهر یزد را بگذاشت و راه اصفهان برداشت.

کارداران دولت مسرعی گسیل ساخته خانلر میرزا را حاضر کردند و شاهنشاه غازی همی خواست او را در موقف عتاب بدارد و عقابی کند. به شفاعت حاجی میرزا آقاسی عصیان منسی گشت و شاهزاده بهاء الدوله دیگر باره به حکومت یزد بازشتافت.

و هم در این وقت میرزا رضای میزان آقاسی از سفارت خوارزم بازآمد و از جانب الله قلی توره نیز رسولی برسید، چهل رأس اسب ترکمانی پیش گذرانید.

حرکت محمد شاه به طرف همدان

آن گاه شاهنشاه غازی بعد از 3 ماه و 10 روز توقف از اصفهان خیمه بیرون زد و از راه خوانسار و جرفادقان قطع مسافت کرده به نهاوند و از آنجا به همدان سفر کرد و در آنجا شاهزاده حمزه میرزا را طلب فرمود و حکومت قزوین را به طهماسب قلی خان تقویض داشت؛ و در آنجا بعضی از مردم خوانسار و گلپایگان که از حکومت تیر الدوله فرخ سیر میرزا به زحمت بودند زبان به سعایت بازداشتند و سخن از در کذب و بهتان در انداختند و به عرض کارداران دولت رسانیدند که شاهزاده با محمد تقی خان بختیاری و دیگر بزرگان آن قبایل ابواب مکاتبات فراز کرده در عصیان و طغیان با دولت ایران مواضعه نهاده اند. لاجرم بر حسب فرمان بخشعلی خان قراباغی یوزباشی برفت و او را در قزوین به حضرت آورد و بعد از فحص مکشوف افتاد که او را جنایتی نبوده و از در سعایت بدو بسته اند، لاجرم ملازمت خدمت گشت.

وزارت محمد امین خان نسقچی باشی در گیلان

مع القصه شاهنشاه غازی از همدان به قزوین راند در عرض راه عریضه فرخ خان پیشخدمت خاصه که از منزل کرون مأمور به فحص حال مردم گیلان شد، رسید. و مکشوف افتاد که امان الله خان افشار وزیر گیلان طریق زهد گرفته و چنان در تزه نام برداری کند که هنگام عبور در بازار و برزن اگر حبات گندم و ارزن درنگرد که از جوال زراعت پیشه پاشیده باشد، ایستاده شود و حبه حبه بدست خویشتن برگیرد، جامه پشمین پوشد و بر حصیر نشیند، از این روی فیصل امور بدست او مهمل مانده و منال دیوانی مأخوذ نیفتاده.

لاجرم فرمان شد که فرخ خان غفاری، یحیی میرزا حاکم گیلان و امان الله خان افشار را روانه درگاه سازد و خود به نظم شهر و اخذ منال دیوانی پردازد. لاجرم ایشان از گیلان بیرون شده در قزوین به رکاب پیوستند و محمد امین خان نسقچی باشی به جای امان الله خان وزارت گیلان یافت و حکم رفت که فرخ خان در گیلان

توقف کرده منال دیوانی را به جمله مأخوذ دارد و سالهای مستقبل را نیز عمل معین کند که این گونه فتور در کار خراج نیفتد و فرخ خان این خدمت پرداخته کرده بعد از 8 ماه طریق درگاه برداشت.

وقایع دیگر

بالجمله شاهنشاه بعد از این وقایع راه طهران برگرفت و در دار الخلافه نزول فرمود و این هنگام جهانگیر میرزا و جلال الدین میرزا پسران کامران میرزای والی هرات به تقبیل سده سلطنت رسیده، جبین ضراعت بر خاک نهادند و مورد الطاف و اشفاق خسروانه شدند.

و هم در این سال سلیمان خان امیر تومان از حکومت خمسه معزول شده و شاهزاده حمزه میرزا فرمانگزاری یافت.

و [هم در این سال] ملا عبد العزیز کاشانی به اتفاق عبد الرزاق افندی مأمور به سفر بغداد و توقف آن اراضی گشت تا در کار زواری و تجارت ایران شحنگی کند و نگران باشد که از لشکر و رعیت آل عثمان ایشان را زیانی نرسد.

شرح حال شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار در سال 1257 هـ. / 1841

اشاره

در سال 1257 هجری مطابق سنه اودیل ترکی چون 3 ساعت و 40 دقیقه از شب یکشنبه بیست و هفتم شهر محرم سپری شد، آفتاب به حمل تحویل داد. شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بساط عید گسترده کرد و چاکران درگاه را به بذل درهم و دینار شاد ساخت.

در اول بهار این سال از فضلعلی خان حاکم کرمان عریضه ای برسد که اگرچه آقا خان از این جنگ شکسته برفت، لکن از اندیشه خویش باز نداشته در تجهیز لشکر و اعداد کار روزگار برد، اگر سپاهی درخور جنگ بدین جانب آهنگ کند روا باشد. لاجرم فرمان شد تا حبیب الله خان امیر توپخانه با مردان میدان و توپهای باره کوب بسیج راه کرده طریق کرمان برداشت. و از آن سوی چنانکه بدان اشارت شد، آقا خان در گرمسیر میناب تجهیز

ص: 358

لشکر کرده و در آن چند ماهه زمستان اعداد خویش را به سزا دید و با سواره و پیاده انبوه 2 عراده توپ و قورخانه فراوان برداشته به آهنگ تسخیر شهر کرمان رهسپار گشت.

فضلعلی خان حاکم کرمان چون این بشنید نخستین اسفندیار خان برادر خود را با فوجی از لشکر به استقبال جنگ او بیرون فرستاد. و از قفای او عبد الله خان سرتیپ با 2 فوج ملایری و توپسکانی و 2 عراده توپ راه برگرفت. ولی محمد خان سرتیپ تفنگچی کرمان نیز با سپاه خود از دنبال ایشان راه سپر شد. نخستین در دشت آب، اسفندیار خان با آقا خان دچار گشت، از دورویه صف برکشیدند و جنگ در پیوستند. بانگ گیرودار بالا گرفت، اسفندیار خان مردانه بکوشید و از آن سوی آقا خان و برادرانش پای سخت کردند و پی در پی حمله افکندند و در میانه اسفندیار خان چند زخم گران برداشت و هم گلوله بر مقتلش آمده، از پای درآمد و لشکر او هزیمت شده بعضی کشته و برخی پراکنده شدند.

آقا خان چون از کار اسفندیار خان برداخت، هم در آن گرمی بر سر عبد الله خان تاختن آورد. عبد الله خان به اول حمله ضعیف گشت و چون قوت جنگ او را در خویش ندید در قلعه بزنجان متحصن گشت. آقا خان در حصار دادن او سودی نیافت او را بگذاشت و بی توانی آهنگ ولی محمد خان سرتیپ کرد و از گرد راه چون صرصر خزان بر وی زد، در اول حمله لشکرش را پراکنده ساخت و نیز محمد ولی خان را دستگیر نمود. آن گاه در 7 فرسنگی کرمان در اراضی بردسیر به قلعه مشیز جای کرد و به اعیان کرمان همه روزه مکتوب فرستاد و ایشان را اغوا همی کرد که فضلعلی خان را دست بسته به من فرستید.

در این وقت امیر توپخانه از گرد راه برسید و نخست آهنگ آقا خان کرد و او نیز بی خوف و هراس در برابر امیر توپخانه ایستاد و صف راست کرده جنگ به پیوست.

آتش بلا بالا گرفت و دخان توپ و تفنگ جهان را قیرگون ساخت.

در پایان کار آقا خان شکسته شد و طریق فرار در پیش داشت و باز کُری کرده در مشیز جای کرد و امیر توپخانه مظفر و منصور به شهر کرمان درآمد.

اما فضلعلی خان از درد برادر و غلبه آقا خان پوست بر تنش زندان گشت و دانست که اگر در شهر دیر بماند دور نباشد که مردم کرمانش دستگیر ساخته به آقا خان سپارند، ناچار به تجهیز لشکر پرداخت و در مدتی اندک سپاهی در خور جنگ برآورد و به خونخواهی برادر کمر بسته به اتفاق امیر توپخانه راه قلعه مشیز برداشت.

آقا خان چون دید از اغوای مردم کرمان جمعیت فضلعلی خان متفرق نشد و اینک مرد برادر کشته با لشکر ساخته درمی رسد مصاف او را پسندیده نداشت و از قلعه مشیز بیرون شد و به جانب بم و نرماشیر کوچ داد. فضلعلی خان از فرار او دل قوی کرد و از قفایش تاختن کرد و در منزل ریگان که سرحد بلوچستان و نرماشیر است بدو رسید و هر دو لشکر ساخته جنگ شده، درهم افتادند و از یکدیگر همی کشتند. بعد از کشتش و کوشش فراوان لشکر آقا خان شکسته شد و دو بهره از مردمش مقتول و دستگیر آمدند. و هم در این وقت روز بیگاه شد و تاریکی جهان را فرو گرفت آقا خان هم در آن تاریکی از راه بیابان طریق فرار پیش داشت و تا قندهار براند و از آنجا راه هندوستان سپرده در بندر بمبئی سکون اختیار کرد. فضلعلی خان بعد از آن فتح مراجعت به کرمان کرده صورت حال را معروض درگاه شاهنشاه داشت.

سرکوبی قبایل سرکشی

هم در این سال در مملکت فارس میان قبیله قشقائی و اهل ممسنی خصمی واقع شد و کار به مقاتلت و مبارزت انجامید. فرهاد میرزا که حکومت شیراز داشت، میرزا فضل الله نصیر الملک را در آن بلده گذاشته به میان قبایل شتافت، قلعه طوس و قلعه نوذر و دیگر معاقل ایشان را خراب کرد و از قبایل رستم و بکش و جاوی و دشمن [ز] یاری که شعب ممسنی هستند گروگان گرفت و علی ویس خان برادر خانعلی خان ممسنی را با چند تن از اشرار مأخوذ داشته بر دهان توپ بست

و آتش در زد و خانعلی خان فرار کرده به جانب ماهورمیلاتی گریخت. آن گاه حاجی شکر الله خان برادر میرزا آقا خان وزیر لشکر را به حکومت بهبهان بازداشت و از قبایل باوی و آ[غا] جری و نوئی و بایر احمدی [بویر احمدی] و دیگر قبایل گروگان گرفته به حاجی شکر الله خان سپرد تا آن جماعت را به شیراز کوچ داد و میرزا کوچک یاور توپخانه را با توپ و سرباز در ممسنی به حکومت گذاشت و خود از راه خشت به بوشهر رفت.

فرستاده هرات

و هم در این سال شیر محمد خان افغان از قبل کامران میرزای والی هرات و یار محمد خان برادر خود که وزارت کامران داشت با پیشکشی لایق به درگاه پادشاه آمد و خواستار عفو گناه گشت و معروض داشت که بعد از آنکه ناهمواری مردم انگلیس را در افغانستان معاینه کردیم و دانستیم که عصیان پادشاه ایران گناهی بزرگ بوده، اینک از در اطاعت و متابعت ایستاده ایم و نام پادشاه را بر سیم و زر نقش کرده ایم و خطبه به نام او می خوانیم.

حکومت حاجی خان شکی در کرمانشاهان و قتل او به دست مردم کردند

اشاره

و هم در این سال نور محمد خان سردار قاجار بر حسب فرمان از حکومت خوزستان معزول شد و حاجی خان شکی به فرمانگزاری خوزستان و نظم حدود عراقین عرب و عجم مأمور گشت. اگرچه حاجی خان مردی جلد و شجاع بود و نسب به سلیم خان شکی می برد که بسیار وقت نامش در این کتاب مسطور افتاد و از اهل سنت و جماعت بود و در کیش خود متعصب و متنمّر بود، از آن سوی بیشتر از اهالی ایلات خوزستان و قبایل حدود عراقین غالی باشند و امیر المؤمنین علی علیه السلام را خدای یگانه دانند تعالی الله عما یقول الظالمون، لاجرم حاجی خان آن مردم را بر اموری که خلاف شریعت خویش می دانستند مأمور می فرمود، خاصّه در قطع شارب، و ایشان از کلمات او هارب بودند.

عاقبت کار

ص: 361

به خصومت رفت و در میان قبیله کردند آثار بی فرمانی پدیدار آمد و حاجی خان چون این بشنید با لشکری اندک به میان آن قبیله سفر کرد تا ایشان را کیفر کند. نخست مردم کردند از در اطاعت و فرمانبرداری بیرون شدند و هدیه و تحف پیش کشیدند و گفتند از مذهب و کیش ما سخن مکن و دیگر هرچه گوئی فرمان پذیریم و سر از اطاعت و انقیاد بیرون نکنیم. حاجی خان نیز بدین سخن رضا داد.

از قضا يك تن از مردم او را برای اخذ آذوقه و با مردی از شناختگان کردند کار از مناقشه به مبارزت انجامید و مقتول گشت، حاجی خان چون اصغای این قصه نمود سخت خشمگین شد و آن کین که در خاطر می نهفت آشکار ساخت و حکم داد تا تمامت مردم کردند را در کنده و زنجیر کشند و به جانب کرمانشاهان کوچ دهند و آن جماعت چون این بدیدند يك باره از در منازعت بیرون شده هم دست و هم داستان رو به سرای حاجی خان نهادند و او بهر مدافعت میان استوار کرد و چون شیر عرین از رواق خویش کمین بگشاد و 40 تن از مردم کردند را هدف گلوله آتشین ساخت. در پایان امر از اطراف آن خانه صعود کردند و آن رواق را بر سر او فرود آوردند و آتش در آن سرای زدند. حاجی خان از آن رواق بیرون شد و چون نیروی مقاتلت نداشت خویشان داری همی کرد تا سپیده صبح سر برزد.

این هنگام به میان کاهدانی درگریخت و مقداری کاه بر زیر خود ریخت، غوغا طلبان درآمدند و بعضی از مردم او را مقتول ساختند و او را نیافتند و چون ساعتی برگذشت و آتش به کاهدان درافتاد، ناچار از میان کاه بیرون شد و مردم آن بلده به جانب او حمله بردند و تفنگها بگشادند. به يك بار چهار زخم گلوله بیافت و با چنین جراحت خنجر خویش را کشیده بدان جماعت بتاخت و دو تن را با زخم خنجر بکشت و خود نیز بیفتاد و بمرد. مردم کردند بعد از قتل او از بیم شاهنشاه ایران کوچ داده و در اراضی بغداد نشیمن کردند.

چون این خبر معروض درگاه پادشاه افتاد، عبد الحسین خان جوانشیر را که نسب به ابراهیم خلیل خان می برد، به حکومت آن اراضی نصب فرمود؛ و علیرضا پاشا وزیر بغداد را فرمان کرد که آن جماعت را دست بسته به درگاه فرستد.

وقایع دیگر

و هم در این سال يك تن از فرزندان شاهنشاه غازی که نام و لقب خاقان مغفور فتحعلی شاه داشت و هنوز چهار ساله بود به درود جهان کرد.

و هم در این سال از قبل کارداران انگلیس ریخ صاحب طیب به دست آویز سیاحت به دار الخلافه طهران آمد و با اولیای دولت سخن از اتحاد دولتین در میان نهاد و چون اکراهی از این سوی نیز ندید شادخاطر باز شد تا سفیری برای انجام مصالحه طریق ایران گیرد.

اسارت محمد ولی خان دولو

و هم در این سال 800 سوار از جماعت ترکمانان بر سر قافله زوار مشهد مقدس تاختن برده، هیچ دقیقه از اسر و سبی و قتل و غارت فرو نگذاشتند. و هم در عرض راه از قضا با محمد ولی خان برادرزاده آصف الدوله که با معدودی به شکارگاه رفته بود باز خوردند و او را نیز مأخوذ داشتند. چون آصف الدوله را این قصه مسموع افتاد با لشکری ساخته به اراضی ترکمانان تاختن برد و ایشان را زحمت فراوان کرد و با این همه محمد ولی خان را نیافت چه او را به جانب مرو تاخته بودند.

لاجرم باز مشهد مقدس شده صورت حال را معروض داشت. شاهنشاه غازی محمد علی خان غفور را به نزدیک الله قلی توره فرمانگزار خوارزم رسول فرستاد که اگر «ایلغار ترکمانان به فرمان تو بوده، ساخته جنگ باش و اگر نه این جماعت را که طراز این منازعت کرده اند کیفر کن و محمد ولی خان و دیگر اسیران را به حضرت ما فرست».

اشاره

هم در این سال بعد از فرار آقا خان، امیر توپخانه طریق بلوچستان گرفت و 15 منزل از آن سوی کرمان تاختن برد قلعه بمپور را محصور داشت و مدت 10 روز دیوار برج و باره را به گلوله توپ و خمپاره تخریب داد. مردم بمپور فریاد برداشتند و امان طلبیدند، امیر توپخانه صغیر و کبیر آن شهر را کوچ داده در لشکرگاه سکون داد و آن قلعه را با خاک پست کرد و روزی چند در آن اراضی اقامت داشت. از قضا یک روز که امیر توپخانه به شکارگاه رفته بود یک تن از سربازان دست جمیله [ای] را بگرفت و با او درآویخت و خواست با او درآمیخته، شوهر آن زن این بدید و غوغا برداشت و مردم بمپور جنبش کردند و خواستند تا زنان و اطفال خویش را با تیغ گذرانیده از پس آن رزم دهند تا به تمامت مقتول گردند و نیران حرب افروخته گشت و آلات ضرب به کار افتاد.

در این وقت امیر توپخانه برسید و چندانکه خواست این آتش افروخته را بنشانند نتوانست، او نیز تیغ برکشید و حکم بر قتل داد. بیشتر از آن مردم عرضه هلاک و دمار گشت و دیگر اسیر و دستگیر شد. پس از بمپور اسیران را با کنده و زنجیر با خود ببرد و تا مسافت 5 منزل به قندهار برفت و بسیار کس از متمرّدین را نابود ساخت، آن گاه صورت حال را عریضه کرده با اسیران فراوان روانه درگاه پادشاه داشت. شاهنشاه غازی طپانچه تمام الماس به تشریف او بفرستاد و دیگر سران و سرکردگان را خلعتهای گوناگون کرد و ایشان را حکم به مراجعت فرمود.

و در این سال مکنیل صاحب از انگلیس برای انجام کار مصالحه وارد دار الخلافه گشت و شاهزاده فتح الله میرزای شعاع السلطنه از حکومت کاشان معزول شد و علی خان -

سالار خوان به جای او منصوب گشت؛ و از قبل ایمپراطور روسیه غراف مدن به درگاه آمد و هدایای خویش را با مکتوب ایمپراطور پیش داشت و حامل صاحب مراجعت به پترزبورغ کرد.

و هم در این سال برادر اعیانی شاهنشاه بهمن میرزا حکومت آذربایجان یافت و خال او نور محمد خان سردار به وزارت او سرافراز آمد و همچنان سلطان مراد میرزا به حکومت بروجرد مأمور گشت و خانلر میرزا فرمانگزار همدان و شاهقلی میرزا حاکم ملایر گشت و نیز فضلعلی خان از حکومت کرمان معزول آمد.

حکومت عباسقلی خان جوانشیر در کرمان

عباسقلی خان جوانشیر والی کرمان و حدود بلوچستان گشت و از دار الخلافه راه برگرفت. بعد از ورود به یزد در خاطر گرفت که اسیران بنفهل را که امیر توپخانه در ممالک ایران پراکنده ساخته چندانکه تواند به زور یا به زر از مردم بازستاند و به مساکن خویش رساند، تا دل مردم بلوچ را به سوی خویش کند و نام دولت را به عدالت بلند سازد. پس 10 روز در یزد اقامت کرد و معادل 3000 تومان زر مسکوک در بهای اسیران بذل کرد و میرزا محمد علی مجتهد یزد را نیز وصیت کرد که از پس او چندانکه اسیر از شهر و قری به دست شود خریده روانه کرمان دارد.

آن گاه راه کرمان برگرفت و بعد از ورود به کرمان نیز چندانکه در میان سرباز و توپچی و تفنگچی کرمانی اسیر بنفهل یافت بخريد و جمعی را نیز به قوت فرمانگزاری از سرای مردمان طلب داشت و این جمله را آذوقه و علوفه عطا کرده، به تفاریق روانه بنفهل داشت و از برادرزاده محمد علی خان بنفهل سجلی رسید بستد و صورت حال را [در] عریضه [ای] نگار داده روانه دربار داشت.

شاهنشاه غازی او را تحسین کرد و فرمان داد که چندانکه در عراق از اسرای بنفهل به دست شود روانه کرمان دارند. بالجمله 3600 تن اسیران بنفهل به دست عباسقلی خان والی باز وطن شدند و بیشتر از آن جماعت را نیز بذر زراعت عطا کرد و محراب خان

و دیگر بزرگان بنفهل را به خلعت و عطیت شادکام ساخت و همچنان حاکم سیستان را به بذل تلید و طریف و انفاذ خلع و تشریف شیفته خاطر کرد، چندانکه از دیگر چاکران پادشاه نیک تر پذیرای فرمان بود و طریق تجارت به طرف بلوچستان و سیستان گشاده گشت.

مع القصه عباسقلی خان والی کار کرمان و بلوچستان را به نظم کرد و در اخذ منال دیوانی با مردم به رفق و مدارا بود و بر ذمت نهاد که چون در مملکت او مالی به سرقت برند، اگر از سارقین مأخوذ نتواند از خویشان برساند. چنانکه با این پیمان 2000 تومان زیان یافت و مالی که چند ساله در حدود یزد و اصطهبانات به سرقت رفته بود به ابلاغ امید و بیم استرداد کرده به خداوند مال تسلیم نمود.

و دیگر فتحعلی خان مهنی که در آذربایجان محبوس بوده، بعد از وفات خاقان مغفور فتحعلی شاه فرار کرده به میان قبایل مهنی و مجاز که در اسفندقه و سازه و ده جیرفت نشیمن داشتند در رفت و حکام کرمان تا این وقت بدو دست نیافتند، عباسقلی خان چندانکه خواست خاطر او را از دهشت و وحشت پرداخته کند و به نزدیک خویش حاضر سازد، نتوانست. لاجرم میرزا اسد الله خان مستوفی کرمان را با جمعی از لشکریان مغافضة بر سر او تاخت و فتحعلی خان به میان ریگستان گریخت و لشکر از قفایش بتاخت و او را در فراز تلی به محاصره انداخت و به قوت یورش او را گرفته، مغلولاً به کرمان آوردند و از آنجا روانه طهران داشتند.

و دیگر قلعه بم را که از مرد و لشکر خراب و بی آب افتاده بود تعمیر کرد و علف و آذوقه چندین ساله به ذخیره نهاد و چاه آب آن را که انباشته بودند حفر نمود و در حومه کرمان حکم داد تا 12000 اصله توت غرس کردند تا از بهر کرم قز و تحصیل ابریشم به کار باشد.

بازگشت کهن دل خان به قندهار

و دیگر چنانکه مرقوم شد، بعد از غلبه مردم انگلیس بر افغانستان بر حسب فرمان شهر بابک و از فارس بلوک هرات و مروس به تیول و سیورغال سرداران افغان مقرر شد و کهن دل خان سردار افغان به اتفاق رحیم دل خان و مهردل خان

برادرانش و محمد صدیق خان و محمد عمر خان پسران او و سایر پسرها و سردارهای قندهار و 500 تن ملازمان او در شهر بابلک جای کردند. بعد از حکومت عباسقلی خان والی چون افغانان به مبارزت مردم انگلیس بیرون شدند چند کت کهن دل خان سردار خواست تا راه قندهار گیرد و با لشکر انگلیس طریق گیرودار سپرد. چون در میان دولت انگلیس و ایران از روزگار قدیم طریق مهر و حفاظت گشاده بود والی بدین امر رضا نمی داد. چون لشکر انگلیس یک باره از افغانستان بیرون شد و دیگر جای عذر نماند و نیز کهن دل خان بیمناک بود که مبادا بعضی از مردم قندهار با او از در مخاصمت بیرون شوند و او را دفع دهند، لاجرم عباسقلی خان واجب دانست که پناهنده دولت ایران را کامیاب باز فرستد.

و از آن سوی چون کهن دل خان از اولیای دولت اجازت مراجعت حاصل کرد و برادر خود رحیم دل خان را ناگاه به کرمان فرستاد و صورت حال را باز نمود. عباسقلی خان والی نخستین کس فرستاده و منازل عبور ایشان را از نرماشیر تا سرحدات و از آنجا تا سیستان علوفه و آذوقه فراهم کرد و اسمعیل خان سرکرده جمازه سواران و نایب الحکومه بم و نرماشیر را حکم فرستاد که 100 شتر آذوقه به ایشان حمل دهد و چند تن مرد مقنی با خود همی برد که اگر حاجت افتد در عرض راه حفر چاه کند و محمد رضا خان حاکم سیستان را مکتوب کرد که سپاهی لایق به ایشان همراه کند تا در قندهار متمکن شوند.

بالجمله محمد رضا خان حاکم سیستان بعد از ورود ایشان بدان اراضی پسر خود لطفعلی خان را با 3000 سوار ملازم رکاب کهن دل خان ساخت تا او را به قندهار برده بر مسند حکومت جای داد و خطی از کهن دل خان گرفت و نزدیک عباسقلی خان فرستاد. بدین شرح که

برحسب امر کارداران دولت ایران، لطفعلی خان با لشکر خود طریق خدمت سپرد و اینک من در قندهار مستولی شده ام و او را حارس و حافظ قلعه ارک قندهار داشته ام.

عباسقلی خان در پاداش این خدمت و ازای این زحمت

خنجر و کارد مرصع و دیگر اشیاء نفیسه از بهر محمد رضا خان و لطفعلی خان انفاذ داشت.

فتنه مخدومقلی ترکمان و ظهور حضرت ایشان در گرگان

هم در این سال يك تن از مردم حیلت اندیش که در صورت به کیش درویشان بود و در معنی خیر از خوی ایشان نداشت، در اراضی گرگان به دعوی کرامت و وصول به مقام ولایت سربرکشید و مخدومقلی ترکمان که در میان قبایل تکه و یموت حکمروا و مکانتی به سزا داشت با جماعتی از ترکمانان سر بر خط ارادت او نهاد و چنانکه رسم ترکمانان است و نام اینگونه مردم را به نگاه داشت حشمت بر زبان نیارند، او را نیز «حضرت ایشان» لقب کردند و به پشتوانی او طریق عصیان گرفتند. محمد ناصر خان قاجار قوانلو که این هنگام حکومت استرآباد داشت صورت حال را در حضرت شاهنشاه باز نمود.

شاهنشاه غازی فرمان کرد تا محمد حسن خان سردار ایروانی با 10000 تن سوار و سرباز آهننگ او کرد و شاهزاده اردشیر میرزا فرمانفرمای مازندران نیز با لشکری جرّار جنبش فرمود و از اراضی خراسان جعفرقلی خان ایلخانی برونجردی طریق گرگان گرفت و 6000 خراسانی را با خود کوچ داد.

چون ارض گرگان لشکرگاه گشت و ابطال رجال انجمن شدند برای ترکمانان جای جنبش و کوشش نماند. مخدومقلی بی آنکه تیغی فراز شود یا تیری پرواز گیرد مربع و مرتع بگذاشت و به جانب دشت طریق فرار برداشت. اردشیر میرزا به صواب دید سردار رسولی بدو فرستاد که بیهوده طریق فرار مسپار که از ترکتاز این لشکر مخلصی نتوانی جست. اگر کوچه سلامت جوئی حضرت ایشان را به حضرت ما فرست وزن و فرزند بزرگان ترکمان را بدین جانب گسیل کن.

مخدومقلی خان چون این حدیث بدانست و ابواب چاره از همه جا مسدود یافت ناچار محمد خان پسر خود را به اتفاق حضرت ایشان به درگاه شاهزاده فرستاد و اعیان ترکمان نیز گروگانها با پیشکش گسیل داشتند و پیمان نهادند که اگر

فرمان رود تا صرة خوارزم بروند و رزم دهند.

اردشیر میرزا صورت حال را معروض درگاه داشت، شاهنشاه غازی فرمان کرد که شاهزاده با لشکر يك ماه در گرگان اوتراق کند تا محمد علی خان غفور از سفارت خوارزم باز شود و مکنون خاطر الله قلی توره مکشوف افتد و در ازای این خدمت نشان شیر و خورشید تمام الماس و حمایل مرتبه اول سرتیپی به تشریف شاهزاده اردشیر میرزا عنایت فرمود.

و هم در این سال معادل 30000 تومان از منال دیوانی فارس را برحسب فرمان پادشاه، فرهاد میرزا برای علف و آذوقه سپاه امیر توپخانه به بمپور فرستاد.

سفر کردن منوچهر خان معتمد الدوله به خوزستان و دفع فتنه محمد تقی خان بختیاری

اشاره

هم در این سال چنانکه از پیش مرقوم گشت محمد تقی خان کونرسی [- کونرسی] بختیاری فحل صعاليك و قدوه طاغیان بود و از اموال مجتازان و کاروانیان خزاین برهم نهاده 10000 سوار آماده [و] فراهم داشت. بعد از مراجعت شاهنشاه غازی از اصفهان، معتمد الدوله در قلع و قمع او يك جهت شد و در اول خریف از اصفهان خیمه بیرون زد و آهنگ اراضی خوزستان و سرحد مملکت روم و ایران کرد و از لشکر فوج خوی و فوج ششم تبریز و فوج لرستان و تفنگچی کلبادی مازندرانی و سوار بختیاری و لرستانی و لشکری که در تحت فرمان سلیمان خان ارمنی بود با 6 عراده توپ ملازم خدمت ساخت و راه خوزستان پیش گرفت و همه جا توپهای جنگی را با خود حمل همی داد و هر جا به کوهستان و بیلاق ها عبور کرد و یخ سارهای سخت پیش آمد، بفرمود تا با تبر و آلات دیگر یخ بشکستند و توپ ها را تحویل دادند و از آب ها و سنگلاخ ها همه به دست توپچیان و سربازان عراده های توپ را بکشیدند و راه ببردند.

علینقی خان برادر محمد تقی خان که ملتزم رکاب بود، برادر را از این درنگ و

شتاب آگهی فرستاد و پیام داد که چاره خویش کن؛ بلکه سر اطاعت پیش دار که جز این راهی و پناهی نمی دانم. لاجرم محمد تقی خان برادر دیگر خود محمد کریم خان را با اشیائی چند به استقبال فرستاد. پس محمد کریم خان برسد و پیشکش و عریضه برادر را برسانید و محمد تقی خان نیز از قفای او با اشراف قبیله در منزل مال میر پذیره گشت و به ملازمان معتمد الدوله پیوست، ملاطفت فراوان و تشریف گرنامه یافت. آن گاه از معتمد الدوله خواستار آمد که شبی در قلعه تل به میهمان او حاضر شود و مسئولش به اجابت مقرون افتاد.

معتمد الدوله يك روز در آن قلعه به میهمان او رفت. هم در آن قلعه معروض داشت که اگر اجازت فرمائی من در این قلعه با عشیرت خویش متوقف باشم و چون نوروز بگذرد و در اول بهار در شوشتر حاضر شوم، هم این آرزو پذیرفته آمد با برادران و یاران خویش در قلعه تل جای کرد و معتمد الدوله با لشکر طریق شوشتر سپرد و بیستم محرم وارد شوشتر گشت. اما چون نوروز سلطانی سپری شد و زمان میعاد فراز آمد محمد تقی خان باز طریق عصیان گرفت و از حاضر شدن به درگاه سر برتافت، چندانکه او را به وعد و وعید، بیم و امید دادند مفید نیفتاد. علینقی خان و محمد شفیع خان گفتند که محمد تقی خان بر خویشان ترسناک است و او را نیز از قبایل بختیاری دشمنان فراوانند.

اگر اجازت رود علینقی خان به قلعه تل سفر کند و در آنجا در حراست عشیرت او بباشد، تواند بود که راه حضرت گیرد.

معتمد الدوله، محمد حسین خان قراگوزلو و علینقی خان را روانه قلعه تل نمود و ایشان برفتند و او را مطمئن خاطر کرده تا صحرای له بهری که 5 فرسنگی شوشتر است بیاوردند. هم در آنجا محمد تقی خان خواستار آمد که میرزا محمد خان کلبادی رفته او را از نو پیمانی نهد و اطمینانی دهد. بفرموده معتمد الدوله، میرزا محمد خان نیز برفت و باز کار به انجام نشد. این کرت خواستار شد که معتمد الدوله خود بدانجا سفر کند و سهم او را بشکند. هر چند شفیع خان و محمد حسین خان و میرزا محمد

خان او را از اینگونه سخن منع کردند پذیرفتار نگشت. چون معتمد الدوله این سخن بشنید گفت:

اگرچه هم اکنون قوت آن دارم که محمد تقی خان را دستگیر سازم لکن چون از دراستیمان تا بدین جا سفر کرده، او را ندیده می‌انگاریم بگذارید تا به قلعه معاودت کند و آنچه سرنبشت اوست دیدار نماید.

پس محمد تقی خان به قلعه تل شد و سرکردگان به محل خویش عود کردند. پس از آن معتمد الدوله به تجهیز لشکر پرداخت و حکم داد تا از قبایل هفت لنگ و چهارلنگ بختیاری مردان کاری انجمن شوند. کلبعلی خان و جعفر قلی خان پسر اسد خان بختیاری با مردم خود برسدند و علیرضا خان که پدرش را محمد تقی خان مقتول ساخته بود، با دلی پرکین و مردمی کینه جوی حاضر گشت و علی همت خان و مهدیقلی خان و دیگر سران بختیاری با لشکرهای ساخته بتاختند.

آن‌گاه معتمد الدوله از شوشتر کوچ داده در تخت قیصری فرود شد و سلیمان خان سرتیپ برادرزاده خود را به طلایه سپاه و نظم لشکر اختیار نموده طریق قلعه تل پیش داشت. محمد تقی خان چون این بدید دانست که با سیل بنیان کن ره نتوان بست، مجال اقامت محال یافت. لاجرم اموال و ائقال و عشیرت و تبار خود را برداشته با ابطال رجال به نزدیک شیخ ثامر خان فرمانگزار قبایل چعب (1) شتافت و با خود اندیشید که معتمد الدوله را با شیخ چعب قوت مبارزت نباشد و نیز چعب از حدود روم است و او را بدین اراضی فرمان عبور نیست و اگر در شمار روم نباشد از توابع فارس خواهد بود. در هر حال بیرون حکومت معتمد الدوله است و شیخ چعب نیز فرمان پذیر هیچ سلطان نبود و همواره 15000 سوار جرّار آماده داشت.

بالجمله محمد تقی خان در فلاحیه سکون یافت و از پس او معتمد الدوله قلعه تل را به علی رضا خان پدر کشته سپرد و خود عنان به جانب چعب بگردانید و نخستین شیخ - ثامر خان را پیام کرد که:

به صواب نزدیکتر آن است که محمد تقی خان را که گناه

ص: 371

1- (1). کعب.

کرده دولت و در تحت حکومت من است به من فرستی و فتنه خفته را انگیختن و بندگان خدای را خون ریختن سبب نباشی.

شیخ ثامر خان پاسخ فرستاد که:

من و محمد تقی خان هردو تن از چاکران شاهنشاه غازی می باشیم، لکن او امروز پناهنده من است اگر حفظ و حراست او نکنم در میان عرب هدف سرزنش و شنعت باشم يك تن از شناختگان درگاه را بدین جا فرست تا محمد تقی خان را مطمئن خاطر ساخته بدان حضرت آرد.

معمد الدوله، سلیمان خان سرتیپ را برای انجام این امر روانه فلاحیه داشت و او شیخ ثامر خان و محمد تقی خان را ایمنی داده، به اتفاق وارد لشکرگاه ساخت.

معمد الدوله دیگر باره او را مورد نوازش و نواخت داشته، میرزا محمد خان کلبادی را به مهمانداری او امر فرمود و چند تن را نیز بگماشت که نگران او باشند تا مبادا طریق فرار سپرد و فرمود شیخ ثامر خان بعد از مراجعت علی نقی خان و عشیرت محمد تقی خان را روانه لشکرگاه دارد. بعد از مراجعت، شیخ چعب در بیرون کردن ایشان از فلاحیه کار به رفق و مدارا کرد و ایشان نیز هر روز به ملاحظه و مسامحه روزگار گذاشتند و علی نقی خان در نهان اعداد لشکر همی کرد. لاجرم معمد الدوله سفر فلاحیه را تصمیم عزم داد. از میانه محمد شفیع خان خواستار آمد که مرا رخصت فرمای تا به فلاحیه شوم و اهل محمد تقی خان را به اتفاق علی نقی خان بدین سوی آرم و اجازت یافته به فلاحیه شد.

چون نتوانست علی نقی خان را به دستیاری پند و اندرز بدین سوی آرد و خود با او هم داستان شد و روی از طریق اطاعت برتافت و بعد از روزی چند يك شب که از تیرگی ستاره دیدار نمی گشت به اتفاق شیخ ثامر خان 15000 سوار جزّار که در این مدّت اعداد کرده بودند، برداشته به اردوی معمد الدوله شبیخون آوردند و اطراف اردو را دایره کردار پره زدند و به يك بار گلوله های آتشین بباریدند. معمد الدوله را که دل قوی و رأی رزین بود از جای نرفت و سلیمان خان سرتیپ را حکم داد که هیچ کس از لشکریان از جای خود جنبش نکند. همگان

برجای خود رده باشند و توپچیان با گلوله توپ دفع اعراب دهند.

بالجمله لشکر عرب و بختیاری یورش آوردند و توپچیان دهان توپها به سوی ایشان بگشادند و آتش در دادند. بسیار کس از آن جماعت نابود گشت و لختی بازپس شدند، دیگر باره دلیری کرده یورش افکندند و علی نقی خان نزدیک به خیمه میرزا محمد خان کلبادی تاختن آورده، بانگ در داد که «هان ای برادر چه نشسته ای که وقت فرار است».

محمد تقی خان از جای جنبش کرد که خود را به علی نقی خان رساند، میرزا محمد کلبادی چون شیر غضبان بدو حمله کرد و گریزی که در دست داشت بر وی فرود آورد و بفرمود تا چند تن او را گرفته کشان کشان به سراپرده معتمد الدوله رسانید و معروض داشت که شبیخون این لشکر برای رهائی محمد تقی خان است. بهتر آن است که در این سراپرده محبوس باشد. معتمد الدوله فرمود تا او را زنجیر گران برنهادند و نیک بداشتند.

بالجمله 5 ساعت از شب گذشته تا یک ساعت قبل از سپیده دم، لشکر عرب و بختیاری از هر جانب اردو همی یورش افکند و با گلوله توپ خسته شده بازپس نشست.

چون صبح روشن شد دیگر تاب درنگ نیاوردند و پشت با جنگ داده روی به فرار نهادند. چون در معابر رودلاخ فراوان بود، بسیار مردم ایشان غرقه آب گشت. مع القصه 800 تن از مردم بختیاری و عرب مقتول گشت و فراوان زخم‌دار شدند و از لشکر معتمد الدوله 7 تن مقتول و 36 تن مجروح گشت.

مشایخ اعراب که سالها از شیخ ثامر خان زحمت دیده بودند و جز گردن نهادن و رنج بردن چاره ای نداشتند چون این خبر بشنیدند از دور و نزدیک به نزد معتمد الدوله شتافته، از در دادخواهی غوغا برداشتند. شیخ عبد الرضا که از صناید قبایل جعب و با شیخ ثامر خان نیز قرابتی داشت از سهم او فرار کرده روزگاری دراز در بغداد می زیست و به آرزوی حکومت فلاحیه می بود این هنگام مکتوبی به درگاه معتمد الدوله فرستاد و بر حسب حکم او

به لشکرگاه پیوست و همچنان قبیله باوی به نزدیک او شتافتند و به نوازش او کام یافتند. و دیگر شیخ عقیل و شیخ عجیل و جماعتی از مشایخ حاضر شده به خلاع گوناگون مفتخر آمدند.

و از آن سوی منصور خان سرتیپ فراهانی از قبل فرهاد میرزا که این وقت حکومت فارس داشت با افواج خود برای اخذ منال دیوان مأمور سفر چعب بود و شیخ ثامر خان او را مکاتی نمی گذاشت ناچار در منزل چم صابی به نزدیک معتمد الدوله آمد و پس از چند روز مردم خود را برداشته از نهر جراحی که مشهور به نهر خزاین است عبور نموده، بدان سوی آب لشکرگاه کرد. و معتمد الدوله بفرمود تا بر نهر خزاین که در کنار بیوت فلاحیه گذرگاه دارد قنطره بندند تا لشکر را از آب عبور داده در تخریب فلاحیه و تدمیر شیخ ثامر خان کار یک سره کند. چون لشکریان به قطع نخیل و ساختن پل مشغول شدند، شیخ ثامر خان بی چاره ماند و علمای فلاحیه را با قرآنهاى مجید به شفاعت بیرون فرستاد. معتمد الدوله در جواب گفت شیخ ثامر خان را سه کار باید کرد:

نخستین آن هنگام که فرمانگزار فارس بودم منال دیوانی چعب را نداده است آن مال را به من فرستد و [دوم] علینقی خان را با عشیرت محمد تقی خان بدین سوی گسیل سازد. سه دیگر آنکه با مترددین و بازرگانان شوشتر و دزفول نیکتر مهر و حفاظت ورزد.

علما باز شدند و شیخ ثامر خان پذیرفتار این شرایط گشت الا آنکه در فرستادن علینقی خان و اهل محمد تقی خان طلب مهلتی نمود. معتمد الدوله فرمود از این نیز با تو دریغ ندارم، به شرط آنکه دو تن از اعیان مردم خویش به گروگان روانه لشکرگاه داری.

پس دو تن از اکابر چعب را که یکی فدعم و آن دیگر مرید نام داشت به گروگان گذاشت و معتمد الدوله ساز مراجعت نمود و محمد تقی خان را با کنده و زنجیر با خود کوچ همی داد.

در منزل قریبه يك قطعه نشان تمثال پادشاه مرصع به جواهر مصحوب میرزا ابراهیم مستوفی برسید و معتمد الدوله بدان مفاخرت جسته روانه شوشتر گشت و

قصه شیخون و فتح ثانی را معروض درگاه سلطانی داشت. دیگر باره یک قبضه شمشیر و یک رشته حمایل سرخ و سبز امیر تومانی با گل مرصع از حضرت پادشاه در حق او مبذول افتاد و آقا اسمعیل پیشخدمت خاصه سلام، بدو آورد. معتمد الدوله بدان شکرگزاری جشنی بزرگ کرد و 450 دست خلعت از خویش به اعیان لشکری و رعیت فرستاد.

و هم در این وقت محبعلی خان ماکوئی با 6 عراده توپ و فوج قدیم خوی و دو فوج قراچه داغ و فوج قهرمانیه و فوج خلیج ساوه و فوج زرنند بیات و سواری بروجرد و کرمانشاهان برحسب امر شاهنشاه غازی به نزدیک معتمد الدوله آمد.

اما چون مدت میعاد شیخ ثامر خان به پایان رسید و از فرستادن عشیرت محمد تقی خان خبری سمر نگشت جز اینکه آقا عباس برادر کهنتر محمد تقی خان به پای خویش به نزدیک معتمد الدوله آمد و امان یافت، معتمد الدوله بدان سر شد که دیگر باره لشکر به فلاحیه برد. اما شیخ ثامر خان، علی تقی خان را گفت که از این زیاده مرا نیروی حراست شما نیست صواب آن است که به دیگر جای تحویل دهید. علینقی خان از فلاحیه بیرون شد و از قفای او زنان و فرزندان محمد تقی خان کوچ داده، به دست آویز قرابتی که با خلیل خان بهمئی داشتند به خانه او شتافتند. خلیل خان نیز چون توان این کار نداشت ایشان را با خویش راه نداد و از آنجا طریق شعاب قلل جبل گرفتند تا در جبال شامخه معقلی بدست کنند، از قضا در این آمد و شد با لشکر منصور خان دچار شدند و به جمله دستگیر آمدند.

چون خبر به معتمد الدوله بردند صفر علی خان باجلان را به لشکرگاه منصور خان فرستاد تا ایشان را به شوشتر آورد و دیگر محمد کریم خان از فلاحیه بیرون شده به خانه خلیل خان بهمئی فرود شد و خلیل خان بی توانی کس به نزدیک علیرضا خان که از قبل معتمد الدوله در قلعه تل جای داشت فرستاد و او را آگهی داد. علیرضا خان جماعتی را به دستگیر نمودن او مأمور نمود و خود نیز از دنبال

از آن سوی محمد کریم خان تفرس این حال کرده از خانه خلیل خان فرار کرده در عرض راه با علیرضا خان دچار شد از دو جانب جنگ پیوستند و مردانه بکوشیدند، در میانه محمد کریم خان به زخم گلوله تنگ از اسب در افتاد و جان بداد. و از جانب دیگر گروهی از سواران معتمد الدوله که برای گرفتن محمد کریم خان بیرون شدند، ناگاه به محمد شفیع خان سامانی [- سهونی] باز خوردند، در اراضی دیناران او را گرفته در زنجیر کشیدند. علینقی خان از گرفتاری او آگاه شد، از ملا محمد دینارانی استمداد کرده با گروهی بر سر سواران تاختن آورد و محمد شفیع خان را از ایشان گرفته رها ساخت.

از این سوی علیرضا خان این خبر بشنید که علی نقی خان با ملا محمد دینارانی، محمد شفیع خان را رها ساخته اند از قلعه تل بیرون تاخت و بدان جماعت در رسید و جنگ پیوست؛ و در اول حمله ایشان را درهم شکست، علینقی خان فرار کرده بر جلی بلند صعود کرد و ملا محمد مقتول گشت و بیشتر مردم او و لشکر علینقی خان دستگیر گشتند. علیرضا خان گرفتاران را محبوس کرد و سر ملا محمد را از تن دور کرده به نزدیک معتمد الدوله فرستاد.

در این وقت معتمد الدوله فرمود که شیخ ثامر خان در ادای منال دیوان و فرستادن علی نقی خان نقض عهد کرد و گروگان او را زمان نکال برسید و حکم کرد تا فدم و مرید را در بازار شوشتر سر از تن بگیرند و شیخ ثامر خان نیز بر خود نهاده بود که ایشان را به قتلگاه فرستاده چه از پیش زن و فرزند هردو تن را به بریدن موی و پوشیدن سلب سوگواری امر کرد. بالجمله مردم شوشتر از حکم معتمد الدوله آگاه شدند، آقا سید حسین شوشتری و دیگر علمای آن بلده به حضرت شتافته به شفاعت زبان باز کردند و ایشان را از موقف هلاک رها دادند. پس بفرمود تا هردو تن را در خانه آقا محمد زمان شوشتری جای دادند و بی توانی آهنگ چعب فرمود.

و این هنگام نیز از شاهنشاه غازی منشور برسید که ما فلاحیه و نواحی آن را از تحت حکومت فرهاد میرزا و عمال فارس انتزاع کردیم و علاوه بر اصفهان و لرستان و خوزستان با تو سپردیم. پس میرزا محسن خان شوشتری را به حکومت شوشتر باز گذاشته روز هشتم رمضان راه فلاحیه برداشت.

شیخ ثامر خان چون این بدانست نخست در صیانت قلعه و حصانت مکان خاطر گماشت و باز اندیشید که قلعه فلاحیه را آن رصانت نیست که با چنین سیل بنیان کن پای دارد و پس اموال و ائقال و زن و فرزند خود را برداشته روی به قلعه کوت - شیخ نهاد که معقلی متین و حصنی به نهایت حصین است.

چون فرار او مکشوف افتاد، معتمد الدوله، شیخ مسلم را که حاضر بود فرمود که به نزد برادر خویش شیخ عبد الرضا شتاب کن و او را از بغداد ملازم رکاب ساز که حکومت فلاحیه خاص اوست و آقا محمد زمان شوشتری را روانه کوت شیخ ساخت و فرمود شیخ ثامر خان را بگوی که «اگر هم اکنون به نزدیک ما شتابی و منال دیوانی را ادا نمائی همچنان شیخ قبیله و حاکم سلسله خواهی بود». آقا محمد زمان برفت و بی نیل مرام باز آمد، لاجرم معتمد الدوله کوچ بر کوچ تا فلاحیه سفر کرد. مردم آن بلده قرآنهای حمایل کرده استقبال نمودند، شیخ عبد الرضا نیز از راه برسید و بر حسب وعده حکومت فلاحیه یافت.

و محبعلی خان شجاع الدوله ماکوئی را که ملازم خدمت او بود از فلاحیه به حکومت بختیاری فرستاد و دو فوج خوی و دو عراده توپ و 1000 تن سوار با او همراهی کرد و مقرر داشت که از قبایل بختیاری دو فوج سرباز بساز کند و خراج 5 ساله بختیاری را بپردازد و از بزرگان ایشان 100 خانوار به شرط گروگان به سوی دار الخلافه کوچ دهد.

به خواستاری محبعلی خان، کلبعلی خان و جعفر قلی خان از قبایل چهارلنگ و محمد - مهدی خان و علیرضا خان از قبایل هفت لنگ که ملازم لشکرگاه معتمد الدوله بودند با او همراه شدند تا در بعضی امور با ایشان که بینای آن اراضی اند

شوری کند و محبعلی خان راه بختیاری برگرفت.

اما شیخ ثامر خان گمان داشت که به سبب حدت گرما و سورت تابستان، معتمد الدوله را در آن اراضی تاب اقامت نخواهد ماند و پس از مراجعت او بر فلاحیه تاختن خواهد کرد. چون مدتی از روزگار گذشت و استواری قدم او را بدید هم در کوت شیخ تاب درنگ نیاورد و از آنجا به کویت که اراضی حجاز است گریخت و مخفی زیست.

در این وقت شیخ عبد الرضا که سالها به امید حکومت فلاحیه می زیست بی داعی از فلاحیه فرار کرد و برادرش شیخ مسلم نیز از لشکرگاه گریخته بدو پیوست و همچنان فدعم و مرید که سپرده میرزا محسن خان بودند از شوشتر بگریختند، چون حیوانات وحش از چپ و راست پراکنده شدند. لاجرم معتمد الدوله حکومت فلاحیه را علاوه بر فرمانگزاری خوزستان به مولی فرج الله مفوض داشت و محمّره را که به فتنه بصریان خراب بود حکم به تعمیر و آبادانی کرد و حاجی محمّد علی حمصی را به سفارت بصره نزد متسلم فرستاده پیام داد که یا محمّره به دست شما آباد خواهد گشت یا بصره چون محمّره خراب می شود و علی پاشا وزیر بغداد را نیز از این گونه پیامی کرد و از کارداران دولت خواستار آمد که به اراضی روم تاختن کند و کیفر خرابی محمّره را بازجوید.

امنای دولت ایران چون به توسط وزرای دول خارجه انگلیس و روس ساز مصالحت و مسالمت با روم داشتند اجازت نکردند، لاجرم معتمد الدوله از چعب به شوشتر و از آنجا به دزفول سفر کرد و محمّد تقی خان را مغلولا با 59 عراده توپ و دو خمپاره و یک قنغد و بسیار اسبان تازی به مصحوب فوج میرزا محمّد خان کلبادی روانه درگاه شاهنشاه غازی داشت و حکومت دزفول را به حاجی ملا احمد کرمانشاهانی بازگذاشت و احمد خان پسر حسن خان والی فیلی را رخصت پشت کوه فیلی داد و محمّد حسین خان خرقانی را تشریف حکومت لرستان کرد و مولی فرج الله با گروهی لایق جنگ مأمور شد که یک چند از زمان در چعب متوقف باشد که مبادا شیخ ثامر خان ساز مراجعه

حرکت محبعلی خان شجاع الدوله ماکوئی به طرف کرمانشاهان

در این وقت محبعلی خان [پس از فراغت] از امور بختیاری نزدیک معتمد الدوله آمد و حساب خراج بختیاری را با او باز نمود و از وی سجلی برای سند خویش گرفته روانه دار الخلافه داشت و هم لشکری از قبایل بختیاری بساز کرده بود به عرض رسانید.

و چون از طرف دیگر به کارداران ایران مکشوف افتاده بود که عبد الحسین خان جوانشیر حاکم کرمانشاهان در نظم آن ممالک قوتی به کمال ندارد و از کمال ضعف حلیف و هم سوگند خوانین کرمانشاهان شده، از دار الخلافه منشوری به معتمد الدوله آمد که در امور کرمانشاهان فحوصی کند و کار آن مملکت را منظم دارد. لاجرم معتمد الدوله، محبعلی خان را با لشکری ساخته روانه کرمانشاهان داشت.

عبد الحسین خان چون این بشنید، بیم کرد که مبادا محب علی خان طمع در حکومت کرمانشاه در بندد و در امور او خللی اندازد، لاجرم در موافقت و مواضعت با خوانین کرمانشاهان یک جهت شد و نخستین به قلعه زنجیر رفته محمد ولی خان گوران و جمعی دیگر از بزرگان قبایل را حاضر کرده و در دفع محب علی خان پیمان کردند و از آنجا باز کرمانشاهان شد. در این وقت مکتوب محبعلی خان بدور رسید که اینک من برای نظم این مملکت رسیده ام. عبد الحسین خان در جواب نوشت که مردم این شهر به فرمان تو نخواهند شد و اگر پند نگیری و از اینجا مراجعت نکنی دور نباشد که گناه کرده دولت شونند. از قضا در این وقت از دار الخلافه منشوری به محب علی خان می آوردند بدین شرح که:

معتمد الدوله مأمور داشتن تو را به کرمانشاهان معروض داشت و مقبول کارداران دولت گشت، همانا بی درنگ قاتلان حاجی خان را دستگیر کن و از تدمیر ایشان دست باز مدار و اگر کسی از مردم آن مملکت به مدد ایشان برخیزد خون او بریز.

و این منشور به دست عبد الحسین خان افتاد و او برداشته دیگر باره

به قلعه زنجیر رفت و مردم را انجمن کرده از این حکم هراسناک ساخت و از آنجا خطی به محب علی خان نوشت که بی درنگ آهنگ مراجعت کن و اگر نه عرضه هلاک و دمار خواهی شد.

محب علی خان چون این بدانست لشکر خود را ساخته جنگ نمود و آهنگ عبد الحسین خان کرد. مردم آن اراضی چون از جنبش لشکر و توپخانه آگهی یافتند قوت درنگ نیاورده هر گروه طریق طرفی گرفت و عبد الحسین خان لابد به شهر کرمانشاهان کوچ داده، و دیگر باره به بزرگان قبایل شرحی رقم کرد که من از درون شهر لشکری ساخته می کنم و شما از بیرون نیز انجمنی کنید تا به اتفاق شبیخونی بر این لشکر بریم و پراکنده سازیم. این خط به دست محبعلی خان افتاد و با مسرعی سپرده روانه دار الخلافه داشت. کارداران دولت چون این بدیدند مثالی به محب علی خان فرستادند که عبد الحسین خان معزول است او را به سوی دار الخلافه گسیل ساز و خود حاکم کرمانشاهان باش. ناچار عبد الحسین خان سفر دار الخلافه کرد. شاهنشاه غازی او را عتاب کرد که:

حسب و نسب تو را دانسته ام و همی دانم که خویشان را مقهور محب علی خان نتوانستی دید و اغوای مردم کرمانشاهان از این روی کردی اما ندانستی که این چنین غوغا نام دولت را همی پست کند؟

پس عوانان را بفرمود تا او را لختی با چوب ادب کردند. از پس آن محب علی خان به حکومت کرمانشاهان پرداخت و محمد ولی خان گوران به دست مصطفی قلی خان که از اقوام او بود مقتول گشت و دیگر قاتلین حاجی خان را نیز محب علی خان مأخوذ و روانه طهران داشت.

و بعد از این وقایع چون معروض افتاد که عبد الله پاشا از شهر زور آهنگ کردستان نموده، محبعلی خان مأمور به دفع او گشت و با 15000 لشکر از سرباز و قبایل کرمانشاهان روانه کردستان شد. عبد الله پاشا چون آگهی یافت مراجعت نمود و محب علی خان نیز باز شده در حکومت کرمانشاهان استقرار یافت،

آن گاه از دزفول به خرم آباد فیلی و چمن الشتر سفر کرده آن مملکت را به نظم ساخت و از طریق بروجرد که در تحت فرمان سلطان مراد میرزا بود روانه اصفهان گشت، بیست و دوم شهر رجب به اصفهان درآمد.

و هم در این سال در میان دولت ایران و انگلیس شرایط امور تجارت به صواب دید کارپردازان تفصیل یافت و بدین شرح عهدنامه کردند و خاتم برنهادند.

صورت عهدنامه تجارت که فیما بین دولتین بهیتین ایران و انگلیس سمت انعقاد یافت

چون به یمن الطاف خداوند یگانه جلت نعمائه و عظمت آلائه از روزی که عهد دوستی و الفت ما بین دو دولت ذی شوکت ایران و انگلیس مرتب و ممهد گشته، روزبه روز سلاطین نامدار و خسروان معدلت شعار دو دولت ابد آیت واحدا بعد واحد همگی اصول و فصول آن را ملحوظ و مرعی داشته، متعلقان مملکتین را از فواید آن ممتع و محظوظ فرموده اند، مگر عهدنامه تجارت که در دیباچه عهدنامه سال 1229 هـ. اولیای دولتین علیتین و عده انعقاد آن کرده اند و تا اکنون به بعضی از جهات در عهده تراخی باقی مانده، لهذا برای تکمیل جمیع شروط معاهده میمونه، در این سال فرخنده فال، اعلیحضرت قضا شوکت، قدر قدرت، فلك رتبت، گردون حشمت، خسرو اعظم، خدیو جم، خدم غوث الاسلام و المسلمین عود الملة و الدین شاهنشاه ممالک فسیح المسالک ایران، خلد الله ملکه و سلطانه جناب جلالیت و نبالت همراه عزت و فخامت اکتناه امیر الامراء - العظام، زبده الکبراء الفخام، مقرب الخاقان، حاجی میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه را به وکالت مطلقه سرافراز فرمودند؛ و اعلیحضرت کیوان رفعت، خورشید رایت، شهریار عادل کامکار، خسرو باذل، شاهنشاه ممالک انگلستان و هندوستان ابد الله شوکت و دولته، جناب جلالتمآب، نبالت نصاب مجدت و درایت انتساب، عمده السفراء لمسیحیه، زبده الکبراء العیسویه، سرجان

مکنیل وزیر مختار را به وکالت کلیه مفتخر فرمودند و وکیلان مشار الیهما عهدنامه تجارت را در ضمن این دو فصل منعقد و به ذیل عهدنامه اصلی ملحق فرمودند که بعون الله تعالی بین الدولتین همواره منظور شود و متعلقان طرفین را فواید آن عاید گردد.

فصل اول: تجار دولتین علیتین بالسویه مأذون و مرخص اند که هرگونه امتعه و اقمشه خود را به مملکت یکدیگر نقل نمایند و در هر بلدی از بلاد که بخواهند مبیعه یا معاوضه نمایند و از متاعی که می آورند و می برند در حین ورود يك مرتبه به طریقی که از تجار دولت های کامله الوداد فرنگ گمرک و مال التجاره گرفته می شود از تجار تبعه طرفین مطالبه خواهد شد و در زمان خروج يك مرتبه و دیگر به هیچ اسم و رسم از تجار دولتین در مملکت های جانبین چیزی مطالبه نخواهد شد و تجار و متعلقان و منتسبان طرفین در ولایات دولتین به نهجی که به تبعه دولت های کامله - الاتحاد فرنگ از هرگونه رعایت و حمایت و احترام مخصوصه آنها به هر باب خواهند کرد.

فصل دوم: چون برای پرستاری تجار جانبین لازم است که از هر دولت وکیل التجاره به اماکن مشخصه تعیین شود، لهذا قرارداد شد که دو نفری وکیل التجاره از جانب دولت بهیئه انگلیس در دار الخلافه طهران و دار السلطنه تبریز اقامت داشته باشند، فقط مشروط بر اینکه همان که در دار السلطنه تبریز مقیم خواهد شد بالانفراد به خصایص جنرال قونسولی سرافراز باشد لاغیر. و چون سالهاست که بالیوزی از دولت بهیئه انگلیس در بندر بوشهر متوقف است، دولت علیه ایران اذن می دهند که بالیوز مزبور کماکان در آنجا اقامت نماید و كذلك دو نفر وکیل التجاره از جانب دولت علیه ایران در دار الخلافه لندن و در بندر مبارکه بمبئی سکنی نمایند به همان مراتب و امتیازات که وکیل التجاره دولت بهیئه انگلیس در مملکت ایران صانها الله تعالی عن الحدثان خواهد بود.

این عهدنامه تجارت [را] ما که وکلای مختار دولتین هستیم در دار الخلافه طهران به تاریخ دوازدهم شهر رمضان المبارک سنه 1257 هجری مطابق بیست و هشتم اکتبر سنه 1841 عیسوی به خط و مهر خود مرقوم و مختوم نمودیم.

و هم در این سال ایلچی مخصوص میرزا جعفر خان مشیر الدوله که در اسلامبول اقامت داشت به اجازت کارداران دولت علیه ایران با دولت بلجیق [- بلژیک] که در جای خود مسطور است طریق مودت بازداشت و عهدنامه [ای] در میان دولتین ایران و بلجیق نگارش یافت بدین شرح:

صورت عهدنامه منعقدہ فیما بین دولت علیہ ایران و دولت بھبہ بلجیق کہ در اسلامبول استقرار یافته است

حمدا لمن طهرت فی الکون حکمتہ بہ تأسیس العہود و بدت فی العالم مشیتہ بہ تمہید العقود.

بر خردمندان تیزهوش و تیزهوشان سخن نیوش، پوشیده نیست کہ جناب رب العباد انتظام امور معاش و معاد [عباد] را بہ قبضہ ارادت و اختیار سلاطین با عدل و داد داد [تا] کافہ برایا در تحصیل مآل و انجاح مطالب و اسعاف مآرب، طریق مہربانی و وداد سپرند و پیرامون تقاعد و خلاف حساب نگردند.

تبیین این مقال آنکہ اعلیحضرت کیوان رفعت، مشتری سیرت، بہرام سطوت، خورشید شوکت، ناهید بہجت، عطارد فطنت، قمر طلعت، مالک ممالک [محرسہ] ایران، وارث تاج و تخت سلاطین کیان، ظلّ اللہ فی الارضین، کھف الاسلام و المسلمین محمد شاه قاجار خلد اللہ ایام سلطنتہ الی آخر الدوران و اعلیحضرت فلک رفعت، قضا آیت، قدر رتبت، پادشاه تمامی ممالک بلجیق، لئوپولد ادام اللہ ایام سلطنتہ الی آخر الزمان، ہردو علی السویہ چون مناسب دیدند کہ بہ جهت تأسیس قواعد دوستی و

محبت و تمهید مراسم مهادنت و مودت و ترفیه حال رعیت و گشایش ابواب منافع تجارت بر روی رعایا و برایا، ما بین دولتین علیتین معاهده دوستی و تجارت منعقد و برقرار شود؛ لهذا دولت علیّه ایران عالیجاه مقرب الخاقان میرزا جعفر خان مهندس باشی عساکر منصور [ه]، و ایلچی مخصوص دولت علیّه عثمانیه صاحب نشان صورت همایون و نشان شیر و خورشید سرتیپی و صاحب دو حمایل افتخار سرخ و سبز و نشان افتخار دولت علیّه عثمانیه را از قرار دستخط اعلیحضرت همایون و امضای جناب جلالتمآب اجل افخم حاجی میرزا آقاسی سلّمه الله تعالی در این خصوص وکیل و مختار نموده؛ و اعلیحضرت پادشاه بلجیق از قرار دستخط همایون و امضانامه جداگانه جناب برون فرانسو داجان وزیر بحر و وزیر مختار دولت بهیه بلجیق مقیم اسلامبول و صاحب منصب و نشان اعلیحضرت پادشاه تمام مملکت بلجیق و صاحب نشان [درجه اول] آبرو و عزت دولت فخریه فرانسه و صاحب نشان درجه اول افتخار دولت علیّه عثمانیه را در این باب مأذون و مختار ساخته، لهذا مأمورین مذکورین بعد از تبدیل اختیارنامه طرفین قرار معاهده را در ضمن هفت ماده به نهج آتیه دادند.

ماده اول: فیما بعد مابین دولت علیّه ایران و دولت بهیه بلجیق و تبعه ایشان اساس دوستی مؤبد و برقرار باشد.

ماده دوم: تبعه دولتین فخریهتین آما و سالما به مملکت یکدیگر تردد و گشت و گذار نمایند و هرکدام خواهند با کرایه برای امر تجارت و نشیمن خود منزل و حجره و انبار اجاره کنند، مأذون باشند. و از طرف مباشرین دیوان ممانعت نشود و در حق آحاد رعیت دولتین علیتین رعایت عزت و حرمت ملحوظ شود، از اجحاف و ستم محفوظ و مصون باشند و اگر یکی از دولتین بهیتین با دولت دیگر جنگ و محاربه داشته باشد اصلا به دوستی این دو دولت خلل نخواهد رسید.

ماده سیم: اشخاصی که از تبعه دولتین بهیتین به عنوان تجارت یا سیاحت به ممالک

یکدیگر می روند یا توقّف می نمایند در حقّ آنها لازمه احترام مرعی می شود، و از عوارض و تقسیم معاف باشند و در وقت دخول و خروج به تجّار دولت بلجیق از امتعه تبعه دولتین بهیّتین در یکجا از صد و پنج کمرک زیاد مطالبه نشود و از امتعه تجّار دولت علیّه ایران مثل تبعه دولتین متحابتین فرانسه و انگلیس موافق تعرفه رفتار گردد.

ماده چهارم: از تبعه دولت [بهیّه] بلجیق اگر به طریق سیاحت یا تجارت به ممالک دولت علیّه ایران تردّد نمایند برای امنیت و سلامتی آنها از طرف دولت علیّه ایران احکام و مناشیر عبور مرحمت شود که کسی مزاحم و مانع آنها نشود و حمایت از آنها بنمایند.

ماده پنجم: دولت علیّه ایران مأذون نمایند که دو نفر رئیس تجّار از دولت بلجیق در تبریز و در دار الخلافه طهران مقیم شوند که به امور تبعه خود واریسی کنند و همچنین اگر امنای دولت علیّه ایران بخواهند در شهرهای بروکسل و آنورس مملکت بلجیقا رئیس تجّار بگذارند مأذون خواهند بود.

ماده ششم: اگر مابین تبعه جانبین از بابت معامله نزاع و دعوائی شود به استحضار رئیس تجّار یا ترجمان آن دولت موافق شریعت و عادت مملکت قطع و فصل آن دعوا شود و در صورتی که یکی از تبعه دولتین مفلس و ورشکسته شود، بعد از تشخیص و تحقیق اموال و اسباب او را فیما بین ارباب غرما بالسویه تقسیم نمایند و همچنین در وقت وفات یکی از تبعه طرفین اموال و متروکات او به رئیس تجّار آن دولت تسلیم شود.

ماده هفتم: انشاء الله این عهدنامه دوستی [و] تجارت ابد الدهر با کمال صداقت و دقت از طرفین ملحوظ و مرعی خواهد شد، به هیچ وجه خلل و نقصانی به اجزای این راه نخواهد یافت.

این عهدنامه دوستی تجارت [به سیاق واحد] در دو نسخه تحریر و املا شده، از جانب وکلای طرفین ممضی و مختوم گشته و مبادله گردید.

[انشاء الله تعالی نسخه مزبوره از طرفین دولتین بهیّتین تصدیق گشته و در مدّت چهار ماه یا کمتر این تصدیق نامه ها به اسلامبول آمده بین المأمورین از سر نو مبادله گردد] در روز چهارشنبه بیست و دوم جمادی الاول سنه 1257 ه ق [14 ژوئیه 1841 م. در دار الخلافه اسلامبول سمت انجام پذیرفت].

بالجمله بعد از انجام امر میرزا جعفر خان مشیر الدوله صورت عهدنامه را

انفاذ دار الخلافه طهران داشت [و] حاجی میرزا آقاسی پذیرفت و خاتم برنهاد و میرزا ابو الحسن خان وزیر دول خارجه نیز مهر خویش بر زد. از پس آن کارداران دولت بلجیقا در اخذ گمرک مال التجاره تغییری روا داشتند و این شرطنامه را جداگانه نگاشتند که عمال دولتین کار از این گونه کنند.

شرطنامه دولت بلجیق که تمیمه عهدنامه دولتین ایران و بلجیق شده

اشاره

نظر به اظهار جناب وزیر بحر و ملاحظه کتاب تعریف به سبب تغییر فقره آخر ماده سیم عهدنامه مبارکه که متعلق به گمرک تبعه دولت علیّه ایران و دولت بهیه بلجیقاست، نظام گمرک دولت بلجیقا مغشوش و پریشان می شد، لهذا مأمورین طرفین محض ملاحظه صلاح دولتین علیتین قرار فقره مزبور را به این نحو دادند که تبعه دولتین گمرک را وقت ورود و خروج به مملکت یکدیگر مانند شرط اول عهدنامه تجارته دولتی بهیه انگلیس که این اوقات ما بین دولت علیّه ایران و دولت مشار الیها منعقد شده است کارسازی نمایند.

این شرط نامه جداگانه انشاء الله بعد از تصدیق و امضای امنای دولتین ذیشوکتین در مدت چهارماه یا کمتر در اسلامبول مبادله خواهد شد و همان قدر قوت و قدرت خواهد داشت که گویا در عهدنامه مبارکه در بیست و یکم جمادی الاولی منعقد گشته است، لفظا به لفظ مندرج شده.

به تاریخ پانزدهم شهر ذیحجه الحرام سنه 1257 هـ [18 ژانویه 1842 م] در اسلامبول قلمی و مبادله گردید.

وفیات

هم در این سال برادر اعیانی شاهنشاه غازی، قهرمان میرزا که حکومت آذربایجان داشت در بلده تبریز روز چهارشنبه بیست و دوم ذیقعه به درود جهان فانی کرد و جسد او را به دار الامان قم حمل داده، در بقعه مطهره حضرت معصومه با خاک سپردند.

و هم در این سال محمد خان زنگنه امیر نظام عساکر آذربایجان در نیمه رمضان المبارک به سرای جاودانی تحویل داد.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

